سیاست خارجی آمریکا و شاه



کتاب برگردانی است از

U.S. Foreign Policy and the Shah

BUILDING A CLIENT STATE IN IRAN

Mark J. Gasiorowski



سیاست خارجی آمریکا و شاه

بنای دولتی دست‌نشانده در ایران

مارک ج. گازیوروسکی

ترجمه‌ی فریدون فاطمی

چاپ اول اردیبهشت ۱۳۷۱، شماره نشر ۱۹۰

حروفچینی هما

چاپ سعدی، ۴۰۰۰نسخه

نشر مرکز، تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۳۴، کد پستی ۱۴۱۴۶

تلفن ۶۵۵۶۶۳

سیاست خارجی آمریکا و شاه

بنای دولتی دست‌نشانده در ایران

مارک. ج. گازیوروسکی

انتشارات دانشگاه کُرنِل

ترجمه‌ی فریدون فاطمی

نشر مرکز

.... رژیم شاه منافع آمریکا را همان‌قدر وفادارانه منعکس میکرد که حکومت پوشالی ویدکان کوئیزلینگ در نروژ منافع آلمان نازی را در جنگ جهانی دوم. برنامه‌ی دفاعی شاه، معاملات صنعتی و اقتصادی و سیاست نفتیش را بیشتر ایرانیان اجرای وفادارانه‌ی دستورهای آمریکا می‌دانستند. سرانجام، ایالات متحد به خاطر هزاران نفری که در سال گذشته به دست ارتش ایران به قتل رسیدند ملامت شد و این ارتشی بود که واشینگتن تربیت، تجهیز و علی‌الظاهر اداره‌اش می‌کرد. تقریباً روی هر دیواری در ایران شعاری نوشته شده بود که مرگ «شاه آمریکایی» را می‌خواست.

ـ ریچارد کاتام، «وداع با شاه آمریکایی»،
مجله‌ی سیاست خارجی، شماره‌ی ۳۴ (بهار ۱۹۷۹)

فهرست

فهرست شکل و جدولها

پیشگفتار

مارک گازیوروسکی، نویسنده‌ی این کتاب، استاد علوم سیاسی دانشگاه لوییزیانای آمریکا است و بیشتر در زمینه‌ی سیاست خارجی آمریکا و روابط این کشور با کشورهای جهان‌سوم بررسی و تحقیق میکند. پیش از این نیز کتاب دیگری از او به نام «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» به فارسی ترجمه و منتشر شده است (ترجمه‌ی غلامرضا نجاتی، شرکت انتشار، ۱۳۶۸) که در اصل در شماره‌ی اوت ۱۹۸۷ «مجله‌ی بین‌المللی مطالعات خاورمیانه» به چاپ رسیده بود. از آثار دیگر وی یکی کتابی است به نام «نه شرق نه غرب: ایران، اتحاد شوروی و ایالات متحد» که همراه با نیکی کدی، پژوهشگر شناخته‌شده‌ی امور ایران، نوشته است و نیز مقاله‌ای درباره‌ی «روابط وابستگی و دست‌نشاندگی در آمریکای لاتین» در مجله‌ی «بررسیهای آمریکایی و امور جهانی» و مقاله‌ی دیگری به نام «روابط دست‌نشاندگی بین کشورها و دولتهای دست‌نشانده‌ی آسیای شرقی» در مجله‌ی پاسیفیک فوکوس.

مطالعه‌ی نوشته‌ی وی درباره‌ی کودتای ۲۸ مرداد، که در این کتاب نیز بخشی از مطالب آن به بیانی دیگر تکرار شده است، نشان میدهد که وی از موضع انتقادی نسبت به سیاست آمریکا در کشورهای جهان‌سوم مینگرد و به صراحت نشان میدهد اگر مداخله‌ی آمریکا نبود موازنه‌ی قدرتهای سیاسی داخلی در ایران به هیچ روی امکان نداشت به آنچه در

مرداد ۳۲ رخ داد بینجامد و ادامه‌ی این دخالت و تاثیرات روابط ایران و آمریکا روی سیاست داخلی ایران بود که پاسخ کوبنده‌ی ۱۳۵۷ را به دنبال داشت.

با این‌همه، در مطالعه‌ی کتبی از این دست، باید توجه داشت که نویسنده، هر چند محقق و پژوهشگری بیطرف باشد باز از گرایشهای ذهنی و پیشداوریها و القائات گوناگون مصون و مبرّا نیست و در نتیجه امکان آن هست که گاه واقعیتها را به درستی تفسیر نکند یا دقیقاً آن‌گونه که بوده یا هست منعکس نکند و جهت‌گیری آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی وی بر چگونگی بیان و انتقال و تفسیر واقعیتها تأثیر بگذارد.

پیداست که قضاوت در مورد ارزش و اعتبار پژوهشی چنین کتابی برای خوانندگان ایرانی آسانتر است چرا که بسیاری از آنچه را نویسنده با پیجویی و تحقیق یافته آنان خود به عینه دیده یا دست‌کم شنیده‌اند و یا به گونه‌های مختلف از اطلاعاتی درباره‌ی آن برخوردارند و به همین دلیل باید آرزو کرد در زمینه‌هایی از این دست، خود ایرانیان که به منابع و مآخذ بیشتر و مستقیمتری دسترسی دارند و اساساً خود جزو منابع هستند به تحقیق و تالیف و انتشار آنچه دیده‌اند و میدانند همت کنند تا در نوشتن تاریخ کشور خود کمتر نیازمند دیگران باشیم. با این‌حال تحقیقات بیگانگان نیز در این زمینه‌ها ارزشمند و سودبخش است چنان‌که به‌خصوص در یکی دو قرن اخیر بسیاری از اطلاعاتی را که درباره‌ی تاریخ و تمدن گذشته‌ی ایران یافته‌ایم مدیون همین پژوهشهای غیرایرانیان هستیم. البته در کتاب حاضر دسترسی نویسنده به بسیاری از اسناد رسمی دستگاههای دولتی و سیاسی آمریکا مربوط به دوره‌ی مورد بحث، و نیز مصاحبه‌های شخصی او با برخی از مقامها و ماموران آمریکایی که مستقیماً در جریان روابط ایران و آمریکا بوده‌اند به آن ویژگی و تازگی میبخشد.

به هر صورت باید توجه داشت که محققانی که در زمینه‌هایی از این‌قبیل دست به بررسی میزنند در معرض سه گونه خطا میتوانند باشند:

یکی کمبود و نقص اطلاعات؛ دوم اشتباهات ناشی از اتکا به منابع و مراجع جهت‌دار و غیربیطرف؛ و سوم خطاهای ناشی از بی‌طرف نبودن خود نویسنده.

در مورد خود نویسنده آنچه میتوان گفت این است که به نظر میرسد بیشتر جنبه‌های تحقیقی و تحلیلی کار برایش اهمیت دارد اما البته باید توجه داشت وی با آنکه نسبت به سیاست آمریکا موضع انتقادی دارد به هر حال آمریکایی است و بیشتر خیرخواه آمریکا است و انتقاد او هم متوجه شیوه‌ها و روشهای برخی از حکومتهای آمریکا در تعقیب منافع این کشور است نه این‌که اساساً این منافع مشروع است یا نه. و بیشتر در جستجوی تامین این منافع از راههایی دیگر است که پیامدهای نامطلوبی نداشته باشند. در مورد منابع و مآخذ مورد اتکای او چنان‌که در پیشگفتار نویسنده یادآوری شده است وی هر مطلبی را که فقط به یک منبع متکی است یا با عباراتی مانند «ظاهراً» و «گویا» و امثال آن مقید و مشروط کرده و یا در زیرنویس در مورد تردیدآمیز بودن آن تذکر داده است. و اما از حیث اطلاعات گردآوری‌شده باید انصاف داد تا حدی که در چنین کتابی لازم و مقدور است نکات و مسائل عمده از قلم نیفتاده است.

البته هست مواردی که آنچه نویسنده میگوید جای بحث و تردید دارد، اما این بیشتر نه در زمینه ارائه واقعیات بلکه در مورد تفسیر و تعبیر آنها دیده می‌شود و در چنین جاهایی است که می‌توان در پاره‌ای موارد تفسیر نویسنده را درست ندانست.

مواردی که تذکر آن لازم است یکی آن‌که در بحث انتقال سلطنت به رضاخان گفته میشود فقط چپها و مصدق با به سلطنت رسیدن وی مخالفت کردند حال آن‌که هر کس که اطلاعی ولو مختصر از تاریخ معاصر ایران داشته باشد مسلماً مطلع هست که در صدر مخالفان سلطنت رضاخان آیت‌الله مدرس قرار داشت که همین سرانجام به شهادت وی انجامید و پیشروان جریان چپ مانند سلیمان میرزا اسکندری نیز رضاخان را تایید کردند و بعدها خود به این خطا معترف گردیدند.

دیگر نقش زیادی است که برای اختلافات آیت‌الله کاشانی و مصدق در سقوط مصدق قایل میشود و حتی تا حدی همه کسانی را که در چارچوب مبارزه‌ی ضداستعماری مخالفتهایی هم با مصدق داشتند در کنار آمریکا و زاهدی قرار میدهد. حال آنکه بهره‌برداری آمریکا از این اختلافات دلیل بر این‌که مخالفان در کنار آنها بوده‌اند نیست و این‌گونه اختلافها در اکثر جنبشها به طور طبیعی و اجتناب‌ناپذیر مشاهده میشود. همچنین طبقه‌بندی نویسنده از شخصیتها و گرایشهای سیاسی در برخی موارد درست به نظر نمیرسد، جریانهایی که بیشتر نماینده منافع و هدفهای بیگانه بوده‌اند نماینده‌ی طبقات و قشرهایی از جامعه‌ی ایران تلقی شده‌اند، و در اطلاق عناوین «ملیگرا»، «فرصت‌طلب»، «عوامفریب» و غیره نیز گاه بیدقتی یا «بی‌معرفتی» (به هر دو مفهوم کلمه) به چشم میخورد.

نخستین فصل کتاب که تا اندازه‌ای از سایر فصول مستقل و متفاوت است به طرح یک الگوی نظری اختصاص دارد که نویسنده میکوشد تاریخ معاصر ایران و رابطه‌ی ایران و آمریکا را در چارچوب آن تحلیل و تبیین کند. گو این‌که کتاب را مستقل از این فصل هم میتوان مطالعه کرد، اما چون در این فصل اصطلاحها و مفاهیمی معرفی و مطرح میشوند که نویسنده در طول کتاب از آنها دقیقاً طبق همان تعریفی که در فصل اول مطرح شده استفاده میکند، دقت روی تعاریفی که در این فصل در مورد آن مفاهیم و اصطلاحها داده شده مفید است.

ناشر

یادداشت مترجم

سالهای میلادی را در موارد ضروری با سال هجری شمسی معادل آن همراه آورده‌ایم اما از انجام این کار در مورد همه‌ی تاریخها، برای پرهیز از شلوغی متن، خودداری کردیم. برخی از منابعی که نویسنده از آنها استفاده کرده است به فارسی ترجمه شده یا در اصل فارسی بوده‌اند که در این موارد نیز علاوه بر مشخصات متن به زبان اصلی به مشخصات ترجمه فارسی آن اشاره کرده‌ایم.

سیاست خارجی آمریکا و شاه

دیباچه

انقلاب ۷۹ ـ ۱۹۷۸ ایران برای بیشتر ناظران منظره‌ای حیران‌کننده بود. از آغاز ۱۹۶۰ ها*، ایران از نرخهای بالای رشد اقتصادی برخوردار شده بود و «انقلاب از بالا»ی تمام‌عیاری را از سر گذرانده بود که به نظر میرسید این کشور را به صف مقدم کشورهای در حال مدرنیزه شدن پرتاب کرده است. یک برنامه‌ی اصلاحات ارضی اساسی اجرا شده بود، فرایند صنعتی شدن به سرعت پیش میرفت، و در واقع برای همه‌ی عناصر جامعه‌ی ایران اشتغال و بهبود وضع اقتصادی فراهم میساخت. نزدیک به دو دهه بود که ناآرامی مردمی بسیار اندکی آفتابی شده بود. نسل جدیدی از تکنوکراتهای برخوردار از تحصیلات غربی در موقعیتهای بالای حکومت و صنعت گمارده شده بودند و برای ایران رهبران بالقوه کارآمد و کاربُری فراهم میکردند. ایران یک قدرت عمده‌ی منطقه و یک بازیگر مهم امور جهانی شده بود. فرمانروای یکه‌تاز کشور، محمدرضا پهلوی، شاه سابق، دست و دل‌بازانه ترقی را جشن گرفته بود و لاف میزد ایران در پایان سده یک قدرت عمده‌ی جهانی خواهد بود.

* در زبانهای غربی، با افزودن S جمع به انتهای اولین سال هر دهه، به کل آن دهه اشاره می‌کنند، مثلاً 1960 S به معنی سالهای از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ است. «ها»، علامت جمع فارسی، را به همین معنا و منظور به کار برده‌ایم (م).

کارشناسان و نیز ناظرانِ گهگاهی، در درون ایران و در کشورهای دیگر به یک اندازه حیران مانده بودند که چگونه ممکن است در این شرایط چنین به سرعت انقلابی در ایران رخ دهد.

خصلت حیران‌کننده‌ی انقلاب ایران آن‌را موضوع بررسیهای تحلیلی فراوانی ساخته است. بسیاری از این تحلیلها خاستگاه انقلاب ایران را در شرایط اقتصادی پیش از آن، از جمله فقر و نابرابری گسترده، جابه‌جاشدگیهای همراه با نرخهای بالای رشد در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها، و رکود ملایمی که به دنبال بالا رفتن قیمت نفت در اوایل ۱۹۷۰ ها پیش آمد جستجو کرده‌اند. دیگران رویکرد اقتصاد سیاسی را پیش گرفته‌اند و پیامدهای توسعه‌ی سریع اقتصادی پیش از انقلاب را برای ساختار اجتماعی ایران و در نتیجه برای سرشت سیاست داخلی آن وارسی کرده‌اند. دسته‌ای دیگر هم بر توانایی منحصر به‌فرد روحانیت بنیادگرای شیعی ایران در بسیج مردم ایران برای جنبشی انقلابی که قادر به برانداختن شاه باشد، تاکید کرده‌اند.

هر یک از این رویکردها برای درک علل انقلاب ایران به طور ضمنی علت بنیادینتری را القا میکند: دولت ایران در زمان شاه به درجه‌ی بالایی از خودمختاری دست یافته بود، به این معنا که نسبت به فشارهای جامعه فاقد حساسیت شده بود و سیاستهایش از منافع و نیازهای جامعه جدایی گرفته بود. خودمختاری دولت آن‌را قادر ساخت سیاستهایی را در اقتصاد دنبال کند که اغلب به شدت با شرایط اقتصادی ایران نامناسب بودند. بنابراین فقر و نابرابری باقی ماند، و بالا رفتن سریع قیمت نفت در اوایل ۱۹۷۰ ها بدجوری ناشیانه اداره شد. به همین نحو، خودمختاری دولت آن‌را قادر ساخت در مقابل فشار فزاینده برای دگرگونی اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی که گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین منادی آن بودند که در اثر چندین دهه رشد سریع اقتصادی تکثیر یافته بودند، ایستادگی کند. کوتاهی دولت در پاسخگویی به نگرانیهای این گروهها آنان را روز به روز بیگانه‌تر و در مقابل دعوتهای روحانیت رادیکال شیعه پذیراتر

ساخت. در نتیجه، در حالی که شرایط بد اقتصادی و فشارهای سیاسی همراه با دگرگونی اجتماعی اقتصادی، و روحانیت شیعه، عوامل تعیین‌کننده‌ی مهمی در انقلاب ایران بودند، در سطحی بنیانیتر خصلت دولت ایران در دوره‌ی پیش از انقلاب بود که این شرایط را آفرید و بدینسان انقلاب را تسریع کرد.

بنابراین درک کامل خاستگاههای انقلاب ایران باید با تحلیلی از شرایطی که دولت ایران را در دوره‌ی پیش از انقلاب بسیار خودمختار ساختند آغاز شود. گرچه در بسیاری از آثار راجع به این موضوع چنین تحلیلی به طور تلویحی هست، کمتر آثاری در میان آنها دولت پیش از انقلاب ایران را با چندان تفصیلی بررسی میکنند و آشکارا خصلت آن‌را به انقلاب ربط میدهند. برای آن نویسندگانی که چنین تحلیلی را بر عهده میگیرند مهمترین عامل تعیین‌کننده‌ی درجه‌ی بالای خودمختاری دولت، درآمد سرشار نفتی آن بود. درآمد نفت، که در ایران و بیشتر کشورهای تولیدکننده‌ی نفت معاصر، مستقیماً به جیب دولت میرود وابستگی دولت به جامعه برای درآمد مالیاتی را میکاهد و آن‌را قادر میسازد با استخدام در بخش دولتی و هزینه کردن برای طرحهای توسعه، خدمات اجتماعی، و دیگر برنامه‌های مردمی، در گروههای جامعه «یارگیری» کند. بنابراین احتمالاً فعالان سیاسی در به راه انداختن مخالفت همگانی با دولتی که درآمد نفتی فراوان دارد روزگار سختی در پیش دارند و دولت بنابراین از درجه‌ای از خودمختاری برخوردار خواهد بود.

این استدلال در مورد ایران مزیتهای قابل ملاحظه‌ای دارد. اما اگرچه درآمد نفت بدون تردید در اواخر ۱۹۶۰ ها و در ۱۹۷۰ ها، که دریافتی ایران از نفت بسیار زیاد بود خودمختاری دولت ایران را ازدیاد بخشید در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها که درآمد نفت ایران خیلی میانمایه‌تر بود نمیتواند چنین تاثیری داشته بوده باشد. چنان‌که در فصلهای ۵ و ۶ نشان داده خواهد شد شاه در این دوره‌ی اخیرالذکر که در آن دولت ایران به درجه‌ی بسیار بالایی از خودمختاری دست یافت موفق به تثبیت یک

رژیم مقتدر شد. بنابراین درآمد هنگفت دولت از نفت در اواخر ۱۹۶۰ ها و در ۱۹۷۰ ها به توضیح دوام خودمختاری بسیار زیاد آن در این دوره کمک میکند اما پیدایی آغازین یک دولت بسیار خودمختار را توضیح نمیدهد.

دیگر نویسندگان روی رابطه‌ی ایران با ایالات متحد پیش از انقلاب به عنوان عاملی مهم در سیاست داخلی ایران تاکید کرده‌اند. در ۱۹۵۳ ایالات متحد پشت کودتایی که رژیم کثرت‌گرای [pluralist] نخست‌وزیر محمد مصدق را برانداخت و به شاه اجازه داد رژیمی مقتدر تاسیس کند دست داشت؛ به دنبال آن کمک اقتصادی وسیع و دستیاری امنیتی برای شاه فراهم کرد که او را قادر ساخت این رژیم را تحکیم کند. در واقع پیش از انقلاب بسیاری از ایرانیان هشیارانه از نقش آمریکا در تثبیت و تقویت رژیم شاه آگاه بودند و این بود که شاه خود را «شاه آمریکایی» توصیف میکردند و همین بود که به انقلاب خصلتی بسیار ضدآمریکایی داد. اما نه بررسیهای راجع به علل انقلاب ایران و نه بررسیهای مربوط به سیاست خارجی آمریکا در مقابل ایران، تاثیر روابط ایران و آمریکا روی سیاست داخلی ایران را به طور مشخص تحلیل نکرده‌اند.

این کتاب درصدد چنین تحلیلی است. در بخش نخست، برای شکل دادن چارچوبی نظری برای وارسی این‌که چگونه روابط دست‌نشاندگی میان کشورها (مانند آنچه پیش از انقلاب بین آمریکا و ایران وجود داشت) میتواند بر سیاست داخلی کشورهای دست‌نشانده تاثیر بگذارد، از ادبیات موجود در زمینه‌ی سیاست بین‌المللی و جامعه‌شناسی سیاسی بهره میگیرد. روابط دست‌نشاندگی میان کشورها را قدرتهای حامی با کشورهای دست‌نشانده‌ی دارای اهمیت استراتژیک عمدتاً به قصد تقویت ثبات سیاسی در این کشورها برقرار میکنند. این کار معمولاً با دادن مبالغ هنگفت کمک اقتصادی و یاری امنیتی به حکومتهای کشورهای دست‌نشانده انجام میشود. استدلال اصلی این کتاب آن است که این‌گونه کمک میتواند دولت دست‌نشانده را قادر سازد خودمختارتر شود بدین

معنی که بتواند به سادگی در برابر فشارهای سیاسی گروههای داخلی جامعه ایستادگی کند. از آنجا که دولتهای بسیار خودمختار فاقد بازدارنده‌های اجتماعی هستند سیاست دولتهای دست‌نشانده ممکن است روز به روز بیشتر از منافع و نیازهای جامعه دور شود. سرانجام ممکن است ناآرامی و بی‌ثباتی نتیجه شود و حتا به انقلاب بینجامد. بنابراین رابطه‌ای که در آغاز برای تقویت ثبات سیاسی در کشور دست‌نشانده طرح شده است میتواند در بلندمدت بی‌ثباتی را تشدید و منافع استراتژیک دولت حامی را تهدید کند.

چارچوب نظریِ طرح‌شده در بخش نخست راهنمای تحلیل بعدی سیاست آمریکا در مورد ایران و تاثیر آن بر سیاست داخلی ایران در دوره‌ی پیش از انقلاب است. بخش دوم مقدمه‌ای بر این تحلیل است و نیروهایی راکه، پیش از آنکه آمریکا عمیقاً در ایران درگیر شود، سیاست داخلی ایران را شکل میدادند بررسی میکند. بخش سوم دوره‌ی از ماه مه ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) تا اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۳۲] راکه طی آن درگیری آمریکا در ایران به سرعت رشد کرد در بر میگیرد. این دوره هنگامی پایان یافت که سیا کودتایی راکه مصدق را برانداخت ترتیب داد، که این رویداد هم آغاز رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا و هم تاسیس یک رژیم مقتدر در این کشور است. بخش چهار به بررسی فعالیتهای ویژه‌ای که نشانگر رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا بود، و نتایج ضمنی آن برای روابط دولت ـ جامعه در ایران، میپردازد. بخشهای پنج و شش سیاست داخلی ایران بین کودتای ۱۹۵۳ و انقلاب را بررسی میکنند و به ویژه روی اهمیت رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران ـ آمریکا نسبت به دیگر عوامل ساختاری که بر سیاست ایران تاثیر داشتند تاکید میکنند. سرانجام، بخش ۷ سیاستهایی راکه دولت ایران در برخی زمینه‌های معین مورد بحث در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها پیش گرفت مطرح میکند و بر این‌که چگونه این سیاستها به انقلاب ۷۹ ـ ۱۹۷۸ کمک کردند تاکید میکند.

این کتاب میکوشد بینشی در مورد نیروهایی که سیاست داخلی

برخی از کشورهای جهان‌سوم را شکل میدهند و مسائلی که ناآرامی سیاسی در کشورهای دست‌نشانده برای امنیت ملی آمریکا در بر دارد فراهم سازد. از آنجا که قدرتهای حامی میل به ایجاد روابط دست‌نشاندگی با کشورهایی دارند که بتوانند منافع امنیتی آنها را پیش ببرند، اندیشه‌هایی که در این کتاب مطرح شده‌اند احتمالاً در مورد کشورهایی که در مناطق دارای اهمیت استراتژیک جهان قرار دارند، از قبیل آمریکای مرکزی، خاورمیانه، اروپای شرقی، آسیای شرقی و جنوب‌شرقی آسیا، بیشتر صدق میکنند تا کشورهای دارای اهمیت استراتژیک کمتر مثل آمریکای جنوبی، آفریقا، و آسیای جنوبی. اگر استدلال اصلی مطرح‌شده در اینجا منطقاً درست باشد، پس استراتژی وسیعاً مورد استفاده‌ی ابرقدرتها در نگهداری دولتهای دست‌نشانده در جهان‌سوم ذاتاً معیوب است. در بخش نتیجه‌گیری توصیه‌هایی برای استراتژیهای جایگزین میکنم که میتواند سیاستگذاران آمریکا را قادر سازد هدفهای کوتاه‌مدتی را که آنان را به استقرار روابط دست‌نشاندگی رهنمون میشود به دست آورند و در عین حال از پیامدهای نامطلوب بلندمدت دست‌نشاندگی که در اینجا شناسانده میشود پرهیز کنند.

چند یادآوری مهم روش شناختی در اینجا لازم است. من بیشتر مطالب حساس بخشهای سه تا پنج را از طریق مصاحبه‌های شخصی با مقامهای بازنشسته‌ی آمریکایی، ایرانی، و انگلیسی به دست آورده‌ام. گرچه اتکا به مصاحبه به عنوان منبع و ماخذ آشکارا مسائلی از حیث اعتمادپذیری پیش میاورد، این روش گریزناپذیر است زیرا بسیاری از اسناد کلیدی روابط ایران و آمریکا برای محققان دسترس‌ناپذیر مانده‌اند و بسیاری جزئیات مهم هرگز ثبت نشده‌اند. افزون بر این، بیشتر این مصاحبه‌ها ضرورتاً بر پایه‌ای اکیداً محرمانه انجام شدند، و در نتیجه امکان این‌که در اینجا منبع مطالبی راکه به دست آورده‌ام به این طریق روشن سازم وجود ندارد.

برای به حداقل رساندن مسأله‌ی اعتمادپذیری، کوشش زیادی برای مقابله و تحقیق صحت مطالبی که در مصاحبه‌ها به دست آورده‌ام کرده‌ام. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان اطلاعاتی ارائه کردند که با آنچه از منابع دیگری که اعتمادپذیرتر میدانستم کسب کرده بودم تناقض قابل توجهی داشت؛ در این‌گونه موارد، همه‌ی اطلاعات مصاحبه‌شوندگان اعتمادناپذیر را نادیده گرفتم. بیشتر مطالب حاصل از مصاحبه که در بخشهای سه تا پنج دست‌کم با یک منبع دیگر مقابله شدند. مطالب به دست‌آمده از یک مصاحبه‌شونده‌ی تک که قابل مقابله نبود یا در متن با قید و شرط آمده‌اند یا در یادداشتها تذکر داده شده که فقط از یک منبع به دست آمده‌اند. در دفاع از این روش‌شناسی، باید یادآور شوم که منابع مکتوب از قبیل اسناد حکومتی، خاطرات، و منابع دست‌دوم نیز اغلب به همین اندازه یکسوگرایانه هستند. در واقع برداشت عمومی من این است که منابع مکتوبی که به کار گرفته‌ام خیلی کمتر از مطالبی که در مصاحبه‌های خصوصی به دست آورده‌ام قابل اتکا هستند.

اسناد اولیه‌ای که به کار آمده‌اند از منابع گوناگونی گرفته شده‌اند. در یادداشتها و پانویسها برای مشخص کردن آنها از اختصارهای قراردادی زیر استفاده شده است. اسناد کتابخانه‌ی دوایت د. آیزنهاور، کتابخانه‌ی جان. ف. کندی، و کتابخانه‌ی بنگاه توسعه‌ی بین‌المللی به ترتیب با DDE Library، JFK Library، و AID Library مشخص شده‌اند. اسنادی که با یک رمز شناسایی از قبیل FO/۳۷۱/۱۰۴۵۶۵ آمده‌اند از «دفتر اسناد همگانی بریتانیا» در لندن هستند. اسنادی که رمزی مانند Record Group 59, Box 4110 دارند از «شعبه‌ی اسناد دیپلماتیک بایگانی ملی ایالات متحد» در واشنگتن هستند. همه‌ی اسناد شورای امنیت ملی آمریکا، روسای ستاد مشترک، هیات هماهنگی دولت ـ جنگ ـ نیروی دریایی جز در مواردی که تذکر داده شده از شعبه‌ی اسناد نظامی بایگانی ملی گرفته شده‌اند. اسنادی که گفته‌شده از «Iran White Paper» گرفته شده‌اند از ستاد اطلاعات و امور محرمانه وزارت خارجه‌ی

آمریکا هستند. این کتاب سفید را وزارت خارجه در سال ۱۹۷۹ در ارتباط با دیگر ارگانهای حکومتی آمریکا منتشر کرد و به دنبال آن طبق «قانون آزادی اطلاعات» در اختیار محققان مختلف قرار گرفت. این کتاب شامل متنی است که به آن با ذکر شماره بخش ارجاع داده‌ام (مثلاً sec. III.B) و نیز شامل اسناد اصلی است که با ذکر شماره سند (مثلاً doc.I.B-45) به آنها ارجاع داده‌ام. اسنادی که با *Declass. Docs* مشخص شده‌اند از «دستگاه ارجاعی اسناد غیرطبقه‌بندی‌گشته» گرفته شده‌اند. همه‌ی اسناد اولیه‌ی دیگری که در یادداشتها ذکر شده‌اند طبق قانون آزادی اطلاعات از دستگاههای دولتی مربوطه به دست آمده‌اند مگر خلاف آن ذکر شده باشد.

به انریک بالویرا که بدون او این کتاب هرگز نوشته نشده بود دین فراوان دارم. همچنین از پیشنهادهای عبدالمنعم المشاط، کارول بارگرون، ریچارد کاتام، تد هاچکیس، ارنست آنی و محمد سعید بهره‌ی بسیار برده‌ام. بسیاری کسان دیگر با روشن کردن جنبه‌های بغرنج سیاست خارجی آمریکا و سیاست ایران یا تسهیل کوششهای تحقیقی من بی‌اندازه مفید بوده‌اند. به ویژه لازم میدانم از احمد انوری، سوسن اردلان، پیتر ایوری، ادوارد آذر، شاهپور بختیار، ابوالحسن بنی‌صدر، جیمز بیل، جان باولینگ، هنری بایرود، فریدون فشارکی، الکس گاگارین، فرد هالیدی، هرمز حکمت، ریچارد هلمز، هما کاتوزیان، نیکی کدی، هوشنگ کشاورز صدر، عبدالکریم لاهیجی، بروس لینگن، راجر لوییس، احمد مدنی، مارتین منینگ، سالی مارکس، هدایت متین‌دفتری، گوردون ماتیسن، استفن مید، روی ملبورن، سر جورج میدلتون، چونگ این‌مون، پل نیتزه، ناصر پاکدامن، اریک پولارد، ابراهیم پورهادی، محمدحسین قشقایی، نوذر رزم‌آرا، توماس ریکس، استوارت راکوِل، کیم روزولت، ویلیام راونتری، میمی سلامت، اندرو اسکات، شاهین شاهین، خسرو شاکری، اوا سیلورفاین، لئو سوکک، فیلیپس تالبوت، جان تایلور، جان والر، دونالد ویلبر، فریزر ویلکینس، کریستوفر مانتاگیو وودهاوس، سر دنیس رایت، و

اردشیر زاهدی تشکر کنم. همچنین از بسیاری کسان دیگر که به خاطر درگیری نزدیکشان در برخی از رویدادهای توصیف‌شده در کتاب باید نام‌نابرده بمانند سپاسگزارم.

مایلم از نهادهای زیر به خاطر تامین کمکهای مالی سپاسگزاری کنم: بنیاد علمی ملی، بنیاد ر. ج. رینولدز، دانشگاه کارولینای شمالی، و دانشگاه ایالت لوییزیانا. برگردان پیشین بخشهای سه و چهار در شماره‌ی ماه اوت ۱۹۸۷ نشریه‌ی International Journal of Middle East Studies از انتشارات دانشگاه کمبریج و همچنین در کتاب زیر منتشر شده بود:

Nikki Keddie & M. J. Gasiorowski, eds., **Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States** (New Haven, Conn: Yale University Press, 1990).

مارک. ج. گازیوروسکی
باتون روژ - لوییزیانا.

۱

روابط دست‌نشاندگی بین کشورها و سیاست دولتهای دست‌نشانده

رابطه‌ی نزدیک بین ایالات متحد و ایران طی سلطنت شاه سابق نمونه‌ی نسبتاً نوعیِ [typical] یک رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین کشورها است که جنبه‌ی آشنایی از سیاست جهان معاصر است. در بیشتر رویاروییهای عمده‌ی ابرقدرتها در دوران پس از جنگ جهانی دوم، از مجادله‌های آغازین جنگ سرد بر سر اروپای شرقی و یونان و ترکیه گرفته تا ستیزه‌های تازه‌تر خاورمیانه و آمریکای مرکزی، روابط دست‌نشاندگی نقشی برجسته داشته‌اند. بسیاری از کشورهای جهان‌سوم، به ویژه کشورهایی از آمریکای مرکزی، خاورمیانه، اروپای شرقی، آسیای شرقی و جنوب‌شرقی آسیا در زمانهای گوناگون و به درجات گوناگون درگیر این‌گونه روابط بوده‌اند.

بیشتر ناظران اذعان دارند که روابط دست‌نشاندگی بین کشورها میتواند بر سیاست داخلی کشور دست‌نشانده تاثیر بگذارد. مثلاً در آمریکا معمول بوده است دولتهای دست‌نشانده‌ی شوروی در اروپای شرقی، کوبا و ویتنام را، پیش از فروپاشی اخیر، صرفاً نماینده‌ی اتحاد شوروی بشمارند. به همین نحو، منتقدین سیاست خارجی ایالات متحد اغلب از «جمهوریهای موز*» آمریکای مرکزی یا «حکومتهای پوشالی»

* کنایه از جمهوریهای تک‌محصول و وابسته به آمریکا در آمریکای مرکزی (م).

آمریکا در ویتنام جنوبی و فیلیپین یاد کرده‌اند. این تعبیرها اغلب نه‌فقط حاکی از این است که سیاست حکومتهای دست‌نشانده زیر نفوذ سنگین سرپرستان آنها است بلکه نیز این‌که تمامی نظامهای سیاسی داخلی آنها به نحوی از این روابط دست‌نشاندگی متاثر است. متاسفانه بیشتر بحثهای راجع به آثار دست‌نشاندگی بر سیاست داخلی بسیار مجادله‌آمیزند و درباره‌ی این‌که چگونه دست‌نشاندگی بر سیاست یک دست‌نشانده تاثیر میگذارد بینشی به دست نمیدهند. برای فهم دقیقتر تاثیرهای دست‌نشاندگی بر سیاست داخلی به چارچوب نظری منسجمی نیاز هست.

روابط دست‌نشاندگی بین کشورها

رابطه‌ی دست‌نشاندگی* [cliency] بین کشورها رابطه‌ای است به نفع دو طرف و متوجه امنیت بین حکومتهای دو کشور، که از حیث وسعت، ثروت و قدرت تفاوت فراوان دارند. روابط دست‌نشاندگی از حیث ویژگیهای هر مورد تفاوتهای اساسی دارند، اما همه متضمن مبادله‌ی دوجانبه‌ی کالاها و خدماتی هستند که برای افزایش امنیت حامی و دست‌نشانده ضرورت دارند و عموماً نمیتوان از منابع دیگر آنها را به دست آورد. اهمیت این کالاها و خدمات برای امنیت دو کشور حکومتهای آنها را در یک رابطه‌ی همکارانه و متقابلاً سودآور به هم میپیوندد[1]. بدینسان مبادله‌ی کالاها و خدمات تجسم اصلی یک رابطه‌ی

* در مقابل client معادلهای چندی میتوان گذارد اما منظور نویسنده اولاً نابرابری دو طرف رابطه و اتکای یکی به دیگری است و از سوی دیگر خرید خدمات یکی از جانب دیگری (م).

۱. این تعریف متکی است بر:
Christopher C. Shoemaker and John Spainer, *Patron-Client State Relationships: Multilateral Crises in the Nuclear Age* (New York: Praeger, 1984), chap. 2, and Klaus Knorr, *The Power of Nations* (New York: Basic

←

دست‌نشاندگی است.

حامی نوعاً برای دست‌نشانده کمک اقتصادی، شامل وام، اعانه، توصیه‌های فنی و انتقالهای غیرمستقیمی از قبیل سهمیه‌های وارداتی و کمکهای کالایی، و دستیاری امنیتی، شامل تربیت، ارتباطات، و تجهیزات برای نیروهای نظامی، پلیس و نیروهای امنیتی کشور دست‌نشانده، تامین میکند؛ توافقهای امنیتی، از قبیل معاهده‌ها، اتحادها، و تعهدهای غیررسمی پشتیبانی؛ و اغلب دخالت آشکار و پنهان در سیاست داخلی کشور دست‌نشانده. این کالاها و خدمات به خاطر نقش حساس آنها در دست‌نشاندگی، از این‌پس ابزار دست‌نشاندگی خوانده خواهند شد. در ازای آن دست‌نشانده نوعاً خدماتی تامین میکند که بر امنیت حامی میافزاید: ممکن است قبول کند که به عنوان پلیس منطقه‌ای از جانب حامی خدمت کند؛ ممکن است با حامی عملیات مشترک نظامی یا اطلاعاتی اجرا کند؛ یا ممکن است به حامی اجازه دهد در سرزمین او پایگاه نظامی یا تسهیلات گردآوری اطلاعات تاسیس کند.

انگیزه‌ی اولیه‌ی یک رابطه‌ی دست‌نشاندگی اشتیاق حکومتهای هر دو کشور به کسب این کالاها و خدمات است. کشورهای حامی عموماً در پی رابطه‌ی دست‌نشاندگی با کشورهای دارای اهمیت استراتژیک، از جمله کشورهای نزدیک به مرزهای خود یا مرزهای متحدان یا دشمنان

Books, 1975), 24-26.

برای مجموعه‌ی خوبی از بررسیها در زمینه‌ای مشابه نگاه کنید به:

JanF.Triska,ed., *Dominant Powers and Subordinate States: The United States in Latin America and the Soviet Union in Eastern Europe* (Durham, N.C.: Duke University Press, 1986).

اصطلاح «دست‌نشاندگی» در بافتی متفاوت در آثار مربوط به سیاست دست‌نشاندگی به‌کاررفته است. برای بازنگری این آثار نگاه کنید به:

S. N. Eisenstadt and Rene Lemarchand, eds., *Political Clientelism, Patronage, and Development* (Beverly Hills, Calif.: Sage, 1981).

اصلی خود، یا کشورهایی که راه دسترس به خطوط حیاتی کشتیرانی را کنترل میکنند، و کشورهای دارای منابع عمده‌ی مواد اولیه‌ی حیاتی، هستند. حکومت دست‌نشانده نوعاً برای کسب کمک اقتصادی، دستیاری امنیتی، و حمایت در مقابل دشمنان داخلی یا خارجی وارد رابطه‌ی دست‌نشاندگی میشود. انگیزه‌های فرعی گوناگونی نیز ممکن است در کار باشد. حامی ممکن است درصدد گسترش دیدگاههای ایدئولوژیک خود یا بسط پایگاه پشتیبانی خود در محافل بین‌المللی از قبیل سازمان ملل باشد. دست‌نشانده ممکن است در پی افزایش پیوندهای تجاری خود با حامی یا حیثیت و اعتبار ناشی از ارتباط با آن باشد.

پس از پا گرفتن یک رابطه‌ی دست‌نشاندگی ممکن است انواع دیگری از کنش متقابل هم نتیجه شوند. امنیت حاصل از این رابطه ممکن است صاحبان سرمایه در کشور حامی را به سرمایه‌گذاری در کشور دست‌نشانده رهنمون شود. تماسهای شخصی ناشی از این رابطه ممکن است به افزایش پیوندهای تجاری، آموزشی یا فرهنگی بین دو کشور بینجامد. این کنشهای متقابل تبعی ممکن است روابط دیگری مانند وابستگی اقتصادی یا نفوذ فرهنگی را بپرورند که با رابطه‌ی دست‌نشاندگی موازی باشند. این روابط موازی ممکن است آگاهی همگانی از رابطه‌ی دست‌نشاندگی را در کشور دست‌نشانده تقویت کنند که اغلب پیامدهایی ناگوار در بر دارد. همچنین ممکن است خود مستقیماً بر شرایط اجتماعی و سیاسی در کشور دست‌نشانده تاثیر بگذارند، که اغلب تمیز آثار آنها بر سیاست داخلی را از آثار خود رابطه‌ی دست‌نشاندگی دشوار میکند[۲].

۲. برای بحث مفصل درباره‌ی گونه‌های دیگر روابطی که ممکن است در این زمینه پدید آیند نگاه کنید به:

MarshalR.Singer, *Weak States in a World of Powers: The Dynamics of International Relationships* (New York: Free Press, 1972).

اگر کالاها و خدمات مبادله‌شده برای یک طرف رابطه بیش از دیگری ارزش داشته باشند ممکن است حکومتی را که کمتر نفع میبرد قادر سازند بر حکومتی که بیشتر نفع میبرد اعمال نفوذ کند[۳]. از آنجا که کمک اقتصادی و دیگر ابزار دست‌نشاندگی اغلب برای بقای یک حکومت دست‌نشانده اهمیت حیاتی دارند، چنین نفوذی معمولاً نصیب حامی میشود؛ اما در شرایط معینی ممکن است از آن دست‌نشانده گردد[۴]. این نفوذ میتواند برای تغییر توزیع منافع در رابطه‌ی دست‌نشاندگی، مانند وقتی که حامی در پی توسعه‌ی یک پایگاه نظامی است یا دست‌نشانده خواهان تخصیص کمک بیشتری است؛ یا برای اعمال فشار، مانند وقتی که حامی خواهان تغییرات عمده در سیاست داخلی دست‌نشانده است یا میکوشد در انتخاب مقامهای حکومتی دخالت کند، به کار آید.

یک جنبه‌ی دست‌نشاندگی در اینجا مستلزم تاکید ویژه است. از آنجا که منافع امنیتی حامی اغلب اتکای زیاد به برخی از کشورهای دست‌نشانده‌ی دارای اهمیت استراتژیک را الزامی میکند حفظ ثبات سیاسی در این کشورها معمولاً برای حامی حیاتی و بنابراین کانون اصلی رابطه‌اش با آنها است. حامیان میکوشند با تامین کالاها و خدماتی که توانایی آنها به سرکوب ناآرامیها یا یارگیری* و جلب همکاری

۳. درباره‌ی مفهوم تأثیر و نفوذ در اینجا نگاه کنید به:
Jeffrey L. Hughes, «On Bargaining,» in Triska, *Dominant Powers and Subordinate States*, 168-199, and Joan M. Nelson, *Aid, Influence, and Foreign Policy* (New York: Macmillan, 1968).
4. See Robert O. Keohane, «The Big Influence of Small Allies,» *Foreign Policy* 2 (Spring 1971), 161-82.

* cooptation به معنی آن است که دسته و گروهی اعضا و یاران جدید خود را به تصمیم خود انتخاب کند نه آنکه این اعضای جدید بنا بر تصمیم مرجع یا گروه یا جمعی خارج از آن، یا طبق قواعدی معین، به عضویت گروه درآیند. به این مفهوم، یارگیری برای آن معادلی دقیق است (م).

[cooptation] را میافزاید بی‌ثباتی سیاسی را کاهش دهند؛ در واقع کمک اقتصادی، یاری امنیتی و دخالت، اغلب فقط برای این منظور به کار گرفته میشوند. به علاوه، اگر حامی بتواند روی دست‌نشانده اعمال نفوذ کند این نفوذ معمولاً میتواند برای تشویق حکومت دست‌نشانده به اقدامهایی برای کاهش ناآرامی، از قبیل توقیف رهبران مخالف یا انجام اصلاحات به کار گرفته شود. حامی هنگامی که دست‌نشانده برای امنیتش حیاتی است معمولاً هر کالا یا خدمتی را که برای حفظ ثبات سیاسی لازم است از جمله کمک اقتصادی اضطراری و حتا مداخله‌ی نظامی فراهم میکند. بدینسان روابط دست‌نشاندگی با اوضاع و احوال خاص تطبیق داده میشوند: ابزارهای دست‌نشاندگی مورد استفاده بستگی به نیازهای امنیتی دو حکومت و به زمینه‌ی رابطه دارند که جوّ سیاسی داخلی کشور دست‌نشانده را شامل میشود.

دولت و جامعه

پیش از وارسی آثار سیاسی داخلی دست‌نشاندگی، لازم است نخست در این‌باره بحث کنیم که اینجا منظور از دولت چیست و رابطه‌ی پیچیده‌ی بین دولت و جامعه را بررسی کنیم. دولت واحدی اداره‌کننده است که بر سرزمینی مشخص اقتداری اجباری اعمال میکند که در نهایت متکی به ادعای انحصاری آن به حق استفاده‌ی مشروع از زور در آن سرزمین است[5]. دولت اقتدار خود را از طریق دستگاههای گوناگونی اعمال میکند:

۵. این تعریف عمدتاً متکی است بر:
Max Weber, *Economy and Society* (New York: Bedminster, 1968), 54-56 and chaps. 9-11.

دو منبع مفید درباره‌ی دولت:
Bertrand Badie and Pierre Birnbaum, *The Sociology of the State* (Chicago: University of Chicago Press, 1983), and Martin Carnoy, *The State and Political Theory* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1984).

نیروهای نظامی، اطلاعاتی و پلیس؛ ارگانهای تخصیص خدمات و کالاها؛ سازمانهای اداره‌ی اقتصاد و برنامه‌ریزی، و سازمانهایی که با امور اجتماعی و فرهنگ سر و کار دارند. فعالیتهای دولت را گروهی از افراد هدایت میکنند که در مجموع «حکومت» خوانده میشوند. اصطلاحهای «دولت» و «حکومت» که اغلب مترادف به کار میروند، این تفاوت را دارند که حکومت عبارت از تصمیم‌گیرندگانی است که موقتاً منصبی را بر عهده دارند و قدرت تدوین و اعمال سیاست عمومی را دارند، حال آنکه دولت هم حکومت و هم ارگانهایی را که سیاست عمومی از طریق آنها اعمال میشود در بر میگیرد.

اقتدار دولت ممکن است متوجه هدفهایی بسیار، مشروع و نامشروع، شود. برای منظور ما، مهمترین این هدفها شامل سازماندهی و نگهداری نظام اجتماعی، از جمله حفظ یک اقتصاد سالم، حفظ نظم اجتماعی و امنیت ملی، تنظیم امور اجتماعی و فرهنگی، است. دولت، از آنجا که تلاشهایش برای دستیابی به این هدفها تاثیری بس زیاد روی جامعه دارند، ناگزیر در معرض فشار شدید از جانب گروههای رقابت‌کننده‌ی جامعه است. افزون بر این، دولت برای رسیدن به هدفهایش عموماً نیاز به همکاری گروههای معینی دارد: طبقه‌های بالا و متوسط باید برای آن درآمد مالیاتی فراهم کنند؛ تکنوکراتها و ارباب کسب باید به آن در اداره‌ی اقتصاد کمک کنند. افسران ارتش باید در حفظ نظم کمک کنند؛ و روشنفکران و رهبران سازمانهای مردمی ممکن است برای کمک به مشروعیت دولت مورد نیاز باشند. نیاز دولت به همکاری این گروهها معمولاً دولت را وابسته‌ی آنان میکند و به آنان نفوذی روی دولت میبخشد. بنابراین دولت مستقل از جامعه وجود ندارد. بلکه در شبکه‌ی پیچیده‌ی روابط دوجانبه با طیف وسیعی از گروههای جامعه درگیر است که به طرق معینی به آنها وابسته است و میکوشند بر سیاستهایش تاثیر بگذارند.

گروههای جامعه چگونه بر دولت تاثیر میگذارند؟ در این مورد

مکاتب فکری متعددی است. کثرت‌گرایانی از قبیل دیوید ترومن و رابرت دال سیاست دولت را برآیند فشارهای گوناگونی مینگرند که گروههای رقابت‌کننده‌ی جامعه وارد میکنند. این فشارها از طریق مشارکت سیاسی[۶] تجلی مییابد، که میتواند پنج شکل بنیانی بگیرد: مبارزه‌ی انتخاباتی، فعالیت سازمانی، پشتیبانی (شامل تظاهرات)، تماس، و خشونت[۷]. توانایی گروه برای تاثیر بر دولت از طریق این شکلهای مشارکت سیاسی بستگی به این دارد که چقدر، چه به طور مطلق و چه نسبت به دیگر گروهها، قدرتمند است. ترومن سه منبع عمده برای قدرت گروه تشخیص میدهد: (۱) موقعیت استراتژیک در جامعه، شامل منزلت اجتماعی، عضویت در دولت و فایده داشتن برای دولت (۲) خصلتهای درونی گروه از قبیل بزرگی، ثروت، سازمان، رهبری، انسجام، و میزان تحرک؛ (۳) برخی از ویژگیهای نهادهای دولت از قبیل ساختار اجرایی و زندگی گروهی[۸]. قدرت سیاسی گروه آنرا قادر میسازد نه‌فقط مستقیماً بر خط‌مشی دولت تاثیر بگذارد بلکه با تاثیر بر دیگر گروههای جامعه یا نهادهای جامعه به طریقی که بر خط‌مشی دولت تاثیر مساعد بگذارد غیرمستقیم نیز بر آن تاثیر کند. مثلاً، صاحبان صنایع ممکن است بر اتحادیه‌های کارگری فشار آورند که از دولت از جانب آنها حمایت کنند، یا ممکن است از رسانه‌های خبری برای تاثیر بر افکار عمومی استفاده کنند، و به این طریق بر خط‌مشی دولت تاثیر بگذارند. کثرت‌گرایان استدلال میکنند که تغییرات قدرت گروهها، همپوشانی عضویت در

6. David B. Truman, *The Governmental Process* (New York: Knopf, 1951); Robert A. Dahl, *Who Governs?* (New Haven, Conn: Yale University Press, 1961).

7. Samuel P. Huntington and Joan M. Nelson, *No Easy Choice: Political Participation in Developing Countries* (Cambridge: Harvard University Press, 1976), 12-13.

8. Truman, *Governmental Process,* 506-7.

گروهها*، و تفاوت میزان مشارکت گروه یک برابری تقریبی در میزان تاثیر گروهها روی دولت میافریند. الگوی کثرت‌گرا به طور ضمنی حاکی از این فکر است که جامعه‌ها دارای ساختکاری نگهدارنده‌ی تعادل هستند که رفاه عمومی آنها را به بیشینه میرساند. این مکانیزم خیلی شبیه «دست پنهان**» آدام اسمیت عمل میکند: چون در جامعه‌ی کثرت‌گرا آنچه خط‌مشی دولت را تعیین میکند فشار گروهها است، و چون همه‌ی گروههای جامعه نفوذی تقریباً برابر دارند خط‌مشی دولت منافع هر یک از گروههای جامعه را به تناسبی تقریبی با بزرگی آن باز میتابد و از اینرو صلاح جمع را در مجموع به بیشینه میرساند[9].

البته دیدگاه کثرت‌گرا وسیعاً و بیشتر بر این مبنا انتقاد شده که قدرت در جامعه به طور یکنواخت توزیع نمیشود و بنابراین نفوذ جامعه روی دولت بسیار تمرکز یافته است. نظریه‌پردازان نخبه‌گرا از قبیل سی. رایت میلز استدلال میکنند که فقط سیاستمداران، اربابان کسب و کار، افسران، سرشناسان و بسیار ثروتمندان نفوذ قابل توجهی روی دولت دارند و این گروهها به خاطر ثروت، مشاغل، آموزش بالاتر، و ارتباطات اجتماعی

* منظور آن است که فرد در گروههای متفاوتی عضو است و رویهمرفته آنچه به خاطر عضویت در یک گروه از دست می‌دهد با آنچه از عضویت در گروه دیگر به دست میاورد کم و بیش یکدیگر را جبران میکنند و در مجموع قدرت گروهها را به تعادل می‌رسانند (م).

** اشاره به نظر آدام اسمیت که عقیده داشت مکانیزم بازار و عرضه و تقاضا مانند دستی نامرئی تولیدکنندگان منفردی راکه در پی نفع خود هستند به تولید آنچه لازم است هدایت میکند (م).

۹. برای بحث خوبی درباره‌ی این موضوع نگاه کنید به:
AlfredStepan, *The State and Society: Peru in Comparative Perspective* (Princton, N.J.: Princeton University Press, 1978), 7-10.

متفاوت خود قدرتی نامتناسب دارند.[10] مارکسگرایان استدلال میکنند قدرت گروه، و در نتیجه نفوذ آن روی دولت، بستگی به رابطهی آن با نیروهای تولیدی دارد. طبقهی سرمایهدار از آنرو بی‌اندازه قدرتمند است که مالکیت وسایل تولید منابع مادی گستردهای در اختیارش قرار میدهد و آنرا قادر میسازد خطمشیهای دولت و فعالیتهای دیگر طبقات را تعیین و تقویت یا خنثا کند. بر عکس، طبقهی کارگر برای تاثیر گذاردن باید روی اعتصاب و فعالیت انقلابی تکیه کند؛ فقدان همبستگی، رهبری فاسد، و جامعهپذیر شدن [socialization] که ایدئولوژی و باورهای طبقهی حاکم را تقویت میکند مانع آن میشود[11].

انتقادهایی که از نظریهی کثرتگرا میشود نکتهی مهمی را دربارهی روابط دولت ـ جامعه پیش میکشد: قدرت گروهها و بنابراین میزان تاثیر آنها تفاوتهای اساسی دارد. گروههای طبقهی بالا ثروتمندتر و آموختهترند، روابط اجتماعی بهتری دارند، عدهی بیشتری از آنان جزو مقامهای دولتی هستند، برای دولت مفیدترند و اغلب بیش از طبقات متوسط و پایین تحرک و همبستگی دارند. این سرچشمههای قدرت، گروههای طبقهی بالا را قادر به اعمال تاثیر زیاد روی دولت، چه مستقیماً از طریق فعالیت سازمانی، هواداری تبلیغاتی، تماس و ارتباط، وگونههای معینی از فعالیت انتخاباتی و چه غیرمستقیم، با فشار آوردن بر گروههای دیگر جامعه و تاثیر بر نهادهای اجتماعی، میسازند. سرچشمهی اصلی قدرت گروههای طبقهی متوسط و پایین اندازهی آنها است، که به آنها این امکان را میدهد که از طریق عمل جمعی از جمله رای دادن، تظاهرات، و

10. C. Wright Mills, *The Power Elite* (New York: Oxford University Press, 1957).

11. See, e.g., Ralph Miliband, *The State in Capitalist Society* (New York: Basic Books, 1969).

میلیباند نمایندهی اصلی آنچه امروز نظریهی مارکسیستی ابزاری دربارهی دولت خوانده میشود است.

خشونت توده‌ای در امور سیاسی مشارکت جویند. اتکای آنان به عمل جمعی، کار از طریق سازمانهای سیاسی از قبیل احزاب و اتحادیه‌های کارگری را برای آنها بسیار مهم میسازد. به همین دلیل مهارتهای رهبری و توانایی سازمانی عوامل مهم تعیین‌کننده‌ی قدرت سیاسی طبقه‌ی متوسط و پایین هستند. گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین برای کسب تاثیر روی دولت اغلب دست به ائتلافهای رسمی یا غیررسمی با دیگر گروهها میزنند که شامل احزاب سیاسی دارای پایگاه وسیع، ائتلافهای چندحزبی، و انواع گوناگون پیمانهای حمایتی است. شرکت‌کنندگان در این ائتلافها باید ناگزیر به سازشهای وسیع دست بزنند، که تاثیر آنها بر دولت را رقیق میکند. به ویژه برای گروههای طبقه‌ی پایین که معمولاً ضعیفترین اعضای این ائتلافها هستند چنین است.

قدرت سیاسی هنگامی مشهودتر از همیشه است که گروهها فعالانه از آن برای تاثیر بر خط‌مشی دولت بهره گیرند چنان‌که در هواداری تبلیغاتی، انتخابات، و فعالیت انقلابی دیده میشود. اما چنان‌که ترومن تاکید میکند قدرت سیاسی در خصلتِ نهادها و رویه‌های دولت نیز تجسم مییابد. مثلاً نهادهایی چون انتخابات و قانونگذاری از آنجا که متکی به نمایندگی هستند، بیشتر قدرت سیاسی گروههای طبقه‌ی متوسط را تجسم میبخشند. صرف وجود این نهادها تضمین میکند که خط‌مشی دولت منافع این گروهها را حتا وقتی که فعالانه برای تاثیر بر دولت نمیکوشند منعکس میکند. به همین نحو، از آنجا که ایجاد یک اقتصاد سالم یکی از مشغله‌های اصلی دولت است، باید اعتماد نخبگان کلیدی اقتصاد را حفظ کند. همین تضمین میکند که خط‌مشی دولت بازتاب منافع این نخبگان خواهد بود چه فعالانه اعمال نفوذ کنند یا نه.[۱۲] امثال این نهادها و رویه‌های دولت خود معمولاً فراورده‌ی تلاشهای

12. Fred Block, «The Ruling Class Does Not Rule: Notes on the Marxist Theory of the State», *Socialist Revolution* 7 (May-June 1977), 6-28.

گذشته‌ی گروههای جامعه برای تاثیر بر کارکرد دولتها هستند و بنابراین رویهمرفته توزیع قدرت در جامعه را باز میتابند. اما این نهادها و رویه‌ها چون نسبتاً در مقابل دگرگونی مقاوم هستند، ممکن است در جامعه‌ای که دستخوش دگرگونی سریع است دقیقاً توزیع قدرت در زمان خود را منعکس نکنند.

اصطلاح رژیم سیاسی به خصلت نهادها و رویه‌هایی بر میگردد که در یک کشور خاص بر روابط دولت ـ جامعه حاکم هستند.[۱۳] از آنجا که این نهادها و رویه‌ها تجسم قدرت سیاسی گروههای جامعه‌اند، رژیمهای سیاسی نیز رویهمرفته بازتاب توزیع قدرت در جامعه هستند. رژیمهای دمکراتیک دارای نهادها و رویه‌های کارآمد و تثبیت‌شده‌ای هستند که به همه‌ی گروههای جامعه اجازه میدهد تاثیری بر دولت داشته باشند. از آنجا که گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین برای تاثیر باید در درجه‌ی اول روی عمل جمعی تکیه کنند، رژیمهای دمکراتیک ناگزیر دارای ساختکارهایی از قبیل احزاب سیاسی و انتخابات آزاد هستند که مشارکت توده‌ای را تشویق میکنند. رژیمهای اقتدارگرا [authoritarian] فاقد اینگونه نهادها و رویه‌ها هستند؛ و دولت از آمیزه‌ای از سرکوب و یارگیری برای جلوگیری برخی از گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین از مشارکت در امور سیاسی در یک رژیم اقتدارگرا بهره می‌گیرد.[۱۴] رژیمهای دمکراتیک عموماً جایی وجود دارند که توزیع قدرت سیاسی برخی از گروههای طبقه‌ی متوسط را قادر ساخته است نهادها و رویه‌های نمایندگی را بر گروههای مسلط جامعه تحمیل کنند. رژیمهای اقتدارگرا

۱۳. این تعریف متکی است بر:
Roy C. Macridis, *Modern Political Regimes* (Boston: Little, Brown, 1986), 2.
۱۴. برای تعریفهای کاملتر دمکراسی و اقتدار نگاه کنید به:
Joan J. Linz, «Totalitarian and Authoritarian Regimes,» in Fred I. Greenstein and Nelson W. Polsby, eds., *Handbook of Political Science, vol. 3* (Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1975).

جایی وجود دارند که قدرت سیاسی چنان متمرکز است که گروههای مسلط جامعه قادر بوده‌اند در مقابل درخواستهای دیگر گروهها برای داشتن نماینده مقاومت کنند. در عمل، بیشتر رژیمهای سیاسی هم وجوه دمکراتیک و هم وجوه اقتداری را دارا هستند و توزیع قدرت در آنها جایی بین این‌دو نهایت قرار دارد.

دولت اغلب با یک یا چند گروه از قدرتمندترین گروههای جامعه یگانگی نزدیک میابد و آنگاه اینها پایگاه اجتماعی پشتیبانی آن شناخته میشوند. رابطه‌ی بین دولت و پایگاه اجتماعی پشتیبان آن دوجانبه است: دولت سیاستهایی را دنبال میکند که به منافع گروههای پایگاه پشتیبانی آن خدمت میکنند. و این گروهها با کمک به دولت پاسخ میدهند. پایگاه پشتیبانی دولت در بسیاری از کشورهای معاصر جهان‌سوم عبارت از لایه‌ی نازکی از ارباب ثروتمند کسب و کار، دیوانسالاران عالیرتبه، و فرماندهان نظامی است. هنگامی که گروههای طبقه‌ی پایین و متوسط نسبتاً قدرتمند شده‌اند، برخی از دولتهای جهان‌سوم پایگاه پشتیبانی‌یی در این گروهها ساخته‌اند و بدینسان خصلتی مردمی یافته‌اند[۱۵]. مارکسگرایان اغلب از گروههایی که پایگاه اجتماعی پشتیبان دولت را تشکیل میدهند به نام «گروههای مسلط» جامعه یاد میکنند[۱۶]. از آنجا که بیشتر احزاب و سازمانهای سیاسی از پشتیبانی یک یا چند گروه متمایز اجتماعی برخوردارند و منافع آنها را نمایندگی میکنند، اصطلاح پایگاه پشتیبانی میتواند در مورد گروههایی که یک سازمان سیاسی خاص آن‌را نمایندگی میکند به کار رود.

۱۵. درباره‌ی مردمگرایی نگاه کنید به:
Robert H. Dix, «Populism: Authoritarian and Democratic,» *Latin American Research Review* 20 (1985), 29-52.

۱۶. خاستگاه این اصطلاح در آثار آنتونیو گرامشی است. نگاه کنید به:
Carnoy, *State and Political Theory,* chap, 3.

سیاست دولت خودمختار

دیدگاه کثرت‌گرایانه‌ی دولت، که با به حساب آوردن برخی از انتقادهای نظریه‌پردازان نخبه‌گرا و مارکسگرایان تعدیل‌شده، سیاست دولت را برآیند فشارهایی توصیف میکند که طیف وسیعی از گروههای جامعه، با تواناییهای متفاوت در تاثیرگذاری بر دولت، وارد میکنند. اما دولت صرفاً یک آماج انفعالی تاثیرهای جامعه نیست؛ میتواند خیلی کارها برای شکل دادن منافع گروههای جامعه و تغییر سمت فشار اجتماعی انجام دهد. سیاستگذاری دولت نیز ناگزیر از امیال و اولویتهای شخصی مقامهای دولت و ملاحظاتی از قبیل کمبود منابع، شرایط فرهنگی، و جوانب مختلف اوضاع و احوال بین‌المللی تاثیر میگیرد. پس رابطه‌ی بین دولت و جامعه پیچیده و اغلب دور است: دولت ممکن است از استقلال قابل ملاحظه‌ای از فشارهای جامعه برخوردار باشد، و بسیاری عوامل دیگر میتوانند بر سیاستگذاری دولت تاثیر نهند.

فکر این‌که دولت میتواند به این مفهوم خودمختار* باشد نخست در بحث مارکسگرایان درباره‌ی سرشت دولت سرمایه‌داری به روشنی بیان شد. نیکوس پولانتزاس، منادی عمده‌ی آنچه به نام دیدگاه مارکسگرای ساختاری درباره‌ی دولت شناخته شده، استدلال کرد که دولت سرمایه‌داری به سادگی ابزار طبقه‌ی سرمایه‌دار یا آنگونه که مارکس و انگلس بیان کردند و در آثار مارکسگرایانِ ابزاری از قبیل رالف میلیباند دیده میشود، «هیأت مدیره‌ی امور کل بورژوازی» نیست[17]. بلکه به گفته‌ی

*واژه‌های autonomous و خودمختار معمولاً یادآور استقلال حکومتهای منطقه‌ای از دولت مرکزی هستند. اما در اینجا منظور استقلال دولت از نیروها و قدرتهای جامعه و خودسر و خودفرمان بودن آن است (م).

۱۷. نقد پولانتزاس عمدتاً متوجه میلیباند است و روشنترین بیان آن در مقالاتی از این‌دو نویسنده است در:

Robin Blackburn, ed., *Ideology in Social Science* (New York: Random

←

پولانتزاس دولت اغلب با خودمختاری قابل ملاحظه‌ای نسبت به طبقه‌ی سرمایه‌دار عمل میکند تا بقای نظام سرمایه‌داری را حفظ کند. نمونه‌ی این‌گونه خودمختاری در اقدامهایی از قبیل تمایل دولت به اجرای برنامه‌های رفاه اجتماعی و تحمل اتحادیه‌های کارگری است، که با منافع فوری طبقه‌ی سرمایه‌دار تضاد دارند. اما با کمک به جلب همکاری طبقه‌ی کارگر نظام سرمایه‌داری را در بلندمدت تقویت میکنند. غیرمارکسیستهایی از قبیل اریک نُردلینگر از مفهوم خودمختاری دولت استفاده‌ی گسترده‌تری میکنند و آنرا اشاره به توانایی دولت برای تدوین و اجرای سیاست مستقل از فشارهایی که هر گروه اجتماعی وارد کند میدانند.[۱۸] نویسندگان دیگر دولت را بسته به این‌که بتواند مستقل از فشارهای جامعه عمل کند یا نه «قوی» یا «ضعیف» توصیف میکنند.[۱۹]

یکی از مسائل نظری اصلی که مفهوم خودمختاری دولت پیش

House, Vintage, 1973); see also Nicos Poulantzas, *Political Power and Social Classes* (London: New Left, 1973).

برای بحث درباره‌ی آثار مربوطه نگاه کنید به:

David A. Gold, Clarence Y. H. Lo, and Erik Olin Wright, «Recent Developments in Marxist Theories of the Capitalist State,» *Monthly Review* 27 (October 1975), 29-43, and (November 1975), 36-51; Carnoy, *State and Political Theory;* and Theda Skocpol, «Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research,» in Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds., *Bringing the State Back In* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), 3-37.

نقل‌قول فوق از مانیفست کمونیست مارکس و انگلس است.

18. Eric Nordlinger, *On the Autonomy of the Democratic State* (Cambridge: Harvard University Press, 1981).

19. Peter J. Katzenstein, «International Relations and Domestic Structures: Foreign Economic Policies of Advanced Industrial States,» *International Organization* 30 (Winter 1976), 1-46; Stephen D. Krasner, *Defending the National Interest* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1978).

کشیده این است که چه چیز دولت را کمتر یا بیشتر خودمختار میکند. بیشتر نویسندگانی که در این زمینه کار میکنند آشکارا یا تلویحاً به این مسأله پرداخته‌اند و دو مقوله‌ی گسترده از عوامل تعیین‌کننده تشخیص داده‌اند. برخی روی خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه یا خود دولت که بر خودمختاری دولت تاثیر میگذارد تاکید کرده‌اند. دیگران روی ویژگیهای کلی و ساختاری جامعه، از جمله برخی جنبه‌های روابط بین‌المللی آنها، تاکید کرده‌اند که با تغییر خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه یا دولت بر خودمختاری دولت تاثیر میگذارند. شکل ۱ نشان میدهد تعیین‌کننده‌های ساختاری خودمختاری دولت چگونه بر خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه و دولت تاثیر میگذارند.

بدیهیترین تعیین‌کننده‌های خودمختاری دولت خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه‌اند که بر درجه‌ی قدرت سیاسی آنها تاثیر میگذارند. کثرت‌گرایان معتقدند قدرت سیاسی یک گروه بستگی به جایگاه استراتژیک آن در جامعه، خصلتهای داخلی آن، و برخی از خصلتهای نهادهای دولت دارد؛ و از طریق شراکت سیاسی، شامل فعالیت انتخاباتی و سازمانی، هواداری تبلیغاتی، تماس، و خشونت تجلی مییابد. واضح است که دولت از گروههای نسبتاً قدرتمند کمتر از گروههای نسبتاً ضعیف استقلال دارد. قدرت گروه بر این‌که دولت تا چه درجه از جامعه به طور کلی مستقل است نیز تاثیر میکند: جامعه‌ای که در آن گروههای بسیاری چون آموخته، سازمان‌یافته یا دارای تحرک بسیارند، نسبتاً قدرتمند هستند در مجموع بیشتر از جامعه‌ای که در آن اغلب گروهها نسبتاً ضعیفند بر دولت تاثیر میگذارد.

خودمختاری دولت به برخی خصلتها و تواناییهای خود دولت نیز بستگی دارد. چنان‌که در بالا بحث شد، کثرت‌گرایان ادعا میکنند که قدرت گروه را تا اندازه‌ای خصلتهای نهادهای دولت، از جمله ساختار اجرایی و زندگی گروهی آنها تعیین میکند. به ویژه، آن خصلتهای نهادهای دولت که به سرشت رژیم سیاسی ربطی دارند، مانند این‌که انتخابات و

قانونگذاری تا چه اندازه متکی بر نمایندگی مردم هستند میتوانند روی خودمختاری دولت اثر قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. پیتر کاتزنشتین استدلال میکند که دولتهای بسیار متمرکز در تدوین و اجرای سیاستهای خود بیش از دولتهای غیرمتمرکز کارایی دارند و همین آنها را خودمختارتر میکند.[۲۰] به همین نحو، آن‌دسته از مقامهای دولت که رهبری نیرومندی اعمال میکنند میتوانند با واداشتن ارگانهای دولت به هماهنگی نزدیکتر در فعالیتهاشان یا جلب همکاری گروههای کلیدی اجتماعی کارایی سیاستگذاری دولت را افزایش دهند که این باز هم خودمختاری دولت را میافزاید.

یک خصلت دیگر دولت که بر خودمختاری آن تاثیر میگذارد استفاده‌ی آن از «تواناییهای فزاینده‌ی خودمختاری» برای کاهش نفوذ جامعه روی آن است.[۲۱] بدیهی‌ترین توانایی فزاینده‌ی خودمختاری دولت دستگاه سرکوب آن است که به ویژه علیه گروههای طبقه‌های متوسط و پایین کارآمد است زیرا آنان برای تاثیرگذاری عمدتاً به عمل دسته‌جمعی متکی هستند. همچنین دولتها معمولاً دارای انواع ساختکارهای یارگیری هستند که میتوانند خودمختاری آنها را بیفزایند. دولتها از طریق وزارتهای اقتصاد و برنامه‌ریزی توسعه و ارگانهای خدمات اجتماعی خود میتوانند به طور انتخابی کالاها و خدمات را به عنوان وسیله‌ای برای یارگیری به بخشهایی که مایلند تخصیص دهند. همچنین میتوانند گروههای جامعه را از طریق نهادهای صنفی زیر کنترل دولت به سوی خود جلب کنند، یعنی نهادهایی برای نمایندگی منافع که دارای سازمان سلسله‌مراتبی هستند و

20. Peter J. Katzenstein, «Conclusion: Domestic Structures and Strategies of Foreign Economic Policy,» in idem, ed., *Between Power and Plenty: Foreign Economic Policies of Advanced Industrial States* (Madison:University of Wisconsin Press, 1978), 323-32.

21. *Nordlinger On the Autonomy of the Democratic State,* 90-98, 109-15, and 128-34.

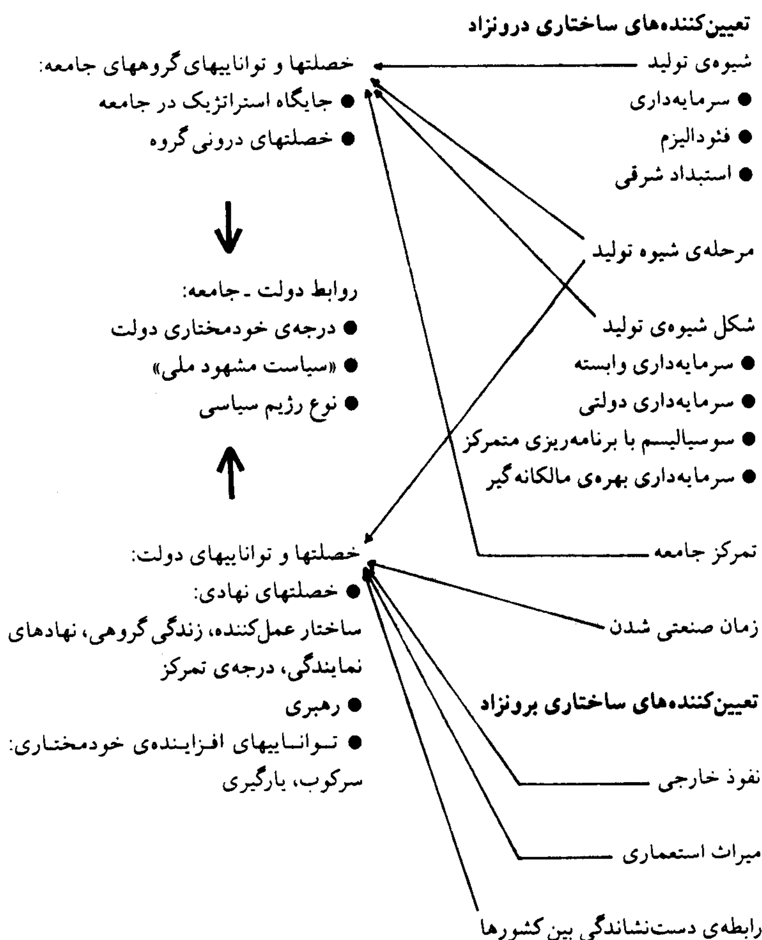
برای اعضای خود در ازای رعایت محدودیتهای معینی در کسب سود، تاثیرگذاری محدودی تامین میکنند.[۲۲] اگرچه نهادهای صنفی و دیگر مکانیزمهای یارگیری عموماً متوجه گروههای طبقه متوسط و پایین هستند، برای افزایش استقلال دولت از گروههای طبقه‌ی بالا نیز میتوانند مورد استفاده قرار گیرند.

کنش متقابل بین خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه و دولت (شکل ۱) است که خصلت روابط دولت ـ جامعه، از جمله درجه‌ی خودمختاری دولت، را تعیین میکند. در عمل، بخش اعظم این کنش متقابل متضمن آنچه میتوان «سیاست مشهود ملی» خواند است که در آن افراد و سازمانهای نماینده‌ی گروهها و ائتلافهای اجتماعی برای تاثیر روی دولت رقابت میکنند و در آن مقامهای دولتی این افراد و سازمانها را برای اجرای سیاستها و تقویت قدرت خود به کار میگیرند. این سیاست ملی مشهود عبارت از فعالیتهایی از قبیل انتخابات، تظاهرات، خشونت، سرکوب، و تلاشهای دولت برای اجرای سیاستها است. وقتی اصطلاح سیاست را به کار میبریم همینها را در نظر داریم. اما خیلی کمتر مشهود از اینها جنبه‌هایی از روابط دولت ـ جامعه از قبیل فعالیت سازمانی، حمایت تبلیغاتی، و تماس و ارتباط، و نیز بیشتر تصمیمگیریهای داخلی دولت هستند. چگونگی کنش متقابل خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه با خصلتها و تواناییهای دولت نیز تعیین‌کننده‌ی نوع رژیم سیاسی است (شکل ۱).

خصلتها و تواناییهای گروههای جامعه و نیز دولت از برخی عوامل ساختاری متاثر میشوند (شکل ۱) که بنابراین در سطح بالا این عوامل تعیین‌کننده‌های خودمختاری دولت هستند: تعیین‌کننده‌های ساختاری

۲۲. این تعریف متکی است بر:
Phillippe C. Schmitter, «Still the Century of Corporatism?» *Review of Politics* 36 (1974), 85-131.

شکل ۱ ـ تعیین‌کننده‌های خودمختاری دولت



درونزاد [endogenous]، که خصایص خود جامعه هستند، و تعیین‌کننده‌های ساختاری برونزاد [exogenous]، یعنی جوانب مربوط به موقعیت جامعه در نظام بین‌المللی که بر سیاست داخلی آن تأثیر میگذارند. این عوامل ساختاری از آنجا که بر خصلتها و توانائیهای گروههای جامعه و نیز دولت تاثیر میگذارند، شقوق قابل انتخابی را که برای دست درکاران سیاست در دسترس هست شکل میدهند و محدود میکنند و بدینسان بر روابط دولت و جامعه، که شامل درجه‌ی خودمختاری دولت است، اثر مینهند. اما عوامل ساختاری عاملان سیاست را وادار به در پیش گرفتن استراتژیهای خاصی نمیکنند؛ بنابراین به طور کامل درجه‌ی خودمختاری دولت را «تعیین نمیکنند»، بلکه صرفاً خطوط کلی روابط دولت ـ جامعه را شکل میدهند.[۲۳]

از تعیین‌کننده‌های ساختاری درونزاد خودمختاری دولت، آنکه وسیعتر از همه بررسی شده است شیوه‌ی تولید است که با تعیین ساختار طبقاتی جامعه و شکل دادن به توزیع قدرت میان طبقه‌های اجتماعی بر خودمختاری دولت تاثیر میگذارد. در سرمایه‌داری طبقه‌ی سرمایه‌دار بالطبع قدرتمند است زیرا وسایل تولید را کنترل میکند. طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری میتواند از طریق «مبارزه‌ی طبقاتی»، که حسن تعبیری است برای شکلهای گوناگون مشارکت در دسترس این طبقه، تاثیری روی دولت اعمال کند. به عقیده‌ی مارکسگرایان ساختاری خودمختاری دولت را موازنه بین این نیروهای طبقاتی رقیب تعیین میکند.[۲۴] غیرمارکسگرایان

۲۳. برای بحث کاملتر در این مورد در زمینه‌ای مرتبط با آن نگاه کنید به:
Adam Przeworski, «Some Problems in the Study of the Transition to Democracy,» in Guillermo O'Donnell, Phillippe C. Schmitter, and Laurence Whitehead,eds.,*Transitions from Authoritarian Rule: Comparative Perspectives* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986), 47-50.

۲۴. به‌ویژه نگاه کنید به:
Block, «Ruling Class Does Not Rule.»

←

تاکید میکنند که شیوه‌ی تولید تنها تعیین‌کننده‌ی ساختاری قدرت طبقاتی نیست و گروههای غیرطبقاتی هم نقش مهمی در روابط دولت ـ جامعه بازی میکنند. جامعه در شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری از قبیل فئودالیزم و استبداد شرقی (که در ایران تا اوایل سده‌ی بیستم وجود داشت) نیز به طبقات تقسیم میشود. در حالی که در فئودالیزم (اما نه در استبداد شرقی) طبقه‌ی زمیندار معمولاً بی‌اندازه قدرتمند است، امکان آن هست که در نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی دهقانان قدری خودمختاری دولت پدید آید.

بسیاری از نویسندگان نه‌فقط بر شیوه‌ی تولید بلکه نیز بر مرحله‌ی تکامل آن، که آن نیز بر توزیع قدرت میان طبقه‌های اجتماع اثر میگذارد به عنوان تعیین‌کننده‌ای ساختاری درونزاد تاکید کرده‌اند. الن کی‌تریمبرگر استدلال میکند که زوال فئودالیزم در ترکیه‌ی عثمانی اواخر سده‌ی نوزدهم و ژاپن عصر توکوگاوا طبقه‌های زمیندار را تضعیف کرد و دولت را قادر ساخت خودمختارتر شود.[۲۵] پولانتزاس استدلال میکند که در اروپا در ۱۹۲۰ ها و ۱۹۳۰ ها طی دوره‌ی انتقال بین دو مرحله‌ی مختلف سرمایه‌داری، دولتهای نسبتاً خودمختار، فاشیست، سر بر کردند. دولت از آن‌رو نسبتاً خودمختار شد که طبقه‌ی مسلطِ مرحله‌ی در حال زوالِ سرمایه‌داری ضعیف شده بود و طبقه‌ی مسلط مرحله‌ی در حال پیدایش هنوز آن‌قدر قدرتمند نشده بود که دولت را در اختیار بگیرد.[۲۶] به همین نحو، نورا همیلتون استدلال میکند دولت در مکزیک در ۱۹۳۰ ها از آن‌رو

برای تحلیل انتقادی و کاربرد اندیشه‌های بلوک نگاه کنید به:
Theda Skocpol, «Political Response to Capitalist Crisis: Neo-Marxist Theories of the State and the Case of the New Deal,» *Politics and Society* 10 (1980), 155-201.

25. Ellen Kay Trimberger, *Revolution from Above* (New Brunswick, N.J.: Transaction Books, 1977), 61-65.

26. Nicos Poulantzas, *Fascism and Dictatorship* (London: New Left, 1974).

توانست خودمختار شود که سرمایه‌داری هنوز استقرار محکم نیافته بود، و طبقه‌ی سرمایه‌دار هنوز نسبتاً ضعیف بود.[۲۷] پولانتزاس و همیلتون مفهوم «دولت بناپارتی» مارکس را برای توصیف درجه‌ی بالای خودمختاری دولت طی دوره‌های انتقال بین شیوه‌های تولید یا بین مراحل مختلف سرمایه‌داری بهره میگیرند.[۲۸] توصیف کلاسیک بناپارتی‌گری آن است که بورژوازی «حق فرمانروایی را با حق پول‌سازی مبادله میکند».

تعیین‌کننده‌ی ساختاری درونزاد دیگری که ارتباط نزدیکی دارد شکل ویژه‌ای است که شیوه‌ی تولید میگیرد. همیلتون استدلال میکند که خودمختاری دولت در مکزیک در اثر بحران جهانی ۱۹۳۰ ها، که منافع اقتصادی بیگانه را که پیشتر تاثیر زیادی روی دولت مکزیک داشتند تضعیف کرد، بالا رفت.[۲۹] او میخواهد بگوید ساختار اجتماعی سرمایه‌داری وابسته شامل عاملهای بیگانه‌ی قدرتمندی است که آنها نیز ممکن است دولت را مقید کنند. استفن کراسنر استدلال میکند که خودمختاری دولت در کشورهایی بالاتر است که در آنها دولت از طریق مکانیزمهایی چون موسسات در مالکیت عمومی یا ارگانهای قدرتمند تنظیم‌کننده‌ی کنترل همه‌جانبه و مستقیم اقتصاد را در دست دارد ـ شرطی که در سرمایه‌داری دولتی یا سوسیالیسم با برنامه‌ریزی متمرکز پیش میاید. دولتی که از طریق این‌گونه مکانیزمها از کنترل گسترده روی اقتصاد برخوردار است به همکاری عاملهای اقتصادی خصوصی نیاز کمتری دارد و بنابراین خودمختارتر خواهد بود.[۳۰] به همین نحو، تدا اسکوکپول

27. NoraHamilton, *The Limits of State Autonomy: Post-revolutionary Mexico* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982), 8-25.

۲۸. این مفهوم در هجدهم برومر لویی بناپارت اثر کارل مارکس پرورده شده است:
Karl Marx, *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte* (New York: International Publishers, 1963).

29. Hamilton, *Limits of State Autonomy.*

30. Stephen D. Krasner, «Domestic Constraints on International Economic

←

استدلال میکند که دولتهایی که مبالغ زیادی ثروت را زیر مهار دارند، مانند دولتهای سرمایه‌دار بهره‌ی مالکانه‌بگیر در کشورهای تولیدکننده‌ی نفت همچون ایران جدید، احتمالاً از حیث درآمد یا همکاری کمتر نیازمند جامعه‌اند و بنابراین خودمختارتر هستند.[۳۱]

این نویسندگان روی ساختار اقتصادی به عنوان یک تعیین‌کننده‌ی ساختاری درونزاد تاکید میکنند. کاتزنشتین رویکردی متفاوت اتخاذ میکند، و بر درجه‌ی تمرکز گروههای جامعه و نهادهای دولت تاکید میکند. جامعه‌های نسبتاً ناهمگن مانند ایالات متحد بیش از جوامع همگن مانند ژاپن دستخوش ستیزه‌های گروهی هستند. در دسته‌ی قبل، دولت در معرض فشارهای مکررتری از سوی گروههای بیشتری است، که خودمختاری آنرا کاهش میدهد. همچنین به گفته‌ی کاتزنشتین نهادهای دولتی در آمریکا خیلی کمتر از ژاپن متمرکزند و بنابراین استقلال کمتری از فشارهای جامعه دارند. کاتزنشتین، به پیروی بارینگتون مور، این تفاوت را عمدتاً به زمان صنعتی شدن این کشورها نسبت میدهد: ایالات متحد خیلی زودتر شروع به صنعتی شدن کرد و بنابراین نیاز به دیوانسالاری گسترده‌ای که صنعتی شدن را در ژاپن ممکن ساخت نداشت.[۳۲]

Leverage,» in Klaus Knorr and Frank N. Trager, eds., *Economic Issues and National Security* (Lawrence: Regents Press of Kansas, 1977), 160-81.

کراسنر به قدرت و ضعف دولت اشاره میکند و نه خودمختاری آن.

31. Theda Skocpol, «Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution,» *Theory and Society* 11 (May 1982), esp., 269-70.

بحث مفهوم دولت بهره‌ی مالکانه‌بگیر در:

Mahdavy, «Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran,» in M.A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East* (London: Oxford University Press, 1970), 428-67.

32. Katzenstein, «Conclusion,» 323-32; Barrington Moore, *Social Origins of*

←

عوامل ساختاری برونزاد گوناگونی نیز میتوانند بر خودمختاری دولت تاثیر نهند. وابستگی اقتصادی پای عوامل قدرتمند بیگانه را به کشور باز میکند و خودمختاری دولت راکاهش میدهد. تریمبرگر استدلال میکند که تهدید رخنه‌ی اقتصادی و نظامی بیگانه در ترکیه‌ی عثمانی و ژاپن عصر توکوگاوا منتج به تاسیس مدارس سبک غربی و استخدام دیوانسالاران بر اساس لیاقت و نه بستگیهای شخصی شد، که قدرت طبقه‌های زمیندار مسلط را کاهش داد و دولت را خودمختارتر ساخت.[۳۳] به همینسان حمزه‌ی علوی استدلال میکند که استعمار در بازمانده‌های امپراتوری انگلیس در هند دیوانسالاری دولتی نیرومندی برجا گذاشت که نسبتاً از سرمایه‌های خارجی و طبقه‌های زمیندار و سرمایه‌دار درونزاد مستقل بود.[۳۴] بالاخره، من در این کتاب استدلال میکنم که روابط دست‌نشاندگی که در ۱۹۵۳ بین ایالات متحد و ایران برقرار شد یک عامل ساختاری برونزاد بود که خودمختاری دولت ایران را با تقویت تواناییهای افزاینده‌ی خودمختاری آن افزایش بسیار داد.

از هشت تعیین‌کننده‌ی ساختاری خودمختاری دولت که در شکل ۱ مشخص شد، سه تا بی‌تغییر یا کند تغییر هستند: میراث استعماری، تمرکز جامعه، و شیوه‌ی تولید. بنابراین گمان نمیرود این تعیین‌کننده‌ها دگرگونی سریعی در درجه‌ی خودمختاری دولت پدید آورند. اما پنج تعیین‌کننده‌ی ساختاری دیگر میتوانند نسبتاً به سرعت (یعنی در یکی دو دهه) تغییر کنند و بنابراین به راستی ممکن است دگرگونیهای سریعی را در خودمختاری دولت باعث شوند. به ویژه، مرحله و شکل شیوه‌ی تولید در بیشتر کشورهای جهان‌سوم در چند دهه‌ی اخیر در نتیجه‌ی توسعه‌ی

Dictationship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World (Boston: Beacon, 1966).

33. Trimberger, *Revolution from Above,* 70-72.

34. Hamza Alavi, «The State in Post-Colonial Societies: Pakistan and Bangladesh,» *New Left Review* 74 (July - August 1972), 59-82.

اقتصادی، بسیار سریع تغییر کرده است. از آنجا که این‌دو عامل ساختاری عمدتاً از طریق تاثیرشان بر ساختار طبقاتی جامعه بر روابط دولت ـ جامعه تاثیر میگذارند، طبقه در سیاست داخلی بسیاری از کشورهای جهان‌سوم و به ویژه ایران، که در آن بین اوایل ۱۹۵۰ ها و اواخر ۱۹۷۰ ها توسعه‌ی اقتصادی بسیار سریعی رخ داد اهمیت بسیار یافته است. بنابراین در تحلیل تجربی این کتاب پویایی طبقه‌ای اهمیت کانونی دارد.

دگرگونیهای درجه‌ی خودمختاری دولت اغلب با فاصله‌ی زیاد پشت سر تغییرات این تعیین‌کننده‌های ساختاری میلنگد. مثلاً، تغییر مرحله یا شکل شیوه‌ی تولید ممکن است اندازه‌ی یک گروه خاص جامعه از قبیل طبقه‌ی کارگر صنعتی را افزایش بسیار بخشد، اما ممکن است یک دهه یا بیشتر طول بکشد تا این گروه اعضای جدیدش را به تحرک اندازد و آنها را در سازمانهای سیاسی خود بگنجاند. از این گذشته از آنجا که نهادها و رویه‌های دولت اغلب در برابر دگرگونی ایستادگی میکنند، ممکن است خصلتها و تواناییهای یک گروه جامعه با تاخیر قابل ملاحظه‌ای تغییرهایی در نوع رژیم سیاسی پدید آورند. آثار رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران با ایالات متحد بر خودمختاری دولت در ایران، دست‌کم تا یک دهه پس از آغاز این رابطه مشهود نشدند.

چنان که در بالا بحث شد، الگوی کثرت‌گرای روابط دولت ـ جامعه حاکی از آن است که در جامعه‌های کثرت‌گرا یک ساختکار تنظیم‌کننده‌ی تعادل، رفاه جامعه در مجموع را به بیشینه میرساند. بنابراین دیدگاه، نظارتی که طبقه‌ی سرمایه‌دار بر دولت اعمال میکند با تضمین این‌که سیاست دولت به منافع این طبقه خدمت میکند نوعی ساختکار تنظیم‌کننده‌ی موقت مقید به طبقه ایجاد میکند. اما چون طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری کنار گذاشته میشود، اسیر بینوایی میماند؛ هنگامی که بینوایی‌اش تحمل‌ناپذیر میشود، در انقلاب منفجر میشود، و نظام سرمایه‌داری را نابود میکند. پس در حالی که چیرگی طبقه‌ی سرمایه‌دار بر

دولت موقتاً به منافع آن خدمت میکند، نبود یک ساختکار تنظیم‌کننده‌ی موثر و در سطح جامعه سرانجام فرو ریختن نظام سرمایه‌داری را در پی دارد.

نقد این اندیشه‌ها هسته‌ی بررسیهای مهم متعددی است که آشکارا یا تلویحاً بر خودمختاری یا عدم خودمختاری دولت تاکید دارند. نخستین نویسنده‌ی عمده‌ای که به چنین نقدی دست زد تئودور لاوی بود. وی در پایان لیبرالیسم استدلال میکند که در آمریکا در اثر پیدایش «لیبرالیسم گروههای منافع»، که فلسفه‌ای همگانی است که گروههای جامعه را تشویق میکند منافع خود را از طریق کوشش برای تاثیر بر خط‌مشی دولت دنبال کنند، حکومت ناتوان شده است.[35] لیبرالیسم گروههای منافع، با غرقه کردن دولت در سیاستهای گروهی تا حدی که نتواند رفاه جامعه به طور کلی را دنبال کند، ساختکار تنظیم‌کننده‌ای را که کثرت‌گرایان مطرح کرده‌اند در هم میشکند. استدلال لاوی تلویحاً حاکی از این اندیشه است که دولت برای آنکه به صلاح همگانی خدمت کند باید نسبتاً از فشار جامعه‌ای مستقل باشد. کاتزنشتین و بسیاری از نویسندگان دیگر در چهارچوبی مشابه استدلالی همانند میکنند.[36]

پولانتزاس در تحلیل خود از ظهور فاشیسم نقد مشابهی از استدلال مارکسگرایی ابزاری به عمل میآورد. وی استدلال میکند که دولتهای فاشیستی که در ۱۹۲۰ ها و ۱۹۳۰ ها در اروپا سر بر کردند به خاطر بحرانهای اقتصادی همراه با انتقال بین دو مرحله‌ی سرمایه‌داری نسبتاً خودمختار بودند. خودمختاری، این دولتها را قادر ساخت سیاستهای

35. Theodore J. Lowi, *The End of Liberalism: Ideology, Policy, and the Crisis of Public Authority* (New York: Norton, 1969). A similar argument is made in Michel Crozier, Samuel P. Huntington, and Joji Watanuki, *The Crisis of Democracy* (New York: New York University Press, 1975).

36. Katzenstein, *Between Power and Plenty.*

لازم برای حصول موفقیت‌آمیز انتقال را به اجرا درآورند و بدینسان از انقلابهایی که در آنزمان قریب‌الوقوع مینمود بگریزند.[37] تریمبرگر و اسکوکپول هم استدلالهای مشابهی دارند تریمبرگر خودمختاری دولت را پیش‌شرط لازمی برای «انقلاب از بالا» یی میداند که ترکیه و ژاپن را از جوامعی فئودال به سرمایه‌داری متحول کرد. خودمختاری دولت در این کشورها در اثر زوال طبقه‌های زمیندار و سر برکردن دیوانسالاریهای متمرکز پدید آمد؛ و دولت را قادر ساخت جامعه را تحول بخشد و بدینسان از انقلاب از پایین اجتناب کند.[38] در مقابل، چنان‌که اسکوکپول استدلال میکند دولت در فرانسه، روسیه یا چین به اندازه‌ی کافی خودمختار نبود تا چنین تحولی را پدید آورد و در نتیجه انقلابهایی رخ داد.[39]

این استدلالها این فرضِ وسیعاً پذیرفته را که یک ساختکار تنظیم‌کننده از طریق مشارکت سیاسی عمل میکند تعدیل، اما نه نفی، میکنند. اگرچه مشارکت تضمین میکند که خط‌مشی دولت بازتاب منافع گروههای شرکت‌کننده باشد، مشارکت زیاده از حد، دولت را چنان گرفتار پیکرد منافع کوتاه‌مدت این گروهها میکند که نمیتواند منافع بلندمدت و نظام‌دار آنها را دنبال کند. بنابراین دولتی که خودمختاری اندک یا هیچ دارد، قادر به دنبال کردن منافع بلندمدت و سامانمند گروههای قدرتمند جامعه یا جامعه به طور کلی نیست. پس ممکن است بحرانهای اجتماعی یا اقتصادی رخ دهد و ناآرامی سیاسی و شاید انقلاب بیافرینند. در مقابل، دولتی که مقید به فشارهای جامعه هست اما با وجود این هنوز نسبتاً خودمختار است بهتر میتواند منافع بلندمدت سامانمند جامعه را دنبال

37. Poulantzas, *Fascism and Dictatorship.*

38. Trimberger, *Revolution from Above.*

39. Theda Skocpol, *States and Social Revolutions* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), 47-51.

کند و بدینسان از بحرانها و ناآرامی سیاسی جلوگیری کند. پس ساختکار تنظیم‌کننده‌ای که تلویحاً در دیدگاههای کثرت‌گرا و مارکسگرای ابزاری هست هنگامی که دولت تا اندازه‌ای خودمختار باشد با کارایی بیشتری عمل میکند.

حال که درجه‌ای از خودمختاری دولت برای عمل کردن این ساختکار تنظیم‌کننده لازم است، اگر دولت بسیار خودمختار شود ـ چنان خودمختار که هیچ گروه اجتماعی نتواند تاثیری مداوم و موثر بر آن اعمال کند ـ چه رخ خواهد داد؟ یک دولت بسیار خودمختار، فاقد مقیدکننده‌های اجتماعی، گرچه به وضوح گرفتار مشارکت زیاده از حد نیست، برای عمل طبق منافع بلندمدت و سامانمند هیچ گروه جامعه یا جامعه به طور کلی نیز دچار الزامی نیست. بنابراین، ساختکارِ تنظیم‌کننده، عمل نخواهد کرد و سیاستهای دولت را عواملی دیگر تعیین خواهند کرد. امیال و اولویتهای شخصی مقامهای دولت احتمالاً تاثیر خیلی بیشتری روی سیاستگذاری دولت خواهند داشت. کمبود منابع از قبیل سرمایه یا کار تخصصی ممکن است سیاستهای دولت را محدود کند. جنبه‌هایی از اوضاع و احوال بین‌المللی از قبیل پیوندهای اقتصادی خارجی، روابط دیپلماتیک با سایر کشورها، و درگیری در جنگ ممکن است موثر باشند. حتا عوامل فرهنگی از قبیل تمایل جامعه به پس‌انداز و منزلت زنان ممکن است بر سیاستگذاری دولت تاثیر نهند. در نبود بازدارنده‌های اجتماعی، سیاستگذاران احتمالاً از راههایی دورشونده از منافع و نیازهای جامعه به این تاثیرها پاسخ خواهند داد. اگر این دور شدن دوام یابد و حاد شود ممکن است ناآرامی اجتماعی رشد کند و احتمالاً به انقلاب بینجامد. پس یک دولت بسیار خودمختار ناآرامی سیاسی و حتا انقلاب میافریند، بس همان‌گونه که دولتی که از خودمختاری اندک، یا هیچ، برخوردار است.

سیاست دولت دست‌نشانده

حامی عموماً میکوشد با استفاده از ابزار دست‌نشاندگی از قبیل کمک اقتصادی، دستیاری امنیتی، توافقهای امنیتی، و دخالت برای افزایش توانایی دولت دست‌نشانده برای سرکوب و یارگیری در ناآرامیها، ثبات سیاسی را در کشور دست‌نشانده افزایش دهد. این ابزارهای دست‌نشاندگی، با تقویت توانائیهایی فزاینده‌ی خودمختاری دولت، نه‌فقط ثبات سیاسی را پیش میبرند بلکه دولت دست‌نشانده را نیز خودمختارتر میسازند، که شاید باعث ناآرامی سیاسی و حتا انقلاب شود چنان‌که در ایران اواخر ۱۹۷۰ ها شد. برای درک این‌که چگونه چنین میشود، در نظر گرفتن این‌که هر یک از انواع عمده‌ی ابزارهای دست‌نشاندگی چگونه بر توانائیهای افزاینده‌ی خودمختاری دولت دست‌نشانده تاثیر میگذارد مفید است.

قدرتهای حامی برای پیشبرد ثبات سیاسی در کشورهای دست‌نشانده از کمک اقتصادی استفاده‌ی گسترده‌ای میکنند.[۴۰] کمک مالی به شکل وام، اعانه و انتقالهای غیرمستقیم تقاضای کل را در اقتصاد دریافت‌کننده میافزاید، رشد اقتصادی را تسریع میکند و بدینسان از ناآرامی مردمی میکاهد. کمک مالی و راهنمایی فنی همچنین میتواند زیربنای اقتصادی و مدیریتی کشور دریافت‌کننده را بهبود بخشد، رشد اقتصادی و کیفیت خدمات عمومی را بیفزاید و بدینسان ناآرامی را باز هم کاهش دهد. حکومت دریافت‌کننده میتواند از کمک مالی برای یارگیری از گروههای اجتماعی به وسیله‌ی انتقالهای مالی به این گروهها از طریق

۴۰. برای بحث درباره‌ی کمک خارجی نگاه کنید به:
Hans J. Morgenthau, «Preface to a Political Theory of Foreign Aid,» in Robert A. Goldwin, ed., *Why Foreign Aid?* (Chicago: Rand-McNally, 1963), 70-89; Jacob J. Kaplan, *The Challenge of Foreign Aid* (New York: Praeger, 1967); and Nelson, *Aid, Influence, and Foreign Policy.*

مکانیزمهایی چون کمک هزینه‌های کالایی یا تولید، طرحهای توسعه، خدمات اجتماعی، و فساد استفاده کند. یارگیری از این گروهها توانایی آنها برای اعمال تاثیر بر دولت را میکاهد و خودمختاری دولت را بالا میبرد. اگرچه گروههای طبقات متوسط و پایین اغلب نفع‌برندگان اصلی کمک اقتصادی هستند و بنابراین بیشتر احتمال دارد به وسیله‌ی آن یارگیری شوند، جلب همکاری طبقات بالا بدین وسیله نیز ممکن است.

دستیاری امنیتی میتواند هنگامی که گروههای مخالف در حال راه انداختن اعتصاب و تظاهرات هستند یا گروههای چریکی فعالند وسیله‌ی قاطعی برای پیشبرد ثبات سیاسی در کشور دست‌نشانده باشد. اگرچه کالاهای تسلیحاتی به آسانی در بازار بین‌المللی تسلیحات در دسترس است، حامی ممکن است آن‌را با شرایطی مساعد عرضه کند و ممکن است تجهیزات و آموزشی تخصصی تامین کند که از منابع دیگر قابل حصول نباشد. به ویژه تجهیزات و آموزش کنترل جمعیتها و ضد اغتشاش میتواند برای پیشبرد ثبات سیاسی مهم باشد، و همچنین آموزش و ارتباط اطلاعاتی، که میتواند کارایی نیروهای اطلاعاتی داخلی کشور دریافت‌کننده را بسیار بالا ببرد. دستیاری امنیتی، با بهبود روحیه و کارایی دستگاه سرکوب دولت دست‌نشانده خودمختاری آن‌را افزایش میدهد و بنابراین توانایی گروههای جامعه برای اعمال تاثیر بر آن‌را تضعیف میکند. دستیاری امنیتی به ویژه علیه گروههای متوسط و پایین مفید است زیرا آنها باید برای تاثیر بر دولت عمدتاً بر کار دسته‌جمعی تکیه کنند.[۴۱]

مداخله میتواند شکلهای بسیاری بگیرد: از جمله دخالت نظامی آشکار؛ یاری آشکار و پنهان به سازمانهایی از قبیل اتحادیه‌های کارگری، احزاب سیاسی، و روزنامه‌ها؛ و عمل مخفی سیاسی از جمله تبلیغات،

۴۱. برای بررسی دستیاریهای امنیتی آمریکا با تاکید بر لواحق سیاسی آن نگاه کنید به:
Michael T. Klare, *American Arms Supermarket* (Austin: University of Texas Press, 1984).

ترور، و کودتا.[۴۲] هدف آشکار مداخله تأثیر گذاردن بر سیاست داخلی کشورِ گیرنده به وسیله‌ی تضعیف گروههای مخالف یا کمک به گروههایی که دوست تلقی میشوند و بدین‌طریق تقویت حکومت دست‌نشانده و متحدین سیاسی داخلی آن است. در واقع، دخالت دستگاه سرکوب دولت دست‌نشانده را تقویت میکند و با تضعیف توانایی گروههای جامعه برای تاثیر بر آن خودمختاری آن‌را میافزاید. اگرچه مداخله را علیه هر یک از گروههای جامعه میتوان به کار برد، علیه گروههای طبقه‌ی پایین و متوسط به خاطر اتکای بیشتر آنها به عمل دسته‌جمعی کارایی بیشتری دارد.

در رابطه‌ی دست‌نشاندگی توافقهای امنیتی از قبیل معاهده‌ها و اتحادها اغلب تعهد حامی به دخالت به سود حکومت دست‌نشانده در صورت ناآرامی داخلی را در بر دارند. توافق امنیتی، با نشان دادن تمایل حامی به یاری به حکومت دست‌نشانده و با تامین پایه‌ای نهادی برای این‌گونه یاری، دستگاه سرکوب دولت دست‌نشانده را تقویت میکند و بنابراین خودمختاری آن‌را باز هم میافزاید.

علاوه بر این ابزارهای دست‌نشاندگی، نفوذ حامی نیز میتواند بر خودمختاری دولت دست‌نشانده تاثیر بگذارد. این‌گونه نفوذ میتواند برای

۴۲. برای بررسیهایی که این دید گسترده را در مورد دخالت اتخاذ میکنند نگاه کنید به:
Andrew M. Scott, «Nonintervention and Conditional Intervention,» *Journal of International Affairs* 22 (1968), 208-16, and Jan Knippers Black, *United States Penetration of Brazil* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1977).

درباره‌ی عملیات مخفی نگاه کنید به:
Roy Godson, ed., *Intelligence Requirements for the 1980's, No. 4, Covert Action* (Washington: National Strategic Information Center, 1981).

بهترین توصیف از عملیات مخفی در عمل در:
Philip Agee, *Inside the Company: CIA Diary* (New York: Bantam, 1975).

تغییر سیاستهای دولت دست‌نشانده یا افزایش میزان پاسخگویی آن به فشارهای جامعه به کار گرفته شود. مثلاً کمک خارجی آمریکا اغلب برای تشویق حکومتهای جهان‌سوم به عمل علیه گروههای چپگرا یا بهبود شرایط حقوق بشر به کار گرفته شده است.[۴۳] از آنجا که کاربردهای این نفوذ بستگی به خواستهای حکومت حامی دارد، از پیش نمیتوان گفت چگونه بر خودمختاری دست‌نشانده تاثیر میگذارد و کدام گروههای جامعه بیشترین تاثیر را از آن میبینند. گذشته از این، در شرایطی خاص حامی ممکن است قادر به اعمال چنین نفوذی روی یک دولت دست‌نشانده‌ی بخصوص نباشد. به این دلایل در این کتاب تاکید عمده روی اثر ابزارهای دست‌نشاندگی است که آمریکا در ایران به کار بُرد و نه نفوذی که از آن بهره گرفت.

حامی هنگامی که یک کشور دست‌نشانده‌ی خاص برای امنیتش حیاتی باشد به هر اقدامی که برای حفظ ثبات سیاسی آن لازم باشد دست میزند و رابطه‌ی دست‌نشاندگی را با شرایط کشور دست‌نشانده وفق میدهد. در این اوضاع و احوال، اگر یک گروه اجتماعی داخلی به طور جدی اقتدار حکومت دست‌نشانده را به مبارزه بخواند، حامی برای حکومت دست‌نشانده هر چه از ابزارهای دست‌نشاندگی که برای فرو نشاندن این مبارزه‌طلبی نیاز داشته باشد، از جمله کمک اقتصادی اضطراری، تجهیزات کنترل جمعیت یا ضد اغتشاش، و شاید حتا دخالت نظامی تامین میکند. اگرچه ممکن است حامی در بلندمدت قادر نباشد دست‌نشانده را در قدرت نگه دارد، امّا در کوتاه‌مدت ابزارهای دست‌نشاندگی فراهم‌کرده‌ی آن مانع آن میشوند که گروههای جامعه تاثیر

۴۳. درباره‌ی استفاده‌ی از کمک خارجی آمریکا برای پیشبرد حقوق بشر در آمریکای لاتین نگاه کنید به:
Lars Schoultz, *Human Rights and United States Policy toward Latin America* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1981), esp. chaps, 4-6.

چندانی روی دولت اعمال کنند. بنابراین دولت دست‌نشانده احتمالاً خودمختاری قابل ملاحظه‌ای کسب خواهد کرد و شاید حتا بسیار خودمختارتر شود. رویهمرفته، پیامدهای سیاسی داخلی دست‌نشاندگی بستگی به شدت رابطه‌ی دست‌نشاندگی دارند که عمدتاً اهمیت استراتژیک دست‌نشانده و شرایط سیاسی داخلی کشور دست‌نشانده آن‌را تعیین میکنند.

اگر دولت دست‌نشانده بسیار خودمختار شود، آنگاه سیاست آن ممکن است روز به روز بیشتر از منافع و نیازهای جامعه دور شود، و ناآرامی سیاسی فزاینده و شاید حتا انقلاب پدید آورد. بنابراین رابطه‌ی دست‌نشاندگی میتواند متضمن یک معمای اساسی باشد: اگرچه یکی از هدفهای عمده‌ی آن پیشبرد ثبات سیاسی در کشور دست‌نشانده است ممکن است به جای آن بی‌ثباتی بیافریند چرا که دولت دست‌نشانده را قادر میسازد بسیار خودمختار شود. بدین‌طریق دست‌نشاندگی ممکن است با ایجاد بی‌ثباتی در یک کشور دست‌نشانده‌ی دارای اهمیت حیاتی، در درازمدت به جای افزایش امنیت حامی، آن‌را تضعیف کند. گذشته از این، اگر یک حامی با یک دولت دست‌نشانده بسیار خودمختار نزدیکی فوق‌العاده پیدا کند ممکن است ناآرامی سیاسی علاوه بر دولت دست‌نشانده متوجه او نیز شود و بدین‌طریق باز هم امنیت آن‌را بیشتر تضعیف کند.

اینجا تاکید بر این نکته مهم است که بسیاری از عوامل ساختاری دیگر میتوانند خودمختاری یک دولت دست‌نشانده را افزایش یا کاهش دهند و آثار دست‌نشاندگی را تکمیل یا جبران کنند و تعیین این را که دست‌نشاندگی عملاً چه مقدار تاثیر بر یک کشور خاص دست‌نشانده داشته است دشوار سازند. مثلاً گروههای طبقه متوسط در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته معمولاً آن‌قدر قدرت دارند که خودمختاری دولت را محدود کنند. بنابراین در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته کمتر احتمال دارد دولت دست‌نشانده‌ای، هر قدر رابطه‌ی دست‌نشاندگی

شدید باشد، بسیار خودمختار شود. این شاید بتواند توضیح دهد که چرا دولتهای دست‌نشانده در جامعه‌های سرمایه‌داری پیشرفته مانند ژاپن پس از جنگ و اسرائیل امروزه بسیار خودمختار نشده‌اند. در مورد ایران، یک افزایش عظیم درآمد نفتی دولت و رشد سریع اقتصادی در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها شیوه‌ی تولید را به کلی متحول ساخت و هم دولت و هم برخی از گروههای جامعه را تقویت کرد. این دگرگونیهای ساختاری تقریباً در همان‌زمان رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران و آمریکا رخ داد، و در نتیجه تعیین تاثیر دقیق دست‌نشاندگی بر خودمختاری دولت در ایران را تا اندازه‌ای مشکل ساخت.

از آنجا که پیشبرد دمکراسی یک هدف اعلام‌شده‌ی مهم سیاست خارجی آمریکا نسبت به جهان‌سوم بوده است[۴۴]، اینجا بررسی کوتاهی از این‌که رابطه‌ی دست‌نشاندگی چگونه بر رژیمهای سیاسی کشورهای دست‌نشانده اثر میگذارد مفید است. از آنجا که رژیمهای دمکراتیک دارای نهادها و رویه‌هایی هستند که اجازه میدهند همه‌ی گروههای جامعه تاثیری روی دولت داشته باشند، در یک رژیم دمکراتیک خودمختاری دولت اساساً محدود است. در نتیجه، اگر دست‌نشاندگی یا عامل ساختاری دیگری در یک رژیم دمکراتیک خودمختاری دولت را افزایش زیاد دهد نهادها و رویه‌هایی که نماینده‌ی رژیم دمکراتیک هستند ممکن است دیگر به طور کارآمد عمل نکنند. بنابراین دست‌نشاندگی علاوه بر پیشبرد خودمختاری دولت ممکن است با تضعیف نهادها و رویه‌های دمکراتیک موجود، اقتدارگرایی را نیز در کشورهای دست‌نشانده تقویت کند. واضحترین مورد این حالت هنگامی است که حامی در سیاست داخلی دست‌نشانده دخالت میکند، مثل هنگامی که آمریکا در سال ۱۹۵۳ در ایران کودتایی را ترتیب داد که نخست‌وزیری را

44. See esp. Laurence Whitehead, «International Aspects of Democratization,» in O'Donnell, Schmitter, and Whitehead, *Transitions from Authoritarian Rule*, 3-46.

که با رای مردمی انتخاب شده بود کنار زد. به همین نحو، کمک اقتصادی و دستیاری امنیتی میتواند توانایی مقامهای حکومت دست‌نشانده در یارگیری و یا فروکوبی گروههای اجتماع را بیفزاید و در آنها این باور را بیافرینند که میتوانند از طریق روشهای اقتدارآمیز به طور موثر فرمانروایی کنند و در نتیجه از نهادها و رویه‌های دمکراتیک صرف‌نظر کنند.

اگرچه دست‌نشاندگی میتواند بدین نحو دمکراسی را در کشور دست‌نشانده تضعیف کند، این گریزناپذیر نیست. همانند خودمختاری دولت، اینجا نیز عوامل ساختاری دیگر میتوانند آثار دست‌نشاندگی روی رژیم سیاسی یک کشور را خنثا کنند. به ویژه، از آنجا که جامعه‌های سرمایه‌داری پیشرفته ساختارهایی اجتماعی دارند که بسیار مساعد دمکراسی است، در این‌گونه کشورها دست‌نشاندگی احتمالاً نهادها و رویه‌های دمکراتیک را به طور کامل نابود نخواهد کرد. به علاوه، از آنجا که پیامدهای سیاسی داخلی دست‌نشاندگی بستگی به شدت رابطه‌ی دست‌نشاندگی دارند، در کشورهایی که دچار روابط دست‌نشاندگی ضعیفی هستند احتمالاً دست‌نشاندگی تاثیر منفی کمتری روی رژیمهای دمکراتیک دارد. سرانجام، حامی ممکن است از نفوذی که رابطه‌ی دست‌نشاندگی نصیب آن میکند برای پیشبرد دمکراسی و جبران آثار منفی دست‌نشاندگی روی نهادها و رویه‌های دمکراتیک استفاده کند، چنان‌که آمریکا در آلمان و ژاپن پس از جنگ، رژیمهای دمکراتیک را تحمیل کرد.

دست‌نشاندگان آمریکا و شوروی در دوره‌ی پس از جنگ

برای روشن کردن این‌که مطالب گفته‌شده در مورد چه کشورهایی بهتر صدق میکنند، مشخص کردن دست‌نشاندگان عمده‌ی آمریکا و شوروی در دوره‌ی پس از جنگ مفید است. جدول ۱ اطلاعات مربوط به کمک

اقتصادی، آموزش نظامی، و توافقهای دفاعی یعنی سه مهمترین ابزار رابطه‌ی دست‌نشاندگی را در مورد آمریکا و شوروی از ۱۹۲۴ تا ۱۹۷۷ در بر دارد. این اطلاعات وقتی با هزینه‌های حکومت دریافت‌کننده و شمار پرسنل نظامی آن مقایسه شود (جدول ۱)، دست‌نشاندگان عمده‌ی آمریکا و شوروی در این دوره را مشخص میکند و به تمییز بین روابط دست‌نشاندگی شدید، معتدل، و ضعیف کمک میکند (جدول ۲).

نخستین گروه دست‌نشانده‌های احتمالی در جدول ۱ کشورهای اروپایی هستند. از آنجا که طرح مارشال در ۱۹۵۴ پایان گرفت، هیچیک از کشورهای عمده‌ی اروپای غربی بین ۱۹۵۴ و ۱۹۷۷ آن‌قدر کمک اقتصادی یا آموزش نظامی از آمریکا دریافت نکردند که در جدول جای گیرند. هر چند سه کشور کوچکتر اروپای غربی (دانمارک، لوگزامبورگ، و نروژ) در جدول گنجانده شده‌اند هیچیک آن‌قدر کمک از آمریکا دریافت نکردند تا از دست‌نشاندگان مهم آمریکا شمرده شوند. یونان و ترکیه مبالغ خیلی بیشتری از آمریکا دریافت کردند، عضو ناتو بودند، و برای آمریکا پایگاههای نظامی مهمی فراهم آوردند که آنها را در حد معتدل دست‌نشانده‌ی آمریکا ساخت (جدول ۲). شش کشور پیمان ورشو که در جدول نشان داده شده‌اند مبالغ شگفت‌انگیزانه اندکی کمک اقتصادی از شوروی گرفته‌اند. با این‌همه، نفوذ گسترده‌ای که اتحاد شوروی بر سیاست داخلی آنها اعمال کرد و تهدید همیشه حاضر مداخله‌ی نظامی شوروی در این کشورها به وضوح آنان را در صف دست‌نشانده‌های شدید شوروی در این دوره جای میدهد.[۴۵]

آمریکا مبالغ قابل توجهی کمک اقتصادی و آموزش نظامی برای

۴۵. درباره‌ی روابط شوروی با کشورهای پیمان ورشو به ویژه نگاه کنید به:
Christopher D. Jones, *Soviet Influence in Eastern Europe: Political Autonomy and the Warsaw Pact* (New York: Praeger, 1981), and Zbigniew Brzezinski, *The Soviet Bloc* (Cambridge: Harvard University Press, 1976).

کشورهای آمریکای لاتین تامین کرده است که در جدول ۱ نشان داده شده و با بیشتر آنها معاهده‌ای دارد (قرارداد ریو). کشورهای گواتمالا، نیکاراگوئه، و پاناما به خاطر مبالغ نسبتاً زیاد کمک اقتصادی و نظامی که از آمریکا دریافت کرده‌اند و همکاری نزدیکشان با آمریکا در زمینه‌های نظامی و اطلاعاتی، دارای شدیدترین دست‌نشاندگی نسبت به آمریکا در منطقه شمرده میشوند (جدول ۲). بیشتر کشورهای دیگر آمریکای لاتین را میتوان به طور ضعیف یا معتدل دست‌نشانده‌ی آمریکا دانست هر چند خیلی از آنها (مثلاً بولیوی، کستاریکا، و ال‌سالوادور) را شاید بتوان جزو دست‌نشانده‌های شدید طبقه‌بندی کرد[۴۶] بر رغم نابسندگیهای اطلاعات، کوبا از اوایل ۱۹۶۰ ها به شدت دست‌نشانده‌ی شوروی بوده است.

فقط چند کشور آفریقایی را میتوان بین ۱۹۵۴ و ۱۹۷۷ دست‌نشانده‌ی آمریکا یا شوروی شمرد. لیبریا و زییر کمکهای اقتصادی و نظامی معتدلی از آمریکا دریافت کردند و لیبریا با آمریکا معاهده‌ای نیز داشت[۴۷]، بنابراین این‌دو کشور را احتمالاً میتوان دست‌نشانده‌هایی با اهمیت معتدل برای آمریکا به شمار آورد. به همین نحو، گینه و سومالی مبالغ معتدلی کمک از شوروی دریافت کردند و میتوان آنها را دست‌نشانده‌های معتدل شوروی شمرد. اتیوپی و مالی مبالغ کمی کمک از آمریکا و شوروی (به ترتیب) دریافت کردند و بنابراین فقط به طور

۴۶. این کشورها را از آن‌رو به عنوان دست‌نشانده‌ی شدید آمریکا طبقه‌بندی نمیکنم که سطح نسبی کمک آمریکا به آنها به‌طور اساسی پایینتر از گواتمالا، نیکاراگوئه، و پاناما است و به آن اندازه همکاری نزدیک در مسائل نظامی و اطلاعاتی با آمریکا نداشته‌اند.
برای بررسی روابط دست‌نشاندگی آمریکا و شوروی در آمریکای لاتین نگاه کنید به:
Mark J. Gasiorowski, «Dependency and Cliency in Latin America,» *Journal of Inter-American Studies and World Affairs* 28 (Fall 1986), 47-65.

۴۷. آمریکا در ۱۹۵۹ با لیبریا یک توافقنامه‌ی اجرایی امضا کرد که مسایل مربوط به دفاع را هم در بر میگرفت.

جدول ۱ ـ عمده‌ترین گیرندگان کمک و طرفهای معاهده با شوروی و آمریکا، ۱۹۷۷ ـ ۱۹۵۴

کشور*	کمک اقتصادی آمریکا ۷۷-۱۹۵۴ (۱)	آموزش ـ دیدگان نظامی آمریکا ۷۷-۱۹۵۵ (۲)	معاهده‌ی دفاعی با آمریکا † ۱۹۶۵ (۳)	کمک اقتصادی شوروی ۷۷-۱۹۴۵ (۴)	آموزش ـ دیدگان نظامی شوروی ۷۷-۱۹۵۵ ‡ (۵)	معاهده دفاعی با شوروی † ۱۹۶۵ (۶)	هزینه‌های حکومت، ۱۹۶۵ (۷)	پرسنل نظامی ۱۹۶۵ (۸)
اروپا								
بلغارستان	۰	۰	نه	۸۳/۰	؟	بله	۲۶۶۷/۵	۱۷۸
چکسلواکی	۰	۰	نه	۰/۶	؟	بله	۴۰۳۱/۳	۲۰۷
دانمارک	۲/۹	۱۰۸/۶	بله	۰	۰	نه	۱۶۹۸/۳	۵۰
آلمان‌شرقی	۰/۱	۰	نه	۴۱/۳	؟	بله	؟	۲۰۵
یونان	۳۷/۰	۵۶۸/۵	بله	۰/۳	۰	نه	۱۱۳۳/۳	۱۹۰
مجارستان	۰/۷	۰	نه	۱۴/۵	؟	بله	۱۶۴۰/۲	۱۵۶
لوگزامبورگ	۰	۶/۵	بله	۰	۰	نه	۱۵۸/۷	۲
نروژ	۱۷/۱	۱۲۷/۵	بله	۰	۰	نه	۱۵۵۱/۶	۳۵
لهستان	۳۴/۲	۰	نه	۱۱۷/۳	؟	بله	۲۸۸۹/۰	۳۰۲
رومانی	۱۰/۳	۰	نه	۵/۱	؟	بله	۳۷۱۹/۹	۲۴۹
ترکیه	۱۱۸/۴	۷۲۹/۳	بله	۴۹/۲	۰	نه	۱۱۱۹/۵	۴۹۰
آمریکای لاتین								
آرژانتین	۴۰/۰	۱۷۴/۷	بله	۹/۲	۰	نه	۲۰۹۴/۴	۱۵۵
بولیوی	۳۳/۳	۱۹۲/۲	بله	۲/۵	۰	نه	۴۵/۰	۱۶
برزیل	۱۹۳/۰	۳۷۵/۹	بله	۳/۷	۰	نه	۱۹۸۸/۷	۳۲۰
شیلی	۷۴/۷	۲۹۷/۸	بله	۹/۹	۰	نه	۱۲۴۰/۱	۷۰
کلمبیا	۷۲/۰	۳۱۱/۸	بله	۸/۸	۰	نه	۵۴۴/۶	۵۰
کستاریکا	۱۱/۲	۳۰/۳	بله	۰/۶	۰	نه	۷۸/۴	۲
کوبا	۱۲۵/۰	۲۰/۵	نه	۲/۷	؟	نه	؟	۱۱۰

[illegible]	[illegible]	[illegible]	بله	.	.	نه	۱۳۹/۸	۱۷
اکوادور	۱۵/۴	۲۱۹/۰	بله	.	.	نه	۱۷۳/۹	۱۴
السالوادور	۸/۰	۸۵/۷	بله	.	.	نه	۸۹/۱	۴
گواتمالا	۲۰/۱	۱۴۵/۰	بله	.	.	نه	۱۳۲/۹	۱۰
هاییتی	۹/۴	۲۶/۱	بله	.	.	نه	۲۸/۷	۱۵
هوندوراس	۱۰/۸	۱۳۰/۱	بله	.	.	نه	۵۳/۶	۵
نیکاراگوئه	۱۳/۰	۲۳۴/۵	بله	.	.	نه	۵۶/۱	۶
پاناما	۲۲/۵	۲۰۱/۰	بله	.	.	نه	۹۴/۹	۴
پاراگوئه	۲۰/۳	۸۱/۴	بله	.	.	نه	۳۵/۹	۲۰
پرو	۵۲/۳	۳۳۹/۷	بله	۱/۱	۲۷/۲	نه	۷۱۰/۰	۷۰
ترینیداد ـ توباگو	۱۶/۱	.	بله	.	.	نه	۱۴۶/۳	۱
اوروگوئه	۷/۵	۱۲۲/۰	بله	۲/۲	.	نه	؟	۱۳
ونزوئلا	۲۴/۰	۲۲۲/۲	بله	.	.	نه	۱۵۸۱/۸	۲۵
آفریقا								
اتیوپی	۱۷/۳	۱۶۹/۹	نه	۴/۴	.	نه	۱۵۵/۹	۶۰
گینه	۸/۱	۰/۲	نه	۱۰/۱	۴۲/۵	نه	۵۴/۳	۹
لیبریا	۱۶/۰	۲۷/۷	بله	.	.	نه	۵۶/۰	۴
مالی	۵/۵	۳/۷	نه	۴/۹	۱۹/۴	نه	۳۷/۲	۸
سومالی	۵/۱	.	نه	۸/۶	۱۳۳/۴	نه	۳۱/۹	۱۲
زییر	۴۷/۱	۴۳/۹	نه	.	.	نه	۱۸۱/۸	۲۵
خاورمیانه								
مصر	۱۳۸/۰	.	نه	۶۰/۰	۲۴۶/۵	نه	۷۸۴/۲	۲۰۵
ایران	۸۲/۱	۴۵۹/۹	بله	۳۳/۵	۱۴/۱	*	۹۸۶/۵	۲۰۵
اسرائیل	۱۴۵/۸	.	نه	.	.	نه	۹۹۸/۲	۶۵
اردن	۴۸/۴	۶۶/۴	نه	۱/۰	.	نه	۱۳۳/۲	۵۵
یمن جنوبی	۰/۴	.	نه	۳/۵	۷۷/۳	نه	؟	؟

دنباله جدول ۱ ـ عمده‌ترین گیرندگان کمک و طرفهای معاهده با شوروی و آمریکا، ۱۹۷۷ ـ ۱۹۵۴

کشور*	کمک اقتصادی آمریکا ۷۷-۱۹۵۴ (۱)	آموزش ـ دیدگان نظامی آمریکا ۷۷-۱۹۵۵ (۲)	معاهده‌ی دفاعی با آمریکا † ۱۹۶۵ (۳)	کمک اقتصادی شوروی ۷۷-۱۹۴۵ (۴)	آموزش ـ دیدگان نظامی شوروی ۷۷-۱۹۵۵ ¶ (۵)	معاهده دفاعی با شوروی † ۱۹۶۵ (۶)	هزینه‌های حکومت، ۱۹۶۵ (۷)	پرسنل نظامی ۱۹۶۵ (۸)
سوریه	۱۷/۰	۰/۹	نه	۲۱/۵	۱۵۸/۷	نه	۱۸۴/۷	۸۰
تونس	۳۹/۸	۴۶/۷	نه	۳/۷	۰	نه	۱۷۲/۰	۲۰
آسیا								
افغانستان	۲۲/۹	۲۰/۳	نه	۵۲/۶	۱۶۲/۰	نه	؟	۹۷
کامبوج	۳۸/۷	۲۹۳۳/۲	*	۱/۰	۱/۱	نه	۱۰۶/۱	۷۶
اندونزی	۱۱۵/۵	۲۲۳/۵	نه	۴/۸	۴۰۳/۳	نه	۱۳۱/۶	۳۵۱
ژاپن	۱۰۵/۵	۶۷۴/۱	بله	۰	۰	نه	۱۰۷۵۳/۷	۲۴۶
لائوس	۳۹/۱	۱۹۳۴/۷	*	۰/۲	۰	نه	۴۳/۷	۸۶
مغولستان	۰	۰	نه	۶۷/۰	؟	نه	؟	۰
کره شمالی	۰	۰	نه	۴/۹	؟	بله	؟	۳۷۸
ویتنام شمالی	۰	۰	نه	۱۸/۹	؟	نه	؟	۲۵۶
پاکستان	۲۱۷/۷	۲۰۶/۸	بله	۲۷/۲	۲/۱	نه	۸۰۳/۰	۲۷۷
فیلیپین	۸۰/۰	۶۳۴/۱	بله	۱/۵	۰	نه	۵۳۲/۶	۴۶
کره جنوبی	۲۶۸/۰	۱۳۸۴/۳	بله	۰	۰	نه	۶۲۴/۰	۶۰۴
ویتنام جنوبی	۳۱۵/۰	۲۰۷۵/۸	نه	۰	۰	نه	؟	۵۶۵
تایوان	۱۰۵/۴	۱۰۰۷/۷	بله	۰	۰	نه	؟	۵۲۴
تایلند	۳۶/۴	۷۳۶/۸	بله	۰	۰	نه	۵۷۲/۰	۱۳۲

منابع:

Col 1: U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data,* vols. 1-5 (Washington, 1985); Col. 2: U.S. Department of Defense, Defense Security Assistance Agency, *Fiscal Year Series, 1980* (Washington, 1980); Col. 3: Congressional Quarterly Service, *Global Defense: U.S. Military Commitments Abroad* (Washington, 1969), iv; Col. 4: CIA, National Foreign Assessment Center, *Communist Aid to Less Developed Countries of the Free World, 1977,* (Washington, 1978), 5-6; Col. 5: idem, *Handbook of Economic Statistics, 1978* (Washington, 1978), 78; Col. 6: Zafar Imam, «Soviet Treaties with Third World Countries,» *Soviet Studies* 35 (Jan. 1983), 53-70; Col. 7: Arthur S. Banks, *Cross-Polity Time-Series Data* (Cambridge: M.I.T. Press, 1971); Col. 8: U.S. Arms Control and Disarmament Agency, *World Military Expenditures and Arms Transfers, 1965-1974* (Washington, 1976).

توضیحهای جدول: کمک اقتصادی و هزینه‌های حکومت به میلیون دلار آمریکا. پرسنل نظامی به هزار نفر. ارقام آموزشدیدگان نظامی و کمکها میانگینهای سالانه‌ی دوره‌ی یادشده هستند. برای کشورهایی که پس از ۱۹۵۴ مستقل شدند میانگینها فقط مربوط به دوره‌ی پس از استقلال هستند.

* بیشتر کشورهای یادشده در جدول دو شرط از سه شرط زیر را دارا هستند: (۱) سطح میانگین کمک اقتصادی سالانه‌ی آمریکا یا شوروی به آنها بین ۱۹۵۴ و ۱۹۷۷ از ۱۰٪ هزینه‌های دولت آنها در ۱۹۶۵ متجاوز بود؛ (۲) شمار میانگین سالانه پرسنل نظامی آموزش‌دیده به وسیله‌ی شوروی و آمریکا بین ۱۹۵۵ و ۱۹۷۷ از ۱/۰٪ میزان پرسنل نظامی ۱۹۶۵ آنها (ستون ۸) متجاوز بود؛ (۳) در ۱۹۶۵ با شوروی یا آمریکا معاهده‌ای داشتند. تعدادی از کشورها از آنرو گنجانده شده‌اند که به‌نظر میرسد دست‌نشانده‌ی آمریکا یا شوروی بوده‌اند اما یا (۱) به علت فقدان اطلاعات ستونهای ۷ یا ۸ نمیتوانستند طبق این معیارها ارزیابی شوند (کشورهای پیمان ورشو، یمن جنوبی، افغانستان، مغولستان، و ویتنام شمالی) یا (۲) شامل این معیارها نمیشدند اما با این‌همه وسیعاً دست‌نشانده‌ی شوروی یا آمریکا تلقی میشدند (اسراییل و مصر).

● دوره‌ی ۷۷ ـ ۱۹۵۴ تنها دوره‌ای است که برای آن ارقام کمک شوروی در دسترس است. برای آنکه اطلاعات کمکهای اقتصادی شوروی با اطلاعات کمکهای آمریکا قابل مقایسه شوند وامهای حکومت آمریکا (مثلاً وامهای بانک صادرات و واردات) نیز گنجانده شده‌اند. اطلاعات مربوط به کمک اقتصادی شوروی قیمت‌گذاریهای امتیازی از قبیل مقادیر فراوانی نفت یا سوبسید شوروی به کوبا را در بر ندارند.

† معاهده‌های شوروی «معاهده‌های دوستی و همکاری» هستند؛ معاهده‌های آمریکا معاهده‌های دفاعی دوجانبه یا چندجانبه و توافقهای اجرایی متوجه دفاع هستند. برای توضیح در مورد منزلت معاهدم* به متن رجوع کنید.

‡ اطلاعات مربوط به آموزش نظامی به وسیله شوروی برای کشورهای کمونیست در دسترس نیست.

جدول ۲ ـ دست‌نشانده‌های آمریکا و شوروی، ۱۹۷۷ ـ ۱۹۵۴

نوع دست ـ نشاندگی	آمریکا	شوروی
شدید	گواتمالا، نیکاراگوئه، پاناما، کامبوج، ایران، اندونزی، لائوس، فیلیپین، کره‌ی جنوبی، ویتنام جنوبی، تایوان	بلغارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، مجارستان، لهستان، رومانی، کوبا، مغولستان، ویتنام شمالی
اهمیت معتدل	یونان، ترکیه، بولیوی، برزیل، کلمبیا، کستاریکا، دومینیکن، اکوادور، السالوادور، هاییتی، هوندوراس، پاراگوئه، لیبریا، زییر، اسرائیل، اردن، تونس، پاکستان، تایلند	گینه، سومالی، مصر، سوریه، افغانستان، کره شمالی
ضعیف	آرژانتین، شیلی، پرو، اتیوپی، ژاپن	مالی، یمن جنوبی

ضعیف دست‌نشانده شمرده میشوند.[۴۸]

بسیاری از دست‌نشانده‌های مهم آمریکا و شوروی در دوره‌ی ۷۷ ـ ۱۹۵۴ از کشورهای خاورمیانه بودند. ایران مبالغ معتدلی کمک اقتصادی و نظامی دریافت کرد و معاهده‌ای با ایالات متحد داشت[۴۹] و در ۱۹۵۳ هدف یک مداخله‌ی عمده‌ی پنهان آمریکا شد که آن‌را به شدت دست‌نشانده‌ی آمریکا ساخت. اسراییل گرچه امروز برجسته‌ترین دست‌نشانده‌ی آمریکا در خاورمیانه است، رابطه‌ی دست‌نشاندگی آمریکا با آن تا اوایل ۱۹۷۰ ها به سطح بالای کنونی نرسید. بنابراین

۴۸. از نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها اتیوپی، آنگولا، و موزامبیک دست‌نشانده‌های مهم شوروی شدند و سومالی به طور معتدل دست‌نشانده‌ی شوروی بود.

۴۹. ایران در ۱۹۲۱ با شوروی هم معاهده‌ای امضا کرد که از حیث اصول هنوز هم پابرجا است.

اسراییل بین ۱۹۵۴ و ۱۹۷۷ احتمالاً باید فقط دست‌نشانده‌ای با اهمیت معتدل برای آمریکا شمرده شود. اردن و تونس هم کمک قابل توجهی از آمریکا دریافت کردند که آنها را دست‌نشانده‌های با اهمیت معتدل آمریکا ساخت. به همین نحو، مصر و سوریه مبالغ قابل توجهی کمک از شوروی دریافت کردند و باید دست‌نشانده‌های دارای اهمیت معتدل برای شوروی شمرده شوند. یمن جنوبی اگرچه در سالهای اخیر دست‌نشانده‌ی عمده‌ی شوروی شده بود بین ۱۹۵۴ و ۱۹۷۷ دست بالا در حد ضعیف دست‌نشانده‌ی شوروی بوده است[50].

آسیا بالاترین تعداد دست‌نشاندگان مهم شوروی و آمریکا را داشته است. کامبوج، اندونزی، لائوس، کره‌ی جنوبی، و ویتنام جنوبی هر یک مبالغ بسیار زیادی کمک نظامی و اقتصادی از آمریکا دریافت کردند. به استثنای اندونزی، آمریکا با هر یک از این کشورها نوعی معاهده داشته و در سیاست داخلی آنها دخالت گسترده‌ای کرده است[51]. اگرچه سطوح نسبی کمک آمریکا به فیلیپین و تایوان برای کل دوره تا حدی پایینتر بوده است، آمریکا با این‌دو کشور نیز معاهده‌هایی داشته است و در سیاست داخلی آنها دخالت گسترده کرده است. بنابراین این هفت کشور را میتوان در دوره‌ی ۷۷ ـ ۱۹۴۷ به شدت دست‌نشانده‌ی آمریکا دانست. ایالات متحد به پاکستان و تایلند هم مبالغ معتدلی کمک داد و با هر دو معاهده‌هایی داشت که در نتیجه این‌دو با اهمیتی معتدل دست‌نشانده‌ی آمریکا بوده‌اند. ژاپن بدون تردید در دوره‌ی بلافاصله بعد از جنگ

۵۰. از نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها مصر دست‌نشانده‌ی مهم آمریکا و لیبی دست‌نشانده‌ی مهم شوروی شد. عراق نیز در ۱۹۷۰ ها دست‌نشانده‌ی مهم شوروی بود. عربستان سعودی را اکثراً دست‌نشانده‌ی آمریکا میدانند؛ از آنجا که روابط آمریکا و سعودی خیلی کمتر از کشورهای نامبرده در اینجا غیرمتقارن است ترجیح میدهم این رابطه را اتحاد غیررسمی در نظر بگیرم و نه رابطه‌ی دست‌نشاندگی.

۵۱. کره‌ی جنوبی عضو سیتو بود. لائوس، کامبوج و ویتنام جنوبی عملاً معاهده‌ی سیتو را امضا نکردند اما در توافقنامه‌های جداگانه‌ای زیر چتر پیشبینیهای دفاعی آن قرار گرفتند.

دست‌نشانده‌ی مهم آمریکا بوده است اما جدول ۱ نشان میدهد که پس از ۱۹۵۳ دست بالا به طور ضعیف دست‌نشانده‌ی آمریکا بوده است. فقدان اطلاعات در مورد تعداد آموزش‌دیدگان نظامی و هزینه‌های حکومت، طبقه‌بندی دست‌نشانده‌های شوروی در آسیا را دشوار میسازد. با این‌همه، احتمالاً این نتیجه‌گیری بی‌خطر است که مغولستان و ویتنام شمالی به شدت دست‌نشانده‌ی شوروی بوده‌اند و افغانستان و کره‌ی شمالی دست‌کم با اهمیتی معتدل دست‌نشانده‌ی آن شمرده میشده‌اند[۵۲].

از جدول ۲ دو نتیجه‌ی مهم میتوان گرفت. نخست، توزیع دست‌نشانده‌های آمریکا و شوروی در سطح جهان به روشنی این اندیشه را تایید میکند که حامیان جویای استقرار روابط دست‌نشاندگی با کشورهایی هستند که در مناطق مهم از حیث استراتژیک جای دارند. شدیدترین روابط دست‌نشاندگی آمریکا در این دوره با کشورهایی بود که در آمریکای مرکزی، خط شمالی خاورمیانه (هم‌مرز با اتحاد شوروی)، و شرق و جنوب‌شرقی آسیا (هم‌مرز با شوروی و چین) جای داشته‌اند. بیشتر دست‌نشانده‌های دارای اهمیت معتدل برای آمریکا نیز در این منطقه‌ها جای داشته‌اند. به همین نحو، همه‌ی دست‌نشانده‌های شدید شوروی و بیشتر آنهایی که دارای اهمیت معتدل بوده‌اند در مرزهای اتحاد شوروی، آمریکا یا چین یا نزدیک این مرزها قرار داشته‌اند. دوم این‌که ایران فقط یکی از ۲۰ کشوری است که دارای روابط شدید دست‌نشاندگی با یکی از ابرقدرتها بوده‌اند. پس اندیشه‌هایی که در این فصل پرورده شده‌اند باید رویهمرفته در مورد همه‌ی آن ۲۰ کشور و شاید

۵۲. ویتنام جنوبی و تایوان هر دو در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها از حالت دست‌نشاندگی آمریکا خارج شدند و در همین زمان کامبوج و لائوس دست‌نشانده‌های شوروی / ویتنام شدند.
درباره‌ی روابط دست‌نشاندگی آمریکا و شوروی در آسیا نگاه کنید به:
Mark J. Gasiorowski and Seung-hyun Baek, «International Cliency Relationships and Client States in East Asia,» *Pacific Focus* 2 (Fall 1987), 113-43.

در مورد بعضی از کشورهای دارای روابط معتدل یا ضعیف دست‌نشاندگی نیز صدق کنند.

۲

سیاست داخلی و نفوذ خارجی در ایران، ۱۹۵۱ـ۱۸۰۰

برای درک این‌که رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا چگونه بر سیاست داخلی ایران تاثیر گذارد، باید نخست عوامل ساختاری تعیین‌کننده‌ی رابطه‌ی دولت ـ جامعه در ایران، پیش از آغاز این رابطه دست‌نشاندگی، را بررسی کنیم. خاستگاه دولت امروزی در ایران در اواخر سده‌ی نوزدهم است، هنگامی که نفوذ بیگانه اندک‌اندک اقتصاد ایران و ساختار اجتماعی آن‌را دگرگون ساخت و کانون اصلی سیاست داخلی آن‌را تغییر داد. در نخستین دهه‌های سده‌ی بیستم این دگرگونیها مسبّب فروپاشی سلسله‌ی قاجار و پایه‌گذاری یک دولت بسیار خودمختار و «بُناپارتی» به دست پدر شاه سابق شدند. اما همچنین، گروههای اجتماعی تازه‌ای را نیز آفریدند که در نخستین نیمه‌ی سده‌ی بیستم روز به روز نیرومندتر شدند و در آغاز ۱۹۵۰ ها که رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین آمریکا و ایران آغاز شد، در آستانه‌ی استیلا بر قدرت دولتی ایران بودند. رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا با کمک به تثبیت دوباره‌ی یک دولت خودمختار این فرایند را قطع کرد و بدین‌ترتیب نیروهایی را که از اواخر سده‌ی نوزدهم سیاست ایران را شکل داده بودند گسیخت.

سیاست ایران در سده‌ی نوزدهم

در آغاز سده‌ی نوزدهم اقتصاد ایران در اساس متکی بر کشاورزی بود. اما بر خلاف روابط زمینداری در جامعه‌های پیش از صنعتی اروپا، در ایران بیشتر زمینها در این‌زمان متعلق به دولت بودند و صرفاً به زمینداران خصوصی اجاره داده یا واگذار میشدند. افزون بر این، دولت ایران، دست‌کم در محدوده‌ی نظری، از قدرتهای گسترده‌ای برخوردار بود که دلخواهانه آنها را اِعمال میکرد و الزامهایی قراردادی آنها را محدود نمیکردند. بنابراین بهتر است شیوه‌ی تولید در ایران این‌زمان را استبداد شرقی*، و نه فئودالیسم، توصیف کنیم[1]. از پیامدهای مهم آن یکی این است که یک اشرافیت ارضی موروثی وجود نداشت. بلکه در این زمان جامعه‌ی ایران کانونهای قدرت متعدد متفاوتی داشت و دولت از درجه‌ی متوسطی از استقلال نسبت به هر یک از آنها برخوردار بود.

جامعه‌ی ایران آغاز سده‌ی نوزدهم چهار لایه‌ی اجتماعی «سنتی» داشت: طبقه‌ی بالایی شامل زمینداران ثروتمند، سران عشایر، و

* اشاره به نظریه‌ی ویتفوگل که میگفت در جوامع شرقی دولت و نه طبقه‌ای خاص به علت نقش اقتصادی یا اجتماعی تعیین‌کننده‌ای که دارد (معمولاً اداره‌ی نظام آبیاری) قدرت فائقه‌ی جامعه است و در نتیجه خصلت استبدادی پیدا میکند و طبقه‌ی خاصی بر جامعه مسلط نیست. دیوانسالاران نیز قدرت خود را از عضویت در دولت به دست میاورند و طبقه‌ای نیستند که دولت در خدمت آنان باشد (م).

1. Ervand Abrahamian, «Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran,» *International Journal of Middle East Studies 5* (January 1974), 3-31; Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism, 1926-1979* (New York: New York University Press, 1981), chap. 2.

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: دکتر محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران (دو جلد)، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، تیراژه، ۱۳۶۷.

روحانیون برجسته؛ طبقه‌ی میانی شامل بازاریان، پیشه‌وران، دیوانسالاران، افسران ارتش، زمینداران کوچک، و روحانیون رده‌ی پایین؛ طبقه‌ی پایین‌شهری شامل کارگران و خدمه‌ی بازار، خرده‌فروشان، و لومپن پرولتاریا؛ و طبقه‌ی پایین روستایی شامل دهقانان فقیر و عشایر چادرنشین. از آنجا که اقتصاد ایران متکی بر کشاورزی بود، زمینداران قدرتمندترین گروه بودند و هسته‌ی طبقه‌ی بالا را تشکیل میدادند. این طبقه از طریق روابط خویشاوندی و حمایتی پیوندهای درونی نزدیکی داشت و بسیاری از اعضای آن از طریق عضویت در خانواده‌ی گسترده‌ی سلطنتی یا مقامهایی که در دیوانسالاری دولتی داشتند با دولت پیوند داشتند. طبقه‌ی متوسط از لحاظ اجتماعی تحرک، چه به سوی بالا و چه به سوی پایین، داشت و بنابراین همیشه به سادگی قابل تمییز از طبقه‌های بالا و پایین نبود. طبقات پایین شهری و روستایی عمده‌ی جمعیت را تشکیل میدادند: تقریباً یک‌هفتم کل جمعیت در شش شهر عمده میزیست و نیمی از کل جمعیت چادرنشینان عشایر بودند. بیشتر اعضای طبقه‌های پایین‌شهری و روستایی در سطح حداقل معیشت یا نزدیک آن زندگی میکردند. این لایه‌بندی اجتماعی در موزاییک رنگارنگی از تمایزهای منطقه‌ای، قومی، قبیله‌ای، و دینی و مذهبی پراکنده بود.[۲]

در آغاز سده‌ی نوزدهم دولت ایران تا مغز استخوان اقتدارگرا بود:

۲. این بحث متکی است بر:

Ahmad Ashraf, «Iran: Imperialism, Class, and Modernization from Above» (Ph.D. diss., New School for Social Research, 1971), chap. 5; see also James AlbanBill, *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization* (Columbus, Ohio: Charles E. Merrill, 1972), chap. 1.

ارقام جمعیتی از:

Charles Issawi, ed., *The Economic History of Iran, 1800 - 1914* (Chicago: University of Chicago Press, 1971), 20, 26.

ترجمه فارسی کتاب اخیر: چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۲.

دولت، که نه قانون اساسی و نه نهادهای سهیم در قدرت بدان مهار نمیزدند، اقتدار خود را از راه سرکوب و مکانیزمهای یارگیری [cooptation] که در سنتها و رسوم اجتماعی ایران ریشه‌ای عمیق داشت حفظ میکرد. شاه به دستیاری اطرافیان و رایزنان متعدد خویش بر دولت نظارت میکرد. قدرت را از طریق وزارتخانه‌ها و حکومتهای ولایتی اعمال میکرد که منصوبان دربار که عمدتاً از طبقه‌ی بالا برکشیده شده بودند در رأس آنها قرار داشتند و کارکنانشان از دیوانسالاران طبقه‌ی متوسط بودند. مهمترین ساختار دستگاه دولت ارتش بود که عمدتاً از سهمیه‌های نظامی نامنظم عشایری تشکیل میشد. شاه از ارتش برای حفظ سلطه و امتیازهای ویژه‌ی خود، دفاع از ایران در مقابل تهاجمهای بیگانه، سرکوبی قیامهای عشایری، و به طور کلی اِعمال اقتدار دولت استفاده میکرد. دیگر شاخه‌های دولت مسؤل گردآوری مالیاتها بودند. شاه با دستگاه دولت و با درآمدهای دولت شبکه‌ی حمایت‌کننده‌ی وسیعی را برای خود حفظ میکرد که به او کمک میکرد قدرتمندترین گروههای اجتماعی را در کنار خود داشته باشد. دادگاههای شرعی و عرفی هر دو به شیوه‌ای بر حسب مورد و دلخواهانه امور قضایی را اداره میکردند. اندک مدارسی را که وجود داشت روحانیون میگرداندند.[۳]

سیمای بیرونی دولت کاملاً قدرتمند بود: شاه صاحب بیشتر زمینها بود؛ همه‌ی مقامهای مهم کشوری و روحانی را او منصوب میکرد؛ میتوانست ارتش را احضار کند و رعایایش را به خواست خود به مرگ

3.SeeNikkiR.Keddie, *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1981), chaps, 2-3.

برای بررسی دستگاه دولت ایران به عنوان یک شبکه‌ی حمایتی در زمانی بعد از این نگاه کنید به:

A.Reza Sheikholeslami,«The Patrimonial Structure of Iranian Bureaucracy in the Late Nineteenth Century,» *Iranian Studies* 11 (1978), 199-258.

محکوم کند؛ و میتوانست زمینها را مصادره کند، قیمتها را تثبیت کند، و امتیاز، حقوق ویژه و انحصار اعطا کند. اما در عمل، وجود بسیاری کانونهای قدرت رقیب در میان طبقه‌ی بالا، که به نوبه‌ی خود بازتاب ناهمگنی جامعه‌ی ایران بود، قدرت دولت را محدود میکرد. پس دولت، به همه‌چیز توانا که نبود هیچ، در واقع فقط از درجه‌ی معتدلی از خودمختاری برخوردار بود.[۴]

قدرتمندترین گروه در ایران طبقه‌ی زمیندار بود. زمینداران بزرگ ایران حسابی ثروتمند بودند، اغلب روابط شخصی نزدیک با شاه و رایزنان عالیرتبه‌ی او، و گاه مقامهای پرقدرتی در دیوانسالاری دولتی داشتند و همچون منبع عمده‌ی درآمدهای مالیاتی دولت به شمار میامدند که این به آنان در مقابل دولت قدرت قابل ملاحظه‌ای میبخشید. بسیاری از سران عشایر و بسیاری از روحانیان برجسته، زمیندار هم بودند و این آنان را از نفوذ قابل ملاحظه‌ای روی دولت برخوردار میکرد. گذشته از این، برخی عوامل دیگر نیز بر قدرت سیاسی این‌دو گروه تاثیر میگذاردند. بیشتر عشایر مسلح بودند و تهدیدی جدی برای اقتدار دولت به شمار میامدند و این باز هم بر نفوذ سران آنها روی دولت میافزود. اگرچه روحانیت شیعه سرسختانه اقتدار دنیوی دولت را نامشروع میشمرد، برخی رهبران بالای روحانی در عمل با آن مدارا و اغلب علناً آن‌را تایید میکردند و دولت بدینسان مشروعیت مییافت و روحانیت روی آن نفوذی پیدا میکرد. روحانیان به خاطر مقام خویش به عنوان رهبران معنوی، نقش قضایی خود، و نظارتی که روی مالیاتهای دینی [خمس و زکات] داشتند روی دیگر گروههای جامعه نیز نفوذ عظیمی اعمال میکردند. روحانیت میتوانست با بسیج این گروهها علیه اقتدار دولت باز هم نفوذ بیشتری روی دولت اعمال کند.[۵]

۴. این استدلال تا حدی متکی است بر: Abrahamian, «Oriental Despotism.»

۵. در مورد طبقه‌ی زمیندار در این دوره نگاه کنید به:

←

طبقات متوسط و پایین ایران در این زمان هیچ وسیله‌ی مستقلی برای نفوذ روی دولت نداشتند. فقر، نادانی و بی‌اطلاعی، سنتهای فرهنگی، و بخش‌بخش شدن بر اساس تمایزهای منطقه‌ای، قومی، قبیله‌ای، و دینی مانع پیدایی هر گونه آگاهی سیاسی واقعی در میان آنان میشد. بیشتر اعضای این طبقات با گروههای مشترک‌المنافع از قبیل عشایر، صنوف و جماعتهای مذهبی همراه بودند و از طریق پیمانهای حمایتیِ همراه با اشتغال، پذیرش در عشیره، تکلیفهای دینی، و دیگر روابط اجتماعی، طبقه‌ی بالا پیوند مییافتند. رهبران طبقه‌ی بالای این گروههای مشترک‌المنافع اغلب میکوشیدند از جانب وابستگان خود در طبقه‌های متوسط و پایین، روی دولت تاثیر بگذارند و این دسته نیز متقابلاً با وفاداری، کار، و شرکت در فعالیتهای گروهی، جبران آنرا میکردند. بنابراین، این پیمانهای حمایتی هم به عنوان مجراهای محدود و غیرمستقیمی برای تاثیر بر دولت به کار میامدند و هم به عنوان مکانیزمهایی برای یارگیری از میان اعضای متوسط و پایین این گروههای

Ann K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London: Oxford University Press, 1953), chap. 6.

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: ک. س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲؛ و برای یک بررسی عالی از روابط دولت و دو ایلی که از همه مهمتر بودند نگاه کنید به:

GeneR.Garthwaite, *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).

درباره‌ی روابط دولت و روحانیت در این دوره نگاه کنید به:

Said AmirArjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam* (Chicago: University of Chicago Press, 1984), chaps. 10-11; and Hamid Algar, *Religion and State in Iran, 1785-1906* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969).

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۵۶.

مشترک‌المنافع. در نتیجه، طبقه‌ی متوسط و پایین ایران اگر هم میتوانست نفوذی اندک روی دولت اعمال کند، معمولاً از طریق اتحاد با اعضای طبقه‌ی بالا بود[۶].

از آنجا که گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین هیچ ابزار مستقلی برای تاثیر گذاردن بر دولت نداشتند، سیاست تقریباً قلمرو انحصاری طبقه‌ی بالا بود. در این‌زمان فعالیت سیاسی عمدتاً عبارت بود از ستیزه‌های قبیله‌ای و قومی و توطئه و دسیسه در میان اعضای طبقه‌ی بالا و هدف آن معمولاًکسب یا حفظ ثروت، قدرت، و حیثیت. در این میان شاه هم یکی از طرفهای دعوا و هم میانجی و داور بود، از دستگاه دولت برای انباشتن هر چه بیشتر ثروت بهره میگرفت اما همچنین میکوشید برای حفظ موقعیت مسلط خود در جامعه، نظم و ثبات را نیز تقویت کند.

در گذار سده‌ی نوزدهم، ایران به تدریج به میدان رقابت استعماری قدرتهای عمده‌ی اروپایی کشیده شد. دست‌اندازیهای سیاسی و اقتصادی این قدرتها در ایران بر ساختار اجتماعی و سیاست داخلی ایران تاثیری فزاینده گذارد و سرانجام موجب دگرگونیهای بنیادین در روابط دولت ـ جامعه شد.

از آغاز سده‌ی نوزدهم ایران در میان پیشرویهای دو قدرت بزرگ استعماری به دام افتاده بود. روسیه به سوی جنوب در قفقاز و آسیای مرکزی گسترش میجُست و خواهان راه ارتباطی به خلیج‌فارس بود و طماعانه چشم به هند دوخته بود. بریتانیا سلطه‌ی خویش را بر هند گسترش میداد و جویای مهارداری خلیج‌فارس و راههای تجاری دریای

۶. درباره‌ی پویایی برون‌گروهی این‌گونه گروههای مشترک‌المنافع مثلاً نگاه کنید به:
Garthwaite, *Khans and Shahs,* chap. 3; Algar, *Religion and State in Iran,* chap. 1; and Mohammad Reza Afshari, «The *Pishivaran* and Merchants in Precapitalist Iranian Society: An Essay on the Background and Causes of the Constitutional Revolution,» *International Journal of Middle East Studies 15* (May 1983), 133-55.

سرخ بود. ایران بین ۱۸۰۱ و ۱۸۱۴ چندین معاهده با بریتانیا و فرانسه منعقد کرد که هدف آن عمدتاً سد کردن توسعه‌طلبی روسیه بود. پس از شکستهایی از ارتشهای تزاری بین ۱۸۱۳ - ۱۸۰۴ و ۲۸ - ۱۸۲۶، ایران در ۱۸۲۸ و ۱۸۸۱ قراردادهایی با روسیه امضا کرد [قراردادهای گلستان و ترکمانچای] که قسمتهای بزرگی از سرزمین ایران را به روسیه واگذارد و مرز امروزی ایران و روسیه را تثبیت کرد. ایران در ۵۷ - ۱۸۵۶ با بریتانیا نیز بر سر افغانستان جنگی کرد [جنگ هرات]، که پس از آن دو کشور معاهده‌ای را امضا کردند که استقلال افغانستان را به رسمیت میشناخت. در ۱۸۹۲ لرد کرزن برجسته‌ترین دیپلمات بریتانیایی این دوران، به درستی ایران و سرزمینهای پیرامون آنرا «تکه‌هایی از یک صفحه‌ی شطرنج که روی آن برای تسلط بر جهان بازی میکنند» توصیف کرد[۷].

همینکه قدرتهای اروپایی جای پای خود را در منطقه محکم کردند، و پس از آنکه کانال سوئز در ۱۸۶۹ گشایش یافت، نفوذ اقتصادی بیگانه در ایران رشدی سریع کرد. بین ۱۸۵۰ و ۱۹۱۴ تجارت خارجی ایران چهار برابر شد. بیشتر واردات ایران در اواخر سده‌ی نوزدهم کالاهای ساخته‌شده بود و ایران روز به روز بیشتر صادرکننده‌ی فراورده‌های

7. George N. Curzon, *Persia and the Persian Question*, vol. 1 (London: Cass, 1966), 3-4.

ترجمه‌ی فارسی آن: لرد کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۵۰ - ۱۳۴۹.

درباره‌ی روابط خارجی ایران در این دوره نگاه کنید به:

Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864-1914* (New Haven, Conn: Yale University Press, 1968),

ترجمه‌ی فارسی آن: فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴ - ۱۹۱۴، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۴

Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500 - 1941* Charlottes-ville: UniversityofVirginiaPress, 1966), chaps.2-3.

کشاورزی شد. موازنه‌ی تجاری کشور پیوسته منفی بود، و این ناصرالدین‌شاه را (که از ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ بر ایران فرمان راند) واداشت وامهایی کلان از روسیه و دیگر منابع اروپایی تحصیل کند و به کارآمایان اروپایی امتیازهای تجاری اعطا کند. نخستین امتیاز از این دست در ۱۸۶۳ برای احداث خط تلگراف به هند اعطا شد. در دهه‌های پس از آن نیز امتیازهایی برای طرحهای گوناگون ارتباطی و معدنی، برای تولید و توزیع توتون و برای بانکداری و خدمات گمرکی به دنبال آمد. مهمترین اینها در ۱۹۰۱ نصیب یک انگلیسی به نام ویلیام دارسی شد که بهره‌برداری از منابع نفت و گاز در سراسر ایران مگر شمال کشور را بدو بخشید.[8]

تاثیر این نفوذ اقتصادی بیگانه، تجاری شدن اقتصاد ایران و دگرگونی ترکیب ساختاری آن بود. و این فرایندی را آغاز کرد که تا چندی از سده‌ی بیستم دوام داشت و طی آن شیوه‌ی تولید در ایران به تدریج از استبداد شرقی به سرمایه‌داری وابسته گرایید. این عوامل ساختاری درونزاد و بیرونزاد ساختار اجتماعی ایران را سراپا دگرگون ساختند و سرانجام دگرگونیهای عظیمی در سرشت روابط دولت ـ جامعه پدید آوردند.

صنایع دستی، که در آغاز سده‌ی نوزدهم در ایران پایه‌ای استوار گرفته بود، در اثر واردات فزاینده‌ی کالاهای ساخته و رقابت رو به رشد در بازارهای صادرات جداً تضعیف شد. اگرچه طی اواخر سده‌ی نوزدهم صنعتی شدن به میزان محدودی مشهود شد، تقریباً تمامی آنرا کارآمایان بیگانه عهده‌دار بودند. در نتیجه در حالی که تا ۱۹۰۰ طبقه کارگر صنعتی کوچکی در ایران سر برآورده بود، نفوذ اقتصادی بیگانه مانع آن شده بود که جز انگشت‌شماری سرمایه‌دار صنعتی، که سرانجام بایستی طبقه‌ی بالای «امروزی» را تشکیل میدادند، پیدا شوند. بر عکس، رشد سریع صادرات ایران، بخش کشاورزی را جان بخشید و آنرا تجاری کرد و

8. Issawi, *Economic History of Iran,* 132-37; Ramazani, *Foreign Policy of Iran, 65-72;* Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia,* chaps. 2-5.

طبقه‌ی زمیندار را بسیار تقویت کرد. گذشته از این، ناصرالدین شاه برای تهیه‌ی پول نقد مقدار زیادی از زمینهای متعلق به دولت را فروخت، که موجب تقویت بیشتر طبقه‌ی زمیندار شد. گسترش بخش کشاورزی فرصتهای اشتغال تازه‌ای در روستا فراهم آورد. که بسیاری از گروههای عشایری را به اسکان یافتن در اراضی رهنمون شد. از این‌رو جمعیت عشایری چادرنشین ایران از ۵۰ درصد کل جمعیت در آغاز سده‌ی نوزدهم به فقط ۲۵ درصد در پایان سده تنزل یافت و به همین نسبت قدرت سران عشایر نیز کاهش یافت. رشد سریع تجارت نیز به نفع برخی از تجار بازار بود که یک بورژوازی تجاری کوچک اما رو به رشد را تشکیل میدادند[9].

رشد عمومی تجارت و گسترش دیوانسالاری دولتی به همراه آن، طبقه‌ی متوسط تازه و «امروزی» یی از آموزگاران، روزنامه‌نگاران، دیوانسالاران، و دیگر پیشه‌مندان نیز آفرید که عمدتاً از میان طبقه‌ی متوسط «سنتی» موجود سر برکردند. تمایز این طبقه هم در خصلت اشتغالی آن بود و هم در جهتگیری فکری غربی آن، که از تماس فزاینده‌اش با اروپاییان و دسترسیش به آموزش غربی چه در ایران و چه در خارج کشور، نتیجه میشد. طبقه‌ی متوسط امروزی قویاً جذب مفاهیم سیاسی غربی از قبیل دمکراسی و ناسیونالیزم شده بود و هواخواه اصلاحات ریشه‌ای سیاسی و اقتصادی و کاهش دخالت خارجی بود. به خلاف آن طبقه‌ی متوسط سنتی همچنان عمدتاً با گروههای مشترک‌المنافع خود مربوط و متحد بود و هیچ چندان نیازی فوری به

9. Issawi, *Economic History of Iran,* 258-61; A. Ashraf and H. Hekmat, «Merchants and Artisans and the Developmental Processes of Nineteenth-Century Iran,» in A. L. Udovitch, ed., *The Islamic Middle East, 700-1900: Studies in Economic and Social History* (Princeton, N.J.: Darwin, 1981), 725-50; V. F. Nowshirvani, «The Beginnings of Commercialized Agriculture in Iran,» in ibid., 547-91; Lambton, *Landlord and Peasant in Persia,* chap. 7.

اصلاحات حس نمیکرد. طبقه‌ی متوسط امروزی چندان ثروتمند نبود و در مجموع روابط شخصی نزدیکی با شاه و اطرافیانش نداشت. بلکه سرچشمه‌ی عمده‌ی قدرتش در جایگاه‌های کلیدی‌یی که در اقتصاد و دیوانسالاری دولتی اشغال میکرد و در سطح بالای تحرک اجتماعی آن بود. رشد عمومی تجارت برای طبقه‌ی پایین‌شهری نیز فرصتهای اشتغال تازه‌ای آفرید و افزایش پیوسته‌ای در اندازه‌ی جمعیت شهری به بار آورد[۱۰].

این دگرگونیهای ساختار اجتماعی ایران، و همچنین پیامدهای دیگر و مستقیمتر نفوذ خارجی، تا آخرین دهه‌ی سده‌ی نوزدهم سیاست ایران را از بنیاد دگرگون کرده بود. دو دگرگونی عمده پدید آمده بود. نخست آنکه خودمختاری دولت ایران اُفت چشمگیری یافته بود. طبقه‌ی زمیندار به قدر کافی قدرتمند شده بود که به واقع بر دولت مستولی باشد. گذشته از این، چون دولت هر چه بیشتر برای تامین درآمد وابسته‌ی وامهای خارجی و امتیازهای تجاری میشد، و انگلیس و روسیه نیز شروع به تحمیل قیودی بر سیاست داخلی و خارجی ایران و دسیسه‌چینی در امور داخلی آن کردند، عوامل خارجی نیز روز به روز بیشتر خودمختاری آن‌را محدود کردند.

دوم آنکه بازیگران عمده‌ی صحنه‌ی سیاست ایران نیز روز به روز بیشتر بر سر قضیه‌ی نفوذ بیگانه در ایران، در دو قطب گرد میامدند. بازیگران اصلی این کشمکش یکی دولت بود که طبقه‌ی زمیندار و روسیه و انگلیس پشتیبانش بودند، و یکی یک ائتلاف نوپدید از طبقه‌ی متوسط

۱۰. درباره‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی نگاه کنید به:
Ashraf, *Iran: Imperialism, Class, and Modernization,* 294-331;and Bill, *Politics of Iran,* chap. 2.
درباره‌ی گسترش دیوانسالاری دولت و آموزش غربی در ایران نگاه کنید به:
Shaul Bakhash, *Iran: Monarchy, Bureaucracy, and Reform under the Qajars, 1858-1896* (London: Ithaca Press, 1979).

امروزی، طبقه‌ی متوسط سنتی، و روحانیت شیعه. دولت به وامها و امتیازهای تجاری بیگانه وابسته شده بود و بنابراین مایل نبود نفوذ خارجی را محدود کند. طبقه‌ی زمیندار، که از رشد بازار صادراتی فراورده‌های کشاورزی نفع برده بود در این قضیه از دولت پشتیبانی میکرد. طبقه‌ی متوسط امروزی، گرچه هنوز خیلی کوچک بود بیش از پیش ملتگرا و از استبداد ناصرالدین‌شاه بیزار شده بود. تجار و پیشه‌وران بازار، که هسته‌ی طبقه‌ی متوسط سنتی را شکل میدادند از رشد تورم و از امتیازهای داده به بیگانگان و افزایش واردات کالاهای ساخته، که مانع توسعه‌ی فعالیت آنان به عرصه‌ی حمل و نقل و فعالیتهای مالی و بهره‌جویی از گسترش بازار تقاضای داخلی کالاهای ساخته میشد تاثیری زیانبخش میدیدند. روحانیت همیشه پیوندهایی نزدیک با بازار حفظ کرده بود و اکنون هر دم بیشتر نگران رشد نفوذ غرب و دنیاپرستی، که ناصرالدین‌شاه را مسبب آن میدانست، میشد. ازینرو طبقه‌ی متوسط سنتی و بخش اعظم روحانیت در مخالفت با رشد نفوذ بیگانه با طبقه‌ی متوسط امروزی هماوا شدند[11].

از آنجا که کانون بلافصل این ستیزه نفوذ بیگانه بود، به زودی مضمون اصلی آن ضدیت با امپریالیسم شد که با استعاره‌های ملتگرایانه و اسلامی بیان میشد. اما این ستیزه، در مفهوم بنیانی‌تر مجادله‌ای بر سر قدرت سیاسی و سیاستهای دولت بود: بیان ائتلافی از طبقه‌های متوسط امروزی و سنتی و روحانیت علیه دولت و متحدان خانگی و بیگانه‌اش در

11. See Nikki R. Keddie, «The Origins of the Religious-Radical Alliance in Iran,» in idem, ed., *Iran: Religion, Politics, and Society* (London: Cass, 1980), 54-55; and Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), chaps, 3, 11.

درباره‌ی رشد تورم در ایران در این دوره نگاه کنید به:

Gad G. Gilbar, «Trends in the Development of Prices in Late Qajar Iran, 1870-1906,» *Iranian Studies 16* (Summer - Autumn 1983), 177-98.

مجادله بر سر جنبه‌های بنیانی سیاستگذاریهای دولت بود. ازینرو دمکراسی نیز، که در این زمان در میان طبقه‌ی متوسط مریدان بسیاری به دست آورده بود، در این ستیزه مضمونی برجسته شد. بدینسان دمکراسی و ناسیونالیسم به عنوان اصول راهنمای ستیزه‌ی سیاسی اصلی زمان پیوندی نزدیک یافتند.

مجادله‌ی جوشان بر سر رشد نفوذ بیگانه هنگامی که ناصرالدین شاه در ۱۸۹۱ امتیاز تولید و فروش توتون را که در ایران مصرف گسترده‌ای داشت و منبع مهم معیشت بسیاری از بازرگانان ایرانی بود به یک شهروند بریتانیا اعطا کرد به اوج خود رسید. این بازرگانان بی‌اندازه خشمگین و خواستار لغو امتیاز شدند. روحانیت شیعه نیز به آتش دامن میزد زیرا یک فقره از مایحتاج مصرفی مردم اکنون در اختیار غیرمسلمانان بود. فعالانی چون سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی)، روحانی جهاندیده‌ای که قویاً از جنبشهای ضداستعماری همروزگار خود در هند و جهان عرب تاثیر پذیرفته بود، به سرعت اعطای امتیاز توتون را غنیمت شمردند. بهار آن‌سال ملتگرایان غیردینی، رهبران بازار، و اعضای روحانیت اعتراضهای همگانی وسیعی در سطح ملی سازمان دادند. این اعتراضها که گاه تا آستانه‌ی طغیان پیش میرفت تقریباً یک سال ادامه یافت و فقط هنگامی پایان گرفت که ناصرالدین شاه، در آغاز ۱۸۹۲، امتیاز را پس گرفت. اعتراضهای توتون اگرچه روابط دولت ـ جامعه را از بنیاد دگرگون نکرده بود، نشانه‌های پیدایش یک جنبش مخالف با پایه‌ی توده‌ای برای نخستین‌بار بود[۱۲].

بیشتر رهبران اعتراض توتون در سالهای پس از آن همچنان فعال

۱۲. درباره‌ی جنبش توتون نگاه کنید به:
NikkiR.Keddie, *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892* (London: Cass, 1966).
ترجمه‌ی فارسی آن: ن. کدی، تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ قائم‌مقامی، تهران، جیبی، ۱۳۵۶.

ماندند، روزنامه‌ها و جزوه‌های مخالف منتشر کردند، انجمنهای مخفی برای بحث و برنامه‌ریزی در باب فعالیت سیاسی سازمان دادند، و راهپیماییها و تظاهراتی علیه نفوذ بیگانه و سیاستهای دولت به راه انداختند. فشار فزاینده‌ی جناح مخالف برای پایه‌گذاری یک رژیم دمکراتیک بازتاب برجستگی رشدیابنده‌ی طبقه‌ی متوسط نوین در جنبش بود. پس از یک‌رشته اقدامهای نامردمپسند مظفرالدین‌شاه (که در ۱۸۹۶ جانشین ناصرالدین‌شاه شده بود)، بازرگانان تهران در ماه مه ۱۹۰۵ اعتصابی همگانی به راه انداختند. در اعتصاب همگانی دیگری در دسامبر ۱۹۰۵، گروههای معترضان در مسجد شاه و حرم حضرت عبدالعظیم تهران بست نشستند تا تقاضای اصلاحات خود را به نمایش بگذارند. تظاهرات بزرگ تهران در تابستان ۱۹۰۶ به اشغال سفارتخانه‌ی انگلیس به وسیله جماعتی در حدود چهارده هزار نفر از مردم انجامید. تظاهرکنندگان خواستار آن بودند که یک قانون اساسی وضع گردد و یک مجلس پایه‌گذاری شود. پس از آنکه شایعه‌هایی بر زبانها افتاد که واحدهای ارتش در صدد تمرد هستند، و از ترس یک قیام مسلحانه، مظفرالدین‌شاه با درخواستهای تظاهرکنندگان موافقت کرد.[۱۳]

ایجاد دولت امروزی در ایران

۱۹۰۶ ـ ۱۹۴۱

پایه‌گذاری نهادهای دمکراتیک پس از انقلاب مشروطه نخستین گام در ایجاد یک دولت امروزی در ایران بود. همچنین نشانه‌ی پایان استیلای طبقه‌ی زمیندار بود و این امکان را پیش کشید که یک یا چند گروه از

۱۳. درباره‌ی انقلاب مشروطه به ویژه نگاه کنید به:
Edward G. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (London: Cass, 1966), chap. 5.

گروههایی که در جنبش مشروطه شرکت داشتند به زودی دولت را زیر مهار خویش درآورند. طبقه‌ی متوسط امروزین نیروی پیشرانندهی پشت جنبش مشروطه شده بود، اما گذر به سرمایه‌داری وابسته هنوز راه درازی تا کمال در پیش داشت و ازینرو آن طبقه هنوز ضعیفتر از آن بود که خود به تنهایی مهار دولت را در دست گیرد. ناهمسانیهای عمده‌ی درون ائتلاف مخالف این ائتلاف را آن‌قدر تضعیف کرد که آن نیز توانایی تثبیت استیلای خود را نداشت. در نبودِ یک استیلای طبقاتی، پیش بایسته‌ی سر برآوردن یک دولت بناپارتی وجود داشت. اما تا نیمه‌ی ۱۹۲۰ ها دو عامل مانع پیدایش چنین دولتی شدند. نخست آن‌که انگلیس و روسیه پس از انقلاب مشروطه همچنان قویاً درگیر امور داخلی ایران ماندند و مصمم بودند مانع به قدرت رسیدن یک حکومت مستقل شوند؛ در نتیجه، آنان بودند که بر دولت ایران استیلا داشتند. دوم آن‌که تا نیمه‌ی ۱۹۲۰ ها رهبری پیدا نشد که قدرت و تواناییِ رهبریِ نیاز داشته برای پایه‌گذاری یک دولت بناپارتی را داشته باشد.

به دنبال پیروزی جنبش مشروطه در تابستان ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ هـ. ق. - ۱۲۸۵ هـ. ش.)، فعالیت سیاسی مردمی شکوفا شد. مجمع مؤسسی به سرعت تشکیل شد تا قانون انتخابات مجلس جدید را وضع کند و در اکتبر ۱۹۰۶ انتخابات برگزار شد. مجلس جدید به سرعت یک قانون اساسی بر پایه‌ی نمونه‌ی بلژیک وضع کرد که در دسامبر ۱۹۰۶ به تصویب مظفرالدین‌شاه رسید. مجلس همچنین اجرای برنامه‌ی اصلاحاتی راکه بیشتر بازتاب دستور کار طبقه‌ی متوسط امروزی بود آغاز کرد. هزینه‌های سلطنتی محدود شد؛ حقوق و مستمری بسیاری از مقامهای ارشد و اعضای خانواده‌ی سلطنتی کاهش یافت یا حذف شد؛ و نظام اجاره‌ی اراضی برای سست کردن پایه‌های قدرت زمینداران بزرگ تعدیل شد. انواع گوناگونی از روزنامه‌ها، مجلات و سازمانهای سیاسی نیز در این دوره هویدا شدند.[۱۴]

14. Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton,
←

اما سرخوشی آغازینی که انقلاب مشروطه جرقه‌ی آن را زده بود عمر درازی نداشت. محمدعلی‌شاه که به زودی پس از تصویب قانون اساسی جانشین مظفرالدین‌شاه شد به سرعت تلاش مستمری را برای سست کردن پایه‌های رژیم مشروطه آغاز کرد. روسیه و انگلیس با امضای قراردادی در اوت ۱۹۰۷ که فی‌الواقع ایران را به صورت تحت‌الحمایه‌ی مشترک آنان در میاورد، به آن تلاش پیوستند. بحثهای مجلس بین جناحهای نماینده‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی و نماینده‌ی طبقه‌ی متوسط سنتی و روحانیت روز به روز تند و تیزتر شد و به خیابانهای تهران سرریز کرد. در ژوئن ۱۹۰۸ بریگاد قزاق که افسران آن روس بودند به ساختمان مجلس حمله و آن‌را تعطیل کرد و صدها نفر از مشروطه‌خواهان را کشت و بسیاری از رهبرانشان را شکنجه داد یا به قتل رسانید. شورشهای مشروطه‌خواهی در تبریز و چندین شهر دیگر درگرفت و کشور را در جنگ داخلی غرقه ساخت. سپاهیان روس در ۱۹۰۹ برای خواباندن شورش تبریز به ایران وارد شدند. آنگاه نیرویی از مشروطه‌خواهان از رشت و ستونی از عشایر بختیاری رو به سوی تهران نهاد، محمدعلی‌شاه را خلع کرد و پسر کوچکش احمد را به تخت نشاند. به سرعت حکومتی شکل گرفت و مجلس دوم در نوامبر ۱۹۰۹ گشایش یافت. اما به زودی تهران در یک‌رشته اعتصابها و تظاهرات فرو رفت و بیشتر کشور در جنگ قبیله‌ای غوطه‌ور شد. سپاهیان انگلیس و روس به قصد بازگرداندن نظم در اواخر سال ۱۹۱۱ وارد ایران شدند و یک‌رشته تقاضاهای تحقیرآمیز پیشاروی حکومت گذاردند. حکومت در برابر این تقاضاها سر فرود آورد و مجلس را در نوامبر ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ هـ. ش.) تعطیل کرد و دوره‌ی کوتاه آزمایش فرمانروایی مشروطه در ایران پایان گرفت.[۱۵]

N.J.: Princeton University Press, 1982), 86-93; Lambton, *Landlord and Peasant in Persia,* 178-80, 260.

15. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 86-109.

گزارش یک شاهد عینی این دوره در:

←

ایران در دهه‌ی بعد در حالت نیمه هرج و مرج ماند. سپاهیان انگلیس و روس، ظاهری از اقتدار را در شهرهای عمده حفظ کردند، اما ناآرامی عشایر در بسیاری از مناطق دور از مراکز شهری ادامه یافت. حکومت تا چندین سال زیر مهار سران عشایر بختیاری بود که به خاطر نقش خود در بازگرداندن رژیم مشروطه در ۱۹۰۹ تا اندازه‌ای پشتیبانی مردمی به دست آورده بودند. با درگرفتِ جنگ جهانی نخست، سپاهیان عثمانی بخشهایی از غرب ایران را اشغال کردند، و کارگزاران آلمانی در میان عشایر و در میان بازماندگان جنبش مشروطه به دسیسه‌چینی پرداختند. نیروهای تزاری در شمال ایران و در قفقاز، پس از انقلاب ۱۹۱۷ روس در هم پاشیدند. آنگاه سپاهیان انگلیس از راه ایران به سوی قفقاز پیشروی کردند تا با پیشروی آلمانها و ترکها به سوی باکو مقابله کنند. به زودی کارگزاران شوروی شروع به تحریک در ایالات شمالی که چندین جنبش جدایی‌خواه در آنها سر برآورده بود کردند. پس از آنکه انگلیسها در ۱۹۲۰ قفقاز را ترک گفتند سپاهیان شوروی در تعقیب نیروهای روس سفید وارد شمال ایران شدند. در ژوئن ۱۹۲۰ یک حزب کمونیست ایرانی در انزلی تشکیل شد. در سپتامبر ۱۹۲۰ یک جمهوری شورایی [حکومت جنگل] به مدتی کوتاه در گیلان ایجاد شد، و در آذربایجان و خراسان شورشهای جدایی‌خواهانه‌ای رخ داد [قیامهای خیابانی و پسیان]. سپاهیان شوروی و انگلیس تا ۱۹۲۱ در سرزمین ایران ماندند.[۱۶]

W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia* (London: T. Fisher Unwin, 1912).

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمه ا. موسوی شوشتری، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۵۱.

16. Ramazani, *Foreign Policy of Iran*, chaps. 6-7; George Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948: A Study in Big-Power Rivalry* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1949), chaps. 2-3.

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: جرج لنچافسکی، روسیه و غرب در ایران، ترجمه ا. رائین، تهران، جاویدان، ۱۳۵۶.

پس از فروپاشی روسیه‌ی تزاری و پایان جنگ جهانی نخست، انگلیس کوشید معاهده‌ای را بر ایران تحمیل کند که کشور را محکمتر زیر مهار بریتانیا آوَرَد. در اواخر ۱۹۲۰ مخالفت گسترده با این معاهده و با کوتاهی حکومت ایران در فرو نشاندن شورشهای ایالات شمالی در ایران پدید آمده بود. چندین گروه از افسران ارتش آشکارا شروع به توطئه برای براندازی حکومت کردند. در آغاز ۱۰۲۱ ائتلافی از افسران به رهبری سرهنگ رضاخان، و مشروطه‌خواهان به رهبری روزنامه‌نگاری به نام سید ضیاءالدین طباطبایی ظاهراً با پشتیبانی انگلیس قدرت را تصرف کردند، سیدضیاء را به نخست‌وزیری، رضاخان را به فرماندهی نیروهای مسلح منصوب کردند. رضاخان به زودی سیدضیا را از منصب راند، خود را در ۱۹۲۳ به نخست‌وزیری منصوب کرد و در ۱۹۲۵ به نام رضاشاه به تاج و تخت دست یافت.[17]

رضاشاه طی دوره‌ی کوتاه دستیابی به قدرت، با آزاد کردن بسیاری از اعضای طبقه‌ی بالای سنتی که سیدضیا زندانیشان کرده بود، بازگرداندن بسیاری از مقامهایی که از دیوانسالاری دولتی تصفیه شده بودند، تعطیل روزنامه‌های چپگرا، و پشتیبانی کوتاه‌مدتی از نخست‌وزیری احمد قوام، یکی از اعضای خانواده سلطنتی قاجار که به میانه‌روی شهرتی یافته بود، طبقه‌ی بالای سنتی را به پشتیبانی از خود ترغیب کرد. همچنین با ورود به اتحاد با دو حزب سیاسی مترقی* و مقرر کردن نظام وظیفه‌ی اجباری، اقدامی که نوید سست کردن پایه‌های سنتی پشتیبانی از طبقه‌ی زمیندار و روحانیت را میداد، جویای پشتیبانی طبقه‌ی متوسط امروزی شد. بدینسان رضاشاه در تلاش خویش برای شاه شدن از پشتیبانی گسترده‌ای

17.See Donald N. Wilber, *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran* (Hicksville, N.Y.: Exposition, 1975), chaps. 3.

* اشاره به دمکراتها و اعتدالیون است (م).

برخوردار شد. فقط چپها و گروه کوچکی از نمایندگان مجلس به رهبری حقوقدان و زمیندار ثروتمندی به نام محمد مصدق با او مخالفت کردند.[۱۸]*

توانایی رضاشاه در کسب پشتیبانی هر دوی طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی متوسط امروزی نشان میدهد که هیچیک از این‌دو طبقه در آن‌زمان قادر به اِعمال استیلا بر دولت نبود. گذشته از این، چون تنشهای منطقه در آغاز ۱۹۲۰ ها فروکش کرد، بریتانیا و اتحاد شوروی به سرعت حضور خود در ایران را کاهش دادند. نبودِ استیلای طبقه‌ای و فروکش تند نفوذ خارجی رضاشاه را توانا ساخت طی ۱۹۲۰ ها دولتی بسیار خودمختار، و بناپارتی برپا کند.

تلاشهای رضاشاه برای پایه‌گذاری یک دولت بسیار خودمختار متکی بر رهبریِ نیرومند او و کاربرد گسترده‌ی سرکوب و یارگیری، تاکتیکهایی که پس از سقوط او از قدرت هم همچنان وجوه مهمی از دولت ایران ماندند، بود. او در بازی کردن در میان گروهها و افراد علیه یکدیگر، مانند مانوورهایش بین طبقه‌ی بالای سنتی و طبقه‌ی متوسط امروزی طی دوره‌ی صعود به قدرت، تبحری یافت. دیوانسالاری دولتی را گسترش داد و با سپردن مقامهای برجسته به چهره‌های قدرتمند سیاسی، بالا بردن مقیاس حقوق کارمندان بخش دولتی، و تامین خدمات عمومی برای گروهها و افراد مهم، از آن همچون ابزاری برای یارگیری بهره گرفت. طی دوره‌ای که فرماندهی نیروهای مسلح را بر عهده داشت، برای به رسمیت شناساندن ارتش و تثبیت مهارداری خود بر آن تلاشهای گسترده‌ای کرد. آنگاه توانست از ارتش برای در هم شکستن جنبشهای جدایی‌خواه در شمال کشور و شورشهای عشایری در دیگر بخشهای

18. Ibid, chaps. 5-7.

* روشن نیست نویسنده چرا به مخالفت شدید مدرس با سلطنت رضاشاه که همه از آن آگاهند و نیز تایید رضاشاه به عنوان عنصر مترقی از سوی چپها (سلیمان میرزا اسکندری) اشاره نمیکند (م).

کشور بهره جوید و به یکباره هم تهدیدهای عمده علیه فرمانروایی خویش را از میان بردارد و هم پاسداشت و پشتیبانی عناصر دیگر جامعه را به دست آوَرَد. از آن‌پس ارتش و پلیس ستونهای رژیم رضاشاه شدند و او را قادر ساختند انتخاباتها را مخدوش کند، روزنامه‌ها را ببندد، گردهماییهای سیاسی را در هم بریزد، و مخالفانش را بترساند، بازداشت کند، شکنجه کند، یا به قتل برساند. سرکوب در ایران چنان شدید شد که در ۱۹۳۴ یک مقام سفارت ایالات متحد این کشور را «به شدت یادآور اتحاد شوروی در دوره‌ی کمونیسم جنگی ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷» توصیف کرد[۱۹].

رضاشاه همینکه یک دولت بسیار خودمختار بناپارتی تاسیس کرد، توانست از دستگاه دولت برای اجرای تقریباً هر سیاستی که مایل بود بهره گیرد. و این قادرش ساخت ثروت عظیمی به جیب بزند که بنا به یکی از گزارشها تا ۱۵ درصد از کل زمینهای قابل کشت ایران را در بر میگرفت[۲۰]. اما درجه‌ی بالای خودمختاری دولت همچنین او را قادر ساخت برنامه‌ی اصلاحات گسترده‌ای به هدف امروزی ساختن و دنیایی ساختن ایران و کاهش نفوذ خارجی به عهده گیرد. اقدامات رضاشاه به تدریج جامعه‌ی ایران را متحول ساخت و نیروهایی را آزاد ساخت که بایست در دوره‌ی پس از کناررفتنش از قدرت در ۱۹۴۱ انقلابی در سیاست ایران میکردند.

رضاشاه نخستین تلاشهای امروزینسازی خود را متوجه ارتش و خدمات کشوری کرد. در فرماندهی قوای مسلح، افسران بیگانه را از یگانهای نظامی جوراجور ایران کنار گذاشته و این یگانها را زیر فرماندهی واحدی درآورده بود. افسران را نیز تصفیه کرد، نظام وظیفه‌ی اجباری را مقرر کرد؛ و نیروی هوایی و دریایی کوچکی تاسیس کرد. در ۱۹۲۲ خدمات کشوری را از نو سازمان داد مقررات یکسانی برای استخدام،

19. Ibid., chaps. 8-12; Hornibrook to Secretary of State, April 19, 1934, 119.254/2119, National Archives.

20. Ashraf, *Iran: Imperialism, Class, and Modernization, 156.*

ترفیع، و تکالیف حرفه‌ای مستخدمین دولت وضع کرد قانون مدنی و نظام قضایی نیز دستخوش اصلاحات گسترده‌ای شدند. شمار مستخدمین کشوری بین ۱۹۲۳ و ۱۹۴۳ از بیست و پنج هزار به صد هزار و شمار نفرات نیروهای مسلح به نزدیک چهار صد هزار نفر رسید[۲۱].

رضاشاه برای پایه‌گذاری یک نظام آموزشی امروزی و دنیایی نیز تلاشهای مشابهی کرد. شمار دانش‌آموزان مدارس ابتدایی و متوسط غیردینی بین ۱۹۲۵ و ۱۹۳۹ افزایش خیره‌کننده‌ای برابر ۱۳۰۰ درصد داشت. در ۱۹۳۴ دانشگاه تهران گشایش یافت، و حدود سی و شش دانشسرای تربیت‌معلم و سی و دو مدرسه‌ی حرفه‌ای تا ۱۹۴۱ گشوده شدند. رضاشاه برنامه‌ای را آغاز کرد که هرساله یکصد بورس تحصیلی برای درس خواندن در خارج جایزه میداد؛ تا ۱۹۳۸ بیش از هزار و پانصد ایرانی از تحصیل در خارج بازگشته بودند. مدارس خدمات کشوری و لشگری و برنامه وسیع آموزش بزرگسالان و همچنین فرهنگستانی برای بررسی زبان و ادبیات فارسی و کتابخانه‌ها، موزه‌ها و تسهیلات ورزشی فراوان پایه‌گذاری شد[۲۲].

رضاشاه برای پیشبرد فرایند صنعتی شدن و گسترش زیربنای اقتصادی ایران نیز از دولت استفاده‌ی گسترده‌ای کرد. یک بانک ملی متعلق به دولت و چند انحصار تجارت داخلی و خارجی تاسیس شدند. برای پیشبرد صنعتی شدن، نظام تعرفه‌ها تغییراتی یافت. تا ۱۹۴۱ حدود

21. Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921-1941* (Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1961), chap. 4; Ashraf, *Iran: Imperialism, Class, and Moernization,* 300.

22. Banani, *Modernization of Iran,* chap.6; Julian Bharier, *Economic Development in Iran, 1900-1970* (London: Oxford University Press, 1971), 38.

ترجمه فارسی کتاب اخیر: جولین باری‌یر، اقتصاد ایران، ۱۹۷۰ ـ ۱۹۰۰، ترجمه تقوی، تیموری، علیمدد، نفیسی، تهران، مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی، ۱۳۶۳.

شصت و چهار کارخانه‌ی متعلق به دولت پایه‌گذارده شده بودند که حدود ۵۰ درصد از تولید و اشتغال صنعتی غیرنفتی ایران از آنها بود. راه‌آهن سراسری ایران که در زمان رضاشاه ساخته شد شهرهای عمده‌ی شمالی ایران را به خلیج‌فارس وصل میکرد. هزارها کیلومتر جاده ساخته شد. رضاشاه برای تامین مالی این تلاشها مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم گوناگونی نیز وضع کرد[23].

رضاشاه علاوه بر این اقدامات اجتماعی و اقتصادی، برای کاهش نفوذ خارجی نیز تلاشهای بسیاری کرد. به زودی پس از کودتای ۱۹۲۱، حکومت سیدضیا قرارداد ۱۹۱۹ را که انگلیس پیش کشیده بود لغو کرد و با اتحاد شوروی معاهده‌ای امضا کرد که طبق آن کلیه ادعاهای تزاری در ایران پس گرفته شد. در ۱۹۲۲ آرتور میلسپو، کارشناس مالی آمریکایی، برای نوسازماندهی اقتصاد ایران استخدام شد. به قصد کاهش وابستگی اقتصادی ایران به انگلیس تجارت با اتحاد شوروی، آلمان، ژاپن، و ایالات متحد افزایش یافت. راه‌آهن سراسری ایران با سرمایه‌ی داخلی تامین مالی شد و با کارشناسان و تجهیزاتی که از چندین کشور خارجی تهیه شده بود ساخته شد. کنترل ارزهای خارجی و اقدامهایی برای جایگزینی واردات به قصد وسعت دادن و حفاظت اقتصاد اجرا شد. این اقدامها استقلال ایران از قدرتهای بیگانه را به طور اساسی افزودند، هر چند انگلیس همچنان از طریق کنترلی که روی صنعت‌نفت داشت و پیوندهایش با چهره‌های سیاسی برجسته، بازرگانان، سران عشایر، و گاه اعضای روحانیت، نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشت[24].

اقدامات رضاشاه تاثیر عظیمی روی اقتصاد ایران داشت و تحول شیوه‌ی تولید از استبداد شرقی به یک شکل نسبتاً ابتدایی سرمایه‌داری وابسته را تکمیل کرد. بخش کشاورزی اگرچه هنوز ستون مهره‌های

23. Bharier, *Economic Development in Iran,* 73-78, 84-88, 176-80; Banani, *Modernization of Iran,* chap. 7.

24. Ramazani, *Foreign Policy of Iran,* chaps. 8-12.

اقتصاد بود، از ۹۰ ـ ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی در ۱۹۰۰ به حدود ۵۰ درصد در ۱۹۳۰ ها تنزل یافته و قویاً تجاری شده بود. به جای آن، صنعت‌نفت و بخشهای صنعتی و خدماتی رشد اساسی یافته بودند. تولید نفت بین ۱۹۲۶ و ۱۹۳۷ تقریباً ۶۰۰ درصد رشد یافت. تولید صنعتی بین ۱۹۲۶ و ۱۹۴۷ از تقریباً صفر به حدود ۵ درصد تولید ناخالص ملی افزایش گرفت. کارخانه‌های تولید منسوجات، سیمان، کبریت، و مواد غذایی در این دوره ساخته شدند. این کارخانه‌ها عمدتاً از مواد اولیه‌ی تولید داخلی استفاده میکردند و ازینرو مرحله‌ی آغازین جایگزینی واردات را تشکیل میدادند. صنایع خدماتی از قبیل ساختمان، ترابری، و ارتباطات نیز رشد چشمگیری یافتند. گرچه در پایان سلطنت رضاشاه ایران هنوز از لحاظ اقتصادی وابسته بود، در اثر این اصلاحات سرشت این وابستگی تغییر چشمگیری یافته بود: نفت به عنوان یک فراورده‌ی صادراتی عمده به کالاهای کشاورزی افزوده شده بود؛ انگلیس دیگر طرف تجاری اصلی ایران نبود؛ سطح معتدلی از جایگزینی واردات حاصل آمده بود. بدهی خارجی ایران از میان رفته بود؛ و سرمایه‌گذاری خارجی خیلی کم، مگر در صنعت‌نفت، رشد کرده بود[۲۵].

این دگرگونیهای شیوه‌ی تولید، در کنار اقدامات اجتماعی رضاشاه، پیامدهای درازمدت مهمی برای سیاست داخلی ایران داشت. طبقه‌ی زمیندار در اثر اُفت کشاورزی، مصادره‌ی زمینها، و اقدامهایی از قبیل سربازگیری و گسترش سواد که اقتدارش را در مناطق روستایی سست میکرد بسیار تضعیف شده بود. ارعاب و اسکان اجباری عشایر جمعیت چادرنشین کوچنده‌ی ایران را از حدود ۲۵ درصد کل در ۱۹۰۰ به زیر ۱۰ درصد در آغاز ۱۹۳۰ ها کاسته بود و بدینسان پایه قدرت سران عشایر را سست کرده بود. به همینسان، سیاستهایی از قبیل نظام آموزشی غیردینی، نظام وظیفه، و تغییرات نظام قضایی، در کنار شکلهای مستقیمتر ارعاب، قدرت روحانیت شیعه را کاهش داد. در این دوره در اثر رواج صنایع و

25. Bharier, *Economic Development in Iran, 59, 157-58,* 172-81.

انحصارهای تجاری دولتی سرمایه‌داران صنعتی بسیار اندکی سر برکردند، اما تجار بازار ایران از گسترش اقتصاد نفع قابل ملاحظه‌ای بردند و اهمیت سیاسی خود را حفظ کردند[۲۶].

اقدامات اقتصادی و اجتماعی رضاشاه اندازه و قدرت سیاسی نهفته‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی را نیز افزود. طبقه‌ی متوسط امروزی در اثر اصلاحات آموزشی و گسترش اقتصاد و دیوانسالاری دولتی رشد قابل ملاحظه‌ای یافت. افزون بر این، همچنان‌که دولت هر چه بیشتر در امور اقتصادی و اجتماعی درگیر شد، به کارشناسی طبقه‌ی متوسط امروزی وابستگی بیشتری پیدا کرد. پشتیبانی نیرومند طبقه‌ی متوسط امروزی از اقدامات رضاشاه آن‌را باز هم از روحانیت بیگانه‌تر کرد و کار کردن این‌دو گروه با یکدیگر را روز به روز دشوارتر ساخت. طبقه‌ی کارگر صنعتی از حدود سیزده هزار در ۱۹۰۰ به حدود نود هزار در ۱۹۴۱ افزایش یافت که سی هزار تن از آنان در صنعت‌نفت کار میکردند. افزون بر این، حزب کمونیست ایران علیرغم ارعاب شدید رضاشاه رزمنده‌تر شده بود و برای به جنبش درآوردن طبقه‌ی کارگر در دوره‌ی پس از رضاشاه آمادگی بیشتری داشت. فقط طبقه‌ی دهقان از لحاظ اجتماعی تحرک نیافته و از حیث سیاسی غیرفعال ماند[۲۷].

26. Ibid., 26, 31; Lambton, *Landlord and Peasant in Persia,* 260, 285-86; Ahmad Ashraf, «Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran,» in M.A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East* (London: Oxford University Press, 1970), 328-31.

متن فارسی آن: احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران، زمینه، ۱۳۵۹.

ShahroughAkhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period* (Albany: State University of New York Press, 1980), chap. 2.

27. Ashraf, «Historical Obstacles,» 329; Bharier, *Economic Development in*

←

بنابراین اقدامات رضاشاه به تغییراتی که پیش از آن تاثیر بر سیاست داخلی ایران آغاز کرده بودند شتاب فراوان بخشید: ستیز بین طبقه‌ی بالای سنتی زیر چیرگی زمینداران، و طبقه‌ی متوسط امروزی ادامه یافت؛ تنزل قدرت سیاسی طبقه‌ی بالای سنتی و افزایش قدرت سیاسی طبقه‌ی متوسط امروزی ادامه یافت؛ و طبقه‌ی کارگر صنعتی آن‌قدر رشد کرد که بتواند نقشی مهم در سیاست بازی کند. پس از برافتادن رضاشاه، این دگرگونیها دوره‌ای از جوش و خروش قابل ملاحظه را پدید آوردند که تاثیر چشمگیری بر خودمختاری دولت ایران نهاد.

سیاست ایران طی جنگ جهانی دوم و پس از آن

رضاشاه در سپتامبر ۱۹۴۱ هنگامی که نیروهای انگلیس و شوروی به ایران حمله کردند و ارتش درمانده‌ی ایران را در هم شکستند به طور ناگهانی از قدرت کناره گرفت. انگیزه‌ی اصلی حمله امنیت راه‌آهن سراسری ایران به عنوان مسیر تدارکاتی تلاشهای جنگی شوروی بود. اما مقامهای شوروی و انگلیس نگران رشد سریع نفوذ آلمان در ایران نیز بودند. آلمان بزرگترین طرف تجارت ایران شده بود، و در ۱۹۴۱ حدود سه هزار تن آلمانی در ایران میزیستند. کارگزاران آلمانی در سراسر کشور هسته‌هایی مخفی ایجاد کرده بودند و رضاشاه که جذب ناسیونالیزم پان‌آریایی هیتلر شده بود، همه‌ی تقاضاهای متفقین درباره‌ی بازداشت کارگزاران و هواخواهان آلمان در ایران را رد کرده بود. رضاشاه به جزیره‌ی موریس و سپس به آفریقای جنوبی تبعید شد و در ۱۹۴۴ در

Iran, 162; Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966), chap. 2.

متن فارسی آن: سپهر ذبیح، جنبش کمونیستی در ایران، تهران، ۱۳۵۹.

Farhad Kazemi and Ervand Abrahamian, «The Nonrevolutionary Peasantry of Modern Iran,» *Iranian Studies* 11 (1978), 259-304.

آنجا درگذشت. محمدرضا پهلوی، ولیعهد بیست و یک‌ساله در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ جانشین پدر شد[۲۸].

پس از برکناری رضاشاه سیاست ایران از برخی جهات به همان حالتی که در آغاز سده برقرار بود بازگشت: خودمختاری دولت کاهشی چشمگیر یافت و ستیز بین قدرتمندترین گروههای جامعه بر سر جنبه‌های بنیادین سیاست خارجی و داخلی دولت دوباره بالا گرفت. کاهش خودمختاری دولت در درجه‌ی نخست ناشی از دخالت گسترده‌ی انگلیس و شوروی در امور داخلی ایران و نبودِ رهبری نیرومند دولت بود. اما طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی، که هر دو در زمان رضاشاه رشد چشمگیری یافته بودند، روز به روز بیشتر در سیاست ایران فعال شدند و در واقع در تلاش برای تثبیت استیلای خود بر دولت با طبقه‌ی بالای سنتی برخورد پیدا کردند. قدرت رشدیابنده‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی و رهبری ضعیف شاه جوان اجازه داد قدرت دولت عمدتاً در دست نخست‌وزیر و مجلس بیفتد که طبق قانون اساسی حق معرفی و تایید نامزدهای نخست‌وزیری را داشت. بنابراین کنترل مجلس هدف کلیدیِ گروههای گوناگونی شد که بر سر قدرت منازعه میکردند، و سیاست داخلی خیلی کثرت‌گرایانه‌تر شد. برجستگی فزاینده‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی سبب شد دمکراسی و ضدیت با امپریالیسم برجسته‌ترین مضامین بحثهای سیاسی در ایران شوند.

با افول رژیم سرکوبگر رضاشاه، فعالیت سیاسی پرنیروی دوره‌ی

28. Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University of Virginia Press, 1975), chap. 1; Vail Motter, *United States Army in World War II: The Middle East Theater, the Persian Corridor, and Aid to Russia* (Washington: Department of the Army, Office of the Chief of Military History, 1952), 481-83; Office of Strategic Services, Research and Analysis Branch, «Iran: Ripe for the Nazis,» R & A Report 509, Novermber 27, 1941, National Archives.

پیشین به سرعت باز پیدا شد. عفو عمومی زندانیان سیاسی اعلام شد. چهره‌های سیاسی که در زمان رضاشاه تبعید شده بودند بازگشتند و دوباره در سیاست غوطه‌ور شدند. سانسور برداشته شد و طیف وسیعی از روزنامه‌ها و گاهنامه‌ها به سرعت دوباره ظاهر شدند. احزاب سیاسی و اتحادیه‌های صنفی اجازه‌ی فعالیت یافتند و به زودی دهها حزب و اتحادیه تشکیل شد. اعتصابها و تظاهرات، که در زمان رضاشاه به ندرت پیش میامدند، بسامد فزاینده‌ای یافتند. کارگزاران شوروی، انگلیس، و آلمان در میان نیروهای تازه‌پدید سیاسی دسیسه می‌چیدند و اوضاع آشفته‌تر را آشفته‌تر میکردند.

بیشتر احزاب سیاسی که در این دوره سر برآوردند صرفاً ابزار عمل اعضای معینی از طبقه‌ی بالا بودند و در اثر فقدان پشتیبانی مردمی به سرعت ناپدید شدند. دو حزبی که مهمتر از همه بودند یکی حزب اراده‌ی ملی به رهبری سیدضیا بود که به جهت‌گیری طرفدار انگلیس خود معروف بود، و دیگری حزب دمکرات به رهبری احمد قوام. اما برخی از احزابی که در این دوره پایه‌گذاری شدند به پشتیبانی گروههای اجتماعی معینی متکی بودند و بنابراین بسیار ماندگارتر بودند. اگرچه از زمان چرخش قرن در ایران احزاب سیاسی وجود داشتند، اینها نخستین احزاب نمایندگی بودند که پایگاههای پشتیبانی مردمی داشتند.

بزرگترین و فعالترین حزبی که در این دوره تاسیس شد حزب توده بود که در اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] بازماندگان گروه پنجاه و سه‌نفره‌ی مارکسیستهای ایرانی که رضاشاه زندانیشان کرده بود و پس از حمله‌ی روسیه و انگلیس عفو شده بودند آن‌را تشکیل دادند. پایگاه پشتیبانی آن در میان طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی بود. حزب توده ابتدا برنامه‌ای دمکراتیک، ضدفاشیست، و چپگرا اما نه کمونیست پیش گرفت: از قانون اساسی پشتیبانی میکرد، در انتخابات مجلس شرکت میجست، و قویاً با نازیسم و بازمانده‌های رژیم رضاشاه مخالفت میورزید. یکی از اولویتهای اصلی حزب توده سازماندهی اتحادیه‌های

صنفی بود: در ۱۹۴۶ «شورای مرکزی اتحادیه‌های مؤتلف کارگری» آن مدعی داشتن ۳۳۵۰۰۰ کارگر عضو شد. حزب توده در ۱۹۴۶ چنان مردمپذیر شده بود که یک خبرنگار نیویورک‌تایمز برآورد کرده بود در یک انتخابات آزاد سراسری میتوانست ۴۰ درصد آرا را به دست آورد. حزب توده از آغاز پیدایش هم جناحهای کمونیست و هم دمکراتیک داشت. طی کنگره‌ی حزبی اوت ۱۹۴۴ شکاف عمده‌ای بین این جناحها پیدا شد و به زودی جناح کمونیست چیرگی یافت. بنابراین در اواخر ۱۹۴۴ حزب کم‌کم علناً با اتحاد شوروی یکی دانسته میشد[۲۹].

احزاب چپگرای کوچکتر متعددی نیز پدیدار شدند که برخی از آنها به زودی در حزب توده ادغام شدند. در استانهای آذربایجان، گیلان، و کردستان احزاب چپگرای برخوردار از پایگاه توده‌ای و منادی خودمختاری منطقه‌ای تاسیس شدند. حزب سوسیال دمکرات «ایران» را گروه کوچکی از روشنفکران غرب‌گرا تاسیس کردند. حزب مرکزگرای «عدالت» را گروهی از روشنفکران مورد پشتیبانی تجار بازار پایه گذاردند. سرانجام، یک سازمان مرموز و فوق‌ناسیونالیست به نام حزب پان‌ایرانیست را هسته‌ی کوچکی از روشنفکران و گروه بزرگی از سرسختان طبقه‌ی پایین تشکیل میدادند. اگرچه هر یک از این احزاب در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نفوذی یافت، هیچیک نمیتوانست از حیث اندازه یا توانایی سازمانی با حزب توده همپایی کند.

سازمان سیاسی مهم دیگری که در این زمان ظهور کرد فداییان اسلام بود، گروه کوچک اما بسیار فعالی از افراطیان مسلمان که از پشتیبانی برخی از روحانیان شیعه و تجار بازار برخوردار بودند. فداییان، بسیار همانند اخوان‌المسلمین همروزگارشان در مصر، برای پیشبرد بنیادگرایی اسلامی از طریق تبلیغ و حمله‌های تروریستی علیه هدفهایی که ضد

29. Zabih, *Communist Movement in Iran*, chap. 3; *New York Times*, June 15, 1946, 2:2; U.S. Department of State, Office of Intelligence and Research, *The Tudeh and Associated Parties in Iran*, OIR No. 3523.5, April 1, 1946.

اسلامی میشمردند میکوشیدند. فداییان را جریان اصلی روحانیت شیعه که گرایش به همکناری با طبقه‌ی بالای سنتی داشت اما عمدتاً کمتر از گذشته از حیث سیاسی فعال بود طرد کرده بود. روحانی برجسته‌ای که پیوند با فداییان اسلام را حفظ کرد آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی بود که از فعالان روحانی جنجال‌برپاکنی بود که ماموری آلمانی به نام فرانتس مه‌یر هم با او ارتباط برقرار کرده بود.[۳۰]

چون انتخابات مجلس سیزدهم که از نوامبر ۱۹۴۱ تا نوامبر ۱۹۴۳ [۲۲ ـ ۱۳۲۰] نشست داشت پیش از تهاجم روسیه و انگلیس تقریباً تکمیل شده بود، این احزاب تازه پدیدآمده نقشی در تعیین ترکیب مجلس بازی نکردند. اما در انتخابات مجلس چهاردهم (مارس ۱۹۴۴ ـ مارس ۱۹۴۶ [فروردین ۱۳۲۳ ـ فروردین ۱۳۲۵]) فعال شدند و به آن خصلتی نسبتاً چندگونه بخشیدند. طی انتخابات مجلس چهاردهم، بین عناصر طرفدار و مخالف شاه بر سر تلاشهایی که شاه برای اعمال نفوذ در انتخابات به نفع خود میکرد تشنجهایی بروز کرده بود. این تنشها پس از انتخابات همچنان ادامه یافتند، و مجلس چهاردهم را به یک جناح نسبتاً کوچک سلطنت‌گرا و یک جناح بزرگ و ناهمگن ضدشاه شکافتند که گروهی از نمایندگان طرفدار انگلیس، گروهی از سران عشایر، گروهی از نمایندگان طبقه‌ی بالا از استانهای شمالی ایران (که در اشغال ارتش شوروی بودند)، و

۳۰. برای توصیف خوبی از سازمانهای سیاسی که در این دوره پدید آمدند نگاه کنید به:
L. P. Elwell-Sutton, «Political Parties in Iran, 1941-1948,» *Middle East Journal 3* (January 1949), 45-62; and Katouzian, *Political Economy of Modern Iran,* chap. 8.

درباره فداییان اسلام نگاه کنید به:
Farhad Kazemi, «The Feda'iyan-e Islam: Fanaticism, Politics, and Terror,» in Said Amir Arjomand, ed., *From Nationalism to Revolutionary Islam* (Albany: State University of New York Press, 1984), 158-76; and Amir H. Ferdows, «Khomaini and Fadayan's Society and Politics,» *International Journal of Middle East Studies* 15 (May 1983), 241-57.

گروههای متکی به حزب عدالت، حزب ایران، و حزب توده را در بر داشت. ائتلاف ضدشاه به سرعت کنترل مهمترین کمیته‌های مجلس را به دست آورد و شروع به تشکیل کابینه کرد. آنگاه کوشید کنترل نیروهای مسلح را که پایه‌ی عمده‌ی قدرت رضاشاه بود از طریق تحمیل محدودیتهایی بر بودجه‌ی آن و وادار کردن آن به برخی اصلاحات، به دست آورد. اما هنگامی که یک‌رشته اعتصابهای خشونت‌آمیز در اصفهان، به رهبری حزب توده، موجب فروپاشی ائتلاف ضدشاه شد، این تلاش به سرعت به پایان رسید[۳۱].

در ۱۹۴۳ حکومت ایران مذاکراتی مخفی با چندین کمپانی نفتی انگلیسی و آمریکایی برای اعطای امتیازات جدید استخراج نفت در بخشهای شمالی و جنوب‌شرقی ایران آغاز کرده بود. اتحاد شوروی به زودی از این مذاکرات باخبر شد و در تابستان ۱۹۴۴ شروع به فشار آوردن بر حکومت ایران کرد تا امتیاز نفت شمال ایران به این کشور اعطا شود[۳۲]. این مجادله دوره‌ای از تشنج فزاینده بین عناصر طرفدار و مخالف شوروی در ایران را آغاز کرد که سالهای متمادی بر سیاست ایران مستولی بود. حزب توده به سرعت از درخواستهای شوروی پشتیبانی کرده و برای نخستین‌بار آشکارا خود را با اتحاد شوروی یکی کرد. نمایندگان ضدشاه مجلس از ایالات شمالی نیز از درخواستهای شوروی پشتیبانی کردند، و نیروهای ضدشاه را باز هم بیشتر تضعیف کردند. آنگاه بیشتر نمایندگان دیگر مجلس در دسامبر ۱۹۴۴ لایحه‌ای را که محمد مصدق تدوین کرده بود گذراندند که اعطای هر گونه امتیاز نفتی دیگر را غیرقانونی اعلام

31. «Iranian Political Parties and the Forthcoming Elections for the XIVth Parliament,» July 22, 1943, Record Group 59, Box 5192; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 199-224.

۳۲. درباره‌ی خاستگاه این مناقشه نگاه کنید به:

L.P.Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishart, 1955), chap. 9.

میکرد. با این‌همه اتحاد شوروی فشار برای کسب امتیاز نفت را ادامه داد و تشنج فزاینده‌ای بین عناصر طرفدار و مخالف شوروی آفرید. تا اوت ۱۹۴۵ شورشهایی به رهبری حزب توده در استانهای آذربایجان، مازندران، و گرگان که در اشغال شوروی بودند رخ داده بود. نیروهای شوروی مانع سرکوب این قیامها به وسیله ارتش ایران شدند. تاسیس حزب دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان که از خودمختاری استانهای آذربایجان ایران و کردستان که از حیث قومی متمایز بودند طرفداری میکردند از کمک اتحاد شوروی برخوردار شد. در سراسر پاییز ۱۹۴۵ تشنج ادامه یافت و سرانجام به تاسیس جمهوری خودمختار آذربایجان در دسامبر ۱۹۴۵ [آذر ۱۳۲۴] و جمهوری خلق کرد در ژانویه‌ی ۱۹۴۶ [دی ۱۳۲۴] به وسیله‌ی این‌دو حزب ختم شد. شوروی از این حکومتهای شورشی پشتیبانی پر سر و صدایی کرد و بیشتر ناظران را به این نتیجه رساند که اتحاد شوروی میکوشد در مرزهای خویش با ایران دولتهای دست‌نشانده‌ای همانند دولتهایی که در این زمان در اروپای شرقی و کره آفریده میشدند تاسیس کند. گذشته از این، سپاهیان شوروی هنوز قسمت اعظم شمال ایران، از جمله مناطقی را که حکومتهای شورشی یادشده مدعی آن بودند، در اشغال داشتند. بنابراین ایران به سرعت یک میدان نبرد عمده‌ی «جنگ سرد» شد که رو به پیدایش میرفت.

حکومت ایران، با پشتیبانی ایالات متحد و انگلیس از شورای امنیت سازمان ملل متحد خواست موضوع ادامه‌ی اشغال نظامی شمال ایران به وسیله شوروی را در دستور کار قرار دهد. احمد قوام، که در ژانویه‌ی ۱۹۴۶ [بهمن ۱۳۲۴] نخست‌وزیر شده بود در مارس همین سال برای مذاکرات مستقیم در مورد این قضیه به مسکو سفر کرد. او سرانجام موافقت اتحاد شوروی را به دست آورد که نیروهایش را از ایران در ازای یک امتیاز نفت، به شرط تصویب مجلس، بیرون برد. اگرچه نیروهای شوروی در ماه مه ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] بیرون رفتند، نیروهای شورشی با

پشتیبانی رایزنان غیرنظامی شوروی کنترل دو جمهوری خودمختار را حفظ کردند، و حزب توده به آشوب‌آفرینی در سراسر کشور ادامه داد. در سپتامبر ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] ایل قشقایی، به تشویق قوام و مقامهای آمریکا و انگلیس شورش کرد و شیراز را در محاصره گرفت. قوام در دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] به بهانه‌ی بازگرداندن نظم برای انتخابات مجلس پانزدهم، که تا این زمان هفت ماه به تاخیر افتاده بود، نیروهایی به آذربایجان فرستاد. پیش از آنکه ارتش ایران حتا به تبریز برسد قیامهای خودانگیخته‌ی مردمی جمهوری خودمختار آذربایجان را برانداختند؛ جمهوری کرد نیز به زودی برافتاد. صدها شورشی کشته یا زندانی شدند، و بیش از ده هزار تن به اتحاد شوروی گریختند. لایحه‌ی اعطای امتیاز نفت به شوروی پس از آن به مجلس تقدیم شد و بی‌دردسر رد شد.[۳۳]

با عزیمت نیروهای شوروی و فروپاشی دو جمهوری خودمختار، عوامل بیرونی باز هم در سیاست داخلی ایران نقش درجه‌ی دومی را که در زمان رضاشاه نصیبشان شده بود یافتند. در فضای باز سیاسی که وجود داشت، بیرون رفتن عوامل خارجی ایران را متلاطم و در حالت بی‌ثباتی به‌جا گذارد. پیامد بیدرنگ بیرون رفتن شوروی فروپاشی پایگاه وسیع پشتیبانی حزب توده و بالاگرفتن محبوبیت حزب دمکرات قوام بود. قوام در اکتبر ۱۹۴۶ قلع و قمع گسترده‌ی حزب توده و وابستگان آن‌را آغاز کرده بود. این قلع و قمع طی اشغال مجدد آذربایجان و کردستان [به وسیله نیروهای ایران] ادامه یافت و حزب توده را بسیار تضعیف کرد. در

33. Robert Rossow, Jr., «The Battle of Azerbaijan,» *Middle East Journal* 10 (Winter 1956), 17-32; Archie Roosevelt, Jr., «The Kurdish Republic of Mahabad,» *Middle East Journal* 1 (July 1947), 247-69; Lois Beck, *The Qashqa'i of Iran* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1986), 148-52.

یک بررسی عالی از نقشی که این بحران در جنگ سرد بازی کرد در:

Bruce Robellet Kuniholm, *The Origins of the Cold War in the Near East* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1980).

نتیجه، حزب توده یک دوره‌ی تجدید سازمان و تصفیه‌ی ایدئولوژیک را از سر گذراند: انتخابات مجلس پانزدهم را تحریم کرد، بیشتر رهبران بالای خود را تصفیه کرد و با اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و سیاستهای اتحاد شوروی اینهمانی نزدیکتری یافت[۳۴].

در انتخابات مجلس پانزدهم که پس از فروپاشی دو جمهوری خودمختار انجام شد، حزب دموکرات قوام اکثریت نیرومندی به دست آورد. اما حزب دمکرات نیز مانند ائتلاف ضدشاه مجلس چهاردهم عناصر بسیار چندگونه‌ای در بر داشت که از زمینداران ثروتمند و سران عشایر تا اعضای طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر دامن میکشید. به زودی اصطکاکهایی بروز کرد که به انشعابها و سرانجام به برکناری قوام از نخست‌وزیری در اواخر ۱۹۴۷ انجامید. آنگاه ائتلافی از نمایندگان سلطنت‌طلب و طرفدار انگلیس مجلس ابراهیم حکیمی را، با یک رای بیشتر از محمد مصدق که بازماندگان حزب دمکرات و منفردین گوناگون از او پشتیبانی میکردند، به نخست‌وزیری برگزید. حکیمی پیشنهادهایی به قصد تقویت قدرت شاه، از جمله افزایش هزینه‌های نظامی و تاسیس یک مجلس بالاتر، به نام سنا، که نیمی از اعضایش را بایستی شاه منصوب میکرد، ارائه کرد[۳۵].

شاه که اینک نخست‌وزیر با او متحد بود و مخالفانش در مجلس هنوز بس سازمان‌نایافته بودند در اواخر ۱۹۴۷ [۱۳۲۶] تلاش مستمری را برای افزایش کنترل خود روی دولت آغاز کرد. به این هدف، شروع کرد در سیاست و به ویژه در فعالیتهای مجلس نقش فعالتری بازی کند و شروع به درخواست کمک نظامی و اقتصادی از ایالات متحد کرد. این اقدام اخیر جناح طرفدار انگلیس مجلس را خشمگین ساخت، و از پشتیبانی حکومت حکیمی دست برداشتند. آنگاه جناح سلطنت‌طلب

34. Zabih, *Communist Movement in Iran,* chap. 4.

۳۵. بحث این پاراگراف و بعدی عمدتاً متکی است بر:

Abrahamian, *Iran between Two Revolution,* 242-67.

توانست ترتیب انتخاب عبدالحسین هژیر به نخست‌وزیری را بدهد. هژیر به سرعت برای تقویت نیروهای مسلح اقدام کرد و مذاکرات مخفی با شرکت نفت ایران و انگلیس متعلق به بریتانیا را برای افزایش درآمد دولت از نفت آغاز کرد. این اقدامها منجر به درگیری بیشتر با جناح طرفدار انگلیس مجلس و درگیری با آیت‌الله کاشانی شد که تظاهراتی وسیع و یک اعتصاب عمومی سازمان داد. هژیر در اواخر ۱۹۴۸ [آبان ۱۳۲۷] پس از فقط چهار ماه در دست داشتن قدرت، استعفا داد. سپس جناحهای متنازع مجلس کوشیدند نخست‌وزیر جدیدی انتخاب کنند که موفق نشدند و این مقام چندین هفته خالی ماند.

در بحبوحه‌ی این بن‌بست، در فوریه‌ی ۱۹۴۹ [بهمن ۱۳۲۷] تلاشی برای ترور شاه انجام شد. اگرچه وابستگی سیاسی سوءِقصدکننده هرگز به طور قطعی تعیین نشد، یاران شاه مدعی شدند که وی هم با حزب توده و هم با فداییان اسلام مربوط است. شاه از سوءِقصد همچون دستاویزی برای افزایش کنترل خود بر دولت بهره‌جویی کرد: حکومت نظامی اعلام کرد، حزب توده را غیرقانونی کرد، کاشانی را به لبنان تبعید کرد، دیگر شخصیتهای جناح مخالف را بازداشت کرد، و مجلس موسسانی را تشکیل داد که مجلس سنای زیرمهار دربار را که پیشتر پیشنهاد شده بود تاسیس کرد و اختیار انحلال مجلس را به شاه بخشید. شاه همچنین با غنیمت جستن جوّ بحرانی موجود، انتخاب سلطنت‌طلبی به نام محمد ساعد را به نخست‌وزیری مقدور ساخت. آنگاه ساعد اقدامهایی برای تقویت نیروهای مسلح کرد، اختیار تعطیل روزنامه‌ها را به شاه داد، و اراضی وسیعی را که رضاشاه گرد آورده بود و پس از تهاجم شوروی و انگلیس زیر نظارت دولت درآمده بود به شاه برگرداند.

شاه کوشید با دست بردن در انتخابات مجلس شانزدهم که در ژوییه‌ی ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] آغاز شد این پیروزیها را دنبال کند. در اکتبر ۱۹۴۹ جمع کثیری از دانشجویان، چهره‌های بازار، و سیاستمداران، به رهبری مصدق به محوطه کاخ سلطنتی رفتند تا علیه تقلب در انتخابات اعتراض

کنند. تظاهرکنندگان هیأتی از بیست فعال سیاسی برجسته به رهبری مصدق را برای مذاکره در مورد تقاضاهای خود با وزیر دربار شاه برگزیدند. این هیأت، پس از گرفتن این وعده که انتخابات آزادانه انجام خواهد شد به خانه‌ی مصدق برگشت و در آنجا در مورد تشکیل سازمانی که فشار برای اصلاحات سیاسی را ادامه دهد توافق کردند. این سازمان که به جبهه‌ی ملی معروف شد، نخست با فشار برای انتخابات آزاد و اصلاحات سیاسی دیگر، درگیر تلاش برای دمکراتیزه کردن نظام سیاسی شد، اما چیزی نگذشت که همّ و غم آن کوشش برای بازیابی کنترل منابع نفت ایران شد که هنوز در اختیار کمپانی نفت ایران و انگلیس بود.

جبهه ملی توانست هشت نفر از اعضایش از جمله مصدق و چند عضو دیگر هیات بیست‌نفره‌ی اولیه را به مجلس شانزدهم که در فوریه‌ی ۱۹۵۰ [۱۳۲۸] تشکیل شد بفرستد. گرچه مجلس تازه اکثریتی سلطنت‌طلب داشت، نمایندگان جبهه‌ی ملی به سرعت تبلیغ برای اصلاحات به هدف کاهش قدرت شاه و بهبود رفاه طبقه‌های متوسط و پایین را آغاز کردند. در ژوئن ۱۹۵۰ [۱۳۲۹] حکومت سلطنت‌طلب علی منصور پیشنهادی به مجلس تسلیم کرد که مبین توافقی بود که با شرکت نفت ایران انگلیس در مذاکراتی مخفی که هژیر آغاز کرده بود حاصل شده بود. جبهه‌ی ملی و حزب توده بیدرنگ این پیشنهاد را به عنوان حراج اموال ملی محکوم کردند. تظاهرات همگانی بزرگی برای اعتراض به این پیشنهاد برگزار شد و یک سیاستمدار طرفدار انگلیس ترور شد. آنگاه منصور از نخست‌وزیری استعفا داد و در نتیجه شاه سرلشگر علی رزم‌آرا، ناسیونالیست معتدلی را که از پیشنهاد نفت پشتیبانی میکرد اما اغلب از شاه انتقاد کرده بود به نخست‌وزیری برگزید. رزم‌آرا به سرعت تایید مجلس را به دست آورد و سپس لایحه‌ای را که پیشنهاد نفت را در بر داشت همراه با اقدامهایی اصلاحی از قبیل افزایش مالیات برای ثروتمندان، ایجاد کمیسیون ضد فساد، تخفیف اقدامهای ضد حزب توده و لایحه‌ی اصلاحات ارضی، تقدیم کرد.

تسلیم لایحه‌ی نفت به مجلس ناآرامی مردمی گسترده‌ای را دامن زد. جبهه‌ی ملی دیگر خواهان ملی شدن کاهش صنعت‌نفت شد؛ اما رزم‌آرا همچنان برای تصویب لایحه فشار میاورد. در مارس ۱۹۵۱ [اسفند ۱۳۲۹] عضوی از فداییان اسلام او را ظاهراً به خاطر پشتیبانیش از قرارداد نفت، ترور کرد. به دنبال ترور طغیانهای وسیعی در سراسر کشور پیش آمد. در بندر نفتی آبادان اعتصابهایی صورت گرفت. فداییان اسلام یک وزیر سابق کابینه را ترور کردند و تهدید کردند شاه و دیگر مقامها را به قتل میرسانند. مجلس که هنوز زیر سلطه‌ی یک اکثریت سلطنت‌طلب بود حسین علا، میانه‌رویی را که با شاه پیوند نزدیکی داشت، به جانشینی رزم‌آرا برگزید. علا کوشید با آوردن یکی از رهبران جبهه‌ی ملی به کابینه‌ی خودش و پشتیبانی از یک برنامه‌ی اصلاحی نیروهای ناسیونالیست را آرام کند. مخالفت ادامه یافت، و علا به زودی استعفا کرد. در اواخر آوریل مجلس مصدق را به نخست‌وزیری انتخاب کرد و آنگاه به ملی شدن صنعت‌نفت رای داد*. شاه در برابر درخواستهای نیروهای ناسیونالیست سر فرود آورد و در ۲۹ آوریل [۹ اردیبهشت ۱۳۳۰] انتصاب مصدق را پذیرفت و لایحه‌ی ملی شدن نفت را در دوم ماه مه [۱۲ اردیبهشت] امضا کرد[۳۶].

سیاست آمریکا در مورد ایران، ۱۹۵۱ ـ ۱۹۴۱

پیش از جنگ جهانی دوم، روابط بین ایالات متحد و ایران مودت‌آمیز اما دور بود. رهنمود سیاست خارجی آمریکا بیشتر اصل انزواگرایی بود، و ایران در جایی قرار نداشت که آمریکا در آن منافع استراتژیک یا اقتصادی داشته باشد. دو کشور در ۱۸۵۶ روابط سیاسی برقرار کرده بودند، اما

* البته رای به ملی شدن صنعت‌نفت در واقع در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) داده شده بود و آنچه در آوریل تصویب شد خلع‌ید از شرکت نفت ایران و انگلیس بود

۳۶. گزارش خوبی از این رویدادها در: Elwell-Sutton, *Persian Oil,* chaps. 16.

آمریکا تا ۱۹۴۴ دیپلماتی در سطح سفیر به ایران اعزام نکرده بود. در سده‌ی نوزدهم تماس بین ایالات متحد و ایران عمدتاً شامل فعالیتهای گروههای تبلیغ دینی و کوششهای باستانشناسی بود. در نخستین دهه‌های سده‌ی بیستم فرمانروایان مختلف ایران به قصد موازنه‌ی نفوذ انگلیس و روسیه کوشیده بودند حضور آمریکا در ایران را افزایش دهند. ثمره‌ی این کوشش اعزام دو گروه مهم مأمور رایزنی اقتصادی به ایران و میزان معتدلی تجارت بود، اما آمریکا باز هم منافع محسوس چندانی در ایران نداشت. روابط دیپلماتیک بین دو کشور در اواخر ۱۹۳۰ ها به وضوح چنان کم‌اهمیت بود که به خاطر نوشته‌هایی توهین‌آمیز که درباره‌ی رضاشاه در مطبوعات آمریکا دیده شده بود چندین سال در حالت تعلیق ماند[۳۷].

اما با گشایش مسیر تامین تدارکات اتحاد شوروی از راه ایران طی جنگ جهانی دوم، درگیری ایالات متحد در ایران افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. آمریکا نخست در دسامبر ۱۹۴۲ برای کمک به تلاشهای تدارکاتی نیروهایی به ایران گسیل داشت؛ در آغاز ۱۹۴۴ حدود سی هزار سرباز آمریکایی در ایران مستقر بودند. طی جنگ ایالات متحد اصلاحات گسترده‌ای در نظام حمل و نقل ایران و در تجهیزات شرکت نفت ایران و انگلیس به عمل آورد و کارخانه‌هایی برای مونتاژ هواپیما، کامیون و بشکه‌ی نفت ساخت. آرتور میلسپو در ۱۹۴۲ به عنوان رایزن اقتصادی به ایران بازآورده شد و اختیارات وسیعی برای تثبیت قیمتها، وضع مالیات، و اداره‌ی بودجه‌ی کشور به او داده شد. آمریکا برای تعلیم ارتش و ژندارمری ایران گروههای مأموری به فرماندهی ژنرال کلارنس ریدلی و سرهنگ نورمن شوارتسکف به ایران اعزام کرد. در سال ۱۹۴۲ کمک

37.Abraham Yeselson, *United States - Persian Diplomatic Relations, 1883-1921* (New Brunswick, N.J.: Rutgers University Press, 1956); John A. Denovo, *American Interests and Policies in the Middle East, 1900-1939* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1963), chap. 9.

«وام و اجاره» در اختیار ایران قرار گرفت و ایران پیرو این برنامه حدود هشت و نیم میلیون دلار کمک نظامی و اقتصادی از آمریکا دریافت کرد. افزون بر این، شرکتهای نفتی آمریکایی، که با پشتیبانی و یاری سفارت آمریکا در تهران فعالیت میکردند، در ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ کوشیدند در ایران امتیاز نفت به دست آورند[۳۸].

اما آمریکا علیرغم این حضور فزاینده، طی جنگ جهانی دوم به طور فعال در سیاست داخلی ایران درگیر نشد. اگرچه مقامهای وزارت خارجه آمریکا نگرانی خود را از طرحهای شوروی و انگلیس برای ایران پس از جنگ در همان ژانویه‌ی ۱۹۴۳ ابراز کرده بودند، و در حالی که «اداره‌ی خدمات استراتژیک» آمریکا مراقب فعالیتهای آلمان، شوروی، و انگلیس در ایران طی جنگ بود، نیاز به حفظ هماهنگی در میان متفقین زمان جنگ درگیری گسترده‌ی آمریکا را منتفی کرد. ایالات متحد هیچ کوششی در جلوگیری از تلاشهای شوروی برای به دست آوردن امتیاز نفت و افزایش نفوذ خود در آذربایجان در ۱۹۴۴ و آغاز ۱۹۴۵ نکرد. در واقع رئیس جمهور روزولت با این پیشنهاد که راه‌آهن سراسری و خلیج‌فارس تحت نظارت بین‌المللی قرار گیرد تا به عنوان بندری در آبهای گرم در خدمت صادرات شوروی باشد کوشید به خرج ایران دل اتحاد شوروی را به دست آورد.[۳۹]

38. Motter, *United States Army in World War II,* chaps.9,20,21; U.S. Department of Commerce, Office of Business Economics, *Foreign Aid by the United States Government, 1940-1951* (Washington:GPO,1952), 88; Mark Hamilton Lytle, *The Origins of the Iranian-American Alliance, 1941-1953* (New York: Holmes and Meier, 1987), chaps, 2,4.

39. Yonah Alexander and Allan Nanes, eds., *The United States and Iran: A Documentary History* (Washington: University Publications of America, 1980),93-99; Lenczowski, *Russia and the West in Iran,* 279-83; U.S. DepartmentofState, *Foreign Relations of the United States, 1944,*

←

پس از جنگ جهانی دوم همچنان که رویدادهای آذربایجان و کردستان روز به روز شومتر شدند و تشنج میان آمریکا و شوروی بر سر قضایایی چون آینده‌ی اروپای مرکزی و جنگ داخلی نوپدید در یونان بالا گرفت، سیاست عدم درگیری آمریکا در سیاست داخلی ایران به آهستگی رو به تغییر رفت. رئیس جمهور ترومن در اواخر تابستان و پاییز ۱۹۴۵ فشار روی اتحاد شوروی برای بیرون بردن نیروهایش از ایران را آغاز کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۴۶ ایالات متحد قویاً از ایران در توسل به سازمان ملل برای بیرون رفتن شورویها پشتیبانی کرد. پس از آن‌که در مارس ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] ضرب‌الاجلی برای بیرون رفتن نیروهای شوروی مقرر شد، سفارت آمریکا در شوروی یادداشتهای اعتراضی تسلیم حکومت شوروی کرد و حکومت آمریکا نبردناو میسوری را برای بازگرداندن جسد سفیر ترکیه در آمریکا که اخیراً در واشنگتن درگذشته بود، به استانبول گسیل کرد. به دنبال آن در سازمان ملل بین جیمز بیرنس وزیر خارجه آمریکا و آندره‌یی گرومیکو سفیر شوروی اظهارات شدیداللحنی بر سر اوضاع ایران رد و بدل شد[۴۰].

بیرون رفتن نیروهای شوروی از ایران در مه ۱۹۴۶ بحران را بیدرنگ خاتمه نداد. حکومت ایران در تابستان و پاییز ۱۹۴۶ مکرراً خواستار پشتیبانی دیپلماتیک ایالات متحد وکمکهای وسیع دیگر آن کشور شد. در سپتامبر و اکتبر وزارت خارجه با مشورت با روسای ستاد مشترک و دیگر کارگزاران حکومت بررسی جامعی از سیاست آمریکا نسبت به ایران به عمل آورد. با این‌که روسای ستاد مشترک، ایران را در صورت رخ دادن جنگ جهانی به خاطر ذخایر نفتیش «دارای اهمیت استراتژیک حیاتی»

vol. 5 (Washington: GPO, 1969), 483.

این مجموعه از این‌پس با علامت FRUS نشان داده میشود. مقامات کاخ سفید از پیشنهاد روزولت هراسان شدند. نگاه کنید به FRUS, 1945 8:523-26

۴۰. درباره‌ی نقش آمریکا در بحران آذربایجان نگاه کنید به:

Kuniholm, *Origins of the Cold War*, chaps,5-6;andLytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*, chaps. 8-11.

میدانستند[41] هیچ تغییر سیاست بنیادینی نتیجه نشد. ایالات متحد همچنان با پشتیبانی از ایران در توسل به سازمان ملل و تشویق آن به استقامت به حمایت از این کشور ادامه داد اما اقدامات محسوسی از قبیل یک برنامه‌ی کمک جامع در راه نبود. در حالی که پشتیبانی دیپلماتیک آمریکا بدون تردید به حصول بیرون رفتن نیروهای شوروی کمک کرد، بیشتر اقدامات جسورانه‌ی نخست‌وزیر قوام بود و نه یک ابتکار عمل عمده‌ی آمریکا، که فروپاشی دو جمهوری خودمختار را در دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] بار آورد[42].

با فروپاشی دو جمهوری خودمختار، اهمیت ایران برای سیاستگذاران آمریکا به سرعت افول کرد. در ۱۹۴۷ ایالات متحد دکترین ترومن و طرح مارشال* را به میان کشید که نشانه‌ی یک جابجایی تاریخی در سیاست خارجی آمریکا و دور شدن از ژست انزواطلبی بود. ایالات متحد بیش از ده میلیارد دلار در نتیجه‌ی این برنامه برای کشورهای اروپای غربی فراهم دید و برنامه کمکهای مشابهی برای متفقین عمده‌ی خویش در آسیای شرقی آغاز کرد (جدول ۳). ایران علیرغم ادامه‌ی ناآرامی و موقعیت استراتژیک، در این دوره کمتر از ایرلند، پرتغال، و سوئد که در جنگ دوم شرکت نکرده بودند و دچار ناآرامی داخلی نبودند از آمریکا کمک دریافت کرد. مقامهای ایالات متحد باور داشتند یک برنامه کمک همه‌جانبه امنیت ایران را به میزان محسوسی نخواهد افزود اما اتحاد شوروی آن‌را تحریک‌کننده خواهد یافت. اگرچه در ۱۹۴۶ و

41. U.S.JointChiefsofStaff, *United Ststes Strategic Interests in Iran,* JCS 1714/1, 4 October 1946, 6.

42. *FRUS, 1946* 7:519, 529-36, 542.

همچنین نگاه کنید به گزارش این رویدادها از زبان سفیر آمریکا در ایران در این‌زمان در:
George V. Allen, «Mission to Iran,» Allen Papers, Manuscript Department, Duke University Library.

* برنامه‌ی کمکهای اقتصادی آمریکا برای بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم (م).

۱۹۴۷ وامهایی به مبلغ ۳/۳ میلیون دلار و ۲۲/۵ میلیون دلار برای ایران تصویب شد، مقامهای آمریکا درخواستهای ایران برای صرف‌نظر از بازپرداخت این وامها را رد کردند. هنگامی که سفیر ایران در ایالات متحد درخواست یک کمک همه‌جانبه‌ی ۱۰۰ میلیون دلاری را تسلیم کرد، فقط به او گفته شد که ایران «باید بهترین روابط ممکن را با اتحاد شوروی حفظ کند»[۴۳].

این بی‌میلی آمریکا به گسترش درگیری خود در ایران در ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ ادامه یافت. مقامهای ایالات متحد پشتیبانی نیرومند خود از استقلال ایران را ابراز میکردند و تماس نزدیک با مقامهای ایرانی را حفظ کردند، اما گذشته از یک کمک اعطایی «نمایشی» ۱۰ میلیون دلاری نظامی در ۱۹۵۰، یاری قابل توجهی در راه نبود[۴۴]. شاه، سفیر ایران، و نخست‌وزیران مختلف ایران در این دوره کراراً درخواست کمک کردند و به کوششهای ناموفقی برای کسب موافقتنامه‌های رسمی و غیررسمی امنیت با ایالات متحد (و با انگلیس) دست زدند. طی سفر شاه به واشنگتن در نوامبر ۱۹۴۹ [۱۳۲۷] موضوع کمک و توافقنامه‌ی امنیتی بار دیگر پیش کشیده شد. این سفر گرچه پایان دوستانه‌ای داشت، ناکامی شاه در دستیابی به تعهد محکمتری از سوی ایالات متحد وی را عمیقاً ناخرسند ساخت و مایه‌ی رشد احساسات ضد آمریکایی در میان نخبگان ایران شد[۴۵].

اگرچه ایالات متحد در اواخر ۱۹۴۰ ها کمک همه‌جانبه یا قراردادی امنیتی به ایران عرضه نکرد، آرام‌آرام درگیری خود را به شیوه‌هایی دیگر

43. *FRUS, 1947 5:905*, 916, 925-26.

44. Kenneth W. Condit, *The History of the Joint Chiefs of Staff: The Joint Chiefs of Staff and National Policy,* vol 2, *1947-1949,* Joint Chiefs of Staff, Joint Secretariat, Historical Division, February 1979, 80.

45.*FRUS, 1948 5:* 170-71,175-77,182-84; *FRUS, 1949 6:528-29,* 540-42, 572-82; *FRUS, 1950 5:*511.

جدول ۳ ـ دریافت‌کنندگان عمده‌ی کمک آمریکا، ۵۲ ـ ۱۹۴۶، و میزان کمک دریافتی (به میلیون دلار)

کشور	۱۹۴۶	۱۹۴۷	۱۹۴۸	۱۹۴۹	۱۹۵۰	۱۹۵۱	۱۹۵۲
اروپا							
اتریش	۶۵/۸	۱۰۰/۴	۱۶۱/۷	۳۷۴/۲	۲۲۴/۰	۱۱۸/۶	۱۱۸/۴
بلژیک	۰/۶	۳۰/۶	۰/۲	۲۶۱/۰	۳۱۸/۳	۳۹۴/۲	۲۹۹/۹
بریتانیا	۷۹/۹	۳۷۵۷/۰	۰	۱۶۱۳/۷	۱۰۰۸/۹	۵۵۱/۴	۶۳۴/۵
دانمارک	۰	۱/۰	۰	۱۲۶/۱	۱۲۶/۶	۱۵۳/۴	۹۲/۳
فرانسه	۳۰۲/۶	۴۲/۸	۳۶۳/۷	۱۳۱۳/۳	۱۱۶۲/۳	۱۷۲۶/۹	۱۶۹۸/۵
آلمان غربی	۱۹۵/۸	۲۹۳/۳	۸۵۰/۳	۱۲۵۷/۶	۷۳۳/۴	۶۵۲/۸	۳۱۸/۳
ایرلند	۰	۰	۰	۸۵/۶	۴۵/۳	۱۶/۶	۰
ایتالیا	۴۲۳/۳	۴۱۶/۷	۳۳۱/۵	۶۸۴/۱	۴۴۵/۷	۶۶۵/۹	۵۶۷/۱
هلند	۲۴/۵	۱/۳	۱۰/۲	۵۰۴/۸	۳۳۱/۸	۵۱۹/۴	۴۴۹/۳
پرتغال	۰	۰	۰	۰	۳۱/۵	۱۱۲/۳	۸۵/۲
سوئد	۰/۶	۰	۰	۴۶/۸	۵۱/۶	۲۱/۷	۱۱/۳
آسیای شرقی							
چین / تایوان	۱۲۸/۷	۴۶۴/۱	۵۰/۹	۳۴۴/۶	۵۱/۱	۱۹۳/۸	۲۷۵/۸
ژاپن	۱۰۶/۷	۳۸۹/۳	۴۸۳/۷	۵۰۱/۵	۳۶۵/۳	۲۹۰/۳	۶۳/۶
فیلیپین	۳۱/۴	۱۶۱/۵	۱۳۶/۴	۲۳۷/۷	۱۵۴/۸	۱۵۸/۳	۱۶۱/۲
کره‌ی جنوبی	۵/۶	۷۵/۵	۱۰۰/۱	۱۴۱/۸	۱۰۲/۶	۹۳/۹	۱۵۹/۸
مدیترانه و خاورمیانه							
یونان	۱۹۵/۲	۱۸۰/۹	۳۳۲/۸	۳۶۲/۰	۲۵۶/۶	۳۱۷/۳	۳۵۱/۲
ایران	۳/۳	۲۲/۵	۰	۰	۱۱/۸	۲۷/۸	۴۴/۱
ترکیه	۶/۱	۲/۶	۷۲/۱	۱۱۷/۳	۱۸۲/۲	۲۱۹/۸	۲۵۹/۰

توضیح: کمک شامل وام و همچنین اعانه‌های اعطایی نظامی و اقتصادی است.

منبع:
U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data*, vols. 1-5 (Washington, 1984).

افزایش داد. توافقنامه‌هایی که در ۱۹۴۳ برای آموزش ارتش و ژاندارمری ایران به وسیله‌ی هیاتهای مستشاری آمریکایی امضا شده بود در ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ دوباره به مذاکره گذاشته شد و گسترش یافت. مجموعه‌ی کارکنان سفارت آمریکا در تهران رشد قابل ملاحظه‌ای کرد و مناسبات دیپلماتیک، تجاری و فرهنگی تقویت شد. افزون بر این، ایالات متحد در آغاز ۱۹۴۷ در سفارت خود در تهران یک شعبه‌ی «سیا» نیز تاسیس کرد تا عملیات پنهانی را که پیشتر وابسته‌های نظامی و کارکنان سفارت آمریکا آن‌را انجام میدادند بر عهده گیرد.[۴۶]

در اواخر ۱۹۴۰ ها سیا پنج گونه فعالیت پوشیده را در ایران اداره میکرد. نخست، شبکه‌های «پشت جبهه» را میان عشایر قشقایی و دیگر عشایر جنوب ایران سازمان میداد که میتوانست در صورت تهاجم شوروی برای راه انداختن جنگ چریکی در پشت خطوط روسها به کار انداخته شود.[۴۷] دوم، افسران سیا نقشه‌ی راههای گریز و پنهان شدن را که افراد آمریکایی و ایرانی میتوانستند در صورت حمله‌ی شوروی استفاده کنند طرح کردند. سوم، سیا با استفاده از آذربایجانیها، ارمنیها و اعضای دیگر گروههای قومی که در دو سوی مرز ایران و روسیه میزیستند عملیات جاسوسی و خرابکاری در اتحاد شوروی به راه انداخت. چهارم،

46. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973*, 159-62.

سیا تا سپتامبر ۱۹۴۷ با نام «گروه اطلاعات مرکزی» (CIG) شناخته میشد. جزییات فعالیتهای اولیه‌ی سیگ و سیا در ایران که در این پاراگراف و بعدی آمده از مصاحبه‌های محرمانه با سه تن از شرکت‌کنندگان در آنها و چندین مامور بازنشسته‌ی سیا است که پس از آن در ایران خدمت کردند.

۴۷. طرح اولیه و مطالعات توجیهی این شبکه ظاهراً به وسیله‌ی پرسنل سفارت آمریکا (و نه سیا) در همکاری با ارتش ایران انجام شد. نگاه کنید به:

U.S. Embassy, Tehran, «United States Attitude toward Formation of `Free Government' in Iran,» Record Group 59, Box 6980a, October 14, 1948; and idem, «Political Situation and Military Potentialities...,» in ibid., November 19, 1948.

سیا با برنامه‌های جاسوسی و مراقبت فعالیتهای شوروی و متحدینش در ایران را زیر نظر داشت. پنجم، در ۱۹۴۸ سیا عملیاتی با اسم رمز بیدَمن* آغاز کرد که برای سست کردن پایه‌های نفوذ شوروی و حزب توده در ایران طرح شده بود[۴۸]. بیدَمن اگرچه عمدتاً یک برنامه‌ی تبلیغاتی بود در آغاز ۱۹۵۰ ها به تدریج شامل فعالیتهای پنهان سیاسی نیز شده بود. این عملیات سیا، که در نهایت متوجه اتحاد شوروی بود به ناگزیر با تقویت یا تضعیف گروههای نماینده از قبیل قشقاییها یا حزب توده روی سیاست داخلی ایران تاثیر گذارد. اما از آنجا که چندان گسترده نبود روی سیاست ایران تاثیر واقعی اندکی داشت.

بیمیلی اساسی ایالات متحد به افزایش حضور خویش در ایران در اواخر ۱۹۴۰ ها پیرو استراتژی کلی جهانی‌یی بود که سیاستگذاران آن‌زمان آمریکا دنبال میکردند: «دفاع در نقطه‌ی قوت» عمدتاً روی مراکز صنعتی اروپا و ژاپن تاکید میکرد. قرار بود با تمرکز نیروهای نظامی متفقین در مرزهای غربی و شرقی اتحاد شوروی و با پیشبرد بازسازی اقتصادی در این مناطق از این نواحی در مقابل حمله‌ی احتمالی شوروی دفاع شود. دیگر مناطق، از جمله خاورمیانه‌ی غیرمدیترانه‌ای اولویت پایینتری داشتند. مسئولیت دفاع از خاورمیانه، از جمله ایران، عمدتاً بر عهده‌ی انگلیس گذارده شد که هشتاد هزار نفر نیروی مستقر در منطقه و یک ناوگان دریایی با هشت کشتی در بحرین داشت. ایران به خاطر جایگاه استراتژیکش بین اتحاد شوروی و میدانهای نفتی خاورمیانه که برای بازسازی اروپا و توانایی غرب برای ادامه‌ی یک جنگ عمده حیاتی بودند، به وضوح برای امنیت ملی ایالات متحد بسیار مهم بود. با این‌همه،

* BEDAMN این واژه قاعدتاً از حروف اول کلمات خاصی ساخته شده است اما به نظر می‌رسد در ساختن آن به واژه‌ی damn به معنی لعنت و فحش هم نظر داشته‌اند (م).

۴۸. اسامی رمزی سیا همیشه با یک پیشوند دوحرفی آغاز میشوند که نشان‌دهنده‌ی کشور مربوطه است. اینجا در همه‌ی اینگونه ارجاعات این‌دو حرف حذف شده‌اند.

از «نقاط قوت» اروپای غربی و ژاپن دور بود و تصور میشد درست پس از پایان بحران آذربایجان به طور نسبی باثبات و از حمله‌ی شوروی مصون باشد. بنابراین ایران در فهرست کشورها دارای اهمیت استراتژیک که روسای ستاد مشترک در آوریل ۱۹۴۷ کمک به آنها را هدف خود قرار دادند گنجانده نشده بود. توسعه‌ی اقتصادی و اصلاحات سیاسی بهترین وسایل پیشبرد ثبات سیاسی در ایران تلقی میشدند. مقامهای ایران تشویق شدند که به عنوان جایگزینی برای کمک آمریکا دنبال وامهایی از بانک جهانی بروند[۴۹].

در آغاز ۱۹۵۰، استراتژی جهانی ایالات متحد رو به تغییر رفت و ناآرامی در ایران آغاز شد و موجب ارزیابی مجدد بنیانی سیاست آمریکا در مورد ایران و افزایش مداوم درگیری آمریکا در این کشور در چند ساله‌ی پس از آن شد. در اواخر ۱۹۴۹ پس از نخستین آزمایش سلاحهای اتمی به وسیله‌ی شوروی و تاسیس حکومت کمونیست در چین، مقامهای

49. John Lewis Gaddis, *Strategies of Containment* (New York: Oxford University Press, 1982), chaps. 2-3; U.S. Joint Chiefs of Staff, *Review of Policy Regarding Persia,* JCS 1714/12, 31 October 1950, 84-85; U.S. Department of State, Office of Intelligence and Research, *The British Position in the Middle East,* OIR No. 5980, October 2, 1952; *FRUS, 1947* 5:924-27; U.S. Joint Chiefs of Staff, *United States Assistance to Other Countries from the Standpoint of National Security,* JCS 1769/1, April 29, 1947, 83, in Thomas H. Etzold and John Lewis Gaddis, eds., *Containment: Documents on American Policy and Strategy, 1945-1950* (New York: Columbia University Press, 1950); *FRUS, 1948, 5:*90; *FRUS, 1950 5:*451-57, 504; State-War-Navy Coordinating Committee, Special Ad Hoc Committee, *Appreciation of the Situation Regarding U.S. Aid to Iran,* SWN-5231, April 7, 1947, 9-10.

برای گزارش پایه‌ای سیاست آمریکا نسبت به ایران در این دوره نگاه کنید به:
U.S. National Security Council, *The Position of the United States with Respect to Iran,* NSC-54, July 21, 1949.

آمریکایی شروع به تنظیم یک استراتژی تازه و تهاجمی‌تر برای مقابله با گسترش‌جویی شوروی کردند. این استراتژی تازه، که با اسم رمز NSC-۶۸ در «شورای امنیت ملی» بررسی شد در آوریل ۱۹۵۰ به مرحله‌ی اجرا درآمد. NSC-۶۸ خواهان «ابتکار عمل مجددی در جنگ سرد» بود که با تقویت اساسی بنیه‌ی نظامی آمریکا و افزایش شدید برنامه‌های کمک اقتصادی و نظامی آمریکا آغاز میشد[50]. بیشتر این کمک بایستی به کشورهایی داده میشد که مانند ایران در پیرامون حوزه‌ی نفوذ شوروی که اکنون چین را نیز شامل میشد جای داشتند. بسط کمک آمریکا پیرو برنامه‌ی NSC-۶۸ به کشورهای دور از مراکز صنعتی اروپای غربی و ژاپن متضمن تغییر اساسی سیاست از دفاع در نقطه‌ی قوت به مفهوم تازه‌ی «دفاع از پیرامون» بود: اکنون ایالات متحد به جای آنکه به سادگی بر کشورهای نزدیک به مرزهای شرقی و غربی اتحاد شوروی تاکید کند، در صدد دفاع از کشورهایی بود که در سراسر خط پیرامونی چین و شوروی قرار داشتند[51].

در نخستین ماههای ۱۹۵۰، سیاستگذاران آمریکا در مورد ناپایداری سیاسی در ایران نیز روز به روز نگرانتر میشدند. ناآرامی چندین سال بود که باقی مانده بود؛ جبهه‌ی ملی به صورت یکی از بازیگران عمده درآمده بود؛ و حزب توده گو این‌که از فوریه‌ی ۱۹۴۹، زمان سوءِقصد به شاه، غیرقانونی شده بود، تا اندازه‌ای قدرت اولیه‌ی خود را باز به دست آورده بود. افزون بر این، در آغاز ۱۹۵۰ پس از یک برداشت بد، یک رکود

50. U.S. National Security Council, *United States Objectives and Programs for National Security,* NSC-68, April 14, 1950, 434, in Etzold and Gaddis, *Containment.*

51. Gaddis, *Strategies of Containment,* chap. 4, esp. 91-92; see also Paul Y. Hammond, «NSC-68: Prologue to Rearmament,» in Warner R. Schilling, Paul Y. Hammond, and Glen H. Snyder, eds., *Strategy, Politics, and Defense Budgets* (New York: Columbia University Press, 1962), 267-378.

اقتصادی جدی نیز آغاز شده بود. در اواخر مارس ۱۹۵۰ [۱۳۲۹] یکی از مقامهای بالای وزارت خارجه آمریکا از ایران دیدار کرد و وضعیت کشور را «خطرناک و انفجارآمیز» توصیف کرد. رئیس ستاد ارتش آمریکا نیز پس از بازدید مشابهی در آغاز آوریل هشدار داد که ایران ممکن است «چین دوم» شود. سیاستگذاران وزارت خارجه آمریکا به طور خصوصی از شاه به عنوان رهبری ناکارآمد انتقاد میکردند و توصیه میکردند او برای روی کار آوردن حکومتی لایقتر زیر فشار قرارگیرد. درکنفرانس وزرای خارجه در لندن در ماه مه ۱۹۵۰ مقامات آمریکا از انگلیس خواستند به خاطر جلوگیری از ناآرامیهای بیشتر در ایران در مذاکراتی که بر سر نفت جریان داشت امتیازهای عمده‌ای بدهد[۵۲].

در واکنش به این دگرگونیها، وزارت خارجه در آوریل ۱۹۵۰ بررسی جامعی از سیاست آمریکا در مورد ایران به عمل آورد. در نتیجه، آمریکا گامهایی چند برای ازدیاد نفوذ خود در ایران و تقویت دولت ایران برداشت. در ماه مه ۱۹۵۰ یک معاهده‌ی دوجانبه‌ی کمک دفاعی امضا شد که میانگین بیست و سه میلیون دلار کمک نظامی سالانه تا سال ۱۹۵۶ را پیش‌بینی میکرد. در ماه ژوییه یک هیأت بررسی اقتصادی ویژه برای ارزیابی نیازهای اقتصادی کشور به ایران رفت. در اکتبر یک وام بیست و پنج میلیون دلاری بانک صادرات و واردات تصویب شد (گرچه هرگز عملاً اعطا نشد) و یک برنامه کمک معتدل اصل چهار آغاز شد. همچنین ایالات متحد از تقاضای وام ده میلیون دلاری ایران از بانک جهانی پشتیبانی کرد. هنری گریدی دیپلمات بسیار وزینی که طی سالهای جنگ داخلی پس از پایان جنگ جهانی دوم به عنوان سفیر آمریکا در یونان خدمت کرده بود به سفارت در ایران منصوب شد. کادر سفارت آمریکا در ایران گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و شمار ماموران سیا افزوده

52. *FRUS, 1950, 5*:492, 510, 517-18, 523; *FRUS, 1950,* 3:487.

شد[۵۳]. در آستانه انتصاب مصدق به نخست‌وزیری در اواخر آوریل ۱۹۵۱ ایالات متحد برای بازی کردن نقشی عمده در سیاست داخلی ایران آماده بود.

53. *FRUS, 1950 5:509-29, 551,* 604; U.S. Department of State, *Bulletin,* June 5, 1950, 922, and July 10, 1950, 59; William E. Warne, *Mission for Peace: Point 4 in Iran* (Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1956), 18; U.S. Department for State, *Foreign Service List, January 1, 1951* (Washington: GPO, 1951), 66-67.

۳

رژیم مصدق و سقوط آن، ۱۹۵۳-۱۹۵۱

انتصاب مصدق به نخست‌وزیری نیز مانند گشایش رژیم مشروطه در ۱۹۰۶ دولت ایران را موقتاً زیر تسلط ائتلافی به رهبری طبقه‌ی متوسط امروزی درآورد. آن تلاش پیشینِ طبقه‌ی متوسط امروزی برای کسب استیلا بر دولت در اثر ناپایداری ائتلاف آن با روحانیت و طبقه‌ی متوسط سنتی و در اثر دخالت روسیه و انگلیس بی‌ثمر ماند. در ۱۹۵۱ ضعف در ائتلاف دیگر مانع عمده‌ای در مقابل استیلای طبقه‌ی متوسط امروزی نبود. اصلاحات رضاشاه طبقه‌ی متوسط امروزی را بسیار تقویت کرده بود و از وابستگی آن به پشتیبانی دیگر گروهها کاسته بود. اگرچه اعضای روحانیت و طبقه‌ی متوسط سنتی زیر پرچم جبهه‌ی ملی به طبقه‌ی متوسط امروزی پیوسته بودند، در این ائتلاف خیلی کمتر از ۱۹۰۶ نقش کانونی داشتند. گذشته از این، طبقه‌ی کارگر صنعتی نیز در زمان رضاشاه رشد قابل ملاحظه‌ای کرده و بخش عمده‌ی آن در پشتیبانی از مصدق به طبقه‌ی متوسط امروزی پیوسته بود. پس این احتمال که طبقه‌ی متوسط امروزی موفق به تثبیت سلطه‌ی خود بر دولت شود دست‌کم از این لحاظ در ۱۹۵۱ خیلی بالاتر از ۱۹۰۶ بود.

اما منابع غنی نفت و موقعیت استراتژیک ایران آن‌را در آغاز ۱۹۵۰ ها هدف درجه‌ی اول دسیسه‌های قدرتهای بزرگ کرده بود، چنان‌که در زمان انقلاب مشروطه نیز چنین بود. ملی کردن صنعت نفتِ

زیر سلطه‌ی انگلیس، حکومت انگلیس را واداشت در ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ کراراً برای برانداختن مصدق تلاش کند. این تلاشها گو این‌که ناموفق بودند پایگاه پشتیبانی مصدق را سستتر کردند. تا ۱۹۵۳ حکومت آمریکا بیش از پیش نگران امکان به قدرت رسیدن کمونیستها شده بود. ایالات متحد پس از گشایش دوره‌ی ریاست‌جمهوری شدیداً ضد کمونیست آیزنهاور در ژانویه‌ی ۱۹۵۳، کودتای موفقی علیه مصدق ترتیب داد که هم جبهه‌ی ملی و هم حزب توده را شدیداً تضعیف کرد. دست داشتن ایالات متحد در کودتای ۱۹۵۳ نشانگر آغاز یک رابطه‌ی دست‌نشاندگی میان آمریکا و ایران بود. اگرچه این دخالتهای خارجی بیشتر به انگیزه‌ی نگرانیهای اقتصادی و استراتژیک بودند و نه تمایل صرف به نفوذ در سیاست ایران، مردمپذیرترین سازمانهای مخالف ایران در این دوره را بسیار تضعیف کردند و فرایندی را آغاز نهادند که یک دولت بسیار خودمختار را در ایران دوباره مستقر کرد، و بار دیگر تلاش طبقه‌ی متوسط امروزی برای تثبیت سلطه‌ی خویش را بی‌ثمر ساخت.

مصدق و جبهه‌ی ملی

در ۱۹۵۱ محمد مصدق و جبهه‌ی ملی برجسته‌ترین بازیگران صحنه‌ی سیاست ایران شده بودند. مصدق، زاده‌ی ۱۸۸۲ [۱۲۶۱] زمیندار ثروتمندی بود و بیشتر زندگی خود را در خدمات عمومی گذرانده و به عنوان یک ناسیونالیست غیور، یک مدافع سرسخت قانون اساسی، و یکی از معدود سیاستمداران درستکار ایران شهرتی یافته بود. در جنبش مشروطه‌خواهی شرکت کرده و در ۱۹۰۶ به اروپا تبعید شده و در آنجا حقوق خوانده بود. پس از بازگشت به ایران در ۱۹۱۴ مقامهای گوناگونی را در دیوانسالاری دولتی بر عهده داشت و در ۱۹۲۴ به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در ۱۹۲۵ با مخالفت با سلطنت رضاشاه، که بعداً با فرستادن او به تبعید درونکشوری تلافی کرد، آوازه‌ای یافت. در ۱۹۴۴ به عنوان

نماینده‌ی مجلس چهاردهم به زندگی عمومی بازگشت و ناقد برجسته‌ی فساد و دسیسه‌گریهایی شد که در آن‌زمان بر سیاست ایران حاکم بود و لایحه‌ی ۱۹۴۴ را که اعطای امتیازهای تازه‌ی نفتی را غیرقانونی میکرد تدوین کرد. مصدق برجسته‌ترین چهره‌ی جنبش ملی شدن نفت در اواخر ۱۹۴۰ ها بود و متولی لایحه‌ی ملی شدن بود که در ۱۹۵۱ به صورت قانون درآمد. تظاهرات اکتبر ۱۹۴۹ علیه کوشش شاه برای اعمال نفوذ در انتخابات مجلس شانزدهم را رهبری کرده بود و پس از این تظاهرات به عنوان رهبر جبهه‌ی تازه‌تاسیس‌شده‌ی ملی سر برآورد[1].

زمانی که مصدق در اواخر آوریل ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] به نخست‌وزیری منصوب شد، جبهه‌ی ملی به صورت ائتلافی درآمده بود که بیشتر گروههایی را که طرفدار ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس بودند در بر میگرفت. رهبری جبهه‌ی ملی در درجه‌ی اول از حزب ایران به رهبری کریم سنجابی و اللهیار صالح بود. حزب ایران نماینده‌ی دیدگاههای طبقه‌ی متوسط امروزی بود؛ ازینرو نقش برجسته‌ی آن در جبهه‌ی ملی به این سازمان یک خصلت تمایزپذیر طبقه‌ی متوسط امروزی را بخشید. پایگاه مردمی وسیع جبهه‌ی ملی از سه سازمان دارای پایگاه توده‌ای ناشی میشد: حزب زحمتکشان، سازمان چپگرای ضد کمونیستی که پایگاه وسیعی در طبقه‌ی کارگر داشت، و به تازگی مظفر بقایی و خلیل ملکی آنرا تاسیس کرده بودند؛ حزب پان‌ایرانیست، به رهبری داریوش فروهر و محسن پزشکپور؛ و مجاهدین اسلام، گروهی اسلامی بدون سازمانی چندان محکم که پایگاه آن بازار تهران بود و با

1. Fakhreddin Azimi, «The Reconciliation of Politics and Ethics, Nationalism and Democracy: An Overview of the Political Career of Dr. Muhammad Musaddiq,» in James A. Bill and William Roger Louis, eds., *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil* (Austin: University of Texas Press, 1988), 47-68; Farhad Diba, *Mohammad Mossadegh: A Political Biography* (London: Croom Helm, 1986), chaps. 1-6.

آیت‌اله کاشانی روابطی نزدیک داشت. همچنین جبهه‌ی ملی پیروان فراوانی بدون وابستگی سازمانی، به ویژه در میان طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی و در بازار جذب کرد. جاذبه‌ی وسیع برنامه‌ی جبهه‌ی ملی و فرهمندی مصدق جبهه را از پشتیبانی مردمی فراوانی برخوردار کرد و این واقعیت را حتا مقامهای انگلیسی تصدیق میکردند. گروههای عمده‌ای که در این زمان ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس را تایید میکردند اما در جبهه‌ی ملی عضو نبودند حزب توده و فداییان اسلام بودند[۲].

عناصر چندگونه‌ی جبهه‌ی ملی عمدتاً به این قصد به یکدیگر

2. T. Cuyler Young, «The Social Support of Current Iranian Policy,» *Middle East Journal 6* (Spring 1952), 125-43; Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), 264-68; see also U.S. Embassy, Tehran, «The Workers Parties of Iran,» June 5, 1953, Record Group 59, Box 5498; ibid., «Pan-Iranism: The Ultimate in Iranian Nationalism,» February 6, 1952, Record Group 84, Box, 29; Yann Richard, «Ayatollah Kashani: Precursor of the Islamic Republic?» in Nikki R. Keddie,ed.,*Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1983), 101-24; and U.S. Embassy, Tehran, «Political Significance of the Tehran Bazaar Organization,» December 19, 1953, Record Group 59, Box 4110.

درباره‌ی محبوبیت جبهه‌ی ملی نگاه کنید به:

U.S. Department of State, Office of Intelligence and Research, *Mossadeq's Current Position in the Internal Iranian Situation,* OIR No. 5676, October 26, 1951; and «Assessment of the State of Public Opinion,» September 4, 1951, FO/371/91463.

درباره‌ی نوشته‌های معمول روزنامه‌های غربی درباره‌ی مصدق که بر محبوبیت او تاکید میکند نگاه کنید به:

Times (London), August 22, 1951, 7; and *New York Times,* November 25, 1951, IV, 6:6.

پیوسته بودند که به ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس که ناخرسندی از آن در ایران تقریباً عمومیت داشت دست یابند. توافق ۱۹۳۳ که شرکت طبق آن فعالیت میکرد نزد همگان استثماری و تخطی به حاکمیت ایران تلقی میشد. به علاوه، شرکت نفت ایران و انگلیس پیوسته شرایط این قرارداد را نقض میکرد و زمانی که جنبش ملی شدن نفت در اواخر ۱۹۴۰ ها رشد کرد تمایلی به مذاکره‌ی دوباره درباره‌ی آن نشان نمیداد. با این‌که شرکت نفت ایران و انگلیس بسیار سودآور بود به کارگران ایرانی آن دستمزد ناچیزی پرداخت میشد و در شرایطی نکبت‌بار زندگی میکردند. شرکت نفت ایران و انگلیس، که معمولاً با سفارت انگلیس همدستی داشت، در سیاست داخلی ایران قویاً درگیر شده بود، عناصری از ایل بختیاری را مسلح و پشتوانه‌ی خود کرده بود و در میان سیاستمداران و برجستگان تهران دسیسه میچید. در نتیجه، خیلیها آن‌را مقصر بیشتر مسائل اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی ایران میدانستند، و پشتیبانی همگانی از ملی شدن نفت بسیار نیرومند بود.[۳]

اگرچه اشتیاق ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس نقطه‌ی عمده‌ی وحدت پشتیبانان چندگونه‌ی جبهه‌ی ملی بود، بیشتر آنان خواهان تغییرات اساسی در وضع موجود سیاسی نیز بودند. از زمان برکناری رضاشاه در ۱۹۴۱ نیاز به دگرگونی سیاسی برجسته‌ترین مضمون در سیاست ایران بود و در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ همچنان‌که شاه میکوشید چیرگی خود بر دولت را بیفزاید و همچنان‌که دشواریهای اقتصادی رشد میکردند فوریت تازه‌ای گرفته بود. در ۱۹۵۱ فشار برای دگرگونی سیاسی با تلاش برای ملی شدن نفت پیوند تفکیک‌ناپذیر یافته بود: شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و از این

۳. برای بحث خوبی در مورد سوءاستفاده‌های شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران نگاه کنید به:

L.P.Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishart, 1955), chaps. 7-8.

نفوذ برای کمک به یارانی که در طبقه‌ی بالای سنتی داشت و شاه بهره میجست و آنان نیز در ازای آن از موضع انگلیس در مجادله‌ی نفت پشتیبانی میکردند. این پیوند هم مردمپذیری جنبش ملی شدن نفت را تقویت کرد و هم فشار برای دگرگونی سیاسی را افزایش داد؛ همچنین جبهه‌ی ملی را دقیقاً در سنت جنبش مشروطه جای داد که حول مضمونهای دمکراسی و ناسیونالیزم سازمان یافته بود.

در حالی که بیشتر پشتیبانان جبهه‌ی ملی هواخواه دگرگونی گسترده‌ی سیاسی بودند درباره‌ی شکلی که این دگرگونی بایست میگرفت و تاکتیکهایی که برای دستیابی به آن به کار میرفت دیدگاههای گوناگونی داشتند، بیشتر اعضای حزب ایران و جناح ملکی از حزب زحمتکشان، سوسیال دمکرات بودند و از اجرای کامل قانون اساسی ۱۹۰۶ و اقدامهایی از قبیل محدودیتهایی بر سرمایه‌ی خصوصی و توزیع دوباره‌ی ثروت و زمین در مقیاسی بزرگ طرفداری میکردند. جناح بقایی در حزب زحمتکشان، در حالی که علناً هدفهای همانندی را دنبال میکرد معمولاً از هر آرمانی که بر قدرتش میافزود پشتیبانی میکرد و اغلب دست به ارعاب و خشونت میزد. اعضای میانه‌روتر حزب ایران و بیشتر پشتیبانانِ بدون وابستگیِ گروهی جبهه‌ی ملی سوسیالیستهای متعهدی نبودند؛ به جای آن صرفاً استقرار یک سلطنت به راستی دمکراتیک مشروطه را آن‌گونه که در قانون اساسی ۱۹۰۶ پیش‌بینی شده بود و اصلاحات معتدل اقتصادی از قبیل افزایش بودجه‌ی خدمات اجتماعی دولت و اصلاحات ارضی معتدل را توصیه میکردند. حزب پان‌ایرانیست سازمان نیمه‌فاشیستی بود که هم با شکلهای سنتی اقتدار مانند سلطنت، روحانیت، و طبقه‌ی زمیندار مخالف بود و هم با پدیده‌های امروزیتری از قبیل سرمایه‌داری و کمونیزم. مجاهدین اسلام در حالی که طرفدار اجرای شریعت و اقداماتی که به نفع بازار باشد بودند، در عمل عمدتاً همچون ابزاری برای هدفهای سیاسی آیت‌الله کاشانی خدمت میکردند. پان‌ایرانیستها و مجاهدین اسلام به آرمانها و رویه‌های دمکراتیک متعهد

نبودند[۴].

بر رغم تنوع دیدگاهها درون جبههی ملی، مصدق اقدامهای اصلاحطلبانه به هدف کاهش نابرابری و دمکراتیک کردن سازمان سیاسی را دنبال میکرد: قوانینی برای بهبود وضع دهقانان، کارگران، و اجارهداران وضع کرد؛ گامهایی برای اصلاح سازمانهای آموزشی و بهداشت عمومی ایران برداشت؛ نظام درآمدهای دولت و دستگاه قضایی را بازسازی کرد؛ و برای دمکراتیک کردن سیاست در سطح محلی و کاهش قدرتهای شاه تلاشهایی کرد[۵]. اعتدال این اقدامها بازتاب منش میانهرو و دمکراتیک مصدق و دیگر رهبران ردهی بالای جبههی ملی و توانایی آنان در مهار کردن اعضای تندروتر این ائتلاف بود.

دمکراتیک کردن نظام سیاسی اگرچه اساساً هدفی میانهروانه بود، به هر حال به معنی کاهش قدرت و امتیازهای طبقهی بالای سنتی بود که کرسیهای متعددی در مجلس داشت و روی شاه نفوذ نسبتاً زیادی اعمال میکرد. بنابراین جبههی ملی، رودرروی طبقهی بالای سنتی قرار گرفت همانسان که مشروطهخواهان پس از انقلاب ۱۹۰۶ قرار گرفته بودند. اما اقدامات اجتماعی و اقتصادی رضاشاه و شکافهایی که طی جنگ جهانی دوم در طبقهی بالای سنتی رخ داده بود این طبقه را تضعیف کرده و مانع آن شده بود که جلوی انتصاب مصدق به نخستوزیری را بگیرد. بنابراین به نظر میرسید احتمال آن هست که جبههی ملی در تثبیت چیرگی طبقهی متوسط امروزی بر دولت کامیاب شود. در واقع هم دخالت ایالات متحد بود و نه تلاشهای طبقهی بالای سنتی که مانع تثبیت آن چیرگی به

۴. به منابع یادشده در زیرنویس ۲ نگاه کنید و همچنین:
Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982), 190-92, 256-58.

5. Habib Ladjevardi, «Constitutional Government and Reform under Musaddiq,» in Bill and Louis, *Mussaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*, 69-90.

وسیله‌ی جبهه‌ی ملی شد.

دمکراتیک کردن نظام سیاسی کاهش قدرت شاه را نیز در بر داشت. اگرچه رضاشاه تقریباً به طور کامل زمام قدرت را در دست داشت پسرش خیلی کمتر توفیق داشت و خود را در برابر یک جنبش وسیع مردمی نسبتاً ضعیف نشان داده بود. جبهه‌ی ملی حزب توده را نیز بایستی به حساب میاورد. حزب توده که از زمان سوءِقصد فوریه‌ی ۱۹۴۹ به شاه غیرقانونی شده بود، از زمان شکست ۱۹۴۶ تا اندازه‌ای مردمپذیری خود را بازیافته بود. در اوایل ۱۹۵۲ گفته میشد حزب توده حدود سیزده هزار عضو که در هسته‌های منضبط سازمان یافته بودند در بدنه‌ی اصلی حزب و شاید چهل یا پنجاه هزار نفر پشتیبان غیر از اعضای اصلی دارد. حزب توده سازمانهای جلوی جبهه‌ی گوناگونی را هدایت میکرد و روزنامه‌های متعددی منتشر میساخت؛ همچنین در بسیاری از دستگاههای دولتی رخنه کرده بود و در جریان کار گذاشتن یک شبکه‌ی شکل‌گرفته‌ی جاسوسی در نیروهای مسلح بود[6]. گرچه حزب توده با جبهه‌ی ملی بر سر کسب پشتیبانی طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی رقابت میکرد، همراهیش با اتحاد شوروی شدیداً دست و پایش را بسته بود. دشمنان اصلی حزب توده و برخی از هدفهای آن با جبهه‌ی ملی یکی بودند، ازینرو این‌دو گاهی موازی هم، اگر نه با همکاری ضمنی، کار میکردند. با این‌همه، تفاوتهای آشتی‌ناپذیر بین حزب توده و جبهه‌ی ملی به برخوردهای مکرر انجامید. حزب توده تهدیدی جدی برای حکومت

6.*CIA,Probable Developments in Iran in 1952 in the Absence of an Oil Settlement,* NIE-46, February 4, 1952, 2-3; Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966), chap. 5; Gurney to Henderson, August 30, 1952, Record Group 84, Box 32; Farhad Kazemi, «The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis,» in Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, eds., *Toward a Modern Iran* (London: Cass, 1980), 217-40.

مصدق نبود، اما به وضوح نیروی گسیخته‌ای بود که بالقوه میتوانست در صورت یک بحران متمادی گسترش سریع یابد.

بحران نفت ایران و انگلیس و سیاست بریتانیا، مه ۱۹۵۱ ـ نوامبر ۱۹۵۲

ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس مصدق و جبهه‌ی ملی را مستقیماً رودرروی حکومت بریتانیا قرار داد که ۵۰ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس متعلق به آن بود. ملی شدن نفت تهدیدی آشکار برای سرمایه‌گذاریهای انگلیس در ایران بود و تهدید میکرد یک منبع عمده‌ی عایدیهای خارجی بریتانیا را حذف کند: شرکت نفت ایران و انگلیس در ۱۹۵۰، ۹۳ میلیون دلار سود، عمدتاً از عملیات خود در ایران، برده بود، و حکومت بریتانیا در آن سال از شرکت نفت ایران و انگلیس ۱۴۲ میلیون دلار مالیات بر درآمد گرفته بود[۷]. بریتانیا در این‌زمان حدود یک میلیارد دلار کسری سالانه موازنه‌ی تجاری داشت و تلاش میکرد عواقب جنگ جهانی دوم را جبران کند، بنابراین عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران برایش کاملاً مهم بود. گذشته از اینها، از آنجاکه بریتانیا در جریان تصفیه‌ی امپراتوری وسیع استعماری خویش بود، ملی شدن نفت ایران

۷. این ارقام از منابع زیر هستند:
Julian Bharier, *Economic Development in Ian, 1900-1970* (London: Oxford University Press, 1971), 163; and Fereidun Fesharaki, *Development of the Iranian Oil Industry: International and Domestic Aspects* (NewYork: Praeger, 1976), 17.
منافع دیگری نیز عاید انگلیس میشد از جمله درآمد ارز خارجی ناشی از حقوق و تخفیف قیمت نفت برای نیروی دریایی انگلیس. بحث خوبی از منافع انگلیس در ایران این زمان در:
«Persian Oil: Paper on UK Objectives,» June 9, 1951, FO/371/91543.

ضربه‌ی سنگینی بر حیثیت رو به افول آن بود و این حقیقت از دیده‌ی حکومت زیر ضربه‌ی کلمنت اتلی پنهان نمیماند[۸]. ازینرو انگلیس در ماههای پس از امضای قانون ملی شدن نفت، استراتژی سه‌مسیره‌ای را پیش گرفت که برای استقرار دوباره‌ی کنترل آن بر صنعت نفت ایران یا از راه فشار آوردن به مصدق برای حل و فصل مساعد اختلافات و یا از راه برکناری وی از قدرت، طرح شده بود.

نخستین بخش این استراتژی یک‌رشته اقدامهای قانونی و دیپلماتیک بود که با رجوع به دیوان بین‌المللی لاهه برای داوری در مشاجره‌ی نفت آغاز میشد. یک گروه مذاکره‌کننده‌ی انگلیسی با پیشنهادی که اصل ملی شدن را میپذیرفت اما خواهان آن بود که شرکت نفت ایران و انگلیس فروش نفت ایران را بر اساس تسلیم پنجاه‌پنجاه سود بر عهده داشته باشد، عازم تهران شد. مصدق این پیشنهاد را در ژوئن ۱۹۵۱ رد کرد. در ماه اوت که سر ریچارد استوکس در رأس هیأت دیگری به تهران آمد مذاکرات دوباره آغاز شد. پیشنهاد استوکس با پیشنهاد قبلی انگلیس تفاوت چندانی نداشت و آن نیز رد شد. از آن پس انگلیس از مذاکره‌ی مستقیم با مصدق اجتناب کرد و به شکایتهای خویش به دیوان بین‌المللی و سازمان ملل و میانجیگری ایالات متحد تکیه کرد[۹].

دومین بخش استراتژی انگلیس سست کردن پایه‌های پشتیبانی از مصدق از راه تحمیل مجازاتهای سخت اقتصادی بر ایران و انجام مانورهای نظامی خصمانه در منطقه بود. شرکت نفت ایران و انگلیس در ماه مه کُندکاری در تولید را آغاز کرد و مانع بارگیری نفتکشها از بندر آبادان شد. در پایان ژوییه این اقدامها به حد یک محاصره‌ی اقتصادی

۸. بررسی خوبی از چشم‌انداز انگلیس درباره‌ی بحران نفت در:
WilliamRogerLouis, *The British Empire in the Middle East, 1945-1951* (Oxford: Clarenden, 1984), 632-90.

۹. برای گزارش کاملی از مذاکرات نفت در این دوره نگاه کنید به:
Elwell-Sutton, *Persian Oil*, chaps. 16-18.

کامل رسیده بود که دیگر شرکتهای نفتی بین‌المللی که میترسیدند ملی شدن به کشورهای نفتخیز دیگر نیز سرایت کند در آن شرکت جستند. انگلیس در نیمه‌ی ماه مه یک واحد چترباز را برای استفاده‌ی احتمالی در ایران در قبرس مستقر کرد و ناوگشتی موریشس را به آبادان گسیل داشت. گفتگوهای محرمانه با مقامهای آمریکایی درباره‌ی امکان کاربرد زور برای حفاظت تسهیلات شرکت نفت ایران و انگلیس با مخالفت شدید آمریکا روبرو شد. این اعمال مصدق را واداشت اعلام کند نخستین تیری که شلیک شود «نشانه‌ی آغاز جنگ جهانی سوم» خواهد بود[10].

با شکست مذاکرات استوکس، شرکت نفت ایران و انگلیس اعلام کرد علیه هر که بکوشد نفت ایران را خریداری کند به اقدامهای قانونی متوسل خواهد شد. انگلیس از متحدان اروپایی خود خواست شهروندان خود را از این‌که جویای کار در شرکت تازه‌تشکیل‌شده‌ی نفت ملی ایران شوند بازدارند. در اوایل سپتامبر صادرات انگلیس به ایران شامل آهن، فولاد، شکر، تجهیزات پالایش نفت، و هر کالایی که ممکن بود در ازای دلار دوباره فروخته شود ممنوع شد. بیست هزار کارگر ایرانی شرکت نفت از کار اخراج شدند و مصدق ناچار شد آنان را در فهرست حقوق‌بگیران دولت قرار دهد. نرخ ترجیحی تسعیر لیره استرلینگ حذف و محدودیتهای مالی دیگری نیز تحمیل شد که ناقض یادداشت تفاهمی بود که بین دو دولت رد و بدل شده بود. چهار ناوشکن انگلیسی در سپتامبر به موریشس ملحق شدند و در آبهای نزدیک آبادان به تمرین تیراندازی پرداختند. نیروهای هوایی و زمینی انگلیس در منطقه نیز تقویت شدند[11].

10. U.S. National Security Council, «The Position of the United States with Respect to Iran, NSC Action No. 473,» May 17, 1951, Record Group 59, Box 4107; Dean Acheson, *Present at the Creation* (New York: Norton, 1969), 507.

11. «Reports Persians Trying to Recruit Oil Technicians,» August 20, 1951,
←

سومین بخش استراتژی انگلیس کوشش برای برکناری مصدق از قدرت و جایگزینی او با یک نخست‌وزیر سر به راه‌تر بود. این باید عمدتاً از راه عمل مخفیانه حاصل میشد که با کمک شبکه‌ای از سیاستمداران، بازرگانان، افسران ارتش و رهبران روحانی طرفدار انگلیس انجام میگرفت. چهره‌های اصلی این شبکه برادران رشیدیان بودند که از آغاز ۱۹۴۰ ها کارگزاران عمده‌ی انگلیس در ایران بودند، هر چند از سیاستمداران نیز سیدضیا که انگلیسها میکوشیدند او را به نخست‌وزیری برسانند، و جمال امامی که در آن هنگام رهبر فراکسیون طرفدار انگلیس در مجلس بود اهمیت داشتند[۱۲].

حتا پیش از این هم که مصدق را مجلس نامزد نخست‌وزیری کند انگلیسها شروع به فشار روی شاه برای انتصاب سیدضیا کرده بودند. این

FO/371/91579; «Exports to Persia,» December 17, 1951, FO/371/98634; U.S. Embassy, Tehran, «Monthly Economic Report,» September 25, 1951, Record Group 59, Box 5490; «Financial Restrictions on Persia,» September 12, 1951, FO/371/91491; Elwell-Sutton, *Persian Oil*, 257.

۱۲. شواهد مستند مربوط به شبکه‌ی انگلیس پراکنده هستند اما برداشتی در مورد اندازه‌ی آن به دست میدهند. مثلاً نگاه کنید به:

«Les Follies Imperiales,» March 18, 1952, FO/248/1541; and «Oriental Counsellor's Political and Economic Conversations,» n.d., FO/248/1515. «Action in the Persian Situation Advocated by M. Kaivan,» July 3, 1951, FO/371/91461.

منبع اخیر فهرستی از چهره‌های طرفدار بریتانیا به دست میدهد که از یک مامور انگلیسی در جنبش کارگری ایران به دست آورده است. برای توصیفی از شبکه‌ی مربوط به این مامور نگاه کنید به:

«Trade Unions in Persia,» January 6, 1952, FO/371/98731; and «Political Affairs: Isfahan and Bakhtiari,» n.d., FO/248/1520.

در گزارش این رویدادها در منبع زیر، از رشیدیان‌ها با نام «برادران» یاد شده است:

Christopher Montague Woodhouse, *Something Ventured* (St. Albans, Hert.: Granada, 1982), chaps, 8-9.

فشار پس از به قدرت رسیدن مصدق افزایش یافت و طرحریزی برای کنار راندن مصدق و نشاندن سیدضیا آغاز شد. شاه با درخواستهای انگلیسها همدلی داشت اما در سراسر تابستان ۱۹۵۱ با بی‌تصمیمی فلج ماند. پس از شکست مذاکرات استوکس در اواخر اوت، انگلیسها از همه‌ی وسایل در دسترس در تلاش برای برکناری مصدق بهره گرفتند. استوکس مدت کوتاهی پس از شکست مذاکرات با شاه ملاقات و از او خواهش کرد مصدق را برکنار کند. از جناح طرفدار انگلیس مجلس خواسته شد کار را به وقفه بیندازند و مانع رسیدن به حد نصاب شوند. وزارت خارجه دستورالعملهایی برای نحوه‌ی برخورد با جانشین مصدق (که فرض میشد سیدضیا خواهد بود) تهیه کرد که شامل وامی از شرکت نفت ایران و انگلیس و برنامه‌ای برای بازگشت شرکت با نامی دیگر بود. بدتر از همه، برنامه‌هایی برای حمله به ایران و برکناری مصدق با استفاده از زور طرح شد. اما هنگامی که رئیس‌جمهور ترومن در سپتامبر ۱۹۵۱ از طرح حمله خبردار گردانده شد، پاسخ داد که ایالات متحد از چنین حمله‌ای پشتیبانی نمیکند و انگلیسها را به از سر گرفتن مذاکرات تشویق کرد. آنگاه آتلی ناچار شد به کابینه‌ی خود بگوید «با توجه به موضع حکومت ایالات متحد، فکر نمیکنم استفاده از زور برای نگهداری پرسنل انگلیسی در آبادان به صلاح باشد»[۱۳].

13. «Record of Interdepartmental Meeting,» March 20, 1951, FO/371/91525; «Records Conversation with Miss Lambton,» June 15, 1951, FO/371/91548; «American Assistance to the Persian Oil Dispute,» July 2, 1951, FO/371/91559; «Reports on Conversation with the Shah,» July 16, 1951, FO/371/91577; «Encloses Short Account of Talks,» September 1, 1951, FO/371/91584; «View That HMG Should Refrain from Any Statement,» August 26, 1951, FO/371/91582; «Approach to a New Persian Government,» September 8, 1951, FO/371/91590; «Text of Reply from President Truman,» September 26, 1951, FO/371/91591; «Persian Oil Dispute,» September 28, 1951, FO/371/91592; CAB 128/20, 231-34 (British ←

انگلیسها که اکنون در بازگرداندن قانون ملی شدن یا برکناری مصدق شکست خورده بودند و نامزد اصلیشان برای نخست‌وزیری اکنون به کلی بی‌اعتبار شده بود در صدد پیدا کردن راه‌حلهای دیگر برآمدند. به زودی یکی از این‌گونه راهها پیدا شد. احمد قوام از زمان انتصاب مصدق چندین‌بار به انگلیسها نزدیک شده و خواستار پشتیبانی آنها از نخست‌وزیری خود شده بود. در مارس ۱۹۵۲ جولین ایمری عضو محافظه‌کار پارلمان انگلیس در پاریس با قوام ملاقات کرد. آنگاه قوام به تهران برگشت تا برای نامزدی خود پشتیبانانی جور کند. فهرستی از اعضای احتمالی کابینه تهیه کرد و برای تایید به انگلیسها تسلیم کرد. انگلیسها از جناح طرفدار خود در مجلس خواستند به او کمک کنند و از برنامه‌ی او برای پایان دادن به مناقشه‌ی نفت پشتیبانی کردند. در آغاز ۱۹۵۲ انگلیسها همچنین شروع به ایجاد اصطکاکهایی از طریق برادران رشیدیان میان رهبران جبهه‌ی ملی کرده بودند. رابین تساینر، استاد زبان و ادبیات فارسی در آکسفورد که در این زمان در ایران برای ۶ ـ MI (دستگاه اطلاعاتی بریتانیا) کار میکرد در تلگرامی به مقامات بالای خود ادعا کرد رشیدیان‌ها مسئول تشنجهایی بوده‌اند که در آغاز ۱۹۵۲ بین مصدق و برجستگان جبهه‌ی ملی، کاشانی و حسین مکی، بروز کرد.[۱۴]

مصدق به وضوح از این فعالیتها مطلع بود. در ۱۶ ژوئیه پس از

cabinet records, Public Records Office, London).

طرح حمله در یک مصاحبه‌ی محرمانه با یک مامور بازنشسته‌ی ۶ MI (اطلاعات انگلیس) که در این رویدادها شرکت داشت برای من شرح داده شد.

14. «American Assistance to the Persian Oil Dispute,» July 2, 1951, FO/371/91559; «Qavam's Proposals,» January 7, 1952, FO/371/98683; «Intervention of Mr. Julian Amery,» February 7, 1952, FO/371/98683; «Qavam's Proposals,» March 25, 1952, FO/371/98683; interview with Sir Middleton, London, January 16, 1985; «Internal Situation,» n.d., FO/248/1531.

کوشش ناموفقی برای گرفتن کنترل نیروهای مسلح از شاه، با استعفای ناگهانی از مقام خویش تلافی کرد. شاه قوام را هر چند برنامه‌هایش برای نخست‌وزیری ظاهراً هنوز کامل نشده بود، به نخست‌وزیری گمارد. جبهه‌ی ملی تظاهرات عظیمی سازمان داد و خواهان بازگشت مصدق به مقام خویش شد. به دنبال حمله‌ی ارتش و پلیس به تظاهرکنندگان دست‌کم ۶۹ نفر کشته و بیش از ۷۵۰ نفر مجروح شدند. از آنجاکه قوام از هیچ پشتیبانی مردمی برخوردار نبود، طرفداران مصدق طی این تظاهرات بر خیابانهای تهران و دیگر شهرها حاکم شدند و مصدق در ۲۱ ژوییه [۳۰ تیر] پیروزمندانه به منصب خویش بازگشت.[۱۵]

میانپرده‌ی قوام عواقب جدی داشت. روحیه‌ی نیروهای مسلح به ویژه پس از آنکه مصدق پس از بازگشت به قدرت افسران را تصفیه کرد شدیداً تضعیف شد. حزب توده فعالتر شد. مصدق با کاشانی و دیگر رهبران جبهه‌ی ملی منازعه‌ی شدیدی بر سر اعضای کابینه و بر سر درخواست وی از مجلس در مورد اعطای اختیارات فوق‌العاده داشت. حزب پان‌ایرانیست علیه مصدق برگشت و در نتیجه فروهر و جناح وی از حزب، سازمان طرفدار مصدق تازه‌ای به نام حزب ملت ایران تاسیس کردند. بدتر از همه آنکه گروهی از افسران نظامی به رهبری فضل‌اله زاهدی به همراهی رشیدیان‌ها شروع به توطئه علیه مصدق کردند. زاهدی افسر بازنشسته‌ای بود که انگلیسها طی جنگ جهانی دوم به خاطر همکاری با مأموران آلمان بازداشت کرده بودند. در این زمان عضو سنا بود و سرپرستی سازمانی به نام کانون افسران بازنشسته را به عهده داشت. مدت کوتاهی در کابینه‌ی مصدق سمتی داشت و از جبهه‌ی ملی پشتیبانی میکرد تا قیامهای ژوییه‌ی ۱۹۵۲، که ظاهراً تجدید فعالیت حزب توده و از هم پاشیدن نیروهای مسلح او را به صف مخالف راند.[۱۶]

15. Henderson to Acheson, August 3, 1952, Record Group 84, Box 29.

16. «Annual Report on Persian Army for 1952,» September 12, 1952, FO/371/98638; «Internal Situation»; *New York Times,* August 15, 1952, 2:8,
←

به زودی پس از بازگشت مصدق به قدرت زاهدی و رشیدیان شروع به توطئه علیه او کردند. یک فرستاده کاشانی و رهبران جبهه‌ی ملی مکی، بقایی و ابوالحسن حائریزاده به زاهدی نزدیک شدند و نارضایی خود از مصدق‌را ابراز کردند. ظاهراً زاهدی در نتیجه‌ی این دیدار با پیشنهاد نقشی به کاشانی در انتخاب اعضای کابینه‌ی احتمالی خود پشتیبانی وی را به دست آورد. از این نقطه به بعد، کاشانی، مکی، بقایی، و حائریزاده، در همکاری نه چندان محکمی با زاهدی، علیه مصدق عمل میکردند و از سرسخت‌ترین مخالفان مصدق بودند. زاهدی پشتیبانی ابوالقاسم بختیاری، یکی از رهبران عشایر راکه طی جنگ جهانی دوم با وی کار کرده بود، نیز به دست آورد. زاهدی با مقامات سفارت انگلیس نیز ملاقات کرد که پس از مشورت با لندن قبول کردند به وی کمک کنند. انگلیسها ظاهراً برای برخی از گروههای ایل بختیاری اسلحه تأمین میکردند. یکی از مقامهای سفارت انگلیس در مورد برنامه‌های آینده‌ی زاهدی با لوی هندرسن سفیر آمریکا گفتگو کرد و وی خود را متعهد نساخت. همچنین زاهدی یا یکی از معاونان نزدیک او با هندرسن ملاقات کرد که وی حرفهای آنان را گوش کرد اما همچنان نامتعهد ماند.[۱۷]

August 20, 1952, 1:1; Henderson to Acheson, August 3,4, and 15, 1952, Record Group 84, Box 29.

اسناد لانه‌ی جاسوسی، ج ۲۲.

Henderson to Acheson, July 7 and 21 October 17, 1952, Record Group 84, Box 29; Fitzroy Maclean, *Eastern Approaches* (London: Cape, 1950), 266.

17. «Internal Situation»; «Oriental Counsellor's Political and Economic Conversations»; «Tribal Affairs and Tribal Policy,» n.d., FO/248/1521; Middleton interview; interview with retired MI-6 officer (n. 13); U.S. Embassy, Tehran, «Intrigues among the Bakhtiari Tribes,» November 28, 1952, Record Group 84, Box 28; Henderson to Acheson, September 9, 1952, Record Group 84, Box 29.

مانند توطئه قوام، مصدق از طرحهای زاهدی نیز باخبر بود و پیش از آنکه وی بتواند آنها را اجرا کند برای متوقف کردن آنها اقدام کرد. در ۱۳ اکتبر [۲۱ مهر] حکم بازداشت رشیدیان‌ها و سرتیپ عبدالحسین حجازی، یکی از همدستان زاهدی که در ماه اوت از سمت سرپرستی دانشگاه جنگ برکنار شده بود، صادر شد. سرتیپ بهرام آریانا در ارتباط با توطئه از ارتش کنارگذاشته شد، و زاهدی فقط در اثر مصونیت پارلمانی از بازداشت رهید. سه روز بعد، ۱۶ اکتبر، مصدق روابط سیاسی با انگلیس را قطع کرد.[۱۸] از آن پس انگلیسها که در داخل ایران پایگاهی برای عملیات نداشتند ناچار شدند برای شکستن بن‌بست رابطه با مصدق روی ایالات متحد تکیه کنند.

ریاست جمهوری ترومن و اختلاف ایران و انگلیس

پس از آنکه مجلس لایحه‌ی ملی شدن نفت را تصویب کرد، حکومت ترومن در مورد مناقشه‌ی نفت دو هدف عمده را دنبال میکرد. نخست، ایران باید به هر قیمت در اردوگاه غرب نگه داشته میشد: جایگاه استراتژیک آن بین اتحاد شوروی و میدانهای نفتی خلیج‌فارس حکم میکرد که نه‌تنها از افتادن آن به دست اتحاد شوروی جلوگیری شود بلکه از این‌که موضع «بیطرف» بگیرد نیز ممانعت گردد. دوم، از آنجاکه طولانی شدن بحران نفت میتوانست به اقتصاد آمریکا آسیب برساند و امنیت آمریکا و اروپای غربی را تهدید کند، ثبات بازار جهانی نفت باید حفظ میشد. در این‌زمان هیچیک از این‌دو هدف سست کردن پایه‌های حکومت مصدق را ضروری نمیساخت. بلکه حکومت ترومن علناً پشتیبانی خود را از مصدق اعلام میکرد؛ قویاً با تلاشهای انگلیس برای کاربرد نیروی

18. *New York Times,* October 13, 1952, 4:1, October 16, 1952, 6:4; «Annual Report on Persian Army for 1952,» December 9, 1952, FO/371/98638.

نظامی علیه ایران مخالفت میورزید؛ میزان معتدلی کمک نظامی و اقتصادی در اختیار حکومت مصدق میگذارد؛ و برای پایان سریع مناقشه‌ی نفت تلاشهای دیپلماتیک گسترده‌ای مصروف میداشت.[۱۹]

به زودی پس از آنکه قانون ملی شدن نفت اجرا شد، مقامهای آمریکا شروع به اجرای برنامه‌ای برای تخفیف اثر تحریم نفتی انگلیس روی بازار جهانی نفت کردند. پیرو این برنامه، از کمپانیهای نفتی آمریکایی خواسته شد برای متحدین آمریکا که از تحریم زیان دیده بودند نفت تامین کنند. طبق این برنامه حدود چهل و شش میلیون بشکه نفت، در نخستین سال تحریم تحویل شد که تقریباً برابر ۲۰ درصد تولید سال ۱۹۵۰ ایران میشد. این برنامه اگرچه برای حفظ ثبات بازار جهانی نفت پیش گرفته شد[۲۰]، تاثیر آن تقویت تحریم نفتی انگلیس بود و در نتیجه

۱۹. درباره هدفهای اولیه سیاست آمریکا در مورد مناقشه‌ی نفت نگاه کنید به:
U.S. National Security Council, *The Position of the United States with Respect to Iran*, NSC 107/2, June 27, 1951.
در مورد اظهارات علنی حاکی از موضع آمریکا در اینزمان نگاه کنید به:
U.S. Department of State, *Bulletin*, June 4, 1951, 891, and July 23, 1951, 131.
البته سیاستگذاران آمریکا از تلاشهای انگلیس برای تضعیف مصدق باخبر بودند و گاه با سیاستگذاران انگلیس در اینباره بحث میکردند. نگاه کنید به:
U.S. Department of State, «Memorandum of Conversation, Subject: Iran,» May 16, 1952, Record Group 84, Box 29; and «Anglo-U.S. Discussions about the Persian Internal Situation and the Oil Question,» July 29, 1952, FO/371/98691.
در مصاحبه‌ام با هنری بایرود وجود چنین بحثهایی تایید شد. اما مقامهای آمریکا مکرراً مخالفت خود با تلاشهای انگلیس برای دخالت در ایران را ابراز کردند. نگاه کنید به:
«U.S. Views on Questions Raised during Discussions,» April 19, 1951, FO/371/91471; and «Approach to the Shah to Remove Mussadiq,» December 1, 1951, FO/371/91465.

20. See U.S. National Security Council, *National Security Problems*
←

ناعامدانه به تضعیف اقتصاد ایران و کاستن پشتیبانی داخلی از حکومت مصدق کمک کرد.

در همین زمان، آمریکا برای حل اختلاف نفت به تلاشهای دیپلماتیک نیز دست زد. مقامهای آمریکایی علناً خواستار حل و فصل اختلاف از طریق مذاکره شدند و متعهد شدند در امور داخلی ایران دخالت نکنند. آنان به طور خصوصی به انگلیس توصیه کردند «به زبان» اصل ملی شدن نفت را تایید کند، تقسیم پنجاه ـ پنجاه سود را بپذیرد و از کاربرد زور علیه ایران اجتناب کند. پس از آنکه نخستین دور مذاکرات شکست خورد اورل هریمن برای پافشاری روی گفتگوی دوباره به تهران رفت که به دور دوم مذاکرات به وسیله‌ی استوکس منجر شد. پس از آنکه ماموریت استوکس به شکست انجامید، مقامهای آمریکایی مکرراً برای از سر گرفتن مذاکرات انگلیسها را زیر فشار قرار دادند[۲۱]، و رئیس‌جمهور ترومن یادداشتی فرستاد که از انگلیس درخواست میکرد به ایران حمله نکند.

مصدق در اکتبر ۱۹۵۱ به ایالات متحد سفر کرد تا در سازمان ملل درباره‌ی مناقشه‌ی نفت سخنرانی کند. هنگامی که در این کشور بود به واشنگتن رفت و مورد استقبال گرم ترومن و دیگر مقامهای آمریکایی قرار گرفت. در این‌حال رویکرد تازه‌ای آمریکا نسبت به مناقشه‌ی نفت در حال

Concerning Free World Petroleum Demands and Potential Supplies, NSC 138, December 8, 1952, 9-10.

21. Yonah Alexander and Allen Nanes, eds., *The United States and Iran: A Documentary History* (Washington: University Publication of America, 1980), 215-17; *New York Times,* May 22, 1951, 24:4; «Washington Talks,» April 10, 1951, FO/371/91470; «Message from S. of S.,» September 10, 1951, FO/371/91463; «Text of State Department's Views,» September 21, 1951, FO/371/91589; «Persian Oil Dispute,» September 28, 1951, FO/371/91592.

شکل گرفتن بود. این برنامه اشتیاق ایران به پایان دادن کنترل انگلیس بر نفت خود را به رسمیت میشناخت و آمریکا را در فاصله‌ای دور از موضع انگلیس قرار میداد. پیشنهاد تازه‌ی آمریکا این بود که نفت ایران به وسیله شرکت ملی نفت ایران تولید شود و به وسیله‌ی کنسرسیومی فروخته شود که در آغاز قرار بود دربردارنده‌ی رویال داچ شل و چندین کمپانی عمده‌ی نفت آمریکایی باشد. وقتی قوانین ضد تراست باعث شد کمپانیهای عمده‌ی آمریکایی از این برنامه کنار گذاشته شوند برنامه‌ی مشابهی ترتیب داده شد که کمپانیهای مستقل نفتی آمریکایی را در بر میگرفت وقتی این برنامه در پاییز ۱۹۵۲ منتفی شد، برنامه سومی طرح ریخته شد که در آن قوانین ضد تراست ندیده گرفته میشد تا شرکتهای عمده‌ی آمریکایی امکان شرکت داشته باشند. مقامهای ایالات متحد به این باور رسیده بودند که شرکت کمپانیهای عمده‌ی آمریکایی برای تامین ظرفیت بازاریابی مناسبی برای حجم زیاد صادرات نفت ایران و تضمین یک وام بانک صادرات و واردات برای ایران جنبه‌ی اساسی دارد. آنان در مورد خرید صد میلیون دلار نفت از ایران و عمل کردن با استقلال بیشتر از بریتانیا، حتا به قیمت آسیب رساندن به روابط آمریکا و انگلیس، بحث میکردند[۲۲]. مصدق طرح کنسرسیوم را در اواخر ۱۹۵۲ رد کرد.

در این زمان ایالات متحد فعالیتهای سیاسی مخفی خود را نیز در

22. George McGhee, *Envoy to the Middle World* (New York: Harper and Row, 1983), chap. 31; Dean Acheson, *Present at the Creation* (New York: Norton, 1969), 509-11; «Record of Talks,» October 4, 1951, FO/371/91595; «American Proposal That the Royal Dutch/Shell Group Should Take Over and Operate the Abadan Refinery Considered Impractical,» November 6, 1951, FO/371/91610; interview with Paul Nitze, Washington, D.C., July 5, 1984; Alexander and Nanes, *United States and Iran,* 229; «Mr. Acheson's Suggestions for Settling the Oil Dispute,» October 9, 1952, FO/371/98700; «Memorandum for the President,» November 6, 1952, *Declass. Docs.* 6, No. 4 (1980), 408B; Walter S. Poole, *The History of the Joint Chiefs of Staff:*

←

ایران افزایش داد. ماموران سیا که از طریق دو ایرانی با نامهای رمز نرن و سیلی کار میکردند از ۱۹۴۸ در عملیات بیدَمن فعالیتهای تبلیغاتی ضد شوروی و ضد حزب توده‌ی گوناگونی را انجام میدادند: مقاله‌ها و کاریکاتورهای ضدکمونیستی در روزنامه‌های ایران جای داده میشد؛ کتابها و جزوه‌هایی در انتقاد از اتحاد شوروی و حزب توده نوشته و توزیع میشد[۲۳]؛ شایعه‌هایی بر سر زبانها انداخته میشد. وقتی در آغاز ۱۹۵۰ ها حزب توده دوباره سر بلند کرد، عملیات بیدَمن شامل فعالیتهای مخفی سیاسی نیز شد. بازوی عملیات سیاسی آن هم درگیر حمله‌های مستقیم به متحدین شوروی در ایران بود و هم عملیات به اصطلاح سیاه که برای برگرداندن نظر ایرانیان علیه حزب توده طرح شده بود. حمله به متحدان شوروی نوعاً شامل اجیر کردن دسته‌های خیابانی برای به هم زدن راهپیماییهای حزب توده و تامین مالی گروههای ضد کمونیست، از جمله حزب پان‌ایرانیست و حزب سومکا (یک سازمان کوچک نازی نو) بود که منظماً با خیل توده‌ایها در خیابانهای تهران میجنگیدند. عملیات سیاه شامل رخنه دادن تحریک‌کنندگان در تظاهرات توده‌ایها برای تحریک به اعمال خرابکارانه، خریدن برخی عناصر مذهبی برای محکوم کردن

The Joint Chiefs of Staff and National Policy, vol. 3, 1950-1952 (Joint Chiefs of Staff, Joint Secretariat, Historical Division, December 1979), 365.

۲۳. طرحِ به‌ویژه کارامدی که در بیدمن انجام شد تولید یک خودزندگینامه‌ی داستانی از شاعر معروف ایرانی و عضو حزب توده ابوالقاسم لاهوتی بود که در آن‌زمان در اتحاد شوروی میزیست. با این‌که لاهوتی بعدها از رادیو مسکو آن‌را جعلی اعلام کرد بسیاری از ایرانیان هنوز باور دارند که راست بوده است. اشاره‌ی غیرمستقیمی به این طرح در:
Donald N. Wilber, *Adventures in the Middle East: Excursions and Incursions* (Princeton, N.J.: Darwin, 1986), 191, see also chaps. 11,12, and 14 for further references to BEDAMN operations.
مطالب این پاراگراف و بعدی از مصاحبه‌های محرمانه با هفت مامور بازنشسته‌ی سیا که در این فعالیتها شرکت داشته‌اند به دست آمده‌اند. جز در مواردی که تذکر داده شده همه‌ی جزییات، مورد تایید بیش از یک منبع بوده‌اند.

حزب توده به عنوان ضداسلامی، و سازمان دادن حمله‌هایی به مساجد و چهره‌های مردمی به نام حزب توده بود[۲۴]. این فعالیتها، فعالیتهای کم‌ضررتر و آشکاری را که با همان هدفها و به وسیله‌ی کارکنان سفارت آمریکا و بنگاه اطلاعات ایالات متحد (باام) انجام میشد تکمیل میکردند. در زمان انتصاب مصدق به نخست‌وزیری، بودجه‌ی سالانه عملیات بیدَمن ظاهراً به حدود یک میلیون دلار رسیده بود[۲۵].

بر رغم سیاست حکومت ترومن در پشتیبانیِ از مصدق و مخالفت با تلاشهای انگلیس برای برانداختن او، برنامه‌ی بیدَمن به روشهایی نیز به کار گرفته شد که پایگاه مردمی جبهه‌ی ملیِ را تضعیف کرد. ماموران سیا کوشیدند با استفاده از تبلیغاتی اغلب کاملاً عوامانه که مصدق را شخصی فاسد و غیراخلاقی توصیف میکرد که از کاشانی به نفع خود استفاده میکند، کاشانی و پیروانش را از جبهه‌ی ملی جدا کنند. آنان به واعظی نیز پول میدادند تا بکوشد بدیلی روحانی برای کاشانی بتراشد و دیگر ملاها

۲۴. یکی از این‌گونه عملیات سازمان دادن یک حمله‌ی ساختگی توده‌ایها به هیئت مامور هریمن در تابستان ۱۹۵۱ بود نگاه کنید به:
Kermit Roosevelt, *Countercoup* (New York: McGraw-Hill, 1979), 95.
(ترجمه‌ی فارسی آن: کودتا در کودتا، تهران، جاما)
در شورشهای در پی آن، که عمدتاً توده‌ایها مقصر آن شناخته شدند، چندین تن کشته شدند. روزولت که در آن‌زمان رئیس عملیات خاورمیانه‌ی سیا بود گفت ممکن است این عملیات را نرن و سیلی بدون تایید مقامهای مسؤل خود در سیا انجام داده باشند (مصاحبه‌ی شخصی، شهر واشنگتن، ۵ ژوئن ۱۹۸۵). عملیات سیاه دیگری ظاهراً شامل ترتیب دادن چند انفجار کوچک در مساجد تهران و منسوب کردن آن به حزب توده بود. به گفته یک مقام سیا (زیرنویس ۲۳) انگلیسها هم از طریق برادران لنکرانی که مامور آنان در حزب توده بودند عملیات سیاه مشابهی را اجرا میکردند.

۲۵. این ارقام را یک مامور سیا به من داد (زیرنویس ۲۳). نتوانستم تعیین کنم دقیقاً چه زمانی فعالیت سیاسی زیر نظارت بیدمن آغاز شد، اما به نظر میرسد در ۱۹۵۰ یا ۱۹۵۱ آغاز شده باشد. سفارت آمریکا و سیا در ایران میکوشیدند مثلاً با مذاکرات روزمره با چهره‌های سیاسی ایران و تولید کتابهای طرفدار آمریکا و ضد شوروی و دیگر موادی که در دسترس عامه‌ی ایرانیان باشد با نفوذ شوروی و حزب توده مقابله کنند.

را به پیش گرفتن خط بنیادگراتری تشویق میکردند تا آنان را از مصدق دور کنند. کوششهای مشابهی نیز برای برگرداندن حزب زحمتکشان و پان‌ایرانیستها علیه مصدق و ایجاد شکافهایی در این سازمانها از طریق ایرانیانی که در شبکه‌ی بیدَمن کار میکردند و عموماً ارتباط خود با سیا را پنهان میکردند انجام میشد. در یک مورد به ویژه قابل ذکر، یک مامور قراردادی سیا که در پوشش کارمند سازمان «دوستان آمریکایی خاورمیانه» کار میکرد در سپتامبر یا اکتبر ۱۹۵۲ به مظفر بقایی نزدیک شد و او را به بریدن از مصدق تشویق کرد. به دنبال آن بقایی از سیا کمکی دریافت کرد. ممکن است با سایر مخالفان مصدق نیز چنین برخوردهایی شده باشد[۲۶].

در پاییز ۱۹۵۲ نه‌فقط کاشانی، بقایی، مکی و چندین رهبر دیگر جبهه‌ی ملی علیه مصدق برگشته بودند، بلکه داریوش فروهر و پیروانش پس از آنکه حزب پان‌ایرانیست از مصدق بریده بود آن‌را ترک کرده بودند و خلیل ملکی و پیروانش نیز حزب زحمتکشان را به دلایل مشابهی ترک گفته و سازمانی معروف به نیروی سوم پایه‌گذارده بودند. حتا حزب ایران هم دچار شکاف شد و محمد نخشب و پیروانش حزب مردم ایران را تاسیس کردند (که اما همچنان پشتیبان مصدق ماند)[۲۷]. البته تعیین این‌که

۲۶. کرمیت روزولت در مصاحبه‌اش با من گفت سیا با این چهره‌های دیگر نیز احتمالاً چنین برخوردی داشته است، اما اطمینان مطلق نداشت. نتوانستم در مصاحبه‌های خود با دیگر دست‌اندرکاران این رویدادها صحت یا عدم صحت این ادعا را ثابت کنم. با یک روحانی برجسته‌ی ایران به نام شهرستانی بحثهایی برای تضعیف کاشانی انجام میشد. نگاه کنید به:

Henderson to Acheson, September 29, 1952, Record Group 84, Box 42; and Berry to Acheson, October 4, 1952, Record Group 84, Box 42.

بقایی نیز در این زمان پیوندهای نزدیکی با انگلیسها داشت. نگاه کنید به:

U.S. Embassy, Tehran, «Recent Activities of Iranian Toilers Party,» August 23, 1952, Record Group 59, Box 4109.

۲۷. درباره‌ی شکاف در حزب پان‌ایرانیست نگاه کنید به:

←

بیدَمن به چه درجه مسئول این شکافها بود ممکن نیست. بیشتر چهره‌های سیاسی ایران در این زمان بی‌اندازه فرصت‌طلب و جاه‌طلب بودند و به دلایل بسیار مختلفی ممکن بود علیه مصدق برگردند. این به ویژه در مورد کاشانی، بقایی، و مکی گفته میشود. افزون بر این، رشیدیان‌ها نیز فعالیتهای همانندی را از سوی انگلیسها اجرا میکردند. مامورانی از سیا که برنامه‌ی بیدَمن را اجرا میکردند خود از تاثیر آن مطمئن نیستند. یکی از آنان آن‌را در تشویق کاشانی و بقایی به گسستن از مصدق «بی‌اهمیت» توصیف کرد، و یکی دیگر تاثیر آن‌را «محدود» دانست[۲۸]. در حالی که بدینسان نمیتوان سیا را مسئول تمام این شکافها در جبهه‌ی ملی دانست، احتمالاً نقش آن قابل توجه بود.

این نیز روشن نیست که آیا حکومت آمریکا این حمله‌ها علیه مصدق و جبهه‌ی ملی را تجویز کرده بود یا نه. سیاست رسمی حکومت ترومن پشتیبانی از مصدق و عدم تضعیف حکومت او بود، پس این اقدامها مستقیماً با سیاست رسمی آمریکا تضاد داشت. وزارت خارجه‌ی آمریکا که در این زمان دین اچسن مسئول آن بود، بدون شک این سیاست را دنبال میکرد. بنابراین آشکار است که تصمیم به سست کردن پایه‌های حکومت مصدق از طریق بیدَمن در خود سیا اتخاذ شده بود. از آنجا که

U.S. Embassy, Tehran «Pan-Iranism.»

که به یک «مغز خارق‌العاده‌ی مرموز» که پان‌ایرانیستها را هدایت میکند اشاره دارد، و طبق گفته‌ی یک مامور سیا (زیرنویس ۲۳) شاید منظور رئیس عملیات بیدمن باشد. انگلیسها و شورویها هر دو در این‌زمان از پشتیبانی آمریکا از بقایی باخبر بودند. نگاه کنید به:

«Internal Situation,» n.d., FO/248/1531; and «Visit of General Schwartzkopf to Persia,» August 6, 1953, FO/371/104569.

درباره‌ی شکاف در حزب ایران نگاه کنید به:

«Internal Affairs,» April 24, 1953, FO/371/104567; and U.S. Embassy, Tehran, «A Survey of the Nationalist Movement in Iran since the Fall of Mosadeq,» May 8, 1957, 4.

۲۸. مصاحبه‌ی محرمانه با دو مأمور سیا (زیرنویس ۲۳).

مقامهای عالیرتبه‌ای از سیا که در این زمان مسئولیت عملیات مخفی را داشتند یا درگذشته‌اند یا «نمیتوانند به خاطر بیاورند» چه کسی این اقدامها را تصویب کرد تعیین این‌که این بخش «فیل سرخ» برنامه‌ی بیدَمن در کجای زنجیره‌ی فرماندهی سیا آغاز شد ممکن نیست[۲۹].

سقوط مصدق

پس از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس، کارکنان سفارت انگلیس در اول نوامبر ۱۹۵۲ تهران را ترک کردند و بدینسان به طور نمادین دوره‌ی طولانی سلطه‌ی انگلیس در ایران را پایان دادند. گرچه شبکه‌ی رشیدیان و عوامل متعددی عمیقاً زیر پوشش پشت سر به جا گذاردند، به وضوح موضع انگلیس در ایران بسیار ضعیف شده بود. در نتیجه کریستوفر مونتاگیو وودهاوس، مامور ارشد ۶ـ MI در ایران در آن‌زمان، به واشنگتن اعزام شد تا پشتیبانی آمریکا از یک طرح آزمایشی برای برانداختن

۲۹. در آن‌زمان فعالیت مخفی به وسیله‌ی سیا طبق رهنمود ۲/ ۱۰ ـ NSC شورای امنیت ملی مجاز بود که فعالیتهایی «علیه دولتها یا گروههای بیگانه و دشمن یا به نفع دولتها یا گروههای بیگانه و دوست» را اجازه میداد.

U.S. Senate, Select Committee to Study Governmental Operations, *Foreign and Military Intelligence*, Bk. 1, 94th Cong., 2d sess., April 26, 1976, 475-509.

در محاوره‌ی آن‌زمان، این بدان معنا بود که میتوان علیه شوروی و متحدانش از عملیات مخفی استفاده کرد. در حالی که فعالیتهای ضد شوروی و ضد حزب توده که در بیدمن انجام شدند به روشنی در چارچوب این رهنمود جای میگیرند، فعالیتهای علیه جبهه‌ی ملی یقیناً چنین نیست زیرا جبهه‌ی ملی کمونیست یا طرفدار شوروی تلقی نمیشد. بنابراین محتمل نمینماید که این قسمت از بیدمن را سرپرست سیا یا معاونین او مجاز کرده باشند. فرض من آن است که یا سرپرست بیدمن و یا کرمیت روزولت که «نمیتواند به خاطر بیاورد» که این فعالیت‌ها را اجازه داده باشد (مصاحبه‌ی شخصی) این کار را کرده‌اند.

مصدق را جلب کند[۳۰]. طرح وودهاوس این بود که رشیدیانها و برخی سران ایل بختیاری با پشتیبانی شاه یا بدون آن قیامی هماهنگ علیه مصدق ترتیب دهند. گرچه انگلیسها از ماه اوت در حال توطئه چیدن به وسیله‌ی زاهدی بودند، علاوه بر او چندین نام دیگر را نیز به عنوان رهبر احتمالی قیام پیشنهاد کردند. وودهاوس نخست به سیا رفت و در آنجا طرح او با استقبال گرم فرانک ویسنر (رئیس شاخه‌ی عملیات مخفی سیا)، آلن دالس (معاون ویسنر که اندکی پس از آن سرپرست سیا شد)، و کرمیت روزولت (سرپرست بخش خاورمیانه‌ی ویسنر) مواجه شد. اما بسیاری از متخصصین رده‌های پایینتر امور ایران در سیا مخالف این فکر بودند و همچنین رئیس شعبه‌ی سیا در تهران که گفته میشود آنرا «برخوردار کردن استعمار انگلیسی ـ فرانسوی از پشتیبانی آمریکا» میدانسته است. وودهاوس با مقامهای وزارت خارجه نیز بحثهایی داشت. به وودهاوس گفته شد حکومت ترومن با طرح موافقت نخواهد کرد اما آیزنهاور اگر به ریاست جمهوری برگزیده شود احتمالاً خواهد کرد[۳۱].

زاهدی دسیسه‌چینی را ادامه داد هر چند بدون شک عزیمت انگلیسها تلاشهای او را عقب انداخته بود. سلاح و پول همچنان به منطقه‌ی بختیاری که ابوالقاسم بختیاری در آن میکوشید پشتیبانی دیگر رهبران ایل را جلب کند سرازیر بود. زاهدی مکرراً قول داد یک «جنوب آزاد ایران» تاسیس کند که در آن به بختیاریها به رهبری ابوالقاسم خودمختاری داده میشد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۳ متحدین زاهدی در مجلس و کاشانی، در تلاش آشکاری برای ایجاد شرایطی که به برکناری مصدق ختم شود مجادله‌ی شدیدی در مجلس پیش آوردند. این تلاش در ۱۹ ژانویه، که مصدق با اکثریت پنجاه و نُه به یک رای اعتماد گرفت پایان

30. Woodhouse, *Something Ventured*, 116-19.

۳۱. همان. مصاحبه با روزولت؛ مصاحبه با بایرود. جمله نقل‌شده از سرپرست شعبه در مصاحبه با یک مأمور بازنشسته‌ی سیا به من گفته شد که مدعی بود آنرا از تلگرامی که در آن‌زمان سرپرست شعبه نوشته بود به خاطر میاورد.

یافت[۳۲].

در نیمه‌ی فوریه زاهدی از بسیاری از فرماندهان نظامی ایران خواست از او در انجام یک کودتا پشتیبانی کنند. پسرش اردشیر به مقامهای سفارت آمریکا گفت زاهدی در حال تصرف قدرت است و اعضای احتمالی کابینه‌ی پس از کودتای او را مشخص کرد. در حدود همان زمان گروهی از افراد ایل بختیاری به رهبری ابوالقاسم و اعضای کانون افسران بازنشسته به یک ستون ارتش در استان خوزستان حمله کردند و باعث تلفات بسیار شدند. مصدق با بازداشت زاهدی و چندین توطئه‌گر دیگر و تهدید به استعفا تلافی کرد. آنگاه شاه اعلام کرد در نظر دارد برای مدتی به خارج برود و ناآرامی گسترده‌ای پیش آورد. جمعیت عظیمی از هواداران کاشانی، حزب سومکا، و افسران طرفدار زاهدی در کاخ شاه گرد آمدند و به سوی خانه‌ی مصدق حرکت کردند و خواستار استعفای مصدق شدند. بین این جمعیت و جمعیت بزرگتر طرفدار مصدق برخوردهای خشونت‌آمیزی درگرفت. سفارت آمریکا گزارش داد «احتمال کنونی این است که حکومت مصدق سقوط کند»[۳۳]، اما مصدق توانست از دست جمعیت مخالف بگریزد و واحدهای وفادار ارتش

32. U.S. Embassy, Tehran, «Intrigues among the Bakhtiari Tribes;» Henderson to Acheson, January 18, 1953, Record Group 59, Box 4115; Henderson to Acheson, January 19, 1953, Record Group 59, Box 4117.

همچنین مقالات نیویورک‌تایمز در این‌زمان. رای مجلس در مورد لایحه‌ای برای افزایش اختیارات مصدق در شرایط فوق‌العاده بود.

33. «Internal Affairs,» February 18, 1953, FO/371/104562; «InternalAffairs,» February 24, 1953, FO/371/104562; «Internal Affairs,» February 28, 1953, FO/371/104563; «Internal Affairs,» March 1, 1953, FO/371/ 104562; «Dr. Musaddiq's Quarrel with the Shah,» February 23, 1953, FO/371/104563; «An Assessment of the Internal Situation in Persia,» March 2, 1953, FO/371/104563; «Internal Affairs,» March 10, 1953, FO/371/10463; «The Friendly Relationship...,» June 10, 1953, FO/371/104568.

سرانجام نظم را بازگرداندند.

در اواخر آوریل، رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ افشار طوس ربوده شد و به قتل رسید. ظاهراً MI ۶ آدمربایی را ترتیب داده بود تا انگیزه‌ی کودتا شود، اما قتل جزو برنامه نبود. زاهدی، بقایی و برخی از یاران آنها (از جمله پسر کاشانی) متهم به دست داشتن در قتل شدند و حکم بازداشت آنها صادر شد. موقعیت کاشانی، در سمت ریاست مجلس به زاهدی کمک کرد با تحصن در مجلس از بازداشت بگریزد؛ بقایی از مصونیت پارلمانی استفاده کرد. مصدق توطئه‌گران را متهم کرد قصد قتل وزرای دفاع و خارجه را نیز داشته‌اند و هدفشان رساندن بقایی به نخست‌وزیری بوده است. افشار طوس به شجاعت، دوری از فساد و وفاداری سرسختانه به مصدق معروف بود. قتل او ضربه‌ای به روحیه‌ی جبهه‌ی ملی بود و به وضوح بیرحمی توطئه‌گران ضد مصدق را نشان میداد[۳۴].

این رویدادها تلاطمی را که از تابستان ۱۹۵۲ ایران دستخوش آن بود بسیار افزود. پس از شورشهای فوریه، زمزمه‌ی کودتا در ارتش بر سر زبانها افتاد و ناآرامی در میان بختیاریها بالا گرفت. ایل قشقایی که طرفدار مصدق بود برنامه‌هایی برای حمله به بختیاریها و راهپیمایی به سوی تهران در صورت کودتا چید. حزب توده در شورشهای فوریه کاملاً فعال بود و در هفته‌های در پی آن چنین ماند و باعث شد مصدق موجی از توقیف مظنونان به عضویت در حزب توده را به راه اندازد.[35] مهمتر آنکه

۳۴. شرح نقش MI ۶ در قتل افشارتوس در:
Iran Times, May 31, 1985, 1; see also «The Murder of the Persian Chief of Police Afshartus,» April 24, 1953, FO/371/104565; «The Murder of Chief of Police Afshartus,» May 8, 1953, FO/371/104566; «Summary for the Period April 30 - May 13 1953,» June 23, 1953, FO/371/104568.

35. «Internal Situation,» n.d., FO/371/10463; «Internal Affairs,» March 1, 1953; *«New York Times»,* March 9, 1953, 12:2, and March 10, 1953, 4:5;
←

موضع مصدق به عنوان رهبر جنبش ملی که زمانی بلامنازع بود هر زمان متزلزلتر میشد. از آنجا که کاشانی، بقایی، و مکی تسلط زیادی روی طبقات پایین‌شهری داشتند، رفتن آنها به صف مخالف پشتیبانی مردمی مصدق و تکیه‌گاه او در مجلس را تضعیف کرده بود. بحثهای مجلس درباره‌ی علل رویداد ماه فوریه و نقش بقایی در قتل افشار طوس همچون موقعیتی برای حمله‌های بیشتر به مصدق به کار آمد. در تابستان ۱۹۵۳ خطوط نبرد رسم شده بود.[۳۶]

در حالی که زاهدی و یارانش درگیر این فعالیتها بودند، حکومت آیزنهاور طرح برنامه‌ای برای برانداختن مصدق را آغاز کرده بود. مقامهای بالای سیا پیش از آن قانع شده بودند که کودتا لازم است. جان فاستر دالس وزیر امور خارجه از زمان انتخابات نوامبر با برادرش آلن دالس رئیس سیا در حال بحث درباره‌ی طرح یک کودتا بود. در سوم فوریه‌ی ۱۹۵۳، فقط دو هفته پس از آغاز دوره‌ی ریاست‌جمهوری آیزنهاور، مقامهای ارشد آمریکا و انگلیس برای بازبینی اوضاع ملاقات کردند. در این ملاقات تصمیم گرفته شد طرحی برای برانداختن مصدق و نشاندن زاهدی به نخست‌وزیری تنظیم و اجرا گردد. این عملیات با نام رمز آژاکس، باید به رهبری [کرمیت] روزولت اجرا میشد. مقامهای آمریکا پیش از این زاهدی را «بی‌احتیاط» و «فرصت‌طلب» توصیف کرده بودند؛ اکنون او را رهبری نیرومند و قادر به گامهای تعیین‌کننده‌ی لازم برای

«Change of Government Tribal Administration,» April 10, 1953, FO/371/104565; «Internal Situation,» August 13, 1953, FO/371/104569; U.S. Embassy, Tehran, «Iranian Political Trends...,» April 24, 1953, Record Group 59, Box 4110.

36. U.S. Embassy, Tehran, «Iranian Political Trend»; idem, «Iranian Political Developments from the End of March to the Overthrow of the Mosadeq Regime...,» October 28, 1953, Record Group 59, Box 4110; Cottam, *Nationalism in Iran,* 277-82.

بازگرداندن قطعی ایران به اردوگاه غرب میدیدند.[37] در ماههای پس از آن روزولت چندین بار برای تدارک کودتا به تهران سفر کرد. او و یک مامور دیگر سیا مکرراً با زاهدی ملاقات کرده و شاید به او مساعدت مالی کردند. یک متخصص معروف آمریکایی مسایل ایران که به طور قراردادی برای سیا کار میکرد در نیمه‌ی ماه مه به نیکوزیا رفت تا طرح تفصیلی کودتا را با یک کارشناس مسایل ایران از MI ـ ۶ تنظیم کند و آنگاه برنامه را در بیروت با روزولت بازنگری کرد. در نیمه‌ی ماه ژوئن این‌دو به لندن پرواز کردند تا با مقامهای انگلیسی درباره‌ی طرح بحث کنند؛ تصویب نهایی آمریکا در جلسه‌ی ۲۵ ژوئن وزارت خارجه انجام شد.[38]

طرح کودتا شامل چهار قسمت بود: (۱) تبلیغات و تواناییهای عمل سیاسی بیدَمن بیدرنگ علیه مصدق برگردد؛ (۲) چهره‌های مخالف تشویق شوند در مجلس بست بنشینند و اغتشاشی ایجاد کنند که وضع را ملتهب کند؛ (۳) از آنجا که با شاه درباره‌ی کودتا مشورت نشده بود، موافقت او برای برکناری مصدق و انتصاب زاهدی باید کسب میشد؛ و (۴) حمایت افسران کلیدی شاغل ارتش باید جلب میشد. فکر شورش ایل بختیاری از قرار معلوم به علت آنکه ابوالقاسم بختیاری به تازگی بازداشت شده بود کنار گذاشته شد. این فعالیتهای مخفی را باید وسایل دیپلماتیک تکمیل میکردند. ایران از برنامه‌ی سفر دالس وزیر امور خارجه به خاورمیانه در ماه مه ۱۹۵۳ حذف شد و رئیس‌جمهور آیزنهاور در اواخر ژوئن ۱۹۵۳ نامه‌ی پر سر و صدایی به مصدق نوشت که اظهار میداشت تا مناقشه‌ی نفت فیصله نیابد آمریکا کمک اقتصادی دیگری به

۳۷. مصاحبه با روزولت. شرح گردهمایی فوریه در کتاب روزولت (پیشگفته) آمده است. برای نظرات آمریکا در مورد زاهدی نگاه کنید به:

U.S. Department of State, «Memorandum of Conversation, Subject: Iran.»

۳۸. این رویدادها و طرح کلی کودتا را که در پاراگراف بعدی آمده یک متخصص آمریکایی امور ایران در مصاحبه‌ی محرمانه برای من شرح داد.

ایران نخواهد داد.[39] شبکه‌های رشیدیان و بیدمن و بسیاری از مأموران سیای تهران نیز قرار بود به کودتا کمک کنند. ۶ ـ MI، وقتی انگلیسها در نوامبر ۱۹۵۲ تهران را ترک میکردند رشیدیان‌ها را به سیا منتقل کرده بودند. شعبه‌ی سیا به خاطر آژاکس تقویت شد. رئیس شعبه (که ظاهراً مخالف کودتا بود) جای خود را به یک روزنامه‌نگار سابق داد که بحران آذربایجان را گزارش کرده بود و بسیاری از ایرانیان برجسته را میشناخت، و یک کارشناس وابسته به ارتش سیا که تجربه‌های تازه‌ای در کره داشت به ایران اعزام شد تا مسئولیت ارتباط با افسران ایرانی درگیر در توطئه را بر عهده گیرد.[40]

در ماههای ژوئن و ژوییه، با تظاهرات تقریباً هرروزه‌ی جمعیتهای طرفدار مصدق و ضد مصدق و توده‌ایها، موضع مصدق متزلزلتر شد. مجلس صحنه‌ی مجادله‌های مداوم نمایندگان طرفدار و مخالف مصدق بر سر قضیه‌هایی چون شورشهای فوریه، نقش بقایی در قتل افشار طوس، کنترل نیروهای مسلح، و انتخاب رئیس جدید مجلس بود. اوایل ژوئن در مجلس زد و خورد پیش آمد. در اول ژوییه که عبداله معظمی، از پشتیبانان مصدق، با اکثریت چهل و یک به سی و یک به جای کاشانی به ریاست مجلس انتخاب شد، مصدق به پیروزی عمده‌ای دست یافت. پس از حمله‌های بعدی جناح مخالف، گروهی از طرفداران مصدق به طور دسته‌جمعی از مجلس استعفا دادند. در اواخر ژوییه گروهی از نمایندگان وفادار به حائریزاده و بقایی در مجلس بست نشستند. در حالی که مجلس را این اقدامها فلج کرده بود مصدق تصمیم به انحلال آن و برگزاری انتخابات جدید گرفت. اما به سبب تهدید جناح مخالف به جلوگیری از حصول حد نصاب ناچار شد در اوایل ماه اوت قضیه را به همه‌پرسی

39. «Iranian Political Developments...,» 15; Alexander and Nanes, *United States and Iran*, 234-35.

۴۰. این جزییات از مصاحبه‌های محرمانه با چندین تن از دست‌اندرکاران به دست آمد.

بگذارد. نیروهای حکومت بدون پرده‌پوشی در انتخابات دخالت کردند و باعث اعتراض همگانی شدیدی علیه مصدق شدند.[۴۱]

در این زمان سیا از چندی پیش تضعیف مصدق از طریق شبکه‌ی بیدَمن را آغاز کرده بود. دست‌اندرکاران سیا در این فعالیتها آن‌را یک «برنامه‌ی هماهنگ‌شده‌ی ثبات‌زدایی» و «تلاشی با تمام قوا» توصیف کرده‌اند[۴۲]. بیدمن دست‌کم تا اندازه‌ای مسبب تظاهرات‌ها و ناآرامی مجلس بود که در این دوره مصدق را به عذاب انداخت[۴۳]. اینجا هم تعیین میزان تاثیر این اقدامها ممکن نیست اما احتمالاً نقش قابل توجهی در تضعیف پشتیبانی مردمی از مصدق داشته‌اند.

برای ترغیب شاه به پشتیبانی از زاهدی تلاشهای متعددی انجام شد. نخست، هندرسن سفیر آمریکا در ۳۰ ماه مه با شاه ملاقات کرد و به او گفته شد زاهدی اگر از پشتیبانی وسیع همگانی برخوردار بود، و از راههای پارلمانی به قدرت میرسید، و کمک همه‌جانبه‌ی قابل توجهی از سوی آمریکا یا انگلیس او را همراهی میکرد پذیرفتنی میشد. آشکار بود

۴۱. رویدادهای این دوره نسبتاً به خوبی در نیویورک‌تایمز آمده‌اند. همچنین نگاه کنید به: «Dr. Musaddiq's Move to Dissolve the Majles,» July 21, 1953, FO/371/104569; «Dissolution of the 17th Majles,» August 4, 1953, FO/371/104569; USARMA Tehran to DEPTAR, WASH DC, March 3, 1953, Record Group 59, Box 4113; U.S. Embassy, Tehran, «Political Events July 25-31, 1953,» July 31, 1953, Record Group 59, Box 4110.

۴۲. مصاحبه‌های محرمانه. یکی از فعالیتهای بیدمن تبلیغاتی بود برای آنکه مصدق یهودی‌زاده جلوه داده شود.

۴۳. مصدق بعدها قدرتهای خارجی را متهم در این ناآرامی مجلس دانست. نگاه کنید به: U.S. Embassy, Tehran, «Prime Minister's Radio Address of July 27, 1953,» July 28, 1953, Record Group 59, Box 4116.

در این زمان شش روزنامه‌ی ضد مصدق ناگهان در تهران ظاهر شدند و مقامهای سفارت آمریکا، که از فعالیتهای سیا بی‌خبر بودند درباره‌ی منبع مالی آنها مشکوک بودند. نگاه کنید به: USARMA Tehran to DEPTAR.

که آمریکا در وضعی نیست که دو شرط اول را برآورده سازد. در کوشش بعدی در اواخر ژوییه، یک سرهنگ ارتش آمریکا و یک مامور MI ـ ۶ به فرانسه رفتند تا با اشرف خواهر دوقلوی شاه که در قمارخانه‌های دوویل مشغول بازی بود مذاکره کنند. اشرف پس از این‌که از سرهنگ تعهد بدون اجازه‌ای مبنی بر این گرفت که اگر کودتا شکست بخورد آمریکا از شاه به سبکی که او بدان عادت داشت پشتیبانی خواهد کرد قبول کرد با برادرش صحبت کند. اشرف در ۲۵ ژوییه به تهران رسید اما مصدق مانع از ملاقات او با برادرش شد. یک هفته بعد در کوشش سوم، ژنرال نورمن شوارتسکف که از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ فرماندهی ژاندارمری ایران را بر عهده داشت توانست با شاه ملاقات کند که اما حاضر نشد خود را به طرح سیا متعهد سازد. آنگاه شوارتسکف به [کرمیت] روزولت توصیه کرد شخصاً با شاه دیدار کند. از طریق رشیدیان‌ها ترتیباتی داده شد. شاه همینکه دخالت رسمی آمریکا و انگلیس در طرح در برنامه‌های رادیویی ویژه برای او ثابت شد، قبول کرد از طرح پشتیبانی کند[۴۴].

گروه روزولت پس از کسب همراهی شاه توانست کودتا را دنبال کند. شاه فرمانهای برکناری مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری را صادر کرد. در شب شنبه ۱۵ اوت [۲۴ مرداد] سرهنگ نعمت‌اله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی فرمان برکناری مصدق را به وی ابلاغ کرد. مصدق که، احتمالاً به وسیله‌ی حزب توده، از توطئه باخبر شده بود، فرمان را جعلی دانست و نصیری را بازداشت کرد. نیروهای وفادار به مصدق در سراسر شهر واحدهای کنترل عبور و مرور مستقر کردند. نمایندگان مخالف، افسران نظامی مظنون به همدستی با زاهدی، و وزیر دربار شاه

44. «Ambassador Henderson's Report,» June 2, 1953, FO/371/104659.
و مصاحبه‌ی محرمانه با سرهنگ؛ نیز کتاب روزولت (پیشگفته). در مورد گزارش اشرف از سفر خود نگاه کنید به:
Princess Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1980), 134-40.

توقیف شدند. جستجوی وسیع به دنبال زاهدی آغاز شد و صد هزار ریال جایزه برای بازداشت او تعیین شد. واحدهای زرهی که در ارتباط با تسلیم فرمانها قرار بود در تهران به حرکت درآیند نتوانستند برسند. شاه بدون اطلاع دادن به گروه روزولت، از وحشت از کشور گریخت و نخست به بغداد و سپس به رم عازم شد.[۴۵]

بازداشت نصیری طرح کودتا را به کلی به هم زد و دسته‌ی روزولت را ناچار کرد استراتژی جدیدی تدبیر کنند. طرحهای اضطراری برای خارج کردن روزولت، زاهدی، و چند مهره‌ی کلیدی دیگر از ایران به وسیله‌ی هواپیمای یک وابسته‌ی نظامی آماده شد. زاهدی به یک خانه‌ی امن سیا منتقل شد و تا آخرین ساعتهای پیش از سقوط مصدق در آنجا پنهان بود. آنگاه گروه روزولت تلاشهای گوناگون و ناهماهنگ متعددی برای ترتیب دادن کودتا انجام داد. نخستین اینها تلاش برای علنی کردن تصمیم شاه به برکناری مصدق و جایگزینی زاهدی بود که مصدق آن‌را علناً اعلام نکرده بود. روز یکشنبه ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] ماموران سیا فرمانهای اعلام این تصمیمها را کپی کردند و نرن، سیلی، و دو خبرنگار آمریکایی را واداشتند آنها را در سراسر تهران توزیع کنند. دو خبرنگار به ملاقات اردشیر زاهدی در خانه‌ی یکی از ماموران سیا نیز برده شدند. او درباره‌ی فرمانها با آنان صحبت کرد و تلاش مصدق برای بازداشت پدرش را یک کودتا توصیف کرد چراکه پدرش به طور قانونی به نخست‌وزیری منصوب شده بود. این اطلاعات به سرعت در

۴۵. جزییات کودتا در این پاراگراف و بعدی متکی بر مصاحبه‌های خصوصی من با چهار مامور کلیدی سیا و نیز مقالات نیویورک‌تایمز نوشته‌ی خبرنگار آن کِنِت لاو است که از تهران گزارش میداد. ظاهراً حزب توده در شبکه مامورینی که برای آژاکس به کار گرفته شده بودند رخنه کرده بود؛ جزییات طرح کودتا را خبرگزاری تاس در ۱۵ ژوییه و روزنامه‌های حزب توده در ۱۳ اوت [۲۲ مرداد] خبر دادند. نگاه کنید به:
«Dr. Musaddiq's Move to Dissolve the Majles»; and «Persian Army Officers Attempt to Overthrow Dr. Musaddiq,» August 16, 1953, FO/371/104569.

نیویورک‌تایمز و جاهای دیگر منتشر شد[۴۶].

پس از آنکه فرمانها پخش شدند گروه سیا کوشید پشتیبانی از زاهدی را در نیروهای مسلح ایجاد کند. اعلامیه‌ای خطاب به نظامیان که خواهان پشتیبانی از شاه میشد تنظیم و پخش شد. یک گروه مستشاری نظامی آمریکا برای نیروهای طرفدار زاهدی تجهیزات نظامی فراهم کرد. تلاشهایی برای کسب پشتیبانی پادگانهای شهرهای دیگر به عمل آمد: با استفاده از مدارک جعلی سفر که در مراکز سیا تهیه شده بود پیکهایی به کرمانشاه و اصفهان فرستاده شدند. سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده پادگان کرمانشاه ستونی از تانکها و زرهپوشها را به سوی تهران راه انداخت، اما فرمانده پادگان اصفهان حاضر به همکاری نشد[۴۷].

در حالی که این رویدادها پیش میرفت، نرن و سیلی جمعیت کثیری را اجیر کردند که روز دوشنبه ۱۷ اوت [۲۶ مرداد] در خیابانهای مرکزی تهران به راه بیفتند و شعارهای حزب توده را تکرار کنند و شاه را محکوم کنند. این جمعیت توده‌ای «ساختگی» که با پنجاه هزار دلار که شب قبل یک مامور سیا به نرن و سیلی داده بود اجیر شده بودند، به قصد دامن زدن ترس از تصرف قدرت به وسیله‌ی توده‌ایها و کسب پشتیبانی برای زاهدی طرح شده بود. به زودی اعضای واقعی حزب توده که خبر نداشتند تظاهرات ساخته و پرداخته‌ی سیا است به آن ملحق شدند. جمعیت به مقبره‌ی رضاشاه و چندین مسجد حمله کرد و مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشید. تظاهرات روز بعد هم ادامه یافت و باعث شد هندرسن سفیر آمریکا درخواست کند که پلیس که هنوز در پایگاههای

۴۶. نقش دو خبرنگار در منبع زیر شرح داده شده است:
Kennett Love, «The American Role in the Pahlavi Restoration on 19 August 1953,» Allen Dulles Papers, Princeton University Library, 1960.

47. *New York Times*, August 19, 1953, 1:3-4; U.S. Congress, House, Committee on Foreign Affairs, *The Mutual Security Act of 1954: Hearings*, 83d Cong., 2d sess., April 3, 1954, 503-4, 509.

خود مستقر بود، تظاهرات را در هم بشکنند. مصدق، تصمیمی را که سرنوشت‌ساز از کار درآمد گرفت و رضایت داد. حزب توده با فراخواندن کادرهای خود از خیابانها تلافی کرد. روز سه‌شنبه، ۱۹ اوت [۲۸ مرداد]، بیشتر پلیس تهران علیه مصدق برگشت در حالی که توده‌ایها در خیابانها نبودند و به جمعیتهای طرفدار زاهدی که آن‌روز ظاهر شدند حمله نکردند[۴۸].

همینکه نسخه بدلهای فرمانها دست به دست پخش شد و گامهایی برای جلب پشتیبانی نیروهای مسلح از زاهدی برداشته شد، گروه روزولت به فکر پیدا کردن راههایی برای ترتیب دادن قیامی علیه مصدق افتاد. بدیهی‌ترین راه این کار از طریق روحانیت و ترجیحاً از طریق چهره‌های مردمی چون آیت‌اله کاشانی بود. گروه سیا که پیوندی با کاشانی نداشت، از رشیدیان‌ها خواست از طریق یارانشان در میان روحانیت ترتیب چنین کاری را بدهند. رشیدیان‌ها پاسخ دادند که تا روز جمعه که نماز برگزار میشود نمیتوان قیامی ترتیب داد. روزولت که میترسید شبکه‌ی مصدق به زودی دورشان را ببندد، از رشیدیان‌ها پرسید

۴۸. نقش سیا در سازمان دادن این جمعیت ساختگی توده‌ای که در کودتا نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرد در مصاحبه‌هایم با دست‌کم پنج تن از ماموران بازنشسته‌ی سیا تایید شد. یکی از آنان گفت خبرچینان سیا در حزب توده بعداً اطلاع داده‌اند که تصمیم حزب توده به فرا خواندن افراد خود از خیابانها پس از آنکه فهمیدند جمعیت اولیه ساختگی بوده است گرفته شد. چند تن از این منابع حدس میزدند نرن و سیلی شاید از تماسهای خود با رهبران حزب پان‌ایرانیست برای بسیج بخشی از این جمعیت استفاده کرده باشند. این با مشاهدات پرسنل سفارت آمریکا سازگار است که گفته‌اند جمعیت شامل «ترکیب غیرمعمولی از نفرات پان‌ایرانیست و توده‌ای بوده است.» نگاه کنید به:
Mattison to Dulles, August 17, 1953, Record Group 59, Box 4110.
مذاکرات هندرسن با مصدق در مصاحبه‌ی سال ۱۹۷۲ وی با دفتر تحقیقات شفاهی تاریخی دانشگاه کلمبیا (۱۸ ـ ۱۵) آمده است. حزب توده بعدها نقش خود در این رویدادها را دوباره ارزیابی کرد و نتیجه گرفت باید بیشتر از مصدق حمایت میکرد. نگاه کنید به:
Zabih, *Communist Movement in Iran,* 219-21.

چگونه میتواند با کاشانی تماس بگیرد. او را به یکی از یاران رشیدیان به نام احمد آرامش معرفی کردند. صبح سه‌شنبه ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] دو مامور سیا با آرامش ملاقات کردند و ده هزار دلار به او دادند. آنگاه جمعیت ضد مصدق از بازار به سوی تهران مرکزی به راه افتاد. احتمالاً رشیدیان‌ها و نرن و سیلی مستقلاً شاید از طریق یک روحانی دیگر و دسته راه‌اندازی به نام شعبان جعفری معروف به بی‌مخ، نیز جمعیتهای مشابهی راه انداختند.[۴۹]

جمعیت در هم آمیخته که واحدهای ارتش و پلیس و تماشاگران مخالف مصدق به آنها پیوسته بودند به ساختمانهای حکومتی و دفتر روزنامه‌ها و احزاب سیاسی طرفدار مصدق حمله کردند. مصدق حاضر نشد از نیروهای امنیتی برای در هم شکستن جمعیت استفاده کند. یک واحد ارتشی ایستگاه رادیو را تصرف کرد و شروع به پخش اعلامیه‌های طرفداری از زاهدی کرد. سرتیپ نیروی هوایی گیلانشاه ستونی از تانکها را به سوی خانه‌ی امن سیا که زاهدی در آن پنهان بود هدایت کرد. آنگاه این نیروها همراه با گروهی از تظاهرکنندگان طرفدار شاه ستاد ارتش را در اختیار گرفتند و به سوی خانه‌ی مصدق راه افتادند. آنجا یک نبرد نُه‌ساعته پیش آمد که در آن حدود سیصد نفر کشته شدند. دیوارهای اطراف خانه

۴۹. گزارشی از برنامه سازمان دادن تظاهرات در روز دوشنبه، چندین هفته بعد در تایمز هند آمد. نگاه کنید به:

«Transmits a Further Series of Articles,» June 16, 1953, FO/371/104568.

هیچیک از مقامهای سیا که به آرامش پول دادند نتوانستند با اطمینان بگویند که پول به چه کسی رسید هر چند حدسهایی میزدند (مصاحبه‌های محرمانه). تظاهرکنندگان طرفدار زاهدی شامل اعضایی از حزب سومکا و پان‌ایرانیست بودند. نگاه کنید به:

Henderson to Acheson, August 19, 1953, Record Group 59, Box 4110.

همه‌ی کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در کودتا دخالت داشتند و با آنان صحبت کردم باور داشتند روابط آرامش تنها منبع تامین مالی برای جمعیتی که روز ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] ظاهر شد نبود. بیشتر این منابع بر آنند که چهره‌های دیگری هم که در اینجا ذکر شده‌اند دستی داشتند، هر چند هیچکدام نتوانستند با قطعیت بگویند.

به وسیله آتش تانک و توپ خراب شد، به خانه حمله شد و مصدق از راه بام گریخت. وی روز بعد تسلیم نیروهای زاهدی شد.[۵۰]

اهمیت کودتای ۱۹۵۳

سقوط مصدق رویدادی نطفه‌ای در تاریخ امروز ایران بود. درک ما از رابطه‌ی بعدی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا نیازمند پاسخ به سه پرسش درباره‌ی این کودتا است: (۱) نقش آمریکا چقدر مهم بود؛ (۲) چه انگیزه‌هایی آمریکا را وادار به درگیری کرد؛ (۳) پیامدهای آن برای سیاست داخلی ایران چه بود؟

اگرچه انگلیس و برخی از عوامل ایرانی به وضوح نقش مهمی در سقوط مصدق داشته‌اند، از شواهد بر میاید که اگر آمریکا پا به میدان نمیگذاشت رژیم مصدق احتمالاً برپا میماند. تلاشهای انگلیسها و برخی از ایرانیان آشکارا طی بیست و هشت ماه نخست‌وزیری مصدق محبوبیت او را کاسته بود، اما نتوانسته بود او را از منصب خویش براندازد. در واقع، در حالی که مصدق در تابستان ۱۹۵۳ همچنان در قدرت ماند، همه‌ی رقبای عمده‌ی او به شدت تضعیف شده یا از دور خارج شده بودند: سید ضیا و قوام از صحنه بیرون رفته بودند؛ انگلیسها اخراج شده بودند؛ کاشانی بیشتر پشتیبانی خود در مجلس را از دست داده بود؛ و زاهدی دو بار در برکنار کردن مصدق شکست خورده و برای گریز از حکم بازداشت مخفی شده بود. در واقع، گذشته از حزب توده که در این زمان هنوز ضعیف بود[۵۱]، به نظر نمیرسد هیچ گروه یا شخصیت سیاسی ایرانی قادر

50. Roosevelt, *Countercoup,* 176-97; *New York Times,* August 20, 1953, 1:6.

۵۱. سیا در نوامبر ۱۹۵۲ به این نتیجه رسیده بود که پیش از پایان ۱۹۵۳ احتمال تصرف قدرت به وسیله حزب توده نیست. نگاه کنید به:

CIA, *Probable Developments in Iran through 1953,* NIE-75, November 13, 1952.

بوده باشد در تابستان ۱۹۵۳ بدون کمک قابل توجه خارجی مصدق را برکنار کند.

این نتیجه‌گیری را وارسی نقش هر یک از دست‌اندرکاران در کودتا تقویت میکند. کودتا را مقامهای آمریکایی (با کمک یک مامور اطلاعاتی انگلیس) طرح کرده و آن‌را تامین مالی و هدایت کرده بودند. هنگامی که طرح اولیه شکست خورد ماموران سیا که عملیات را هدایت میکردند استراتژی تازه را تدبیر کردند. گرچه ایرانیانی هم بودند که نقش مهمی در کودتا داشتند، همه‌ی آنها زیر نظر گروه سیا عمل میکردند. فضل‌الله زاهدی، رهبر اسمی کودتا، طی بیشتر مدت عملیات در یک خانه‌ی امن سیا پنهان بود. درباره‌ی تصمیم به اجرای کودتا، درباره‌ی طرح آن، یا حتا درباره‌ی نامزد برگزیده برای جانشینی مصدق با شاه مشورت نشده بود. او جز به اکراه از کودتا پشتیبانی نکرد و با دیدن نخستین نشانه‌های شکست به بغداد گریخت. اگرچه برخی از واحدهای ارتش از کودتا پشتیبانی کردند، بقیه به مصدق وفادار ماندند. بنابراین بسیار نامحتمل مینماید که زاهدی و گروه کوچک همکاران او میتوانستند کودتا را بدون پشتیبانی آمریکا پیش ببرند. افزون بر این، یاری گسترده‌ی آمریکا در ماههای پس از کودتا در قادر ساختن حکومت زاهدی به تثبیت قدرت حیاتی بود.

نه‌فقط در تابستان ۱۹۵۳ وقوع یک کودتا بدون کمک آمریکا بسیار نامحتمل بود، بلکه موضع داخلی مصدق هم از آنچه معمولاً تصور میشود کمتر متزلزل بود. اگرچه اقتصاد ایران در آغاز از تحریم نفتی انگلیس و دیگر مجازاتهای اقتصادی بدجوری صدمه دید، سیاستهای مالی انگیزنده‌ای که در ۱۹۵۲ اتخاذ شد بیکاری را به پایینتر از سطح ۱۹۵۱ رساند و در پایان سال ترمیم معتدلی را باعث شد. در آغاز ۱۹۵۳ حکومت مصدق کوشید به ژاپن و ایتالیا نفت بفروشد و گرچه این تلاشها سرانجام به جایی نرسیدند احتمالاً محاصره‌ی اقتصادی به زودی شکسته میشد. وابسته‌ی اقتصادی آمریکا وضع تجارت و کسب ایران را در مه

۱۹۵۳ «سرِ حال» توصیف کرد و گزارش میشود صادرات غیرنفتی ایران وضع خوبی داشته است[۵۲]. افزون بر این، مصدق هنوز از پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای در حزب ایران و نیروی سوم، در بازار[۵۳]، در میان طبقات متوسط و پایین‌شهری به طور عموم و در ارتش برخوردار بود. پس، در نبود یک مخالف نیرومند، مصدق احتمالاً یا تا مدتی در قدرت باقی میماند یا قدرت را به چهره‌ی دیگری از جبهه‌ی ملی واگذار میکرد.

چه انگیزه‌هایی آمریکا را واداشت در کودتا درگیر شود؟ اغلب استدلال میشود انگیزه‌ی اصلی آمریکا تمایل سیاستگذاران آمریکا به پیشبرد منافع کمپانیهای نفتی آمریکا با کمک به آنان در کسب سهمی از صنعت نفت ایران بود.[۵۴] حکومت آیزنهاور مصممانه پشتیبان منافع کسب

52. U.S. Embassy, Tehran, «Monthly Economic Report,» November 2, 1951, Record Group 59, Box 5490; «Labor Attaché's Report for January-June 1952, »July 21, 1952, FO/371/98732; U.S. Embassy, Tehran, «Quarterly Economic and Financial Review, Iran, Fourth Quarter 1952,» January 17, 1953, «Quarterly Economic and Financial Review, Iran, First Quarter, 1953,» April 17, 1953, «Quarterly Economic and Financial Review, Iran, Second Quarter, 1953,» July 18, 1953, «Monthly Economic Survey, Iran, April 1953,» May 12, 1953, and «Monthly Economic Survey, Iran, July 1953,» August 14, 1953, all in Record Group 59, Box 5490; see also U.S. Department of State, Office of Intelligence and Research, *Iran's Political and Economic Prospects through 1953,* January9,1953,13-17;Homa Katouzian, «Oil Boycott and the Political Economy: Musaddiq and the Strategy of Non-Oil Economics,» in Bill and Louis, *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil,* 203-27; and Patrick Clawson and Cyrus Sassanpour, «Adjustment to a Foreign Exchange Shock: Iran, 1951-1953,» *International Journal of Middle East Studies* 19 (May 1987) 1-22.

53. See «Comments on the Political Significance of the Tehran Bazaar Organization,» December 19, 1953, FO/371/109986.

54. See, e.g., Bahman Nirumand, *Iran: The New Imperialism in Action* (New York: Monthly Review Press, 1969), 5.

و کار در آمریکا بود و برادران دالس وکلای برجسته‌ی وال‌استریت بودند که در تجارت بین‌المللی تخصص داشتند. افزون بر این، توافق نهایی که در ۱۹۵۴ با حکومت زاهدی امضا شد ۴۰ درصد سهم از تولید نفت ایران را که پیش از ملی شدن به طورکامل در اختیار شرکت نفت ایران و انگلیس و متعلق به انگلیسها بود، به شرکتهای آمریکایی واگذارد.

این استدلال اگرچه جاذبه‌ای سطحی دارد، واقعیتهای آن زمان بازار بین‌المللی نفت را نادیده میگذارد. از آنجا که در آغاز ۱۹۵۰ ها عرضه‌ی اضافی وجود داشت، شرکتهای نفتی دلیل ناچارکننده‌ای به جستجوی منابع جدید نداشتند. شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا در ۱۹۵۱ تولید را در عربستان سعودی و کویت افزوده بودند تا جبران نفت ایران را بکنند، بنابراین عملیات در ایران آنان را ناچار میکرد تولید را در این کشورهای دیگر کاهش دهند و این تنشهای میان آنان و رهبران سعودی و کویت میافرید. افزون بر این شدت احساسات ملتگرایانه در ایران چنین عملیاتی را بسیار مخاطره‌آمیز میکرد. به خاطر این ملاحظات مدیران شرکتهای نفت آمریکایی مکرراً به مقامهای آمریکا گفته بودند که در این زمان علاقه‌ای به خرید نفت ایران ندارند.[55] در واقع حکومت ترومن حتا کوشیده بود با ندیده گرفتن یک دادخواست عمده‌ی قانون ضد تراست که دادگستری علیه آنان مطرح کرده بود شرکتهای نفتی آمریکایی را به شرکت در کنسرسیوم ترغیب کند و این ترغیب بعدها در حل و فصل مناقشه‌ی نفت که آمریکا در ۱۹۵۴ انجام داد گنجانده شد. بدینسان نه‌تنها شرکتهای عمده‌ی آمریکایی در این زمان خواهان خرید نفت ایران نبودند بلکه سیاستگذاران آمریکا ناچار بودند برای واداشتن آنها به این کار تدابیر موثری بیندیشند.

55. See U.S. Senate, Committee on Foreign Relations, *The International Petroleum Cartel: The Iranian Consortium and U.S. National Security,* 93d Cong., 2d sess., February 21, 1974, esp. 27-28; and «Anglo- U.S. Discussions,» December 13, 1952, FO/371/98704.

زمان تصمیم‌گیری اولیه‌ی آمریکا برای برانداختن مصدق، (دو هفته پس از گشایش دوره ریاست‌جمهوری آیزنهاور) چنین القا میکند که این تصمیم در درجه‌ی نخست ناشی از دیدگاههای فعالتر دستگاه حکومتی تازه در سیاست خارجی بود و نه ناشی از چگونگی پیشرفت اوضاع ایران در این زمان. در واقع، کودتا عملاً همچون آزمونی برای استراتژی تازه‌ی حکومت آیزنهاور برای نبرد با گسترشجویی کمونیزم بود.

از اوایل ۱۹۵۰ حکومت ترومن حضور آمریکا در ایران را پیرو سیاست دفاع از پیرامون خویش گسترش داده بود. طبق یک بررسی شورای امنیت ملی در نوامبر ۱۹۵۲، موقعیت استراتژیک ایران در مرز جنوبی شوروی و ذخایر نفتی فراوان آن، به آن «اهمیتی تعیین‌کننده» برای امنیت ملی آمریکا بخشیده بود[۵۶]. تحلیلگران اطلاعاتی آمریکا مصدق را کمونیست نمیدانستند و تصرف قدرت به وسیله‌ی کمونیستها را در این زمان محتمل نمیانگاشتند. بلکه باور داشتند حزب توده با رخنه در نیروهای مسلح و دیوانسالاری دولتی و کوشش برای رابطه‌ی مساعد با مصدق و دیگر رهبران جبهه‌ی ملی استراتژی «جبهه‌ی خلق» را دنبال میکند. حکومت ترومن اگرچه عمیقاً از نفوذ حزب توده نگران بود باور نداشت این حزب در آستانه‌ی گرفتن قدرت است و از اینرو برای برانداختن مصدق کوششی نکرد[۵۷].

طی مبارزات انتخاباتی ۱۹۵۲ جمهوریخواهان حکومت ترومن را متهم کرده بودند به درستی با گسترشجویی شوروی برخورد نمیکند و

56. U.S. National Security Council, *United States Policy regarding the Present Situation in Iran,* NSC 136/1, November 20, 1952, 1.

57. CIA, *Probable Developments in Iran;* U.S. Department of State, Office ofIntelligenceandResearch, *Iran's Political and Economic Prospects through 1953,* OIR No. 6126, January 9, 1953.

استراتژی «جبهه خلق» حزب توده را یک مأمور بازنشسته سیا که در آن‌زمان در ایران کار میکرد برای من در مصاحبه‌ی محرمانه شرح داد.

استدلال میکردند که چین و اروپای شرقی را «باخته» است و در جنگی ظاهراً پایان‌ناپذیر در کره پای در گل مانده است. حکومت جدید همینکه به قدرت رسید شروع به تدوین یک استراتژی تازه‌ی جهانی کرد که به «نگاه نو» معروف شد. این استراتژی رویکرد دفاع از پیرامون ترومن را حفظ میکرد اما میخواست با عمل تهاجمی‌تر و بهره‌گیری از ابزار سیاسی چندگونه‌تری، از جمله عملیات مخفی ابتکار عمل علیه اتحاد شوروی را در دست بگیرد. ایران که جان فاستر دالس طی مبارزه‌ی ۱۹۵۲ آن‌را یک «چین دوم» بالقوه توصیف کرده بود[۵۸]، به سرعت یک مورد آزمونی شد. اگرچه از زمان انتخابات هیچ دگرگونی عمده‌ای در ایران رخ نداده بود و تصرف قدرت توده‌ایها هنوز قریب‌الوقوع تصور نمیشد، حکومت تقریباً بلافاصله پس از آغاز دوره‌ی ریاست‌جمهوری جدید تصمیم به برانداختن مصدق گرفت. بیشتر مقامهای آمریکایی رده‌ی متوسط که در امور ایران دخیل بودند با کودتا موافق نبودند.[۵۹] و این نشان میدهد تصمیم کودتا را مقامهای بالا بدون مشورت وسیع گرفته بودند. پس از کودتا، که

58. «The United States Ideas of a Settlement of the Oil Dispute,» October 20, 1952, FO/371/98702.

درباره‌ی «نگاه نو» نگاه کنید به:

John Lewis Gaddis, *Strategies of Containment* (New York: Oxford University Press, 1982), chap. 5.

۵۹. هنری بایرود معاون وزیر خارجه، هندرسن سفیر آمریکا، سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران، و بسیاری از متخصصین رده‌ی پایینتر امور ایران در کاخ سفید و سیا مخالف کودتا بودند؛ مصاحبه با بایرود؛ مصاحبه با گوردون ماتیسون، روی ملبورن؛ مصاحبه‌های محرمانه با چند مامور بازنشسته‌ی سیا. طبق این منابع بایرود و هندرسن هر دو با بیمیلی عمل می‌کردند. ظاهراً موافقان عمده عبارت بودند از برادران دالس، ویسنر، و روزولت. برای شواهدی در مورد این‌که تصرف قدرت به وسیله‌ی حزب توده قریب‌الوقوع تصور نمیشد نگاه کنید به:

CIA, «Comment on Tudeh Position in Current Iranian Situation,» March 3, 1953.

نخستین مورد استفاده از عملیات مخفی به وسیله‌ی ایالات متحد در زمان صلح برای برانداختن یک حکومت خارجی بود تلاشهای مشابهی در گواتمالا، مصر، سوریه، اندونزی و کوبا صورت گرفت. افزون بر این، نقش آمریکا در کودتا به مطبوعات آمریکا خبر داده شد تا عزم جدی حکومت آیزنهاور به نبرد با گسترشجویی کمونیزم ثابت شود.[۶۰] این اقدامها موید این فکر است که کودتا آزمون مهمی برای حکومت آیزنهاور بود.

سرانجام، پیامدهای کودتا برای سیاست داخلی ایران چه بود؟ پیامد بلافاصله آن بود که شاه و زاهدی توانستند یک‌رشته بازداشتهای گسترده را به اجرا درآورند و رژیم اقتدارگرای محکمی برقرار کنند که در آن همه‌ی شکلهای فعالیت سیاسی مخالف منع شده بود. این اقدامها نه‌فقط جبهه‌ی ملی و وابستگان آن بلکه نیز سازمانهایی را که با جبهه‌ی ملی مخالفت کرده بودند از قبیل حزب توده و حزب زحمتکشان و شبکه‌ی کاشانی را شدیداً تضعیف کرد چنان‌که هرگز اهمیتی را که در دوره‌ی مصدق از آن برخوردار بودند باز نیافتند. جبهه‌ی ملی و این سازمانهای دیگر وسایل اولیه‌ای بودند که از طریق آنها طبقه‌ی متوسط امروزی، طبقه‌ی کارگر صنعتی و طبقه‌های متوسط و پایین سنتی توانسته بودند نفوذی روی دولت اعمال کنند. بنابراین کودتا و در پی آن تحکیم یک رژیم مقتدر، خودمختاری دولت در برابر این طبقه‌ها را بسیار افزود. افزون بر این، جنبشی که جبهه‌ی ملی رهبری کرد، در واقع تلاشی از سوی طبقه‌ی متوسط امروزی برای تثبیت چیرگی خود بر دولت بود. بنابراین این

۶۰. گزارش کودتا که در:
Richard Harkness and Gladys Harkness, «The Mysterious Doings of CIA,» *Saturday Evening Post,* November 6, 1954, 66-68.
آمده است به گفته‌ی چندین منبع محرمانه به وسیله‌ی سیا در اختیار نویسندگان آن قرار گرفت. اهمیت کودتای ۱۹۵۳ در ایران به عنوان سابقه‌ای برای اقدامات مشابه در جاهای دیگر در مصاحبه‌ی تلفنی من با ریچارد هلمز، سرپرست سیا از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳، مورد تاکید قرار گرفت.

اقدامها چشم‌اندازهای آن چیرگی را نیز، دست‌کم موقتاً، پایان داد. از آنجا که ایالات متحد نقشی کلیدی در ترتیب دادن کودتا بازی کرده بود، بیشترین مسئولیت را در این پیامدها داشت.

۴

استقرار دولت دست‌نشانده‌ی آمریکا در ایران

ایالات متحد کودتایی را که نخست‌وزیر محمد مصدق را در اوت ۱۹۵۳ برانداخت با این هدف سازمان داده بود که ثبات سیاسی را به ایران برگرداند و بدین‌ترتیب مانع آن شود که کمونیستها سرانجام قدرت را تصرف کنند. اما در حالی که برکناری مصدق از قدرت با موفقیت انجام شده بود، او و جبهه‌ی ملی کاملاً مردمپذیر ماندند. اگر حکومت تازه مستقر زاهدی نمیتوانست به سرعت قدرت خویش را تحکیم کند ممکن بود ناپایداری سیاسی به زودی دوباره پدید آید و جبهه‌ی ملی یا سازمان دیگری این حکومت را به طور جدی به مبارزه بخواند. در واقع در نخستین ماههای پس از کودتا چنین رخدادی در حال وقوع بود. آمریکا برای تقویت حکومت زاهدی به اقدامهای گوناگونی دست زد که به ایجاد یک رژیم نوین، پایدارتر، و خودمختار در پایان ۱۹۵۴ کمک کرد. آنگاه ایالات متحد اجرای اقدامهایی را شروع کرد که برای تقویت ثبات سیاسی بلندمدت ایران و گنجاندن ایران در استراتژی جهانی آمریکا برای مقابله با اتحاد شوروی طرح شده بود. در آغاز ۱۹۶۰ ها این اقدامها ایران را به یکی از دست‌نشاندگان عمده‌ی آمریکا در منطقه تبدیل کرده بودند. این اقدامها روی سیاست داخلی ایران نیز تاثیر قابل ملاحظه‌ای داشت و توانائیهای سرکوب و یارگیری دولت را تقویت کرد و بنابراین خودمختاری آن‌را افزایش بسیار بخشید.

تحکیم قدرت پس از کودتا

کودتای ۱۹۵۳ مصدق و حکومتش را از منصب برکنار کرده بود، اما پایگاه پشتیبانی آن در طبقه‌ی متوسط امروزی، طبقه‌ی متوسط سنتی، و طبقه‌ی کارگر صنعتی عمدتاً دست‌نخورده ماند. به گونه‌ای مشابه پایگاه پشتیبانی حزب توده در طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی نسبتاً نیرومند ماند، و حزب توده کاملاً در نیروهای مسلح و برخی از ارگانهای دولتی رخنه کرده بود. از آنجا که حکومت زاهدی از پشتیبانی مردمی چندانی برخوردار نبود و حتا نمیتوانست روی حمایت کامل شاه و نیروهای مسلح حساب کند[1]، به وضوح به اقدامهای نیرومندی نیاز بود. در نتیجه، زاهدی بیدرنگ قلع و قمع شدید همه‌ی سرچشمه‌های مخالفت را آغاز کرد. در تهران مقررات محدودیت عبور و مرور برقرار شد و تانکها در بازار به صف شدند. مصدق و یاران نزدیکش بازداشت یا ناچار به اختفا شدند. به مخفیگاههای احتمالی حزب توده تهاجم شد. روزنامه‌ها زیر فشار قرار گرفته یا ناچار به تعطیل شدند. واحدهای ارتش و پلیس تظاهرات پراکنده‌ی تهران و دیگر شهرها را در هم شکستند. در پایان سپتامبر بیش از هزار و چهار صد نفر و تا پایان سال دست‌کم هفتصد نفر دیگر بازداشت شده بودند. حدود سه هزار کارمند دولت که ادعا میشد به حزب توده وابسته‌اند از مشاغل خود برکنار شدند. نیروهای مسلح از اعضای غیروفادار تصفیه شدند و حدود هشتصد افسر وفادار

۱. درباره‌ی قدرت جبهه‌ی ملی و حزب توده در این زمان نگاه کنید به:
«Persian Government Wish to Hold Elections Soon,» December 31, 1953, FO/371/109986; and «Estimate of Tudeh Party Numerical Strength,» September 23, 1953, FO/371/104573.

درباره‌ی بی‌بهرگی زاهدی از پشتیبانی نگاه کنید به:
«Internal Situation in Persia,» August 25, 1953, FO/371/104570; and Henderson to Acheson, October 9, 1953, Record Group 59, Box 4110.

ترفیع یافتند[۲].

بر رغم این اقدامهای شدید، در نخستین ماههای پس از کودتا فعالیت سیاسی قابل توجهی از سوی جناح مخالف انجام شد. این فعالیتها را سه گروه متمایز انجام دادند: پشتیبانان وفادار جبهه‌ی ملی، حزب توده، و جداشدگان از جبهه‌ی ملی که شروع به مخالفت با حکومت زاهدی کرده بودند.

اگرچه بیشتر رهبران بالای جبهه‌ی ملی به زودی پس از کودتا بازداشت شده بودند، بسیاری از چهره‌های رده‌ی پایینتر و پشتیبانان غیررسمی آزاد مانده بودند و به سرعت اقدام به فعالیت مخالف را آغاز کردند. جدیترین تهدید از این قبیل از جانب ایل قشقایی بود که بر رغم پیوندهای نزدیکش با ایالات متحد، قویاً از مصدق پشتیبانی کرده بود. خانهای قشقایی به سرزمینهای خود در جنوب بازگشتند و شروع به بسیج نیروهای خود کردند. آنگاه یکی از پادگانهای ارتش را تصرف کردند و در اواخر سپتامبر شهر شیراز را در محاصره گرفتند. رهبران جبهه‌ی ملی در تهران از ترس این‌که یک رویارویی مسلحانه به نفع حزب توده تمام خواهد شد پیامی برای سران قشقایی فرستاده و خواستند که عقب‌نشینی کنند. سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران نیز از سران قشقایی دیدار و تهدید کرد اگر به فعالیتهای خود ادامه دهند آنان را «خرد» خواهد کرد. محاصره‌ی شیراز به زودی برداشته شد. ارتش ایران در نوامبر اردوکشی

2. *New York Times,* August 20, 1953, 1:8, August 21, 1953, 1:8, August 25, 1953, 1:5, August 28, 1953, 4:2, September 2, 1953, 13:1, September 13, 1953, 24:1; «Tehran Situation Reports,» n.d., FO/371/104570; «The Newspaper Situation,» August 28, 1953, FO/371/104570; *Journal de Tehran,* September 24, 1953.

ارقام بازداشتها متکی است بر:

Journal de Tehran, September 23, 1953, and in subsequent issues.

برای خلع سلاح قشقاییها را آغاز کرد و پس از آن سران ایل تبعید شدند.[۳]

سرچشمه‌ی عمده‌ی دیگر مخالفت نهضت مقاومت ملی بود، سازمانی که پشتیبانان جبهه‌ی ملی به زودی پس از کودتا تشکیل دادند. نهضت مقاومت ملی بیشتر وفاداران برجسته‌ی جبهه‌ی ملی را که هنوز زیاد بودند جذب کرد و برای مدتی همچون جانشین غیررسمی جبهه‌ی ملی عمل کرد. دو روزنامه منتشر ساخت و تظاهراتی ضدحکومتی سازمان داد که یکی از آنها تظاهرات بزرگی از سوی دانشجویان و بازاریان در آغاز اکتبر بود؛ دیگری اعتصاب بازاریان در آغاز نوامبر به رهبری صاحب یک رستوران به نام حسن شمشیری؛ و یک‌رشته تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران در آغاز دسامبر. همه‌ی اینها با قدرت سرکوب شدند: بسیاری از تظاهرکنندگان کشته شدند؛ صدها نفر بازداشت شدند؛ و نیروهای امنیتی پس از تظاهرات شمشیری سقف بازار تهران را شکافتند. نهضت مقاومت ملی اگرچه چندین سال باقی ماند، جدیت سرکوب حکومت آن‌را وادار کرد پس از دسامبر ۱۹۵۳ دست از سازمان دادن تظاهرات همگانی بردارد[۴].

حزب توده نیز هر چند در اثر سرکوب حکومتی ناچار زیرزمینی

3. «Tehran Situation Reports»; *New York Tims,* September 28, 1953, 8:1-2; «Fortnightly Political Summary, Period November 16- November 29,» December 1, 1954, FO/371/109985; «Fortnightly Political Summary, Period March 27- April 13,» April 14, 1954, FO/371/109985.

موضع جبهه‌ی ملی و سیا را محمدحسین قشقایی در مصاحبه‌ای با من شرح داد. و موضع سیا در مصاحبه‌ی محرمانه‌ی من با سرپرست شعبه سیا تایید شد. ظاهراً این رویارویی به رابطه‌ی نزدیک سیا و قشقاییها ختم شد.

4. Houchang Esfandiar Chehabi, «*Modernist Shi'ism and Politics: The Liberation Movement of Iran*»(Ph.D.diss., Yale University, 1986), chap. 5; *New York Times,* October 9, 1953, 5:7; «Internal Affairs,» November 9, 1953, FO/371/104571; «Kashani's Press Conference on Dec. 5,» December 9, 1953, FO/371/104572.

شده بود، بسیار فعال بود. به نهضت مقاومت ملی و یک سازمان طرفدار مصدق که در بازار تهران تشکیل شده بود برای همکاری علیه حکومت زاهدی نزدیک شد و ظاهراً در تظاهراتی که در بالا ذکر شد شرکت جسته بود. در اواخر سپتامبر یک جوخه‌ی خرابکاری توده‌ای به یک پایگاه هوایی حمله کرد و همه‌ی هواپیماهای عملیاتی نیروی هوایی ایران جز دو تا را نابود کرد. از آنجا که این هواپیماها برای استفاده علیه قشقاییها که شیراز را محاصره کرده بودند آماده شده بود نتیجه‌گیری شد که توده‌ایها و قشقاییها با یکدیگر همکاری میکنند. توده‌ایها در اکتبر همچنین کوشیدند در تعدادی از کشتیهای جنگی در بندر خرمشهر خرابکاری کنند و در نوامبر شورش ضد حکومت وسیعی در اصفهان به راه انداختند. حزب توده از آنجا که تهدید عمده‌ای برای حکومت بود هدف عمده‌ی سرکوب بود؛ در نتیجه عضویت فعال آن در دسامبر ۱۹۵۳ به نصف کاهش یافته بود.[۵]

غریب این بود که سرچشمه‌ی سوم مخالفت، بریدگان از جبهه‌ی ملی بودند که با زاهدی برای برانداختن مصدق همکاری کرده بودند. تقریباً بیدرنگ پس از کودتا کاشانی و بقایی شروع به توطئه علیه زاهدی کردند، اظهارات تحریک‌کننده‌ای در مطبوعات از آنان نقل میشد و کوشیدند یک سازمان ناسیونالیست جدید بنا کنند. زاهدی نخست این فعالیتها را تحمل میکرد اما به زودی شروع به تهدید کاشانی و بقایی در

5. «Internal Situation Reports,» n.d., FO/371/104571; U.S. Embassy, Tehran, «Political Significance of Tehran Bazaar Organizations,» December 19, 1953, Record Group 59, Box 4110; *New York Times,* September 26, 1953, 2:1, October 10, 1953, 2:5; CIA, *Current Intelligence Bulletin 29* (September 1953); «Political and Economic Developments in Iran,» November 19, 1953, FO/371/104572; U.S. Embassy, Tehran, «Roundup of Tudeh Activities, Late November 1953,» December 11, 1953, Record Group 59, Box 4110.

مورد محدود کردن دسترسی آنان به مطبوعات کرد. همچنان‌که زاهدی قدرت خود را تحکیم کرد کاشانی و مکی به تدریج از صحنه خارج شدند، اما بقایی بسیار فعال ماند. در ۱۹۵۴ بازداشت و به تبعید درونکشوری فرستاده شد، و در دهه‌ی پس از کودتای ۱۹۵۳ یکی از هویداترین منتقدین رژیم شاه شد.[۶]

بر رغم تلاشهای مخالفان، حکومت زاهدی به تدریج توانست قدرت خود را تحکیم کند. گرچه ابزار عمده‌ی وی در این فرایند تحکیم قدرت، سرکوب بود، دو تاکتیک دیگر نیز مفید از کار درآمدند. یکی از آنها محاکمه‌ی بسیار پر سر و صدای مصدق در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۳ بود. این محاکمه با تمرکز توجه روی سرنوشت مصدق و نه وضعیت سیاسی حاکم، در این موقعیت حساس به تضعیف جبهه‌ی ملی کمک کرد. افزون بر این، از آنجا که محاکمه بیشتر روی ریزه‌کاریهای قانونی تمرکز داشت تا سرشت رژیم مصدق، حکومت زاهدی را قادر ساخت با اتهامهایی در زمینه‌ی نقض آشکار قانون از جانب او، تصویر مترقی او را خدشه‌دار کند. سرانجام مصدق به سه سال زندان محکوم شد و پس از آن تا هنگامی که در ۱۹۶۷ درگذشت در خانه توقیف بود؛ بدینسان از این‌که چون یک شهید یا چون یک رهبر به جنبش ملی خدمت کند جلوگیری شد. در این زمان محاکمه‌های پر سر و صدایی نیز برای حسین فاطمی که سرانجام اعدام شد، علی شایگان و احمد رضوی، که به حبس ابد محکوم شدند (بعدها تخفیف یافت)، و برای گروهی از افسران که از مصدق در

6. «Political and Economic Developments in Iran»; «Memorandum on the Present Political Situation,» January 4, 1954, FO/371/109986; «Persia Quarterly Political Report,» February 26, 1954, FO/371/109990; «Fortnightly Political Summary, Period May 29- June 12,» June 12, 1954, FO/371/109985; «Preliminary Report on the Internal Situation in Persia,» January 7, 1954, FO/371/109985.

جریان کودتا پشتیبانی کرده بودند ترتیب یافت[7].

تاکتیک دیگر، اعمال نفوذ در انتخابات مجلس هجدهم بود که در سه‌ماهه‌ی نخست ۱۹۵۴ برگزار شد. شعبان بی‌مخ، دسته‌راه‌انداز بدنام با راه انداختن دسته‌هایی که به رای‌دهندگان حمله کرده و آنان را مرعوب میکردند نقش برجسته‌ای در تقلب در این انتخابات بازی کرد. سفارت آمریکا گزارش داد که بیشتر نامزدهایی که در مجلس هجدهم برگزیده شدند یا طرفدار انگلیس بودند و یا «چهره‌های قدیمی بدسابقه»[8]. هیچ چهره‌ای از جناح مخالف قانونی انتخاب نشد. زاهدی با کسب کنترل مجلس بدین شیوه، مانع از آن شد که چون عرصه‌ای برای فعالیت مخالف به‌کار آید چنان‌که از آغاز ۱۹۴۰ ها به بعد آمده بود، و گریز از بازداشت از طریق مصونیت پارلمانی را برای اعضای جناح مخالف ناممکن ساخت.

زمانی که انتخابات مجلس هجدهم در مارس ۱۹۵۴ انجام گرفت حکومت زاهدی جبهه‌ی ملی، حزب توده و همه‌ی سرچشمه‌های دیگر مخالفت را به شدت تضعیف کرده بود. وی هنگام انتخابات و پس از آن نیز به استفاده‌ی آزادانه از سرکوب ادامه داد و رای‌دهندگان را مرعوب کرد و رهبران مخالف از قبیل شاهپور بختیار، مظفر بقایی، داریوش فروهر، مصطفا کاشانی، احمد رضوی، و علی شایگان را بازداشت کرد. اما پس از انتخابات مجلس هجدهم آهنگ بازداشتها به طور قابل

7. *Journal de Tehran,* October 12, 1954, and November 2, 1954; U.S. Embassy, Tehran, «Imprisonment of Pro-Mosadeq Political Figures,» June 1, 1955.

درباره‌ی پیامدهایی که زندانی شدن مصدق و سپس بازداشت خانگی وی برای جنبش ملی داشت نگاه کنید به:

Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), 294-95.

8. «Not Painless Is Brainless,'» *Life,* March 22, 1954, 38-40; «Elections,» February 2, 1954, FO/371/109986.

ملاحظه‌ای کاهش یافت.[۹]

دو رویداد کلیدی در آخر تابستان و پاییز ۱۹۵۴ تحکیم رژیم پس از مصدق را به طور اساسی تکمیل کرد. نخستین آنها کشف یک شبکه‌ی بزرگ حزب توده در نیروهای مسلح به وسیله‌ی نیروهای امنیتی زاهدی در سپتامبر ۱۹۵۴ بود. این شبکه از دست‌کم ۴۵۸ افسر ارتش تشکیل میشد که مستقل از شبکه‌ی اصلی حزب توده سازمان یافته بودند و مستقیماً به یک مامور اطلاعاتی سفارت شوروی گزارش میدادند. این شبکه گرچه ظاهراً در درجه‌ی اول برای گردآوری اطلاعات و نه هدایت فعالیتهای براندازی تاسیس شده بود خرابکاری در پایگاه هوایی را که پیشتر یاد شد انجام داده بود و تهدیدی روشن برای حکومت بود.[۱۰] انهدام این شبکه، همراه با موج بازداشتهای بیدرنگ پس از کودتا و توقیف ۳۸۰ عضو حزب توده در تهران در ژوییه ۱۹۵۴ حزب توده را از آن‌پس به

۹. طبق محاسبات من ژورنال دُ تهران از سپتامبر ۱۹۵۳ تا فوریه‌ی ۱۹۵۴ میانگین ماهانه ۲۴۳ بازداشت و از مارس تا ژوئن ۱۹۵۴ ماهانه فقط ۲۴ بازداشت را گزارش کرده است.

۱۰. این توصیف متکی بر مصاحبه‌های محرمانه با دو مأمور سیا است که در کشف این شبکه از نزدیک فعال بودند. و همچنین متکی است بر:
«Government Anti-Tudeh Campaign,» November 26, 1954, *Declass. Docs.* 1, No. 4 (1974), 309D; and on Farhad Kazemi, «The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis,» In Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, eds., *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics, and Society* (London: Cass, 1980), 217-40.

مقامهای آمریکا در این‌زمان باور داشتند شبکه‌ی مستقل توده‌ای دیگری هم در میان افسران غیرشاغل نیروهای مسلح تاسیس شده است اما چنین شبکه‌ای کشف نشد. شبکه‌ی نظامی حزب توده درست پیش از آنکه به وسیله نیروهای امنیتی کشف شود بسیاری از اعضای خود را برای خرابکاری در زمان بحث قرارداد جدید نفت در مجلس به تهران فرستاده بود. در میان این خرابکاران یک جوخه‌ی ترور هم بود که قرار بود برخی از مقامهای حکومتی را به قتل برساند. نگاه کنید به:
Iran White Paper, sec. II.A- (2).

عنوان یک نیروی عمده‌ی سیاسی از میان برداشت. همچنین نشان داد نیروهای امنیتی کشور به سطح بالایی از پیچیدگی دست یافته‌اند و این واقعیت بدون تردید خوشایند حکومت و پشتیبانان آن بود و جناح مخالف را رنج میداد.

گام نهایی در تحکیم رژیم تازه امضای قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران و کنسرسیومی از شرکتهای نفتی غربی در اکتبر ۱۹۵۴ [مهر ۱۳۳۳] بود که ایران را قادر ساخت صادرات نفت خود را از سر بگیرد. مذاکره برای این قرارداد را علی امینی، وزیر دارایی زاهدی، با کمک قابل ملاحظه‌ی آمریکا انجام داد. قرارداد شباهت نزدیکی به قراردادهایی داشت که در همان زمان بین کشورهای تولیدکننده‌ی نفت و شرکتهای عمده‌ی بین‌المللی نفت منعقد میشد: سودها پنجاه ـ پنجاه بین شرکت ملی نفت و اعضای کنسرسیوم تقسیم میشد؛ ایران حق امتیازهایی بالغ بر ۱۲/۵ درصد کل فروش دریافت میکرد؛ و بریتیش پترولیوم (شرکت نفت ایران و انگلیس سابق) در ازای ملی شدن داراییهای خود غرامت مناسبی میگرفت. بریتیش پترولیوم ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم را دریافت کرد؛ گروهی از شرکتهای آمریکایی با هم ۴۰ درصد دیگر سهام را گرفتند. به رویال داچ شل ۱۴ درصد سهم داده شد و ۶ درصد سهم باقیمانده به گروه «کمپانیهای نفتی فرانسه» رسید. اگرچه درآمد نفت ایران در نتیجه‌ی این قرارداد نزدیک به سه‌برابر شد معافیتهای مالیاتی حکومتهای مربوطه‌ی اعضای کنسرسیوم تا حد زیادی زیان اعضا را جبران میکرد.[11] در پایان سال صادرات نفت ایران از سر گرفته شده بود و این به اقتصاد رونقی داد و برای حکومت منبع درآمد بسیار لازمی فراهم کرد و به فصلی پرتلاطم در تاریخ ایران خاتمه داد.

11.Fereidun Fesharaki, *Development of the Iranian Oil Industry: International and Domestic Aspects* (New York: Praeger, 1976), 47-55.

مقامهای آمریکا که نگران ثبات سیاسی و جلوگیری از تصرف قدرت به دست شوروی بودند بیدرنگ پس از کودتا با استفاده از دیپلماسی، کمک مالی، و فعالیت پشت پرده‌ی سیاسی تلاش عمده‌ای را برای تقویت حکومت زاهدی شروع کردند. به زودی پس از کودتا رئیس‌جمهور آیزنهاور پیام تبریکی برای شاه فرستاد و مقامهای آمریکا اعلام کردند که درخواست کمک ایران به طور عاجل و با نظر مساعد ملاحظه خواهد شد. به دنبال آن در پاییز ۱۹۵۳ پشتیبانی آمریکا از ایران چندین‌بار علناً اعلام شد که سرانجام به دیدار ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور از ایران در دسامبر انجامید. حکومت زاهدی در ۲۶ اوت رسماً درخواست یک کمک اقتصادی همه‌جانبه فوری از آمریکا را کرد؛ ظرف ده روز برنامه‌ی موجود کمک آمریکا در ایران ۲۳/۴ میلیون دلار افزایش یافت و ۴۵ میلیون دلار دیگر کمک اضافی فوری نیز اعطا شد. در اوایل ۱۹۵۴ کمکهای فوری دیگری نیز در پی بود. به علاوه شعبه‌ی سیا در تهران حدود ۱ میلیون دلار نقد را که از عملیات آژاکس مانده بود مدت کوتاهی پس از کودتا به حکومت زاهدی داد. این‌گونه پشتیبانی دیپلماتیک و مالی با افزایش منزلت و اعتماد به خویش حکومت زاهدی و تامین منابع مالی که برای بازگرداندن نظم لازم داشت به تقویت رژیم پس از کودتا کمک کرد.[۱۲]

12. *New York Times*, August 25, 1953, 11:6, August 28, 1953, 4:2, December 10, 1953, 3:1; Yonah Alexander and Allan Nanes, eds., *The United States and Iran: A Documentary History* (Washington: University Publications of America, 1980), 250-54; interview with Kermit Roosevelt, Washington, D.C., June 5, 1985.

درباره‌ی اهمیت کمک اضطراری آمریکا به حکومت ایران نگاه کنید به:

U.S. House of Representatives, Committee on Foreign Affairs, *The Mutual Security Act of 1954: Hearings*, 83d Cong., 2d sess., March 4, 1954- June 8, 1954, 498-505.

شعبه‌ی سیا در تهران نیز تلاشهای پنهان گوناگونی را برای کمک به حکومت جدید شروع کرد. چنان‌که بالاتر گفته شد رئیس شعبه‌ی سیا مدت کوتاهی پس از کودتا به منطقه‌ی قشقایی سفر کرد تا خانها را از به کار بردن زور علیه حکومت تازه منصرف کند. این ابتکار به ویژه کارآمد بود، زیرا سیا سالها بود که به قشقاییها کمک مالی و جنسی میداد و رابطه‌ی خوبی با خانها به هم زده بود. سیا اطلاعاتی درباره‌ی حزب توده به حکومت میداد، مقدار کمی پول به برخی از نامزدهای مورد نظر در انتخابات مجلس هجدهم داد و شاید به سرکوب تظاهرات شمشیری در نوامبر ۱۹۵۳ کمک کرده باشد. همچنین از شبکه‌ی تبلیغاتی بیدَمن برای توزیع کتاب، جزوه و مقالات روزنامه‌ای در انتقاد از حزب توده و ستایش حکومت استفاده میکرد و شروع به کمک به اسفندیار بزرگمهر وزیر اطلاعات زاهدی کرد تا او نیز فعالیتهای همانندی را انجام دهد. ماموران سیا در ایالات متحد در مطبوعات آمریکایی نیز مقاله‌هایی به نفع حکومت زاهدی گنجاندند.[۱۳]

۱۳. این فعالیتها در مصاحبه‌های محرمانه‌ای که با پنج نفر از دست‌اندرکاران آن داشتم برایم شرح داده شد. سیا در رابطه با شبکه‌های پشت‌جبهه‌ای که در اواخر ۱۹۴۰ ها تشکیل شد (فصل ۲) به قشقاییها پول میداد. در یک عملیات ضد حزب توده، دو مامور سیا که مراقبت از یک مخفیگاه حزب توده را به عهده داشتند مطلع شدند برای تظاهرات بزرگی در پاییز ۱۹۵۳ برنامه‌ریزی شده است. ظاهراً این اطلاعات به حکومت زاهدی رسید و آن تظاهرات را در هم ریخت. گرچه فقط اندکی از نمایندگان مجلس از پشتیبانی سیا برخوردار شدند، طبق منابع من، این پشتیبانی دست‌کم در انتخاب شدن یکی از آنان نقش مستقیم داشت. یکی از تلاشهای تبلیغاتی عمده‌ی بیدمن کوشش برای ایجاد پشتیبانی از قرارداد جدید نفت در میان مردم بود. در مورد نقش احتمالی سیا در سرکوب تظاهرات شمشیری نگاه کنید به:

Kennett Love, «The American Role in the Pahlavi Restoration on 19 August 1953,» 1960, Allen Dulles Papers, Princeton University Library.

نتوانسته‌ام مستقلاً دخالت سیا را تحقیق کنم. در مورد فعالیت تبلیغاتی آمریکا در ایران در این دوره نگاه کنید به:

←

سیا تعلیم نیروهای اطلاعاتی ایران را نیز آغاز کرد. در سپتامبر ۱۹۵۳ یک سرهنگ ارتش آمریکا که سالها برای سیا در خاورمیانه کار کرده بود و پیشزمینه‌ی وسیعی در کار پلیسی و کارآگاهی داشت در پوشش وابسته‌ی نظامی به ایران اعزام شد. ماموریت او سازمان دادن و فرماندهی یک واحد جدید اطلاعاتی بود که در آن‌زمان زیر نظر فرمانداری نظامی تهران تاسیس شد که در دسامبر ۱۹۵۳ زیر فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار قرار گرفته بود. سرهنگ همکاری نزدیکی با بختیار و زیردستانش داشت، این واحد را فرماندهی میکرد، و به اعضای آن فنون پایه‌ای اطلاعات از قبیل روشهای مراقبت و بازجویی، عملیات شبکه‌های اطلاعاتی، و امنیت سازمانی را یاد میداد. واحد اطلاعاتی بختیار نخستین سازمان اطلاعاتی امروزی و کارآمد بود که در ایران عمل میکرد.[۱۴]

ماموریت اصلی این واحد اطلاعاتی جستجو و خنثا کردن همه‌ی

U.S. National Security Council, Operations Coordinating Board, *Progress Report on United States Policy toward Iran,* October13,1954,3,DDE Library.

یکی از مقاله‌هایی که سیا در مطبوعات آمریکا گنجاند این بود:

Richard Harkness and Gladys Harkness, «The Mysterious Doings of CIA,» *Saturday Evening Post,* November 6, 1954, 66-68.

۱۴. مطالب این پاراگراف و بعدی را سرهنگ آمریکایی در مصاحبه‌ی محرمانه به من گفت و در مصاحبه‌های محرمانه با دو مأمور سیا که در آن‌زمان با امور ایران سر و کار داشتند تایید شد. این سرهنگ همان افسری است که در فرانسه در ارتباط با کودتای ۵۳ با اشرف تماس گرفت (بخش ۳). سابقه‌ی او در پلیس عبارت بود از شرکت در سرکوب اعتصابهای معدن در «استان خونین هارلان» در کنتاکی، در اوایل ۱۹۳۰ ها. آمریکا و ایران در ۱۹۵۰ مذاکره‌ی کوتاهی در مورد امکان استخدام یک مامور بازنشسته‌ی اف‌بی‌آی برای آموزش یک واحد اطلاعاتی در پلیس ایران داشتند اما چون مقامهای ایران علاقه‌ی خود به موضوع را از دست دادند دنبال نشد. نگاه کنید به:

Acheson to Wiley, June 30, 1950, Record Group 59, Box 4106; and Acheson to Grady, December 12, 1950, Record Group 59, Box 4106.

تهدیدهای متوجه علیه شاه و حکومت ایران بود. این تهدیدها عمدتاً از جانب حزب توده پیش‌بینی میشد، اما مبارزه‌جوییهایی از سوی بازماندگان جبهه‌ی ملی و از درون نیروهای مسلح نیز امکان‌پذیر تلقی میشدند. دستاورد عمده‌ی این واحد که کار خود را در آغاز ۱۹۵۴ شروع کرد کشف و نابودی شبکه‌ی نظامی حزب توده در سپتامبر ۱۹۵۴ بود. گرچه در آن‌زمان سرهنگ آمریکایی فرمانده آن واحد بود، زیردستان ایرانیش بودند که شبکه‌ی حزب توده را کشف کردند.[15] این رویداد در تحکیم حکومت پس از کودتا نقشی کلیدی بازی کرد و دلیل اصلی تصمیم بعدی شاه به تاسیس یک سازمان امروزی و یگانه‌ی اطلاعاتی بود.

شاید مهمترین فعالیت آمریکا به سود حکومت تازه تلاش جدی آن برای‌حل مناقشه‌ی نفت بود. در اکتبر ۱۹۵۳ وزارت‌خارجه‌آمریکا هربرت هوور کوچک، از تحلیلگران برجسته‌ی صنعت‌نفت، را برای مذاکره در مورد یک قرارداد جدید نفت استخدام کرد. حکومت آیزنهاور با تعلیق دادخواست ضد تراست مهمی که در آن‌زمان علیه کمپانیهای عمده‌ی نفتی آمریکا در جریان بود در ازای شراکت آنها در خرید و بازاریابی نفت ایران از شیوه‌ی رئیس‌جمهور سابق پیروی کرد. چون شراکت شرکتهای عمده‌ی آمریکا بدینسان تضمین شد، هوور در نوامبر ۱۹۵۳ به تهران و لندن سفر کرد و شرایط اصلی موافقتنامه‌ای را تدوین کرد که سرانجام امضا شد و در اکتبر ۱۹۵۴ [مهر ۱۳۳۳] به تصویب مجلس رسید.[16]

۱۵. این شبکه هنگامی کشف شد که در یک تصادف معمولی رانندگی یک پیک حزب توده بازداشت شد که حامل اسناد رمزی بود که نام همه‌ی اعضای شبکه و اطلاعاتی دیگر را در بر داشت. دستاورد عمده‌ی واحد اطلاعاتی بختیار رمزگشایی این اسناد و بازداشت تقریباً همه‌ی اعضای شبکه به طور همزمان بود. با این‌که سرهنگ آمریکایی با رمزگشایان سیا برای بررسی اسناد قرارگذاشته بود زیردستان ایرانی او پیش از آن‌که اسناد به واشنگتن فرستاده شوند رمز آنها را گشوده بودند.

16. See Burton I. Kaufman, *The Oil Cartel Case: A Documentary Study of Antitrust Activity in the Cold War Era* (Westport, Conn.: Greenwood, 1978).

ایران و استراتژی جهانی آمریکا

سیاستگذاران ایالات متحد کودتای ۱۹۵۳ را برای بازگرداندن ثبات سیاسی به کشوری که آن‌را برای استراتژی جهانی آمریکا در مقابله با اتحاد شوروی حیاتی میانگاشتند ترتیب داده بودند. ایران در دهه‌ی بعد همچنان نقشی حیاتی در استراتژی جهانی آمریکا بازی کرد و از آن پس برای آمریکا بی‌اندازه مهم باقی ماند و پایگاه یک رابطه‌ی نیرومند دست‌نشاندگی بین دو کشور شد.

رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا در آغاز بخشی از استراتژی «نگاه نو» حکومت آیزنهاور بود. «نگاه نو» که در بررسی شماره‌ی ۱۶۲/۲ ـ NSC شورای امنیت ملی در تاریخ نوامبر ۱۹۵۳ مطرح شد تلاشی برای بازیابی ابتکار عمل در رویارویی جهانی با اتحاد شوروی و در عین حال کاهش هزینه‌های دفاعی آمریکا بود. گرچه پایه‌ی استراتژی «نگاه نو» اندیشه‌ی «دفاع از پیرامون» حکومت ترومن بود، هدف اصلی آن این بود که با تغییر جهت‌گیری بنیادین نیروهای مسلح آمریکا این کار را مؤثرتر و با هزینه‌ای کمتر انجام دهد. نیروهای زمینی معمولی، که بسیار پرخرج بودند و در کره به نحو نومیدکننده‌ای پای در گل مانده بودند، باید اهمیت کمتری مییافتند و ناوگان بمب‌افکنهای استراتژیک آمریکا باید ظرفیتی پیدا میکرد که بتواند هم ضربه‌های هسته‌ای محدود و هم «تلافی سنگین» را اجرا کند[17].

«نگاه نو» خواهان تلاشی اساسی برای تقویت کشورهای طرفدار غرب در امتداد تمامی پیرامون حوزه‌ی نفوذ شوروی نیز بود و این طرحی

17. See Glen H. Snyder, «The `New Look' of 1953,» in Warner R. Schilling, Paul Y. Hammond, and Glen H. Snyder, eds., *Strategy, Politics, and Defense Budgets* (New York: Columbia University Press, 1962), 379-524; and John Lewis Gaddis, *Strategies of Containment* (New York: Oxford University Press, 1982), chap. 5.

بود که حکومت ترومن در ۱۹۵۰ آغاز کرده بود اما در اثر برنامه بازسازی در اروپا و جنگ کره متوقف مانده بود. در نتیجه حکومت آیزنهاور شروع به استقرار روابط دست‌نشاندگی در تمامی خط پیرامون چین و شوروی کرد و از دستیاری امنیتی، کمک اقتصادی، اتحاد و فعالیتهای مخفی که حکومت پیشین چندان زیاد در جهان‌سوم به کار نبرده بود استفاده‌ی فراوان کرد. نتیجه، جابجایی اساسی‌یی در برنامه‌ی کمک نظامی و اقتصادی آمریکا و دور شدن آن از اروپا به سوی کشورهایی در خاورمیانه و آسیای شرقی بود (جدول ۴)؛ در این دوره ایران، پاکستان، تایلند، ویتنام جنوبی، تایوان، و کره‌ی جنوبی همه دست‌نشاندگان مهم آمریکا شدند. این روابط دست‌نشاندگی، با بالا بردن توانایی آمریکا برای مقابله با گسترشجویی شوروی، به خوبی با تمایل حکومت برای بازیابی ابتکار عمل علیه اتحاد شوروی در عین کاهش هزینه‌های دفاعی آمریکا وفق داشت[18].

ایران باید در استراتژی «دفاع از پیرامون» فعالانه‌تر حکومت آیزنهاور نقشی کلیدی بازی میکرد. از دیدگاه سیاستگذاران آمریکا، جایگاه ایران در خط شمالی خاورمیانه آن‌را برای دفاع از آن منطقه، برای دفاع مقدم از منطقه‌ی مدیترانه، و به عنوان پایگاهی برای حمله‌های هوایی یا زمینی به درون اتحاد شوروی، حیاتی میساخت. منابع نفت ایران و دیگر کشورهای خلیج‌فارس برای بازسازی اروپای غربی و برای توانایی غرب در دوام آوردن در یک جنگ طولانی حیاتی بودند. اگر جنگ فراگیری هم در کار نبود ایران به عنوان پایگاهی برای هدایت عملیات جمع‌آوری اطلاعات علیه شوروی، جاسوسی آن‌سوی مرز و همچنین، از ۱۹۵۷، مراقبت الکترونیک تجهیزات آزمون موشک شوروی در آسیای مرکزی ارزشمند بود. به این دلایل مختلف، حکومت آیزنهاور ایران را

18. See ibid.

جدول ۴ ـ میانگین کمک سالانه خارجی آمریکا به کشورهای منتخب (میلیون دلار آمریکا)

کشور	۱۹۵۳ ـ ۱۹۴۹		۱۹۶۱ ـ ۱۹۵۴		۱۹۶۹ ـ ۱۹۶۲	
	نظامی	اقتصادی	نظامی	اقتصادی	نظامی	اقتصادی
اروپا	۱۸۶۷/۵	۲۹۸۲/۶	۶۱۳/۵	۴۰۲/۷	۱۱۳/۶	۱۰۵/۳
اتریش	۰	۱۴۶/۰	۱۲/۲	۹/۳	۲/۳	۰/۵
بلژیک / لوگزامبورگ	۶۴/۱	۱۱۲/۲	۱۰۷/۷	۰	۹/۹	۰
دانمارک	۳۷/۵	۵۶/۱	۴۰/۲	۰	۱۴/۷	۰
فرانسه	۲۴۴/۴	۶۶۲/۷	۳۷۸/۲	۰	۱۳/۵	۰
ایرلند	۰	۲۹/۶	۰	۰	۰	۰
ایتالیا	۱۲۱/۶	۳۲۴/۴	۱۸۰/۰	۵۴/۴	۴۲/۹	۷/۳
هلند	۳۸/۰	۱۹۷/۰	۱۲۱/۰	۰/۹	۱۲/۱	۰
نروژ	۳۳/۱	۵۵/۴	۶۲/۶	۰/۱	۳۱/۰	۰
پرتغال	۱۴/۸	۱۰/۳	۲۷/۶	۳/۴	۵/۰	۶/۶
اسپانیا	۰	۱۲/۵	۵۴/۴	۱۱۳/۱	۲۷/۷	۸/۳
انگلیس	۲۹/۳	۷۲۰/۱	۱۰۹/۱	۲۹/۴	۵/۰	۰
آلمان‌غربی	۳۶/۵	۵۱۵/۴	۹۴/۲	۱۵/۲	۰/۳	۰/۱
یوگسلاوی	۴۶/۳	۶۱/۹	۵۸/۹	۱۱۴/۵	۰/۲	۶۵/۷
خاورمیانه / آسیای جنوبی:	۳۰۳/۱	۳۵۲/۳	۳۸۴/۸	۸۹۶/۲	۴۷۱/۴	۱۳۸۲/۷
مصر	۰	۲/۸	۰	۳۶/۱	۰	۷۲/۶
یونان	۲۲/۹	۱۶/۵	۰	۲۷/۷	۸۸/۷	۱۹/۳
هند	۰	۵۸/۸	۰	۲۹۲/۸	۱۶/۲	۶۵۴/۶
ایران	۱۷/۶	۹/۷	۶۰/۰	۶۴/۵	۱۰۳/۳	۲۸/۵
اسرابیل	۰	۳۲/۰	۰/۱	۵۴/۲	۱۱۰/۸	۲۲/۱
اردن	۰	۱/۶	۲/۰	۳۴/۰	۳۰/۸	۴۳/۹
پاکستان	۰	۲۴/۲	۶۲/۱	۱۶۳/۶	۸/۸	۳۹/۵
ترکیه	۱۴۴/۰	۵۶/۷	۱۶۲/۱	۱۲۹/۳	۱۶۵/۹	۱۵۳/۴

دنباله جدول از صفحهٔ قبل

کشور	۱۹۴۹ ـ ۱۹۵۳		۱۹۵۴ ـ ۱۹۶۱		۱۹۶۲ ـ ۱۹۶۹	
	نظامی	اقتصادی	نظامی	اقتصادی	نظامی	اقتصادی
آسیای شرقی:	۲۷۸/۱	۶۹۰/۹	۷۷۳/۶	۸۹۷/۶	۱۲۲۱/۵	۸۵۷/۲
کامبوج	۰	۰	۸/۵	۲۷/۵	۳/۰	۷/۲
تایوان	۵۶/۶	۱۱۴/۷	۲۰۹/۰	۱۰۹/۲	۱۱۳/۵	۳۶/۵
اندونزی	۰/۹	۲۴/۱	۳/۱	۲۵/۹	۶/۰	۶۲/۴
ژاپن	۱۸/۴	۲۴۴/۱	۹۸/۲	۲۳/۷	۳۰/۷	۰/۴
لائوس	۰	۰	۱۲/۳	۳۳/۴	۵۱/۸	۴۹/۲
فیلیپین	۱۹/۳	۱۱۶/۴	۲۵/۲	۳۳/۵	۲۹/۸	۳۱/۹
کره جنوبی	۳/۲	۱۳۳/۱	۱۸۳/۴	۲۹۹/۹	۳۳۸/۹	۲۰۷/۳
تایلند	۸/۳	۴/۵	۳۴/۴	۳۱/۳	۶۷/۴	۳۷/۸
ویتنام جنوبی	؟	؟	۶۵/۸	۱۹۳/۱	۷۳۷/۹	۳۸۸/۳
آمریکای لاتین:	۲۸/۰	۲۷/۰	۵۴/۷	۱۸۹/۴	۹۹/۴	۷۸۴/۷
برزیل	۱۲/۸	۴/۷	۱۳/۳	۳۷/۰	۲۶/۱	۲۲۹/۲
شیلی	۱/۶	۰/۷	۴/۹	۲۱/۲	۱۲/۹	۹۲/۹
آفریقا:	۰	۶/۶	۱۱/۱	۳۷/۸	۳۲/۰	۳۶۵/۲
مراکش	؟	؟	۰/۹	۴۸/۳	۸/۵	۴۷/۱
تونس	؟	؟	۱/۶	۴۰/۱	۳/۳	۴۶/۹
جهان	۲۴۷۶/۷	۴۰۵۹/۴	۱۸۳۷/۷	۲۵۲۰/۷	۱۹۳۷/۹	۳۴۹۵/۱

منبع:

U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data*, vols. 1-5 (Washington, 1984).

یادداشت: میانگین دوره‌ها از سال استقلال محاسبه شده‌اند. علامت سؤال نشان میدهد کشور در این دوره هنوز مستقل نبوده است. فقط کشورهایی که میانگینی بیش از ۲۵ میلیون دلار در سال در ۱۹۵۳ ـ ۱۹۴۹ یا ۱۹۶۱ ـ ۱۹۵۴ دریافت کردند گنجانده شده‌اند.

دارای «اهمیت تعیین‌کننده» برای امنیت ملی آمریکا خواند.[19]

در آغاز، سیاست حکومت آیزنهاور در مورد ایران طبق برداشتی که از استراتژی دفاع از پیرامون داشت به سادگی روی کاهش بی‌ثباتی سیاسی و برطرف کردن خطری که از سوی حزب توده متوجه بود متمرکز میشد. این هدفها عمدتاً با سرنگونی مصدق و تحکیم قدرت زاهدی برآورده شدند. بنابراین سیاستگذاران آمریکا در اوایل ۱۹۵۵ شروع به طرح یک رویکرد تازه کردند که میخواست ایران را «از ملت ضعیفی که سنتاً در پی موضعی «بیطرف» در امور جهانی بود به یک رکن ضدکمونیست» تبدیل کند[20]. این رویکرد، که در بقیه‌ی دوره‌ی آیزنهاور راهنمای سیاست آمریکا در مورد ایران بود متضمن ساختن یک دولت شدیداً دست‌نشانده زیر رهبری شاه و گنجاندن ایران در اتحادی با سایر متحدان آمریکا در منطقه بود. از دولت دست‌نشانده‌ی ایران انتظار میرفت با حفظ ثبات سیاسی در ایران به دفاع از پیرامون یاری رساند، به

19. U.S. National Security Council, *United States Policy toward Iran, NSC-175,* December 21, 1953, 1, and Annex, 13-16; idem, *A National Petroleum Program,* NSC-97/6, November 16, 1953.

درباره‌ی فعالیتهای گردآوری اطلاعات آمریکا در ایران نگاه کنید به بخش ۲ کتاب حاضر و نیز:

James Bamford, *The Puzzle Palace* (Boston: Houghton Mifflin, 1982), 198-201.

ایستگاههای استراق سمع ایران در ارزیابی «فاصله‌ی موشکی» پس از اعزام اسپوتنیک در ۱۹۵۷ اهمیت بسیار داشتند و پس از واقعه‌ی یو ۲ در ۱۹۶۰، که به دنبال آن پروازهای یو ۲ بر فراز شوروی قطع شد، اهمیت بیشتری یافتند. اهمیت این ایستگاههای استراق سمع در چندین مصاحبه‌ی محرمانه‌ی من با مقامهای برجسته‌ی سابق آمریکا تاکید شد و ریچارد هلمز سرپرست سابق سیا در منبع زیر بحث کوتاهی درباره‌ی آن کرده است:

Martin F. Herz, ed., *Contacts with the Opposition* (Washington: Georgetown University, Institute for the Study of Diplomacy, 1979), 23.

20. U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran,* NSC 5504, January 15, 1955.

بازداری شوروی از تهاجم به خاورمیانه کمک کند، و در صورت لزوم با حفظ موقت یک خط جبهه علیه نیروهای شوروی در کوههای زاگرس جنوب‌غربی ایران به دفاع از خاورمیانه بپیوندد. تصمیم به ساختن یک دولت دست‌نشانده در ایران در واقع به این معنی بود که تلاشهای آمریکا برای تاثیر بر سیاست داخلی ایران از این پس در درجه‌ی اول غیرمستقیم و شامل اقدامهایی برای افزایش توانایی دولت ایران در مقابله با ناآرامیهای داخلی میبود و نه اقدامهایی مستقیم که هدف آن تقویت یا تضعیف عاملهای معینی از جامعه باشد. بدینسان سیا در نیمه‌های ۱۹۵۰ ها تقریباً به کلی برنامه‌های عمل سیاسی پنهان خود در ایران را قطع کرد و به جای آن روی گردآوری اطلاعات و رابطه‌ی آموزشی و ارتباطی خود با سرویسهای اطلاعاتی ایران کار کرد[۲۱].

۲۱. در نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها سیا تقریباً پنج شش مامور مزدبگیر در حزب توده و اندکی کمتر از این در جبهه‌ی ملی داشت که بعضی از رهبران معروف این‌دو سازمان جزو آنها بودند. سیا مامور باسابقه‌ای با روابط وسیع در میان روحانیت، چند مامور در گروههای دانشجویی اروپا، و چند مامور در دستگاههای حساس دولت مانند وزارت نفت داشت. همه‌ی اینها بیشتر به کار گردآوری اطلاعات میامدند تا عملیات سیاسی مخفی. با این‌همه، سیا پس از اوایل ۱۹۵۰ ها به چند عملیات مخفی بی‌نتیجه هم در ایران دست زد. مثلاً در اوایل ۱۹۶۰ ها به یکی از مأموران ایرانی خود که برای نمایندگی مجلس تلاش میکرد کمک مالی کرد. این به عنوان کمکی به آن مامور و نه تلاش برای افزایش نفوذ آمریکا در مجلس بود که در آن‌زمان دیگر عامل مهمی در سیاستگذاری به حساب نمیامد. همچنین برنامه‌های اطلاعاتی و فرهنگی دیگری هم بودند که کاملاً بی‌ضرر بودند و به هر حال عمدتاً برای ارائه‌ی تصویر بهتری از آمریکا و ایجاد پشتیبانی از رژیم شاه و نه تقویت و تضعیف نیروهای خاص سیاسی جامعه طرح شده بودند. سیا همچنین ایستگاههای استراق سمع متوجه روسیه را اداره میکرد و عجیب این‌که حتا در سفارت آمریکا در تهران در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها یک دستگاه استراق سمع کار گذاشته بود تا انتقالهای رادیویی دستگاههای اطلاعاتی ایران را گوش کند. همه‌ی مطالب این زیرنویس از مصاحبه‌ی من با یک مامور بازنشسته سیا است که مستقیماً در این امور دخالت داشت و خطوط کلی آن مورد تایید دیگران ماموران سیا و یکی از ماموران سابق اطلاعاتی ایران قرار گرفت. ظاهراً اف‌بی‌آی هم در گروههای دانشجویی ایران در آمریکا مراقبینی داشت. نگاه کنید به: واشنگتن‌پست، ۹ اوت ۱۹۷۹.

بر رغم تحکیم موفقیت‌آمیز رژیم جدید ایران، نگرانی سیاست‌سازان آمریکا از این‌که ناآرامی سیاسی شاید به زودی دوباره سر برکند برجا ماند. این نگرانیها در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷، هنگامی که توفان ملتگرایی خاورمیانه را روفت به سرعت رشد کرد. رهنمودهای متعددی از شورای امنیت ملی درباره‌ی ایران به رشد ناآرامی سیاسی اشاره میکرد و توصیه میکرد حکومت ایران برای اقدام به اصلاحات سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار گیرد. در ۱۹۵۸ پس از چندین گزارش توطئه‌ی کودتا، و سقوط سلطنت عراق در ژوییه‌ی ۱۹۵۸، سیاستگذاران آمریکا باز هم بیشتر گوش به زنگ اوضاع سیاسی داخلی ایران شدند. یک بررسی سیا در تاریخ نوامبر ۱۹۵۸ اظهار میکرد شاه اگر برنامه اصلاحات را آغاز نکند «ظرف یکی دو سال» سقوط خواهد کرد. واکنش شورای امنیت ملی رهنمود جدیدی در مورد ایران در نیمه‌ی نوامبر بود که با رمز NSC - ۵۸۲۱/۱ مشخص شده و خواهان تغییرات عمده در سیاست آمریکا بود. این رهنمود اظهار میداشت پایگاه عمده‌ی پشتیبانی از شاه «زمینداران بزرگ و وابستگان تجاری محافظه‌کار آنها، رده‌های بالای دیوانسالاری دولتی، و افسران ارشد ارتش» هستند و رشد ناآرامی ناشی از «بیداری انتظار مردمی برای اصلاح ساختار عتیقه‌شده‌ی اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی ایران» است. NSC - ۵۸۲۱/۱ با این استدلال که احتمال نمیرود شاه به ابتکار خود دست به اصلاحات بزند، راهنمایی میکرد که وی تحت فشار قرار داده شود و با هر گروه مخالف غیرکمونیستی که احتمالاً ظهور کند تماس برقرار گردد. NSC - ۵۸۲۱/۱ توصیه میکرد اگر شاه نتوانست اصلاحات را عملی کند، ایالات متحد باید آمادگی آن‌را داشته باشد که یگانگی خود با وی را کاهش داده و از یک حکومت جانشین پشتیبانی کند[22].

22. U.S. National Security Council, *Progress Report on United States Policy toward Iran,* NSC5504,July1956;idem, *U.S. Policy toward Iran,* NSC 5703/1, February 8, 1957; idem, *Operational Guidance with Respect to Iran* ←

با وجود این رهنمود خط‌مشی، در بقیه‌ی دوره‌ی ریاست‌جمهوری آیزنهاور کار چندانی درباره‌ی بحران رشدیابنده‌ی ایران انجام نگرفت. برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی آمریکا توسعه یافت. به سفیر آمریکا و سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران توصیه شد به شاه در مورد اصلاحات فشار آورند، و دست‌کم یک هیأت عالیرتبه با پیامی مشابه به ایران رفت (آوریل ۱۹۵۹). در حالی که رییس شعبه‌ی سیا با شاه گفتگوهای مکرری درباره‌ی اصلاحات انجام داد سفیر ظاهراً تمایلی به این کار نداشت. به علاوه خود آیزنهاور در دسامبر ۱۹۵۹ [۱۳۳۸] با شاه ملاقات کرد اما ظاهراً قضیه‌ی اصلاحات را پیش نکشید. کوتاهی مقامهای سیا در فشار شدیدتر برای اصلاحات تا حدی ناشی از تهدید رشدیابنده‌ی موجود از سوی عراق و لاس‌زدنهای شاه با اتحاد شوروی بود که توانایی مقامهای آمریکا برای اعمال نفوذ بر او را کاست. به علاوه شاه توانست با راه انداختن یک جریان نمایشی ضد فساد و اعلام یک برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی عمرانی جدید فشارهای آمریکا را منحرف کند[۲۳].

حکومت کندی همان دیدگاههای بنیانی حکومت پیشین را در مورد منافع استراتژیک آمریکا در ایران اتخاذ کرد. اما حکومت جدید که درست در پی یک‌رشته بحرانهای عمده در جهان‌سوم روی کار آمده بود، برای سیاست خارجی آمریکا در جهان‌سوم استراتژی عمومی تازه‌ای

in Implementation of NSC 5703/1, May 22, 1957; Wailes to Dulles, August 14, 1958, DDE Library; CIA, Office of National Estimates, «Prospects in Iran,» November 10, 1958; U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran,* NSC 5821/1, November 15, 1958, 1-2, 15, 17.

۲۳. مصاحبه با سرپرست شعبه‌ی سیا و با فریزر ویلکینز. و همچنین:
Donald N. Wilber, *Adventures in the Middle East: Excursions and Incursions* (Princeton, N.J.: Darwin, 1986), 190; Herter to Wailes, December 20, 1959, DDE Library; *New York Times,* October 22, 1958, 14:4, and November 5, 1958, 14:4.

اتخاذ کرد که با حکومت آیزنهاور تفاوت قابل ملاحظه داشت. این استراتژی جدید، همراه با رشد مسایل داخلی در ایران، در اوایل ۱۹۶۰ ها دگرگونیهای عمده‌ای در سیاست آمریکا نسبت به ایران پدید آورد.

استراتژی تازه، که به «پاسخ انعطاف‌پذیر» معروف شد، استفاده از مجموعه‌ی متنوعتری از ابزارهای سیاست خارجی را برای مقابله با گسترشجویی شوروی توصیه میکرد. از دیدگاه مقامهای حکومت کندی، اتکای حکومت پیشین به نیروهای نظامی هسته‌ای و نه معمولی، و تاکید آن بر دستیاری امنیتی و عملیات پنهان برای ایجاد دولتهای دست‌نشانده در جهان‌سوم، همراه با نگرش ایدئولوژیک خشک آن، توانایی مقابله با بحرانهای جهان‌سوم از قبیل گسترش ناصریسم، درگیریهای جنوب‌شرقی آسیا، و ظهور کاسترو را از آن سلب کرده بود. حکومت کندی زیر عنوان پاسخ انعطاف‌پذیر شروع به بازسازی نیروهای معمولی نظامی آمریکا، به ویژه واحدهای ضدشورش که میتوانست در جهان‌سوم به کار آید کرد. همچنین تاکید بیشتری روی کمک اقتصادی (جدول ۴) و برنامه‌های فرهنگی از قبیل سپاه صلح، و تلاشهای دیپلماتیک برای پیشبرد مسالمت‌آمیز دگرگونی سیاسی و اجتماعی ـ اقتصادی در جهان‌سوم نهاد. با گسترش ناآرامی سیاسی در آغاز ۱۹۶۱ [۱۳۳۹ هـ. ش.] در ایران، حکومت کندی از این ابزارهای سیاسی اخیر در آن کشور استفاده‌ی وسیعی کرد. همچنین شروع به گسترش درگیری آمریکا در کشورهایی از جهان‌سوم که پیرامون چین یا شوروی جای نداشتند کرد و از برجستگی دفاع از پیرامون در استراتژی جهانی آمریکا کاست[۲۴].

حکومت کندی اندکی پس از آغاز کار، گروه کار ویژه‌ای به سرپرستی فیلیپس تالبوت معاون وزیر خارجه برای ایران تاسیس کرد. در

24.Gaddis, *Strategies of Containment*, chap. 7; see also Robert A. Packenham, *Liberal America and the Third World* (Princeton,N.J.: Princeton University Press, 1973), 59-85.

ماه مه ۱۹۶۱ این گروه کار گزارشی تهیه کرد که بسیاری از نگرانیها و توصیه‌های NSC - ۵۸۲۱/۱ را منعکس میکرد. توصیه‌ی عمده‌ی آن حمایت قوی از حکومت اصلاح‌طلب تازه‌مستقرشده‌ی علی امینی، شامل افزایش فوری کمک اقتصادی آمریکا و اقدامهایی برای پیشدستی بر هر گونه کودتای نظامی علیه او بود. در بلندمدت گزارش گروه کار توصیه میکرد مقامهای آمریکا رهبران ایران را به اجرای اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تقویت نیروهای مسلح تشویق کنند؛ ایالات متحد تماس خود با جناح مخالف ناسیونالیست را افزایش دهد؛ و چهره‌های معتدل جناح مخالف تشویق به ایستادگی در برابر گروههای افراطی‌تر مخالف شوند[۲۵].

این توصیه‌ها سیاست آمریکا در مورد ایران در دو سال بعد را شکل دادند. سفیر ایالات متحد ادوارد ویلز و جانشینش جولیوس هولمز چه به طور علنی و چه محرمانه پشتیبانی نیرومند خود از امینی و برنامه اصلاحات او را اعلام کردند. اگرچه مقامهای آمریکا تهدید به قطع کمکهای آمریکا به ایران نکردند، مصممانه اما با ملایمت به شاه فشار آوردند که پایگاه پشتیبانی خود را وسیعتر کند و برای جناح مخالف معتدل روزنه‌هایی بگشاید. پرسنل سفارت و سیا در تهران تماس خود با جناح مخالف را افزایش دادند، با چهره‌های برجسته‌ی مخالف ملاقات کردند و آنان را به تعدیل درخواستهای خود تشویق کردند. دوره‌ی نخست‌وزیری امینی آغاز برنامه‌ی اصلاحات گسترده‌ای بود. اگرچه تعیین این‌که فشار آمریکا تا چه حد مسبب این اصلاحات بود ممکن نیست، مقامهای آمریکایی درگیر در این رویدادها باور دارند که نقش مهمی داشت[۲۶].

25. U.S. Department of State, Office of Director S/P, *A Review of Problems in Iran and Recommendations for the National Council,* May 15, 1961, Iran White Paper, doc. I.B-69.

۲۶. مصاحبه با استوارت راکوِل، فیلیپ تالبوت، و همچنین: واشنگتن‌پست، ۲۳ اکتبر ←

در ۱۹۶۳ مقامهای آمریکا دربارهی دوام رژیم شاه بسیار مطمئنتر شده بودند. یک بررسی سیا در آوریل ۱۹۶۳ اظهار میداشت در حالی که شاه «وابسته به ادامهی پشتیبانی نیروهای مسلح و دستگاه امنیتی» مانده شانس اینکه در چند سالهی بعد در قدرت بماند «نسبتاً خوب» است. اندک مدتی پس از آن، شورای امنیت ملی رهنمود تازهای صادر کرد که ادامهی پشتیبانی از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی شاه را توصیه میکرد اما خواهان فشار بیشتر برای اصلاحات سیاسی نمیشد. تظاهرات گستردهای که به رهبری روحانیت در ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] رخ داد نخست مقامهای آمریکا را هشیار ساخت اما به سرعت آنرا به عنوان «جرقهای که نگرفت» نادیده گرفتند[۲۷].

استراتژی جهانی حکومت جانسون فرق چندانی با پیشینیانش نداشت. اما هر زمان بیشتر در جنگ ویتنام و بعدها در منازعهی اعراب و اسراییل درگیر شد، که توجه آنرا از ایران منحرف کرد و برجستگی دفاع از پیرامون را باز هم بیشتر کاست. این درگیریها، همراه با اعتماد فزایندهی سیاستگذاران آمریکا به توانایی شاه برای مقابله با ناآرامی داخلی، سبب شد آمریکا دامنهی رابطهی دستنشاندگی را در نیمهی ۱۹۶۰ ها کاهش دهد. کاهش سریع کمک نظامی و اقتصادی آمریکا توانایی سیاستگذاران آمریکا به فشار آوردن برای اصلاحات بیشتر بر شاه را کاهش داد. وزارت

۱۹۷۷. در مورد تماسهای آمریکا با مخالفان نگاه کنید به: دانشجویان پیرو خط امام، اسناد لانهی جاسوسی، شمارههای ۲۲ - ۲۰.

27. CIA, *The Iranian Situation*, SNIE 34-63, April 10, 1963; U.S. National Security Council, *Report on United States Strategy for Iran: Reply to NSAM 228*, April 20, 1963;

نقل قول از مصاحبهی راکول است. برای نظری پیشگویانه در مخالفت با این بررسی NSC نگاه کنید به:

Executive Office of the President, Bureau of the Budget, «Memorandum for Mr. Komer,» May 7, 1963, *Declass, Docs.*, vol. 5, No. 2 (1979), 226A.

خارجه و سیا نیز تواناییهای گردآوری اطلاعات خود در ایران را در نیمه و اواخر ۱۹۶۰ ها کاهش مؤثری دادند. ظرفیت بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران از بیست و یک نفر در ۱۹۶۳ به ده نفر در ۱۹۶۹ و شش نفر در ۱۹۷۲ کاهش یافت. سیا بسیاری از کارگزاران ایرانی خود، از جمله کارگزاران خود در حزب توده را رها کرد. افزون بر این، تواناییهای گردآوری اطلاعات خود را روی مسائلی از قبیل روابط منطقه‌ای، صنایع نفت و انرژی هسته‌ای ایران، و توانایی نیروهای مسلح برای جذب تجهیزات پیشرفته‌ی نظامی متمرکز ساخت، و برای اطلاعات در مورد سیاست داخلی ایران بر سرویسهای اطلاعاتی ایران تکیه کرد[۲۸].

استراتژی جهانی حکومت نیکسون بازتاب تجربه‌ی آمریکا در ویتنام بود. حکومت به راهنمایی هنری کیسینجر استراتژیهای متعددی برای مقابله با اتحاد شوروی طرح کرد تا از گرفتاریهایی همانند باتلاق ویتنام اجتناب شود. یکی از این‌گونه استراتژیها «دکترین نیکسون» بود که بنا بر آن ایالات متحد با تسلیح سنگین دست‌نشاندگان خود در جهان‌سوم و تشویق آنان به نبرد با نیروهای کشورهای وابسته به شوروی، میکوشید از درگیری در جنگ غیرمستقیم با اتحاد شوروی اجتناب کند. ایران به علت موقعیت استراتژیک خود و بیطرفی در منازعه‌ی اعراب و اسراییل کانون عمده‌ی دکترین نیکسون شد. پیرو این آموزه ایالات متحد مقادیر عظیمی سلاحهای پیچیده به ایران فروخت و شاه را تشویق کرد به

28. Iran White Paper, sec. III.D-(1); U.S. Department of State, *Foreign Service List* (Washington, various years);

و مصاحبه با یک مامور بازنشسته‌ی سیا. ارقام مربوط به اندازه‌ی بخش سیاسی سفارت شامل برخی از ماموران سیا است که معمولاً مقامهایی در سفارت نیز به آنها داده میشد تا پوشش و همچنین موجب مصونیت دیپلماتیک آنان باشد. فهرست رابطهای سفارت آمریکا در اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره ۱۷ نشان میدهد مقامهای سفارت با مخالفان ایرانی تماس خیلی کمی داشتند: از هفتاد و پنج رابط نامبرده‌شده فقط هفت تن را توانستم به عنوان اعضای جناح مخالف شناسایی کنم.

صورت پلیس منازعه‌های منطقه‌ای بین آمریکا و متحدان شوروی عمل کند. بیرون از منطقه‌ی خلیج‌فارس، ایران در آفریقا و در منازعه‌ی اعراب و اسراییل فعالیت فزاینده یافت. افزون بر این، با پدید آمدن این رابطه‌ی برابرانه‌تر بین آمریکا و ایران، توانایی سیاستگذاران آمریکا برای تاثیر بر شاه بسیار کمتر شد و آنان ناچار شدند به تمایل او به کاهش فعالیتهای گردآوری اطلاعات آمریکا در داخل ایران تن دردهند. در آغاز ۱۹۷۰ ها حجم گزارشهای سیاسی سیا درباره‌ی ایران ظاهراً به زیر حجم اواخر ۱۹۴۰ ها تنزل کرده و در سفارت آمریکا در تهران کمتر کسی بود که بتواند به فارسی سخن بگوید یا قبلاً هم در ایران خدمت کرده باشد. بدینسان ایالات متحد برای انقلابی که میخواست در ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ در ایران رخ بدهد به هیچ‌وجه آماده نبود[۲۹].

حکومت کارتر، بر خلاف پیشینیان خود، مجموعه‌ی منسجمی از اصول سیاست خارجی نداشت که بتوان آن‌را استراتژی جهانی توصیف کرد. گرچه روی پیشبرد حقوق بشر در جهان‌سوم تاکید قابل ملاحظه‌ای میکرد، این تاکید به خودی خود یک استراتژی را تشکیل نمیداد.

29. Gaddis, *Strategies of Containment,* chap. 9;

مصاحبه با داگلاس مک‌آرتور سفیر آمریکا؛ مصاحبه با مامور بازنشسته‌ی سیا که در زیرنویس ۲۸ ذکر شده؛

William H. Sullivan, *Mission to Iran* (New York: Norton, 1981), 40;

ترجمه‌ی فارسی کتاب فوق: ویلیام سولیوان، ماموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، هفته

U.S. House of Representatives, Permanent Select Committee on Intelligence, *Iran: Evaluation of U.S. Intelligence Performance Prior to November 1978: Staff Report* (Washington, 1979).

و برای بحث صریحی درباره‌ی نارساییهای اطلاعات سیا در مورد ایران نگاه کنید به:

CIA, «Research Study: Elites and the Distribution of Power in Iran,» February 1976,

و اسناد لانه‌ی جاسوسی شماره ۷.

حکومت کارتر در آغاز همان رویکرد اساسی حکومت نیکسون و فورد نسبت به ایران را دنبال میکرد: با فروش مقادیر زیادی سلاحهای پیچیده به ایران موافقت کرد، و پیوسته تلاشهای طرفداران حقوق بشر در وزارت خارجه و در کنگره را برای فشار به شاه در جهت تن دادن بـه آزادیهـای سیاسی سد میکرد[۳۰]. پیش از آنکه حکـومت کـارتر بـتوانـد اسـتراتـژی جهانی تازه یا حتا برخورد تازه‌ای نسبت به ایران، تدوین کـند، نـخستین تجلیهـای انـقلاب ایـران شـروع بـه ظـاهر شـدن کـرده بـود. بـه عـلاوه رئیس‌جمهور کارتر و بسیاری از مشاورین عالی سیاست خارجی او بیشتر سال ۱۹۷۸ را سرگرم مذاکراتی بودند که به موافقتنامه‌ی کمپ‌دیوید بین مصر و اسراییل انجامید. بدینسان حکومت کارتر هرگز نتوانست ایران را در یک برنامه‌ی عمومی برای سیاست خارجی آمریکا بگنجاند.

کمک اقتصادی

پس از کودتای ۱۹۵۳، ایالات متحد کمک اقتصادی خود به ایـران را بـه شدت افزود. حدود ۶۸ میلیون دلار کمکی که بلافاصله پس از کودتا به ایران داده شد عمدتاً برای ترمیم بودجه‌ی حکومت ایران به کـار رفت و بیش از یک‌سوم از مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار درآمد نفتی راکه ایران به طور تخمینی در اثر محاصره‌ی نفتی انگلیس از ماه مه ۱۹۵۱ از دست داده بود جبران کرد. ۱۵ میلیون دلار دیگر که در ماه مه ۱۹۵۴ برای کمک به رفع کسری بودجه اعطا شد کل کمک اقتصادی ایالات متحد به ایران طی سال مالی ۱۹۵۴ را به ۸۴/۵ میلیون دلار رسانید. با ۲۵/۶ میلیون دلار کمک نظامی، کل کمک آمریکا به ایران در سال مالی ۱۹۵۴ بالغ بر ۶۰ درصد هزینه‌های حکومت ایران در آن سال بود (جدول ۵)[۳۱]. از آنجا که درآمد

۳۰. سولیوان، پیشگفته.

31. *New York Times,* September 30, 1953, 8:3; Iran White Paper, sec. IV.D, 3.

←

جدول ۵ ـ منابع مالی داخلی و خارجی ایران

سال	کمک آمریکا به ایران: کل کمک (۱)	کمک به صورت اعانه (۲)	کمک به صورت وام (۳)	دیگر وامها (۴)	اعانه‌های اقتصادی (۵)	اعانه‌های نظامی (۶)	منابع مالی داخلی ایران: سرمایه ـ گذاری مستقیم آمریکا (۷)	وامهای بانک جهانی (۸)	درآمد نفت (۹)	مخارج دولت (۱۰)	مخارج برنامه‌ای (۱۱)	تشکیل سرمایه ثابت داخلی ناخالص (۱۲)
۱۹۵۰	۱۱/۸	۱۱/۸	۰	۰	۰	۱۱/۸	۱/۰	۰	۲۵/۰	۲۹۷/۲	۱۰/۲	۳۶۶/۷
۱۹۵۱	۲۷/۸	۲۷/۸	۰	۰	۱/۵	۲۶/۳	۰۱/۰	۰	؟	۲۰۸/۷	۴/۲	۲۸۱/۰
۱۹۵۲	۴۴/۱	۴۴/۱	۰	۰	۱۵/۰	۲۹/۱	۱/۰	۰	؟	؟	۲/۲	۲۸۵/۲
۱۹۵۳	۵۲/۵	۵۲/۵	۰	۰	۳۱/۹	۲۰/۶	۱/۰	۰	؟	؟	۲/۱	۴۹۲/۳
۱۹۵۴	۱۱۰/۱	۱۱۰/۱	۰	۰	۸۴/۵	۲۵/۶	۲۵/۰	۰	۳۶/۷	۱۸۳/۳	۱۵/۹	۳۷۳/۹
۱۹۵۵	۹۰/۷	۵۸/۷	۳۲/۰	۴۸/۷	۴۳/۲	۱۵/۵	۵۷/۰	۰	۳۳/۰	۲۹۳/۱	۲۱/۷	۴۵۰/۲
۱۹۵۶	۹۷/۷	۸۵/۳	۱۲/۴	۰	۶۲/۳	۲۳/۰	۷۶/۰	۰	۸۵/۸	۳۰۸/۹	۱۲۹/۴	۵۳۴/۷
۱۹۵۷	۱۳۸/۵	۱۱۵/۵	۲۳/۰	۰	۳۳/۰	۸۲/۵	۱۲۵/۰	۷۵/۰	۱۳۸/۶	۴۰۶/۶	۱۲۹/۹	۶۰۹/۹
۱۹۵۸	۱۵۷/۰	۱۱۷/۰	۴۰/۰	۰	۱۲/۱	۱۰۴/۹	۱۷۸/۰	۰	۲۱۶/۵	۵۲۴/۱	۱۸۸/۶	۷۸۶/۸
۱۹۵۹	۱۳۲/۶	۹۴/۳	۳۷/۷	۰	۹/۷	۸۴/۶	۱۷۶/۰	۷۲/۰	۲۳۹/۶	۶۳۲/۳	۱۸۹/۵	۶۵۷/۴
۱۹۶۰	۱۲۳/۴	۱۲۳/۴	۰	۰	۳۸/۱	۸۵/۳	۱۷۹/۰	۴۷/۲	۲۶۲/۷	۶۹۴/۴	۲۴۱/۳	۷۶۳/۰
۱۹۶۱	۱۴۶/۸	۹۴/۹	۵۱/۹	۲۱/۳	۳۶/۳	۵۸/۶	۲۰۵/۰	۰	۲۸۲/۵	۷۲۳/۴	۲۵۲/۹	۶۹۸/۳
۱۹۶۲	۱۱۳/۴	۸۸/۶	۲۴/۸	۰	۴۳/۹	۴۴/۷	۲۰۹/۰	۰	۲۹۹/۷	۷۲۲/۱	۲۱۳/۶	۶۲۹/۷
۱۹۶۳	۱۰۳/۵	۸۱/۳	۲۲/۲	۰	۲۰/۶	۶۰/۷	۲۲۱/۰	۰	۳۳۸/۰	۷۳۵/۳	۲۴۵/۵	۶۷۹/۹
۱۹۶۴	۵۴/۷	۴۹/۴	۵/۳	۸/۵	۱۲/۵	۳۶/۹	۲۱۷/۰	۱۸/۵	۳۷۲/۳	۸۴۷/۵	۳۵۲/۵	۸۲۳/۸
۱۹۶۵	۱۰۱/۶	۳۹/۷	۶۱/۹	۲۱/۷	۵/۶	۳۴/۱	۳۲۵/۰	۴۰/۵	۴۹۱/۱	۹۸۶/۱	۴۸۸/۴	۱۱۲۸/۷
۱۹۶۶	۱۷۵/۱	۷۱/۰	۱۰۳/۲	۱/۸	۷/۴	۶۴/۵	۳۱۴/۰	۱۰/۰	۶۲۵/۷	۱۴۱۱/۲	۵۰۰/۳	۱۱۸۸/۱
۱۹۶۷	۲۰۲/۴	۳۹/۸	۱۶۲/۶	۱۰۲/۳	۳/۲	۳۶/۶	۳۱۷/۰	۲۵/۰	۷۲۷/۳	۱۷۷۱/۹	۷۱۴/۰	۱۵۷۷/۵

۱۹۶۸	۱۲۲/۱	۲۴/۳	۱۰۰/۰	۳۹/۷	۲/۳	۲۲/۰	۳۸۲/۰	۴۷/۰	۸۳۷/۵	۲۱۶۷/۷	۹۲۶/۷	۱۸۱۷/۵
۱۹۶۹	۱۲۸/۴	۲۴/۱	۱۰۴/۳	۶/۵	۱/۴	۲۲/۷	۴۰۲/۰	۷۰/۰	۶۲۰/۶	۳۵۵۳/۸	۱۰۹۸/۰	۲۰۷۳/۹
۱۹۷۰	۴/۰	۴/۰	۰	۴۴/۷	۱/۴	۲/۶	۳۱۹/۰	۴۸/۵	۷۹۰/۸	۵۵۸۰/۰	۱۲۶۴/۷	۲۱۹۰/۴
۱۹۷۱	۳/۳	۳/۳	۰	۲۰۳/۶	۱/۲	۲/۱	۳۰۹/۰	۱۶۵/۰	۸۸۵/۰	۵۱۹۷/۷	۱۵۱۸/۷	۲۸۳۷/۱
۱۹۷۲	۱۶/۰	۱۶/۰	۰	۱۴۳/۲	۲/۴	۱۳/۶	۳۱۳/۰	۱۲۵/۰	۱۵۹۰/۷	۵۹۲۶/۶	۱۷۲۵/۶	۳۷۶۲/۸
۱۹۷۳	۱/۶	۱/۶	۰	۲۸۱/۹	۱/۳	۰/۳	۱۲۹/۰	۱۴۹/۵	۲۵۹۳/۱	۸۴۱۲/۴	۲۳۴۵/۸	۵۲۸۶/۷
۱۹۷۴	۱/۴	۱/۴	۰	۲۹۰/۶	۱/۴	۰	-۵۶۱/۰	۲۶۵/۰	۴۶۰۳/۳	۱۱۶۰۸/۷	۵۱۵۶/۴	۸۳۱۰/۵
۱۹۷۵	۱/۷	۱/۷	۰	۵/۳	۱/۷	۰	-۹۸/۰	۵۲/۵	۱۷۸۱۸/۱	۲۸۱۳۴/۷	۷۷۸۸/۴	۱۵۷۵۴/۲
۱۹۷۶	۱/۱	۱/۱	۰	۴۰/۰	۱/۱	۰	-۳۶۰/۰	۰	۱۷۷۵۵/۱	۳۲۸۹۸/۵	۸۴۲۴/۷	۲۱۰۴۶/۱
۱۹۷۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰	-۱۴۴/۰	۰	۱۹۹۵۲/۷	۴۴۶۵۷/۸	۱۳۱۲۴/۳	۲۵۹۴۱/۳
۱۹۷۸	۰	۰	۰	۱۷/۹	۰	۰	۳۹۲/۰	۰	۲۰۳۷۶/۰	۵۰۰۹۰/۱	۸۱۱۹/۲	؟

Sources: Cols. 1-6: U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loand and Grants: Series of Yearly Data,* vol. 1, *Near East and South Asia* (Washington, 1984); Col. 7: (1950-76) U.S. Department of Commerce, Bureau of Economic Analysis, *Selected Data on U.S. Direct Investment Abroad, 1950-1976* (Washington, 1982), 1-27; (1977-78) worksheets provided by the Department of Commerce; Col. 8: International Bank for Reconstruction and Development (World Bank), *Annual Report* (Washington, various years); Cols. 9-10: United Nations, *Statiscal Yearbook* (New York, various years); Col. 11: (1950-62) Julian Bharier, *Economic Development in Iran, 1900-1970* (London: Oxford University press, 1971), 68; (1963-78) Bank Markazi Iran, *Annual Report and Balance Sheet* (Tehran, various years); Col. 12: (1950-58) Bharier, *Economic Development in Iran,* 50-51; (1959-78) United Nations, *Yearbook of National Account Statistics* (New York, various years).

توضیح‌ها: اطلاعات مربوط به آمریکا برای ربع انتقالی ۷۷ ـ ۱۹۷۶ (که سال مالی آمریکا تغییر کرد) در ارقام سال ۱۹۷۶ گنجانده شده‌اند. دیگر وامها (ستون ۳) عمدتاً وامهای بانک صادرات و واردات هستند. اطلاعات ستون ۷ مربوط به جمع خالص سرمایه‌گذاری مستقیم آمریکا در ایران هستند. ارقام منفی نشان میدهند سرمایه‌گذاری ایران در آمریکا از سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران تجاوز کرده است. اطلاعات ستونهای ۶ ـ ۱ و ۸ به سال مالی منتهی به ژوئن (یا، پس از ۱۹۷۶، به سپتامبر) سال نامبرده مربوط میشوند؛ اطلاعات ستون ۷ به سال تقویم گریگوری مربوط میشوند [یعنی سال غیرمالی]. ستونهای ۱۲ ـ ۹ به سال تقویم ایرانی که در مارس سال یادشده آغاز میشود مربوط است. در ستونهای ۱۲ ـ ۹ ریال طبق نرخهای صندوق بین‌المللی پول* به دلار تبدیل شده است. برای دوره‌ی ۵۴ ـ ۱۹۵۰ متوسط نرخ خرید و فروش ریال به عنوان نرخ تسعیر در نظر گرفته شده است؛ برای دوره‌ی ۷۸ ـ ۱۹۵۵ میانگین نرخ تسعیر دوره در نظر گرفته شده است. در ستون ۹، مقادیر مربوط به سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۹ در منبع مربوطه نبوده‌اند و مقادیر جدول برای این سالها متوسط سال قبل و بعد هستند.

* I.M.F., International Financial Statistics, 1971 Supplement (Washington, 1971).

I.M.F., International Financial Statistics: 1983 Yearbook (Washington, 1983).

نفتی ایران قابل چشمپوشی بود، بقیه‌ی هزینه‌های حکومت ایران در سال مالی ۱۹۵۴ باید عمدتاً از استقراض داخلی و خارجی تامین میشد. پس از قرارداد ۱۹۵۴ نفت درآمد نفتی ایران به سرعت افزایش یافت اما سیاستگذاران آمریکا باور داشتند اجرای اصلاحات اقتصادی لازم برای رسیدن به ثبات سیاسی بلندمدت، تا چندین سال دیگر به کمک اقتصادی آمریکا نیاز دارد. در نتیجه برنامه کمک اقتصادی اضطراری که پس از کودتا آغاز شد در نوامبر ۱۹۵۴ جای خود را به برنامه‌ی پایدارتری داد که پیرو آن وامها و اعانه‌های اقتصادی اعطایی آمریکا در سالهای مالی ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ به میانگین ۷۵ میلیون دلار در سال میرسید[۳۲].

در پایان ۱۹۵۵ اقتصاد ایران تا حد زیادی از عواقب محاصره‌ی نفتی ترمیم یافته بود، بنابراین سیاستگذاران آمریکا نتیجه گرفتند دیگر به کمک به بودجه نیاز نیست. افزون بر این، شاه و طرحریزان نظامی آمریکا هر دو میخواستند نیروهای مسلح ایران را ساختمان کنند. بنابراین در ۱۹۵۶ سیاستگذاران آمریکا با نظارت هیأتی به سرپرستی معاون وزیر خارجه هربرت پراچنف بازنگری جامعی از برنامه‌های کمک اقتصادی و نظامی آمریکا در ایران به عمل آوردند. هیأت پراچنف نتیجه گرفت سطح معتدلی از توسعه‌ی اقتصادی و یک بازسازی اساسی نظامی محتاج

چون ارقام کمک در جدول ۵ مربوط به سال مالی منتهی به سال نشان داده‌شده هستند و بقیه‌ی ارقام به سال تقویم ایران هستند که با سال نشان داده‌شده شروع میشود، ارقام سال مالی ۱۹۵۴ دقیقاً قابل تطبیق با ارقام هزینه‌های حکومت ایران برای ۱۹۵۴ نیستند؛ با ارقام هزینه‌ی ۱۹۵۳ دولت تطبیق درستتری دارند. با این‌که ارقام درصد اینجا و ارقام مشابه آن در جدولهای بعدی در اثر همین تطبیق‌ناپذیری حجم نسبی کمک آمریکا به ایران را مختصری کمتر برآورد میکنند ترجیح داده‌ام به خاطر سادگی به این شیوه آنها را تطبیق دهم.

32. Iran White Paper, sec. IV.D, 3-6; U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data*, vol. 1, Near East and South Asia (Washington, 1984).

جابه‌جایی عمده‌ای در کمک آمریکا از ترمیم بودجه به افزایش کمک فنی و نظامی در سالهای مالی ۶۰ ـ ۱۹۵۷ خواهد بود[۳۳]. بنابراین پس از سال مالی ۱۹۵۶ کمک به بودجه قطع شد و کمک اقتصادی کاهش یافت و به جای آن کمک نظامی افزایش فراوان یافت (جدول ۵).

در اواخر ۱۹۵۰ ها، به ویژه پس از کودتای ژوییه‌ی ۱۹۵۸ عراق، ناآرامی سیاسی در ایران آغاز شد. افزون بر آن، گستردگی فساد و کوتاهی شاه در اقدام به اصلاحات بسیار ضروری، در پایان دهه منجر به رکود اقتصادی شده بود. سیاستگذاران آمریکا با افزایش کمکهای اقتصادی اعطایی به مقدار تقریباً ۳۰ میلیون دلار در سال پس از سال مالی ۱۹۶۰، و کاهش کمک نظامی به همان مقدار از سال بعد، و تامین ۲۱/۳ میلیون دلار وام از بانک صادرات و واردات برای ایران (جدول ۵)، به این مشکلات فزاینده پاسخ گفتند. در ۱۹۶۱، بحران عمده‌ای در شرف تکوین بود. در ماه مه گروه کار ویژه‌ی حکومت کندی توصیه کرد کمک اقتصادی بیدرنگ افزایش یابد و کمک نظامی در سطح (کاهش‌یافته‌ی) کنونی ادامه پیدا کند. تا چندین سال دیگر کمک نظامی و اقتصادی هر دو در همین سطوح ماندند در حالی که به تدریج جای اعانه‌ها را وام میگرفت. در نوامبر ۱۹۶۷ برنامه‌ی کمک آمریکا به ایران رسماً قطع شد هر چند مبالغ اندکی از کمکهایی که قبلاً تخصیص یافته بود تا چندین سال بعد هنوز جریان داشت[۳۴].

برای فهم این‌که این کمک اقتصادی چگونه بر خودمختاری دولت ایران تاثیر گذارد نیاز داریم به چگونگی مصرف آن و آثار آن بر اقتصاد ایران دقیقتر بنگریم. پس از سال مالی ۱۹۵۴ که کمکهای اقتصادی و نظامی

33. U.S. National Security Council, *Report by the Interdepartmental Committee on Certain U.S. Aid Programs*, NSC-5610, Iran Annex, August 3, 1956.

34. U.S. Department of State, *Review of Problems in Iran*, 44.

اعطایی آمریکا روی هم ۶۰ درصد هزینه‌های حکومت ایران را تامین کردند، در دوره‌ی ۵۹ ـ ۱۹۵۵ این کمکها به طور میانگین معادل ۲۲ درصد و در دوره‌ی ۶۳ ـ ۱۹۶۰ به طور میانگین معادل ۱۴ درصد هزینه‌های حکومت بودند؛ وامهای آمریکا (شامل وامهای بانک صادرات و واردات) به ترتیب ۹ درصد و ۴ درصد دیگر را تشکیل میدادند. به این ترتیب کمک آمریکا در دهه‌ی پس از کودتای ۱۹۵۳ منبع درآمد مهمی برای دولت ایران بود و به آن کمک میکرد خدمات اجتماعی، برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی و نیروهای امنیتی داخلی را تامین مالی کند و به این ترتیب بر توانایی آن برای یارگیری و سرکوب گروههای داخلی جامعه میافزود. جدول ۵ نشان میدهد وامها و اعانه‌های آمریکا به ایران برابر ۸۰ درصد هزینه‌های سازمان برنامه (ارگان عمده‌ی دولتی مسئول پیشبرد توسعه‌ی اقتصادی) و ۲۱ درصد تشکیل سرمایه‌ی ثابت داخلی ناخالص در این دهه بوده است. از این ارقام بر میاید رشد اقتصادی ایران در اثر برنامه کمک آمریکا تقویت قابل ملاحظه‌ای یافت[۳۵].

جدول ۵ همچنین اطلاعاتی در مورد درآمد نفتی ایران در بر دارد (ستون ۹). مقایسه‌ی این ارقام با کل کمک آمریکا نشان میدهد درآمد نفتی ایران فقط در ۱۹۵۸ شروع به تجاوز از مقدار کمکهای دریافتی از آمریکا به مقدار قابل توجه کرد. در دوره‌ی ۵۹ ـ ۱۹۵۴ درآمد نفت و درآمد حاصل از برنامه‌های کمک آمریکا مقادیر مشابهی از کل هزینه‌های ایران را تشکیل میدادند (به ترتیب ۳۳ و ۳۱ درصد) اما در ۱۹۶۰ ها که صادرات نفت رشد کرد به تندی از هم دور شدند. در دوره‌ی ۶۳ ـ ۱۹۵۴

۳۵. با این‌که نسبتاً مقدار کمی از این کمک مستقیماً صرف مخارج سازمان برنامه یا تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص ملی شد، مخارج دولت را پاسخ میگفت. برای آنکه تطبیق ارقام در طول زمان میسر باشد درصدهای متکی بر جدول ۵ در این پاراگراف و بعدی بر اساس مقادیر تورم‌زدایی‌شده ارقام جدول محاسبه شده‌اند. شاخص تورم مورد استفاده، شاخص مصحح سالنامه‌ی آمار مالی بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول (واشنگتن، ۱۹۸۳) است.

درآمد نفت بالغ بر ۱۱۹ درصد از هزینه‌ی سازمان برنامه و ۳۱ درصد تشکیل سرمایه ثابت داخلی ناخالص میشد که تقریباً ۵۰ درصد بالاتر از نسبتهای مربوط به وامها و اعانه‌های آمریکا است. در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها درآمد نفت موتور عمده‌ی رشد بود، در این دهه‌ها به سادگی از کل هزینه‌ی سازمان برنامه بالاتر بود و در دوره‌ی ۷۷ - ۱۹۶۴ بالغ بر ۴۹ درصد تشکیل سرمایه‌ی ثابت داخلی ناخالص میشد.

ارقام کلی از این دست فقط برداشتی تقریبی از چگونگی تاثیر کمک اقتصادی آمریکا بر اقتصاد ایران به دست میدهند. تصویر تفصیلی‌تر از وارسی چگونگی مصرف این کمک به دست میاید. ۷۰۹/۷ میلیون دلار کمک اقتصادی آمریکا بین ۱۹۵۰ و ۱۹۶۵ در سه مقوله‌ی وسیع جای میگرفت: ۶۷/۴ درصد کمک سرمایه‌ای بود، ۱۵/۹ درصد کمکهای برنامه‌ی «غذا برای صلح» بود و ۱۶/۷ درصد باقی‌مانده کمک فنی را تامین مالی میکرد[۳۶].

کمک سرمایه‌ای برای دو منظور عمده مصرف میشد. نخست، چیزی کمتر از نصف مبالغ پرداختی برای ترمیم کسری بودجه‌ی حکومت ایران مصرف شد و به ویژه در سالهای مالی ۵۶ - ۱۹۵۴ مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار به این منظور تخصیص یافت. دوم، بقیه برای تامین مالی طرحهای عمرانی خرج شد که در آن هنگام با دستیاری فنی آمریکا اجرا میشد. در ۱۹۵۵، ۱۹۶۱، و پس از ۱۹۶۳ تامین مالی طرحهای عمرانی به وسیله‌ی آمریکا با وامهای کلان بانک صادرات و واردات تکمیل شد (جدول ۵). حکومت آمریکا همچنین در این دوره سرمایه‌های خصوصی آمریکایی و بانک جهانی را به سرمایه‌گذاری در ایران تشویق کرد، و هر یک از اینها نقشی در تأمین مالی تلاشهای ایران برای توسعه بازی کردند (ستونهای ۷ و ۸ جدول ۵)[۳۷].

36. U.S. AID Mission to Iran, *Summary Highlights of A.I.D. Economic Assistance Activities in Iran* (n.p., 1966), AID Library.

37. Ibid., 43-46.

نحوه‌ی خرج کردن ۶۰ میلیون دلاری که آمریکا برای کمک به بودجه در نخستین سال پس از کودتا در اختیار ایران گذاشت بازتاب شیوه‌ی کلی ایران در مصرف کمکهای بودجه‌ای آمریکا است. از این ۶۰ میلیون دلار ۲۷ میلیون دلار آن صرف پرداخت حقوق کارمندان دولت شد که در زمان مصدق به علت مشکلات مالی همراه با محاصره‌ی نفتی حقوق منظم دریافت نکرده بودند. در نوامبر ۱۹۵۳، ۳ میلیون از این ۲۷ میلیون دلار برای افزایش حقوق کارمندان دولت به میزان میانگین ۴/۴ درصد اختصاص یافت. ۱۲/۲ میلیون دلار دیگر برای پرداخت هزینه‌های شرکت نفت مصرف شد که عمدتاً عبارت بود از مزد حدود پنجاه هزار کارگر رنجدیده‌ی نفت، و ۱/۴ میلیون دلار هم به صورت پاداش به ارتش، پلیس و ژاندارمری پرداخت شد. کمک آمریکا به بودجه همچنین واردات کالاهای مصرفی از قبیل قند و شکر، چای، دارو، منسوجات پشمی و پنبه‌ای، قطعات اتومبیل و کامیون، و طرحهای خیلی جلوی چشم خدمات اجتماعی از قبیل اسفالت خیابانها، برنامه‌ی مبارزه با مالاریا، و ساختمان مدارس، خانه‌های ارزان‌قیمت، بیمارستان، یک سیستم مخابراتی سراسری، و لوله‌کشی آب تهران را تامین مالی کرد. کمک ایالات متحد بیش از دو میلیون آدم ـ روز اشتغال مستقیم و چندین میلیون بیش از این اشتغال غیرمستقیم ایجاد کرد. افزایش عرضه‌ی دلار در ایران در اثر برنامه‌ی کمک آمریکا، تورم را نیز تا پایان ۱۹۵۴ به سطح معقولی پایین آورد[۳۸]. کمتر میتوان تردید داشت که این اقدامها در جلوگیری از ناآرامی مردمی در این دوره‌ی حساس، و از این طریق کمک به تحکیم رژیم پس از مصدق، مهم بودند.

همچنان‌که کمک سرمایه‌ای آمریکا در اواخر ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها بیش از پیش صرف طرحهای عمرانی میشد، طبق برنامه‌ی «غذا

38. Ibid., 37-41; U.S. House of Representatives, Committee on Government Operations, *United States Aid Operations in Iran,* House Report No. 10, 85th Cong., 1st sess., January 28, 1957, 45-48.

برای صلح» آمریکا برای کالاهای وارداتی که تامین مالی آن در اواسط ۱۹۵۰ ها از طریق کمک سرمایه‌ای انجام شده بود کمک‌هزینه پرداخت میشد. کمک غذا برای صلح از تقریباً صفر پیش از سال مالی ۱۹۵۶ به متوسط ۳/۱ میلیون دلار در سال در سالهای مالی ۶۰ - ۱۹۵۶ و سالانه ۱۵/۳ میلیون دلار در سالهای مالی ۶۶ - ۱۹۶۱ افزایش یافت. پیرو این برنامه محصولات کشاورزی اضافی آمریکا از قبیل گندم، برنج، شیر خشک، کره، روغن نباتی، پنبه، و حبوبات از طریق وامها و اعانه‌های قابل پرداخت به پول رایج ایران عرضه میشدند. حدود یک‌سوم کمک غذا برای صلح کمکهای مربوط به آسیبدیدگان بلایای طبیعی از قبیل زلزله، قحطی، سیل و سردی هوا بود[39].

کمک به بودجه و کمک غذا برای صلح بهبود نسبتاً سریعی در رفاه مردم ایران پدید آوردند و بدینسان در کوتاه‌مدت ثبات سیاسی ایران را افزودند. در مقابل، هدف طرحهای عمرانی که باکمک سرمایه‌ای آمریکا و وامهای بانک صادرات و واردات تامین مالی و باکمک فنی آمریکا اجرا شد، دستیابی به بهبود پایدارتری در شرایط زندگی و بنابراین افزودن ثبات سیاسی در بلندمدت بود. این طرحها عمدتاً سه نوع بودند[40]: طرحهای توسعه‌ی اقتصادی، چه در صنعت و چه کشاورزی؛ طرحهای رفاه اجتماعی، به ویژه در بهداشت عمومی و آموزش؛ و اصلاحات اداری، شامل یک برنامه‌ی اداره امور همگانی و طرحهای توسعه نیروی کار و انجمنها.

از آنجا که در این زمان هنوز کشاورزی در اقتصاد ایران اهمیت داشت توسعه‌ی کشاورزی یک کانون عمده‌ی برنامه‌ی کمک فنی آمریکا بود. احتمالاً کارآمدترین جنبه‌ی کمک کشاورزی آمریکا تاکید آن روی

39. U.S. AID Mission, *Summary Highlights*, 47-54; U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loans and Grants*, vol. 1.

۴۰. نوع چهارم طرحها، طرحهای امنیت عمومی، به خاطر ارتباطی که با امنیت دارند در قسمت برنامه‌های دستیاری امنیتی بحث شده‌اند.

آموزش بود. بسیاری از کشاورزان و تکنیسین‌های ایرانی فنون کشاورزی امروزی را در آمریکا یا در ایران آموزش دیدند. مستشاران آمریکایی به تاسیس انواع موسسات آموزشی کشاورزی در ایران، از جمله دانشکده‌ی کشاورزی کرج، یک رشته مدارس حرفه‌ای کشاورزی، یک بنگاه توسعه‌ی کشاورزی، و بسیاری مزارع و دامپروریهای نمایشی نمونه کمک کردند. پیرو برنامه‌ی کمک آمریکا چندین طرح عمده برای بهبود بازده کشاورزی از جمله برنامه‌ی دفع آفات، طرحهای کنترل آبهای زیرزمینی و رودخانه‌ها، و تاسیس تعاونیها و بانک اعتبارات کشاورزی و توسعه‌ی روستایی اجرا شدند. تکنیسینهای همکار در برنامه‌ی کمک آمریکا در مورد مسائلی چون آبیاری، پرورش دام، طبقه‌بندی خاکها، و استفاده از انواع جدید بذر، کود، و فنون کشت توصیه‌هایی ارائه کردند[۴۱].

کمک به توسعه‌ی صنعتی عمدتاً عبارت از اجرای طرحهایی بود برای پیشبرد صنعتی شدن از راه اصلاح زیربنای اقتصادی کشور. طرحهای عمده‌ای برای اصلاح راههای اصلی، بندرها، فرودگاهها، راه‌آهن، شبکه‌ی ارتباط و مخابرات، و تجهیزات آبرسانی به اجرا درآمدند. برنامه‌هایی برای هماهنگ کردن و توسعه‌ی سیستم نیروی برق سراسری کشور طرح شد. نیروگاههای تهران و دیگر شهرهای عمده تکمیل و اصلاح شدند. بررسیهای گسترده‌ی زمینشناسی استفاده از منابع غنی معدنی غیرنفتی ایران را افزایش بخشید. بنگاه آمریکایی توسعه‌ی بین‌المللی، وامهای کلانی به بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران داد که به صورت منبع اولیه‌ای برای تامین مالی فعالیتهای صنعتی بخش خصوصی خدمت کرد. طرحهای ویژه‌ی دیگری به توسعه‌ی صنایع پارچه‌بافی، سیمان، شیشه، و تصفیه‌ی شکر اختصاص یافت[۴۲].

41. U.S. AID Mission, *Summary Highlights,* 14-20; USOM-Iran, *Review of U.S. Technical Assistance and Economic Aid to Iran, 1951-1957,*4 vols. (n.p., n.d.), chaps. 9-10, AID Library.

42. U.S. AID Mission, *Summary Highlights*, 28-31; USOM-Iran, *Review of U.S. Technical Assistance,* chap. 5.

دستیاری فنی، شامل طرحهای رفاه اجتماعی نیز بود. طبق برنامه‌ی کمک آمریکا بسیاری از پزشکان و کارکنان بهداشت همگانی ایرانی در آمریکا و در ایران آموزش دیدند. برنامه‌های بهداشت همگانی در بسیاری از مدارس پزشکی ایران تاسیس شدند، و همچنین یک موسسه آموزش و تحقیقات بهداشتی در دانشگاه تهران تاسیس شد. برنامه‌های بسیار موفقی برای مبارزه با بیماریهایی از قبیل مالاریا و آبله آغاز شدند. مستشاران آمریکایی همچنین به تاسیس شبکه‌ای از مراکز بهداشت عمومی روستایی و برنامه‌ای برای آموزش بهداشت در مدارس کمک کردند. برنامه‌ی کمک آمریکا برنامه‌های تربیت معلم نیز در بر داشت و به ساختمان و تجهیز بسیاری از مدارس و مراکز تربیتی کمک کرد. شاید قابل ذکرترین تلاش در زمینه آموزش و پرورش طرح عمده‌ای بود که از طریق دانشگاه پنسیلوانیا برای گسترش دانشگاه پهلوی شیراز به اجرا درآمد.[۴۳]

از گامهای بسیاری که در برنامه‌ی کمک آمریکا برای افزایش کارایی زیربنای عتیقه‌ی اداری ایران برداشته شد، قابل ذکرترین آنها یک برنامه‌ی وسیع آموزش مدیریت همگانی بود که تا اندازه‌ای از طریق مدرسه‌ی مدیریت همگانی دانشگاه کالیفرنیای جنوبی اجرا میشد. در این برنامه یک‌یک وزارتخانه‌های کابینه مورد بررسی سازمانی و رویه‌ای قرار گرفتند تا کارایی اجرایی آنها بهبود یابد. برنامه‌های دیگری برای بالا بردن سطح رویه‌های مدیریت مالی حکومت، به ویژه حسابداری، بازرسی، بودجه، و مدیریت مالیات و عوارض آغاز شد. یک قانون مدنی امروزی طرح و اجرا شد. یک نظام اطلاعات آماری برای گردآوری داده‌های اعتمادپذیر جمعیت‌شناختی و اقتصادی تاسیس شد. تلاشهای دیگر صرف پیشبرد تمرکززدایی اداری و اصلاح رویه‌های مدیریتی در امور مالیاتی، بودجه، حسابداری، و امور کارکنان در سطح شهرداری شد. موسسه‌ی امور

43.U.S.AIDMission, *Summary Highlights*, 23-28; USOM-Iran, *Review of U.S. Technical Assistance*, chaps. 11-12.

اداری دانشگاه تهران باکمک آمریکا تاسیس شد و بیشتر کادر آموزش آن تحصیلکرده‌ی آمریکا بودند. برنامه‌ی کمک آمریکا سازمان برنامه را نیز از طریق «موسسه امور حکومتی» واشنگتن از یاری مدیریتی برخوردار ساخت[۴۴].

تلاشهای ایالات متحد برای اصلاح زیربنای اداری کشور شامل برنامه‌های توسعه‌ی انجمنها و نیروی کار نیز بود. هدفهای بنیانی برنامه‌ی توسعه‌ی انجمنها تقویت نهادهای بالقوه دمکراتیک، تشویق حکومت بر خود و پرورش اتکا به خود در میان جمعیت روستایی بود. در برخی از مناطق روستایی برای اداره‌ی برنامه‌های توسعه‌ی کشاورزی و اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی حکومت شوراهای ده تشکیل شدند. مستشاران آمریکا این شوراها را از آموزش اداری و تامین مالی برای وامهای کشاورزی و پروژه‌های ساختمانی برخوردار ساختند. همچنین مستشارانی مامور وزارت کار شدند تا به کارکنان آن مبانی تحلیل تقاضای نیروی کار، تحلیل اشتغال، و کارگزینی را بیاموزند. برای کارگران ریخته‌گری، ظرف‌سازان، آهنگران، تراشکاران، لوله‌کشان، قالبسازان، کارگران پارچه‌بافی، نجاران و تعمیرکاران اتومبیل و لوکوموتیو برنامه‌های کارآموزی ترتیب یافت. برای نگهداری وسایل نقلیه و تجهیزات، ادوات برقی، کار کردن با دستگاههای بافندگی و مهارتهای دیگر، جزوه‌های آموزشی تدوین شد[۴۵].

44. USOM-Iran, *Review of U.S. Technical Assistance,* chaps. 3-4; University of Southern California, School of Public Administration, *Seven Years in Iran: The Final Report of a Technical Assistance Project in Public Administration* (Los Angeles, 1962); Jahangir Amuzegar, *Technical Assistance in Theory and Practice: The Case of Iran* (New York: Praeger, 1966), 16.

45. U.S. AID Mission, *Summary Highlights,* 21-23, 31; USOM-Iran, *Review of U.S. Technical Assistance,* chaps. 8,13.

برای منظورهای ما مهمترین پیامد برنامه‌ی کمک اقتصادی آمریکا در ایران آن بود که به دولت ایران کمک کرد گروههای بسیاری را که بالقوه سرچشمه‌ی ناآرامی بودند به کنار خود بکشد و به این‌ترتیب خودمختاری آن‌را تقویت کرد. کمک به بودجه و برنامه کمک غذا برای صلح با تأمین مالی هزینه‌های دولت در افزایش حقوقها، کالاهای مصرفی و خدمات اجتماعی و با تامین مستقیم محصولات غذایی و کمکهای بلایای طبیعی برای مردم ایران ناآرامی را کاهش دهد. کمکهایی از این نوع به ویژه پس از کودتا اهمیت داشتند. یاری فنی و تامین مالی توسعه با اصلاح زیربنای اقتصادی و اداری کشور به کاهش ناآرامی در بلندمدت کمک کرد و به این‌طریق رشد اقتصادی و کارایی دیوانسالاری دولتی را ازدیاد بخشید.

یاری امنیتی

در حکومت ترومن، هدف عمده‌ی برنامه‌ی کمک آمریکا در ایران افزایش توانایی نیروهای مسلح برای حفظ امنیت داخلی، در درجه‌ی اول از طریق فرو نشاندن ناآرامی شهری و اغتشاشهای روستایی، بود. به این هدف، در ۱۹۴۷ و دوباره در ۱۹۵۰ هیأت نظامی آمریکا تجدید سازمان یافت و در این‌بار دوم به نام «گروه مستشاری کمک نظامی» نامیده شد. هدف عمده‌ی گ.م.ک.ن. آموزش و کمک به ارتش ایران در استفاده از تجهیزات نظامی بود که پیرو برنامه‌ی کمک نظامی آمریکا تامین میشد. با این‌که برای دوره‌ی ۵۲ - ۱۹۵۰ ۶۷/۴ میلیون دلار کمک نظامی به ایران در بودجه پیش‌بینی شده بود عملاً فقط ۱۷/۴ میلیون دلار آن تحویل شده بود. حکومت آیزنهاور در نخستین سال تصدی همان رویکرد بنیانی را دنبال کرد و ۲۷/۸ میلیون دلار دیگر کمک نظامی اعطا کرد[۴۶].

46.U.S.National Security Council, *United States Policy regarding the Present Situation in Iran,* NSC-136/1, November 20, 1952, 3; Thomas M. Ricks, «U.S. Military Missions to Iran, 1943-1978: The Political Economy of

←

پس از آنکه حکومت زاهدی درجه‌ی مناسبی از ثبات سیاسی را برقرار کرد، سیاستگذاران آمریکا شروع به بررسی گسترش توانائیهای نیروهای مسلح ایران کردند. به این هدف، بازنگری گسترده‌ای را برای تعیین نقشی که نیروهای مسلح ایران میتوانستند در استراتژی دفاعی جهانی آمریکا بازی کنند آغاز کردند. این بررسی و بحثهای بعدی با شاه در اوایل ۱۹۵۵ به این تصمیم منجر شد که نیروهای مسلح ایران به قدر کافی تقویت شوند تا حدی که بتوانند در صورت حمله‌ی شوروی عملیات دفاعی تاخیری را در کوهستانهای زاگرس به عهده بگیرند. این تصمیم ماموریت اساسی نیروهای مسلح ایران را تغییر میداد: وظیفه‌ی حفظ امنیت داخلی به تدریج به ژاندارمری و پلیس محول میشد، و نیروهای مسلح عمدتاً روی دفاع ملی متمرکز میشدند. گذشته از این، معلوم بود که ایران به زودی به یک سازمان دفاع منطقه‌ای زیر حمایت آمریکا که در آن هنگام طرح ریخته میشد خواهد پیوست که بعدها به پیمان بغداد معروف شد[۴۷].

نوع و حجم کمک نظامی آمریکا به ایران در نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها بازتاب این تغییر اولویتها بود. سیاستگذاران آمریکا بر رغم فشار شدید شاه برای ساختمان سریع ارتش، در اوایل ۱۹۵۵ تصمیم گرفتند تلاش عمده‌ی آمریکا برای تقویت نیروهای مسلح ایران تا زمانی که ایران رسماً به پیمان بغداد بپیوندد (که در نوامبر ۱۹۵۵ پیوست) و نیازهای نظامی آن کاملاً

Military Assistance,» *Iranian Studies* 12 (Summer-Autumn 1979), 168-77; U.S. Department of Defense, Defense Security Assistance Agency, *Fiscal Year Series, 1980* (Washington, 1980), 82-83.

47. U.S. Embassy, Tehran, «Shah's Proposals regarding Expansion of United States Aid to Iranian Armed Forces,» April 7, 1954, Record Group 59, Box 4117; U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran,* NSC-5504, 7; idem, Operations Coordinating Board, *Progress Report on NSC 5402 (Iran),* October 15, 1954, 6 DDE Library.

ارزیابی شود به تعویق افتد. به علاوه قرار شد کمک نظامی مشروط به سلامت اقتصاد و توانایی نیروهای مسلح به جذب تجهیزات جدید شود. در این فاصله، مقادیر معتدلی کمک نظامی کافی میبود. پنج گروه آموزش نظامی آمریکا که شامل ۶۵ افسر و ۱۲۵ نفر سرباز میشدند در رده‌های تیپ و لشگر در خدمت ارتش ایران قرار گرفتند و برنامه‌هایی برای آموزش ارتش ایران برای دفاع از معبرهای استراتژیک کوههای زاگرس طرح شد. همچنین در این زمان آمریکا موافقت کرد ایران را به جنگنده‌های جت اف ۸۴ جی و دیگر تجهیزات مدرن مجهز کند[۴۸].

چنان‌که روشن شد تصمیم نهایی به گسترش تواناییهای نظامی ایران تا اوایل ۱۹۵۷ اتخاذ نشد. در ۱۹۵۶ گزارش هیأت پراچنف در مورد برنامه‌های کمک آمریکا در ایران چنین نتیجه‌گیری میکرد که با دو برابر کردن کمک نظامی آمریکا طی چهار سال، میتوان نیروهای مسلح ایران را قادر ساخت از خط جبهه‌ای در کوههای زاگرس تا مدت سی روز دفاع کنند. سال ۱۹۵۶ همچنین شاهد گسترش ناسیونالیزم رزمنده و افزایش نفوذ شوروی در خاورمیانه، به ویژه پس از آنکه رییس‌جمهور جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی کرد، بود. حکومت آیزنهاور در پاسخ شروع به تدوین یک استراتژی نوین برای مقابله با نفوذ شوروی در خاورمیانه کرد که به دکترین آیزنهاور معروف شد. این استراتژی که در مصوبه‌ی ماه مارس ۱۹۵۷ کنگره رسماً بیان شد، افزایش کمک آمریکا به کشورهایی در خاورمیانه را که در تهدید شوروی یا وابستگان آن بودند مقرر میکرد. طرحهای گسترش برنامه‌ی کمک نظامی آمریکا در ایران ناچار به تاخیر افتاد تا آنچه دکترین آیزنهاور برای ایران ایجاب میکرد کاملاً ارزیابی شود.[۴۹]

48. Operations Coordinating Board, *Progress Report on NSC 5402*, 11-12; Iran White Paper, sec. I.B, 26; U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran*, NSC-5504, 27-28.

49. U.S. National Security Council, *Report by the Interdepartmental*

←

تصمیم محکم به گسترش کمک نظامی آمریکا به ایران در فوریه‌ی ۱۹۵۷ که کنگره درباره‌ی دکترین آیزنهاور بحث میکرد اتخاذ شد و جزییات برنامه‌ی کمک جدید در ماههای پس از آن پرداخته شد. چنان‌که در جدول ۶ نشان داده شده کمک نظامی آمریکا به ایران بین سال مالی ۱۹۵۶ و سال مالی ۱۹۵۷ (که در ۳۰ ژوئن ۱۹۵۷ پایان یافت) به تندی افزایش یافت، و ایران را قادر ساخت هزینه‌های نظامی خود را ۶۹ درصد افزایش دهد. این افزایش کمک نظامی را کاهشی در کمک اقتصادی جبران کرد. پس از سال مالی ۱۹۵۶ تعداد مستشاران نظامی آمریکا در ایران و همچنین تعداد پرسنل نظامی ایران که در ایالات متحد آموزش میدیدند به سرعت بالا رفت (جدول ۶). از ۲۴۰ میلیون دلار کمک نظامی که در اوایل ۱۹۵۷ برای سالهای مالی ۶۰-۱۹۵۸ ایران پیش‌بینی شده بود ۴۷ درصد باید صرف تجهیزات و تدارکات نظامی، شامل تعداد دیگری جنگنده‌ی اف ۸۴ جی و هواپیماهای دیگر، کشتیهای جنگی، تانک، زرهپوش، کامیون، توپخانه، تجهیزات ارتباطی، سلاحهای کوچک و سی روز ذخیره‌ی مهمات میشد. ۳۰ درصد دیگر برای طرحهای ساختمانی نظامی شامل جاده‌های نظامی، پادگانها، و پایگاههای هوایی در تهران، دزفول و قم خرج میشد. بقیه برای هزینه‌های آموزشی و حمل و نقل پیش‌بینی شده بود. پس از کودتای ژوییه‌ی ۱۹۵۸ در عراق ۲۸/۶ میلیون دلار از کمک آمریکا به بودجه‌ی ایران، به نیروهای مسلح انتقال یافت، تحویل تجهیزات تعهدشده‌ی پیشین به ایران تسریع شد، و ایالات متحد گسترش نیروهای مسلح ایران به میزان سی و هفت هزار نفر را تصویب کرد.[۵۰]

Committee, Iran Annex, 7-8. On the Eisenhower Doctrine see John C. Campbell, *Defense of the Middle East: Problems of American Policy,* rev. ed. (New York: Praeger, 1960), chaps. 8-9.

50. U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran,* NSC-5703/1,7, and Financial Appendix, 16-17; U.S. Joint Chiefs of Staff, «Briefing Paper ←

در آغاز کودتای عراق شاه تلاشهای خود برای کسب کمک بیشتر نظامی آمریکا را تشدید کرد و سرانجام در ژانویه‌ی ۱۹۶۰ درخواست ۶۰۰ میلیون دلار کمک اضافی تسلیم کرد. اما سیاستگذاران آمریکا روز به روز نگرانتر میشدند که قدرت‌گیری نظامی ایران تنشی جدی متوجه اقتصاد شکننده‌ی آن میکند و به ناآرامی داخلی دامن میزند. افزون بر این، بازجوییهای کنگره در اواخر ۱۹۵۰ ها از شواهد فساد گسترده و سوءِ اداره‌ی برنامه‌های کمک آمریکا در ایران پرده برداشت. این نگرانیها تصمیم به کاهش کمک نظامی در سال مالی ۱۹۶۰ و افزایش کمک اقتصادی در سال بعد را به دنبال داشت (جدول ۵)[51].

زمانی که حکومت کندی در اوایل ۱۹۶۱ تصدی امور را بر عهده گرفت مسائل سیاسی داخلی در ایران حاد شده بود. گروه کار ویژه‌ی حکومت برای ایران در ماه مه ۱۹۶۱ توصیه کرد کمک نظامی در سطح کاهش‌یافته‌ی کنونی باقی بماند و نیروهای مسلح ایران به اصلاحاتی از قبیل گماردن واحدهای نظامی به اجرای طرحهای کشوری و تامین آموزش حرفه‌ای و سواد برای سربازان وظیفه دست بزنند. چنان‌که جدول ۶ نشان میدهد نگرانیهایی که سیاستگذاران آمریکا ابراز میکردند ساختمان نیروی نظامی راکه در ۱۹۵۷ آغاز شد کند کرد. آمریکا همچنین نیروهای مسلح ایران را به استراتژی «دفاع مقدم» مجاز داشت که طبق آن واحدهای ارتش و نیروی هوایی دوباره در مناطق شمالی آرایش یافتند تا از مرزهای ایران و نه صرفاً از خط جبهه‌ای در کوههای زاگرس، علیه

for Presidential Use in Discussions with the Shah of Iran,» June 9, 1958, 6-7, DDE Library; U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran,* NSC-5821/1, 12; Wailes to Herter, August 19, 1958, DDE Library.

51. Iran White Paper, sec. I.B.31; U.S. National Security Council, *U.S. Policy toward Iran,* NSC-6010, June 8, 1960, 12; idem, Operations Coordinating Board, *Report on Iran,* December 9, 1959, 4-6; U.S. House, *United States Aid Operations.*

جدول ۶ ـ کمکهای نظامی آمریکا به ایران

سال	کمک نظامی آمریکا (۱)	فروشهای نظامی آمریکا (۲)	هزینه‌های نظامی ایران (۳)	آموزش ـ دیدگان نظامی ایران (۴)	مستشاران نظامی آمریکا (۵)	پرسنل نظامی ایران (۶)
۱۹۵۰	۱۱/۸	۰	۶۸/۸	۰	؟	؟
۱۹۵۱	۲۶/۳	۰	۵۱/۲	۰	۱۱	۱۳۵۰۰۰
۱۹۵۲	۲۹/۱	۰	۴۲/۷	۱۰۳	۲۹	؟
۱۹۵۳	۲۰/۶	۰	۴۱/۵	۱۴۹	۵۳	؟
۱۹۵۴	۲۵/۶	۰	۵۰/۳	۱۹۶	؟	؟
۱۹۵۵	۱۵/۵	۰	۶۴/۷	۹۸	؟	؟
۱۹۵۶	۲۳/۰	۰	۸۱/۹	۲۲۷	۴۰۳	؟
۱۹۵۷	۸۲/۵	۰	۱۳۸/۱	۳۶۳	۴۰۸	؟
۱۹۵۸	۱۰۴/۹	۰	۱۶۸/۶	۶۶۰	۴۳۹	۱۴۳۰۰۰
۱۹۵۹	۸۴/۶	۰	۲۰۷/۲	۱۹۰	۷۹۴	؟
۱۹۶۰	۸۵/۳	۰/۱	۱۸۱/۶	۹۴۷	۷۰۴	؟
۱۹۶۱	۵۸/۶	۰/۲	۱۸۷/۲	۱۳۴۶	۵۷۳	۱۸۵۰۰۰
۱۹۶۲	۴۴/۷	۰/۷	۱۸۶/۹	۱۰۹۵	۵۶۱	۲۰۰۰۰۰
۱۹۶۳	۶۰/۷	۰/۱	۱۹۱/۲	۱۰۷۷	۴۹۶	۲۰۸۰۰۰
۱۹۶۴	۳۶/۹	۰/۲	۲۱۹/۲	۹۵۰	۵۰۹	۲۰۸۰۰۰
۱۹۶۵	۳۴/۱	۱۲/۹	۳۰۱/۳	۶۰۹	۴۷۳	۲۰۶۰۰۰
۱۹۶۶	۶۴/۵	۳۳/۲	۴۱۴/۱	۴۸۰	۴۶۷	۲۲۵۰۰۰
۱۹۶۷	۳۶/۶	۳۸/۹	۵۲۸/۴	۴۰۸	۴۶۷	۲۲۵۰۰۰
۱۹۶۸	۲۲/۰	۵۶/۷	۶۰۳/۷	۳۱۸	۴۴۷	۲۲۵۰۰۰
۱۹۶۹	۲۲/۷	۹۴/۹	۵۵۶/۶	۷۶۵	۴۷۱	۲۳۰۰۰۰
۱۹۷۰	۲/۶	۱۲۷/۷	۷۱۴/۵	۵۰۴	۳۸۹	۲۳۸۰۰۰
۱۹۷۱	۲/۱	۱۰۶/۹	۷۳۳/۷	۳۵۴	۳۱۵	۲۵۵۰۰۰
۱۹۷۲	۱۳/۶	۲۵۷/۲	۱۰۹۸/۳	۱۸۶	۳۱۵	۲۶۵۰۰۰
۱۹۷۳	۰/۳	۲۶۴/۸	۱۸۲۰/۵	۰	۷۶۰	۲۸۵۰۰۰
۱۹۷۴	۱/۴	۶۸۲/۸	۴۷۳۰/۵	۰	۸۷۱	۳۱۰۰۰۰
۱۹۷۵	۱/۷	۱۰۳۵/۲	۶۶۹۷/۳	۰	۸۷۲	۳۸۵۰۰۰
۱۹۷۶	۱/۱	۱۹۹۸/۹	۷۷۸۹/۶	۰	۱۰۷۷	۴۲۰۰۰۰
۱۹۷۷	۰	۲۵۵۰/۰	۷۹۵۸/۴	۰	۱۰۳۴	۳۵۰۰۰۰
۱۹۷۸	۰	۱۸۰۱/۸	۹۵۰۶/۹	۰	؟	۳۵۰۰۰۰

منابع:

Col. 1: U.S. Agency for International Development, *U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data,* vol. 1, *Near East and Southeast Asia* (Washington, 1984); Cols. 2, 4: U.S. Department of Defense, Defense Security Assistance Agency, *Fiscal Year Series, 1980* (Washington, 1980), 82-83; Col. 3: (1950-55)Stockholm International Peace Research Institute, *Yearbook of World Armaments and Disarmament 1968/69* (London: Duckworth, 1969), 206; (1956-78) idem, *World Armaments and Disarmament SIPRI Yearbook 1980* (London: Taylor and Francis, 1980), 26; Col. 5: (1951) U.S. Embassy, Tehran to Dept. of State, March 11, 1951, Record Group 59, Box 4118; (1952-53)«Fiscal Year 1954 Mutual Defense Assistance Program Budget Estimate, MAAG, Iran,» February 20, 1953, Record Group 334, Box 2; (1956-77)U.S. Senate, Committee on Foreign Relations, *U.S. Military Sales to Iran,* 94th Cong., 2d sess., July 1976, 34-36; Col. 6: (1951) «Strength of the Iranian Armed Forces,» September 11, 1951, Record Group 59, Box 4118; (1958) National Security Council, *U.S. Policy toward Iran, NSC-5821/1,* November 15, 1958, 12; (1961-70) U.S. Arms Control and Disarmament Agency, *World Military Expenditures, 1971* (Washington, 1972), 36; (1971-78) idem, *World Military Expenditures and Arms Transfers, 1969-1978* (Washington, 1980), 94.

یادداشتها: ارقام ستونهای ۳ ـ ۱ به میلیون دلار آمریکا هستند. آموزش‌دیدگان نظامی ایرانی (ستون ۴) کسانی هستند که در آمریکا آموزش دیده‌اند. مستشاران نظامی آمریکا (ستون ۵) شامل اعضای واحد گم‌کن و دسته‌های کمک‌فنی (که در ۱۹۶۹ در ایران شروع به کار کرد) هستند. اما مستشاران مامور در ژاندارمری ایران یا پرسنل استخدامی پیمانکاران دفاعی خصوصی آمریکا را شامل نمیشوند.

حمله‌ی شوروی یا عراق دفاع کنند[۵۲].

اقتصاد ایران که از صادرات فزاینده‌ی نفت نیرو میگرفت در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها به سرعت گسترش یافت. شاه با اعتمادی فزاینده فشار برای توسعه‌ی نظامی را ادامه داد و با تهدید به امضای یک معاهده عدم تجاوز با اتحاد شوروی و یک خرید عمده‌ی تسلیحاتی از شوروی در ۱۹۶۷ گامهایی برای فاصله گرفتن از آمریکا برداشت. در نتیجه آمریکا برنامه‌ی کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا به ایران را در نوامبر ۱۹۶۷ قطع کرد، شدت رابطه‌ی دست‌نشاندگی را کاهش داد. کمک نظامی آمریکا به ایران در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها جای خود را به یک برنامه‌ی فروش نظامی داد و آموزش پرسنل نظامی ایران در آمریکا نیز کاهش یافت (جدول ۶)[۵۳].

شاه که دیگر وابسته به کمک آمریکا نبود برنامه‌ی توسعه‌ی شدید نظامی را در اواخر ۱۹۶۰ ها با خرید تجهیزات پیشرفته‌ی نظامی از قبیل جنگنده‌های اف ۴ و تانکهای ام ۴۷ از آمریکا آغاز کرد. در ماه مه ۱۹۷۲ رئیس‌جمهور نیکسون موافقت کرد به شاه اجازه‌ی خرید در واقع همه نوع سلاحهای معمولی [غیرهسته‌ای] زرادخانه‌ی آمریکا، از جمله هواپیمای پیشرفته‌ی اف ۱۴ و آواکس، موشکهای فونیکس و ماوریک، ناوشکنهای اسپروانس، و یک سیستم مراقبت الکترونیک پنج میلیون دلاری ایبکس بدهد. این تصمیم، همراه با چهار برابر شدن قیمتهای جهانی نفت در

52. U.S. Department of State, *Review of Problems in Iran;* interview with Talbot; Holmes to Rusk, September 22, 1962, JFK Library.

توصیه‌های گروه کار برای اصلاحات نظامی را متخصصان ایران در وزارت دفاع نیز منعکس میکردند؛ نگاه کنید به:

«Observations on the Situation in Iran,» n.d. *Declass. Docs.*, vol. 7, No. 2 (1981)p. 145A.

53. Iran White Paper, sec. I.B. 39-49; Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973, A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University Press of Virginia, 1975), chap. 13.

اواخر ۱۹۷۳ و اوایل ۱۹۷۴، منجر به ۶۰۰ درصد افزایش در هزینه‌های نظامی ایران بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ و ده برابر افزایش در فروشهای نظامی آمریکا به ایران در این دوره (جدول ۶) شد. در اواخر ۱۹۷۰ ها فروشهای انبوه تسلیحاتی آمریکا به ایران در نیروهای مسلح ایران مشکلات مدیریتی و تدارکاتی جدی آفریده بود و به ناآرامی فزاینده در ایران دامن زده بود. اما بر رغم تاکید رئیس‌جمهور کارتر بر حقوق بشر و اشتیاق او به کاهش فروشهای نظامی خارجی آمریکا، خط‌مشی دسترسی نامحدود ایرانیان به سلاحهای معمولی آمریکا در حکومت کارتر نیز ادامه یافت[۵۴].

حکومت آیزنهاور، به عنوان بخشی از استراتژی تقویت نیروهای ضد شوروی در جهان‌سوم، در نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها تلاش عمده‌ای را برای آموزش و تجهیز سرویسهای شبه‌نظامی، پلیس، و اطلاعاتی در کشورهای دوست در جهان‌سوم آغاز کرد. این ابتکار هم به قصد تقویت امنیت داخلی در کشورهای مورد علاقه و هم قادر ساختن نیروهای مسلح منظم در این کشورها به تمرکز روی تهدیدهای خارجی بود[55]. اگرچه ایالات متحد پیش از این ابتکار شروع به اهدای کمکهای محدودی از این نوع به برخی از کشورهای جهان‌سوم کرده بود این‌گونه کمک ابزار مهمی از سیاست خارجی آمریکا به شمار نمیامد. در ایران سه سرویس امنیت

54. U.S. Senate, Committee on Foreign Relations, Subcommittee on Foreign Assistance, *U.S. Military Sales to Iran,* 94th Cong., 2d Sess., July 1976, viii-xiii, 13-32; *Washington Post,* January 2, 1977, 1.

درباره‌ی تصمیم نیکسون به فروش مقادیر زیادی تجهیزات نظامی به ایران، نگاه کنید به:

Gary Sick, *All Fall Down: America's Tragic Encounter with Iran* (New York: Random House, 1985), 13-18; and Sullivan, *Mission to Iran,* 20-21.

۵۵. در مورد بررسی منجر به این برنامه نگاه کنید به:

U.S. National Security Council, *Report to the National Security Council Pursuant to NSC Action 1209-d,* November 23, 1955, DDE Library.

داخلی، آموزشی از این نوع از آمریکا دریافت کردند: ژاندارمری، نیرویی شبه‌نظامی که وظیفه‌ی عمده‌اش حفظ نظم در مناطق روستایی بود؛ پلیس ملی؛ و واحد اطلاعات که در ۱۹۵۳ زیر نظر سرتیپ تیمور بختیار تاسیس شد. این سه سازمان به عنوان ابزارهای عمده‌ی سرکوب برای شاه خدمت کردند و نیروهای مسلح را برای بازداری تهدیدهای خارجی آزاد گذاردند.

کمک آمریکا به ژاندارمری در ۱۹۴۲ شروع شده بود که گروه مامور ارتش آمریکا در ژاندارمری شاهنشاهی ایران زیر فرماندهی سرهنگ نورمن شوارتسکف تاسیس شد. این گروه تا ۱۹۵۰ که مقادیر کلانی تجهیزات و آموزش آمریکا در اختیار ژاندارمری قرار گرفت در درجه‌ی اول در محدوده‌ی مستشاری خدمت میکرد. گرچه گروه رسماً مستقل بود با واحد گ‌م‌ک‌ن در ایران به ویژه از حیث تدارک تجهیزات ژاندارمری همکاری نزدیک داشت. میزان پرسنل آن بین ۱۹۵۴ و ۱۹۷۶ (زمانی که سرانجام تعطیل شد) از بیست و هفت تا چهل نوسان داشت، و عموماً شامل هشت افسر ارتش آمریکا و چند مستشار غیرنظامی بود[۵۶].

وظیفه‌ی عمده‌ی گروه پس از ۱۹۵۰ بهبود تحرک، قدرت آتش و تواناییهای ارتباطی ژاندارمری بود. برای این هدف در آغاز و میانه‌ی ۱۹۵۰ ها تعداد زیادی کامیون و موتورسیکلت، دهها اتومبیل ضدگلوله، دو هواپیمای سبک و انواع سلاحهای سبک برای ژاندارمری فراهم کرد. در نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها سیستم رادیویی پیچیده‌ای برای ارتباط دادن ستاد ژاندارمری در تهران با هر یک از ستادهای ژاندارمری مراکز استان و از طریق آنها با ۱۴۲ ایستگاه عملیاتی منطقه‌ای و ۳۲ واحد سیار کار گذاشته

56. U.S. Senate, *U.S. Military Sales to Iran,* 34; Victor J. Croziat, «Imperial Iranian Gendarmerie,» *Marine Corps Gazette,* October 1975, 28-31; U.S. President's Citizen Advisors on the Mutual Security Program (Fairless Committee), *U.S. Army Military Msn. with the Imperial Iranian Gendarmerie, GENMISH,* January 1957, DDE Library.

شد. بعدها این تجهیزات با هلیکوپتر و قایقهای کوچک گشتی تکمیل شدند. گروه آمریکایی پرسنل ژاندارمری را با کاربرد این تجهیزات، تاکتیکهای پایه‌ای آن، و تاکتیکهای ویژه‌ای از قبیل مقابله با شورش، گشت مرزی، و جلوگیری از مواد مخدر آشنا ساخت. برخی از پرسنل ژاندارمری نیز سواد آموختند. و بالاخره گروه ارائه‌کننده‌ی مشاوره‌ی عملیاتی و سازمانی بود، بر گسترش ژاندارمری از حدود بیست و چهار هزار نفر در ۱۹۵۷ به حدود هفتاد هزار نفر در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها نظارت داشت و آن‌را به جذب تواناییها و تاکتیکهای نوین، از قبیل شاخه‌ی ضد شورش و واحدهای ضربتی متحرک ویژه، تشویق میکرد[۵۷].

کمک آمریکا به شهربانی کل کشور در تابستان ۱۹۵۴ شروع شد که اداره‌ی همکاری بین‌المللی وزارت خارجه گروه مستشاری سه‌نفره‌ای برای بازنگری عملیات پلیس در ایران اعزام کرد. این گروه طرح تجدید سازمان کاملی برای پلیس کشور تنظیم کرد که در واقع همه‌ی جنبه‌های عملیات آن‌را در بر میگرفت و به تدریج در طی چند سال بعد با کمکهای آمریکا تکمیل شد[۵۸].

مهمترین وجه طرح، تلاش عمده‌ای برای بازنگری در امکانات آموزشی شهربانی کل کشور بود. یک مستشار امنیت همگانی اداره‌ی همکاری بین‌المللی در اکتبر ۱۹۵۷ به ایران اعزام شد تا تجدید سازمانی بر طبق روشهای دانشگاههای پلیس آمریکا را آغاز کند. یکی از نخستین دگرگونیها استخدام یک هیأت علمی تمام‌وقت بود که در آغاز شامل پنج افسر پلیس ایرانی که به تازگی در آمریکا آموزش دیده بودند و چهار افسر دیگر که در ایران از مستشاران آمریکایی تعلیم یافته بودند بود. آنگاه

57. U.S. President's Citizen Advisors, *U.S. Army Military Msn.;* Croziat, «Imperial Iranian Gendarmerie.»

وجود شاخه‌ی اطلاعات ژاندارمری را مامور بازنشسته‌ای از سیا که به آموزش واحد اصلی اطلاعات آمریکا کمک کرده بود برای من فاش کرد.

58. USOM-Iran, *Review of U.S. Technical Assistance,* 483.

مستشار اداره‌ی همکاری بین‌المللی با این مربیان برای تنظیم مواد جدید آموزشی و گذاشتن دوره‌های تخصصی برای اعمال قانون منع استعمال مواد مخدر، تحقیقات جنایی، کنترل عبور و مرور، مدیریت پاسگاههای پلیس و زندانها، و استفاده از تجهیزات ارتباطی کار کرد. مستشار اداره‌ی همکاری همچنین برنامه‌ای برای آموزش نیروهای پلیس استانها، برنامه‌ی آموزش حین خدمت، برنامه‌ی آموزشی سمعی و بصری، کتابخانه‌ی مرکزی، و مرکزی برای تسهیل ترجمه‌ی جزوه‌ها و اسناد به فارسی تاسیس کرد. دگرگونیهای سازمانی بعدی در سالهای بعد شامل توسعه‌ی دوره‌ی تخصصی کنترل اغتشاشات شهری در اوایل ۱۹۶۰ ها بود. گذشته از این، تا ۱۹۷۴، حدود ۲۱۸ افسر پلیس ایرانی برای تحصیل در آکادمی بین‌المللی پلیس، دانشگاه اف‌بی‌آی، دانشگاه گشت مرزی آمریکا، و دیگر موسسات اعزام شدند[۵۹].

آمریکا از طریق دیگری نیز به شهربانی کل کشور کمک کرد. در ۱۹۵۷ مستشاران آمریکایی گسترش و ارتقاء اساسی تواناییهای ارتباطی شهربانی کل کشور را آغاز کردند. مستشاران آمریکایی پلیس همراه با دیگر مستشاران برنامه کمک اقتصادی آمریکا که در وزارت پست و تلگراف و تلفن مأموریت داشتند به طرح و نصب یک سیستم ارتباط از راه دور سراسری کشور پرداختند که به سیستم منطقه‌ای سازمان پیمان منطقه‌ای که آن‌زمان در ایران در حال نصب بود میپیوست. این سیستم،

59. International Cooperation Administration, «Completion of Tour Report, Mr. Michael G. McCann,» September 29, 1959, AID Library; U.S. Department of State, «End of Tour Report, Public Safety Advisor, Training,» 13 August 1963, ibid.; Michael Klare and Nancy Stein, «Police Terrorism in Latin America,» *NACLA Latin America and Empire Report 8* (January 1974), 20, 22. For a general description of U.S. foreign police training programs see Michael T. Klare, *Supplying Repression* (New York: Field Foundation, 1977).

پلیس ایران را از یک شبکه‌ی سراسر کشوری تلفن و تله‌تایپ برخوردار ساخت. مستشاران شبکه‌ی رادیویی جداگانه‌ای نیز احداث کردند که ستاد پلیس کشور در تهران را با همه‌ی مراکز پلیس و با ستاد اینترپول (پلیس بین‌المللی) در پاریس مربوط میکرد. در خودروهای گشتی و کنترل اغتشاش پلیس سیستمهای رادیویی دوطرفه کار گذاشته شد. مستشاران یک آزمایشگاه امروزی جنایی و عکاسی و یک سیستم کارآمد ثبت سوابق تاسیس کردند و به اجرای تجدید سازمان کامل عملیات پلیس در تهران و در دیگر شهرها کمک کردند[۶۰].

سرهنگی از ارتش آمریکا که اندکی پس از کودتای ۱۹۵۳ برای آموزش و فرماندهی واحد اطلاعاتی جدید سرتیپ بختیار به ایران فرستاده شده بود تا مارس ۱۹۵۵ در ایران ماند و در این‌زمان با دسته‌ی ثابت‌تری از پنج افسر سیا جایگزین شد. در ۱۹۵۶ شاه پس از مشورت با مقامهای آمریکا تصمیم گرفت این واحد اطلاعاتی را تجدید سازمان کند و گسترش دهد. سازمان جدید که ساواک[61] نام گرفت زیر فرماندهی بختیار قرار گرفت که معاون نخست‌وزیر شد و امکان دسترسی مستقیم به شاه به او داده شد. نخستین هدف شاه از تاسیس ساواک ایجاد دستگاه اطلاعاتی امروزی کارآمدی بود که قادر باشد تهدیدهای داخلی و خارجی علیه سلطه‌ی او را شناسایی و با آنها نبرد کند و از رقابتهای خرد و ریز و لَختیِ دیوانسالارانه‌ای که واحدهای اطلاعاتی موجود (مثلاً

60. International Cooperation Administration, «Completion of Tour Report, Mr. Norman Snyder,» July 10, 1959; idem, «End of Tour Report, Public Safety Advisor,» June 12, 1961; and idem, «End of Tour Report, Telecommunications Advisor,» December 27, 1961, all in AID Library; U.S. Department of State, «End of Tour Report, Public Safety Advisor,» April 10, 1963, and «End of Tour Report of Public Safety Advisor for Patrol,» June 8, 1964, ibid.; U.S. AID Mission, *Summary Highlights,* 35.

۶۱. کلمه‌ی «ساواک» از حروف اول عبارت «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» ساخته شده است.

واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی) گرفتار آن بودند رها باشد. بختیار طی کودتای ۱۹۵۳ وفاداری خود را نشان داده و در فرماندهی عملیات سازمان قبلی، و مهمتر از همه در هدایت عملیات انهدام شبکه‌ی نظامی حزب توده در ۱۹۵۴ مهارت قابل ملاحظه‌ای از خود نشان داده بود؛ بنابراین انتخابی منطقی برای ریاست ساواک بود. بختیار در ۱۹۵۶ به آمریکا سفر کرد تا با مقامهای آمریکایی مشاوره کند و نحوه‌ی کار سیا و اف‌بی‌آی را بررسی کند. اگرچه رایزنی و آموزش آمریکاییها در تبدیل ساواک به یک سازمان اطلاعاتی کارآمد حیاتی بود، شاه با توصیه‌ی آمریکا مبنی بر جدا کردن سازمانهای اطلاعاتی مربوط به داخل و خارج کشور توافق نکرد[۶۲].

گروه پنج‌نفره‌ی آموزشی سیا تا ۱۹۶۰ ها یا ۱۹۶۱، با تغییر گهگاهی پرسنل آن، در ایران ماند. این دسته شامل یک سرپرست پایگاه، یک معاون، و متخصصین عملیات مخفی، تحلیل اطلاعات، و مقابله با شورش بود. گروه اگرچه رسماً زیر فرماندهی رئیس شعبه‌ی سیا در تهران بود، در ستاد ساواک مستقر بود و با پرسنل شعبه‌ی سیا تماس بسیار محدودی داشت. ماموریت اصلی آن تامین آموزش لازم برای ساواک برای تبدیل آن به یک دستگاه اطلاعاتی کارآمد امروزی بود.

این آموزش عبارت بود از دوره‌هایی در مبانی کار اطلاعاتی؛ همانند آنچه در مراکز آموزشی سیا مانند مرکز واقع در فورت‌پیری ویرجینیا آموخته میشود. ماموران ساواک ابزار اولیه‌ی جاسوسی از قبیل نفرگیری، استفاده از پیغامهای رمز و خانه‌های امن، روشهای مراقبت و بازجویی، و

۶۲. توصیف ساواک و روابط آن با سیا در این پاراگراف و بعدی عمدتاً از مصاحبه‌های محرمانه با چهار مامور بازنشسته سیا که در این دوره با ساواک همکاری نزدیک داشتند و یک مقام عالیرتبه‌ی ساواک که مستقیماً در برنامه‌های آموزشی ساواک همکاری داشت به دست آمده است. همه‌ی جزییات مهم که از یکی از این منابع به دست آمده مستقلاً دست‌کم با یک منبع دیگر مقایسه شده است. منابع دیگری برای جزییات مختلف در زیرنویسهای بعدی ذکر شده‌اند.

امنیت شخصی را یاد میگرفتند. تحلیلگران اطلاعاتی ساواک فنون امروزی تحلیل از قبیل طرز تشکیل پرونده‌های زندگینگاشتی، قضاوت در مورد اعتمادپذیری منابع اطلاعاتی، گرد آوردن اطلاعات پراکنده به صورت گزارش اطلاعاتی و نوشتن و پخش موثر گزارشها را میاموختند. متخصصان ضد اطلاعاتی ساواک مهارتهای پایه‌ای این حوزه‌ی سرّی و نیز فنون سازمانی و عملیاتی دستگاههای اطلاعاتی بلوک شوروی را یاد میگرفتند. بسیاری از مقامهای ساواک در دوره‌هایی از قبیل کشف جعل، زبان روسی، استفاده از کامپیوتر و تجهیزات ویژه برای مراقبت، بازجویی، و ارتباط و مخابرات تخصص مییافتند. مأموران ساواک در اواخر ۱۹۵۰ ها برای آموزش تخصصی به بریتانیا، فرانسه، و آلمان‌غربی نیز اعزام میشدند. زمانی که برنامه‌ی آموزشی سیا در اوائل ۱۹۶۰ ها تمام شد، در واقع همه‌ی پرسنل نسل اول ساواک از این تیم سیا آموزش گرفته بودند[۶۳].

گروه آموزشی سیا در ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ در ربط با تلاشهای شاه در این دوره برای کاهش وابستگیش به آمریکا کنار رفت. جای آن‌را گروهی از مربیان از موساد، سازمان اطلاعات خارجی اسراییل، گرفت. این گروه موساد، که عموماً بین دو و هشت عضو داشت، تا ۱۹۶۵ در ایران ماند و آموزشی شبیه آنچه سیا داده بود در اختیار میگذارد. در حالی که گروه موساد در تهران بود، ساواک شروع به شکل دادن برنامه‌ی آموزشی خاص خود کرد. با راهنمایی سرتیپ حسین فردوست، مقام عالیرتبه‌ی ساواک و دوست نزدیک شاه، ساواک جزوه‌های آموزشی و دیگر مواد مربوطه را از سازمانهای اطلاعاتی آمریکا، اسراییل، انگلیس، فرانسه، آلمان‌غربی، هند، پاکستان و تایوان تهیه کرد. مأموران ساواک این مطالب را

۶۳. اغلب گفته میشود سیا به ساواک تعلیم شکنجه داده است. همه‌ی منابع من در سیا این مطلب را قویاً تکذیب میکردند و عموماً معتقد بودند تعلیم شکنجه صریحاً برای سیا و «دوستان» آن ممنوع شده بود و به هر صورت ساواک از قبل در شکنجه مهارت داشت.

به دقت مطالعه کردند و از آن برای تنظیم برنامه‌ی جامع آموزشی خود استفاده کردند. در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها تمامی آموزش ساواک به وسیله‌ی سازمانهای اطلاعاتی بین‌المللی انجام میشد، اما در ۱۹۶۶ ساواک قادر به آموزش پرسنل خود از لحاظ مبانی کار اطلاعاتی بود. اگرچه مأموران ساواک اغلب برای آموزش تخصصی به آمریکا، اسراییل، انگلیس، فرانسه و آلمان میرفتند، و مربیانی از این کشورها گهگاه برای آموزش به ایران میامدند، بیشتر آموزش ساواک پس از ۱۹۶۵ به وسیله‌ی مربیان خود ساواک انجام میشد[۶۴].

ساواک و سیا از طرق دیگری نیز، هر چند بر پایه‌ای انتخابی و نسبتاً محدود، همکاری میکردند. دو سازمان به ویژه در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها رابطه‌ی تبادل اطلاعات نزدیکی داشتند و سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران تماس منظمی با شاه و سرپرست ساواک داشت و نماینده‌ی اصلی ساواک در آمریکا که زیر پوشش هیات نمایندگی در سازمان ملل کار میکرد اغلب با مقامهای سیا در آمریکا ملاقات داشت و عملاً به صورت کارگزار سیا کار میکرد. گروه آموزشی پنج‌نفره‌ی سیا و به دنبال آن گروه ارتباطی کوچکی که پس از رفتن گروه در ستاد ساواک دفتری داشت نیز رابطه‌ی کاری نزدیکی با ساواک داشتند. سیا و ساواک از این مجراها

۶۴. بیشتر مطالب این پاراگراف از مصاحبه‌ی من با مقام ساواک که در زیرنویس ۶۲ یاد شد است.بااینکه‌امکان تحقیق بسیاری‌از جزییاتی‌که‌گفت وجود نداشت، شرح کلی او از برنامه آموزش ساواک با منابع دیگر زیرنویس ۶۲ سازگاری داشت و به ویژه با یکی از آنها مطابقه شد. ماموریت آموزشی اسراییلی‌ها در ۱۹۶۴ شروع شد. نگاه کنید به:
Avner Yaniv, *Deterrence without the Bomb: The Politics of Israeli Strategy,* (Lexington, Mass.: Lexington Books, 1987).
پس از انقلاب ایران بسیاری از مقامهای عالیرتبه‌ی ساواک در دادگاههای انقلابی شهادت دادند که در اسراییل تعلیم دیده‌اند و با موساد همکاری نزدیک داشته‌اند. مثلاً نگاه کنید به:
Iran Voice (Washington), August 8, 1979, 1, 12, and January 21, 1980, 1.

اطلاعات را با هم مبادله میکردند. سیا برای ساواک اطلاعات قابل ملاحظه‌ای درباره‌ی دیگر کشورهای منطقه از جمله دولتهای عرب، افغانستان، و شوروی فراهم میکرد. سیا اطلاعاتی درباره‌ی آزمونهای موشکی شوروی و دیگر فعالیتهای نظامی شوروی نزدیک مرز شمالی ایران عرضه میکرد که آنها را از ایستگاههای استراق سمع الکترونیک به دست میاورد. همچنین برای ساواک در ۱۹۵۰ ها و اوائل ۱۹۶۰ ها اطلاعاتی درباره‌ی حزب توده فراهم میکرد. اما درباره‌ی سایر سازمانهای سیاسی ایران از قبیل جبهه‌ی ملی، فعالان روحانی، یا گروههای چریکی که در اواخر ۱۹۶۰ ها پیدا شدند اطلاعاتی به ساواک نمیداد. ساواک به نوبه‌ی خود اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در مورد مسائل منطقه و حزب توده، گروههای چریکی و دیگر سازمانهای سیاسی ایران برای سیا فراهم میکرد که بیشتر آنها اعتمادناپذیر یا حتا آگاهانه گمراه‌کننده بودند[۶۵].

۶۵. در مورد نمایندگان ساواک در آمریکا نگاه کنید به:
Mansur Rafizadeh, *Witness: From the Shah to the Secret Arms Deal* (New York: Morrow, 1987), chap. 12 and eslewhere;
با آن‌که خیلی از مطالب این کتاب قابل اطمینان نیست یکی از مامورین سابق سیا که رفیعزاده (نویسنده‌ی کتاب فوق) را میشناخت تایید کرد که وی مامور آمریکا بوده است. ایستگاههای استراق سمع که در Bamford, *Puzzle Palace,* توصیف شده به وسیله‌ی تکنیسینهای سیا در پایگاههایی که نیروی هوایی ایران آماده (و نگهبانی) میکرد و زیر فرماندهی سرپرست سیا در تهران اداره میشد. اطلاعاتی که این ایستگاهها به دست میاوردند و برای ایران مفید بود مستقیماً به وسیله‌ی سرپرست سیا، از بالای سر ساواک و نیروهای مسلح ایران، به شاه داده میشد. اطلاعات مربوط به مسائل داخلی ایران از آن‌رو به ساواک داده نمیشد که منابع اطلاعاتی آمریکا در ایران ممکن بود به خطر بیفتند، شاه ممکن بود از وسعت فعالیتهای گردآوری اطلاعات آمریکا در ایران هشیار شود، و چون عموماً باور داشتند ساواک به هر حال در این مورد اطلاعاتی بیش از سیا دارد. مقام پیشگفته‌ی ساواک (زیرنویس ۶۲) اطلاعاتی را که ساواک به سیا میداد «مهمل» توصیف کرد و به من گفت شاه خود دستور داده بود این اطلاعات به سیا داده شود. رابطه‌ی
←

سیا در برخی عملیات مخفی مشترک با ساواک و با واحدهای نیروهای مسلح ایران نیز شرکت میجست. دو سازمان اطلاعاتی گاه عملیات مشترک گردآوری اطلاعات در آنسوی مرز شوروی و ایران انجام میدادند. ساواک معمولاً در ازای برخی از اطلاعات حاصله، پشتیبانی تدارکاتی را عهده‌دار میشد. این عملیات پس از ۱۹۵۷ که ایستگاههای استراق سمع کارگذاری شد کمتر انجام میشد. سیا گهگاه نیز به ساواک در بازجویی از ماموران شوروی که در ایران دستگیر میشدند کمک میکرد. با این‌که در اوایل ۱۹۶۰ ها سیا پیشنهاد کرد با ساواک عملیات مشترکی علیه حزب توده داشته باشد، ساواک نپذیرفت. متقابلاً سیا درخواست ایران برای عملیات مشترک برونمرزی در عراق در این دوره را رد کرد. اما سیا برای تلاش ایران در پشتیبانی از کردهای بارزانی در جنگ چریکی علیه حکومت عراق بین اوایل ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۵ (تلاشی که اسراییل نیز عمیقاً در آن درگیر بود) اسلحه و کمک مالی تامین کرد. همه‌ی این عملیات مشترک سیا ـ ساواک علیه هدفهای خارجی بود؛ سیا به ساواک در عملیات داخلی آن کمک نمیکرد. اما به ساواک پس از آنکه قبول کرد قوانین آمریکا را محترم بشمرد اجازه داده شده بود در آمریکا که بسیاری از دانشجویان و ناراضیان ایرانی آنجا زندگی میکردند عمل کند[۶۶].

اطلاعاتی بین سیا و ساواک اغلب شامل مسایل بسیار خصوصی از قبیل درخواستهای مقامهای ایرانی برای کمک به اقوامشان که در آمریکا میزیستند بود.

۶۶. به گفته‌ی یکی از منابع من (زیرنویس ۶۲) پرسنل ساواک در درجه‌ی اول به مقاصد آموزشی در عملیات برونمرزی در اتحاد شوروی شرکت داده میشدند. در مورد جنگ چریکی کردهای بارزانی علیه عراق نگاه کنید به:

Edmund Ghareeb, *The Kurdish Question in Iraq* (Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1981).

این عملیات را ساواک و ارتش ایران با هم اجرا میکردند. سیا حاضر به عملیات مشترک در عراق نمیشد زیرا به اندازه‌ی کافی توانایی عملیات در عراق داشت. اما آمریکا به انجام یک‌رشته عملیات مشترک برونمرزی ساواک ـ موساد در عراق کمک کرد (به گفته‌ی

←

در اوایل ۱۹۶۰ ها که رویهمرفته شدت رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران و آمریکا تنزل کرد روابط سیا و ساواک بسیار فاصله‌دارتر شد. گروه آموزشی سیا تعطیل شد، و ماموران کمتری از ساواک در آمریکا آموزش میدیدند. ارتباط اطلاعاتی و عملیات مشترک کمتر رخ میداد، و تماس بین پرسنل سیا و ساواک روز به روز محدودتر میشد. روابط سیا و ساواک عمدتاً از آن‌رو بد شد که هدف اولیه‌ی آمریکا در تقویت توانائیهای اطلاعاتی ایران تامین شده بود و ملاحظات امنیتی به ناگزیر مانع همکاری خیلی نزدیک دو سازمان اطلاعاتی میشد[۶۷]. در همین حال، ساواک شروع به تنوع بخشیدن به تماسهای خود با سرویسهای اطلاعاتی غربی کرد و روابط آموزشی و اطلاعاتی محدودی با سرویسهای انگلیس، فرانسه و آلمان‌غربی را حفظ کرد. مهمتر از همه، ساواک در اوایل ۱۹۶۰ ها رابطه‌ی بسیار نزدیکی با موساد برقرار کرد.

ماموری از ساواک که در زیرنویس ۶۲ یاد شد). این عملیات در دنبال مطلب با تفصیل بیشتری شرح داده میشود. عملیات مشترک علیه هدفهای ایرانی از آن‌رو انجام نمیشد که ساواک تمایل نداشت و مقامهای آمریکا معتقد بودند ساواک قادر است چنین عملیاتی را خود بر عهده بگیرد؛ در واقع، دلیل اولیه‌ی ایجاد و تقویت ساواک در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها دادن همین توانائیها به آن بوده است. در مورد عملیات ساواک در آمریکا نگاه کنید به:

Iran White Paper, sec. III.B.

۶۷. اغلب در محافل اطلاعاتی گفته میشود «سازمان اطلاعاتی «دوست» وجود ندارد». شاه تلاش میکرد هم وابستگی خود به آمریکا و هم حجم فعالیتهای اطلاعاتی آمریکا در ایران را کاهش دهد، و تضعیف روابط سیا ـ ساواک فقط یک جنبه‌ی این تلاش بود. سیا در این دوره میکوشید روابط نزدیک با ساواک را حفظ کند تا بر فعالیتها و کارایی ساواک نظارت داشته باشد؛ به این هدف گهگاه تلاشهایی برای درآوردن پرسنل ساواک به عضویت سیا انجام میشد (زیرنویس ۶۵). یک دلیل اشتیاق سیا به نظارت بر ساواک جنبه‌ی ضداطلاعاتی بود: ساواک میکوشید سفارت آمریکا و فعالیتهای گردآوری اطلاعات آمریکا در ایران را بپاید.

برنامه‌های دستیاری امنیتی آمریکا کارایی نیروهای امنیتی ایران را بهبود بسیار بخشید و بنابراین توانایی دولت ایران در کاربرد سرکوب به عنوان یک عامل فزاینده‌ی خودمختاری را افزایش قابل ملاحظه داد. مهمترین این برنامه‌ها رابطه‌ی آموزشی و تبادل اطلاعات سیا با ساواک بود که آن‌را قادر ساخت در سیاست ایران زمان شاه نقشی همه‌جا حاضر داشته باشد. گرچه بیشتر کمک آمریکا به نیروهای مسلح ایران متوجه بهسازی ظرفیت جنگی آن بود، آموزش و تجهیز بهتر، و روحیه‌ی بالاترِ ناشی از آن، کارایی نیروهای مسلح را در امور امنیت داخلی افزود. کمک آمریکا به ژاندارمری و پلیس این سازمانها را به سرویسهای امروزی و نسبتاً کارامد امنیتی متحول ساخت. از آنجا که سرکوب مهمترین ظرفیت فزاینده‌ی خودمختاری دولت ایران در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ بود، همکاری امنیتی، خودمختاری دولت ایران را فوق‌العاده افزود.

همکاری امنیتی منطقه‌ای

سومین عنصر عمده‌ی سیاست آمریکا نسبت به ایران در زمان استراتژی دفاع از پیرامونِ حکومت آیزنهاور، درگیر کردن ایران در یک سازمان امنیت منطقه‌ای همانند آنچه در اروپای غربی و آسیای جنوب‌شرقی ایجاد میشد بود. سیاستگذاران آمریکا تاسیس چنین سازمانی را در سالهای پایانی حکومت ترومن بررسی کرده بودند و در ۱۹۵۳ این فکر یکی از اولویتهای اصلی حکومت آیزنهاور شد. دالس وزیر خارجه در بهار آن‌سال به خاورمیانه سفر کرد تا با رهبران منطقه درباره‌ی این فکر گفتگو کند. در آوریل ۱۹۵۴ ترکیه و پاکستان، با تشویق شدید آمریکا یک معاهده‌ی دوستی و همکاری امضا کردند. سیاستگذاران آمریکا گرچه بیتاب این بودند که ایران را وادار به پیوستن به اتحاد در حال پیدایش کنند، ترجیح دادند صبر کنند تا در مورد نفت توافق حاصل شود و رژیم پس از مصدق کاملاً تثبیت گردد. اتحاد جدید در فوریه‌ی ۱۹۵۵ که عراق و ترکیه

آنچه را بعدها پیمان بغداد خوانده شد امضا کردند رسمیت یافت. چندین هفته بعد انگلیس وارد شد و پاکستان و ایران در سپتامبر و اکتبر بدان پیوستند. با این‌که آمریکا معمار اصلی پیمان بغداد بود و همچنان نیروی پیش‌رانند‌ه‌ی پشت سر آن باقی ماند، درگیری عمیق‌شونده‌اش در منازعه‌ی اعراب و اسراییل مانع آن شد که رسماً به پیمان ملحق شود[۶۸].

پیمان بغداد در درجه‌ی اول اتحادی دفاعی برای بازداشتن شوروی از تهاجم بود. خواهان همکاری امنیتی میان دول عضو، از جمله برنامه‌ریزی و تمرینهای نظامی مشترک و تعهد عدم دخالت متقابل، بود. ساختار رسمی آن عبارت از یک شورای وزیران، منعقد در بغداد، و کمیته‌های ویژه‌ای برای برنامه‌ریزی نظامی، همکاری اقتصادی، ارتباطات و مقابله با براندازی بود. آمریکا گرچه عضو رسمی نبود به کمیته‌های اقتصاد و ضد براندازی پیوست با کمیته‌ی نظامی ارتباط دائمی برقرار کرد و با اعطای کمک و آموزش نظامی قابل ملاحظه به اعضای منطقه‌ای پیمان، به طور غیرمستقیم از آن پشتیبانی کرد. منافع تردیدآمیزی که همکاری امنیتی با دیگر اعضای پیمان برای ایران داشت با افزایش خصومتی که عضویت ایران، در شوروی و دیگر قدرتهای منطقه برانگیخت خنثا شد؛ احتمالاً امتیاز عمده‌ی آن برای ایران بالاتر رفتن سطح کمک آمریکا به دنبال عضویت در پیمان بود[۶۹].

پیمان بغداد از همان آغاز گرفتار مشکلات بود. ناصر رئیس‌جمهور مصر که از تصمیم عراق به پیوستن به اتحاد طرفدار غرب سخت برافروخته بود شروع به تحریک ناآرامی در عراق کرد و گامهایی در جهت منزوی ساختن عراق در جهان عرب برداشت. هنگامی که ناصر در

68. Campbell, *Defense of the Middle East,* chaps. 4,5; U.S. Department of State, *History of CENTO,* January 1964, 1-23, Iran White Paper, doc. I.B-45; U.S. National Security Council, *United States Policy toward Iran,* NSC-5402, January 2, 1954, 4.

69. Campbell, *Defense of the Middle East,* 60-61, 233.

سپتامبر ۱۹۵۵ قرارداد تسلیحاتی عمده‌ای با چکسلواکی بست و در تابستان ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد و بهانه‌ای برای حمله به مصر به انگلیس، فرانسه و اسراییل داد تنشهای منطقه باز هم بالاتر گرفت. اتحاد شوروی نیز واکنش بسیار خصمانه‌ای به پیمان نشان داد، پیوندهای خود با مصر را تقویت کرد و ایران و دیگر اعضای پیمان را شدیداً محکوم کرد. پاسخ آمریکا دکترین آیزنهاور بود که استفاده از نیروی نظامی آمریکا را به نفع هر کشور خاورمیانه که از جانب شوروی یا متحدانش تهدید شود مجاز میدانست. یک فرستاده‌ی مخصوص آمریکا به طور خصوصی به شاه اطمینان داد «اگر به ایران حمله شود آمریکا درکنارش خواهد بود.»[۷۰]

سرنگونی سلطنت عراق در ژوییه‌ی ۱۹۵۸ ضربه‌ای مرگبار برای پیمان بغداد بود. حکومت جدید عراق از شرکت جلسات بعدی پیمان اجتناب کرد و در مارس ۱۹۵۹ رسماً از سازمان کنار کشید و در نتیجه بقیه‌ی اعضای سازمان ستاد آنرا به آنکارا منتقل کرده و آنرا سازمان پیمان مرکزی (سنتو) نامیدند. ایالات متحد در اواخر ۱۹۵۸ برای پشتیبانی از اتحاد مذاکره برای عقد معاهده‌های دوجانبه با سه عضو منطقه‌ای دیگر پیمان را آغاز کرد. اتحاد شوروی شدیداً این تلاش را محکوم کرد و کوشید با ایران برای انعقاد یک معاهده‌ی عدم تجاوز مذاکره کند. سه معاهده‌ی دوجانبه، که در مارس ۱۹۵۹ به امضا رسید باز هم تمایل آمریکا به دخالت نظامی در دفاع از این کشورها را تاکید میکرد اما از تضمین رسمی حمایت آمریکا از آنان پرهیز میکرد. سیاستگذاران آمریکا همچنین بی‌سر و صدا برای استفاده از سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی در منطقه در صورت بروز جنگ فراگیر طرحهای اضطراری آماده کردند[۷۱].

70. Ibid., chap. 6; Ramazani, *Iran's Foreign Policy,* 292-94; Iran White Paper, sec. I.B, 29.

71. John Donovan, ed., *U.S. and Soviet Policy in the Middle East, 1957-1966*

←

با این‌که سنتو از بحرانهای اواخر ۱۹۵۰ ها جان به‌در برد، توسعه‌ی آن به عنوان یک اتحاد امنیتی در قیاس با اتحادهای ضد شوروی که آمریکا در این‌زمان در اروپای‌غربی و آسیای جنوب‌شرقی برقرار میکرد محدود بود. اعضای سنتو در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها نمیتوانستند در مورد مسائل بنیادینی از قبیل فرماندهی مشترک نظامی و طرحهای اضطراری برای جنگ محدود به توافق برسند. با این‌که در سنتو برنامه‌ریزی و تمرینهای نظامی مشترک انجام میشد، کمک این اتحاد به ظرفیت نظامی کشورهای عضو بنا بر یک بررسی وزارت خارجه آمریکا در ۱۹۶۴، «حاشیه‌ای» بود[۷۲]. به همین نحو، در حالی که کمیته‌ی ضد براندازی سنتو پایه‌ای برای نهادی برای همکاری در میان سازمانهای اطلاعاتی عضو فراهم میاورد، بیشتر همکاریهایی که عملاً میان این سازمانها انجام شد دوجانبه و بیرون از سنتو بود. کارکردهای عمده‌ی کمیته‌ی ضدبراندازی سنتو هماهنگی و پخش اطلاعات درباره‌ی فعالیتهای شوروی در منطقه و برنامه‌ریزی برای جنگ چریکی در صورت حمله‌ی شوروی بود. با این‌که ایران با دیگر اعضای سنتو در مورد فعالیتهای نظامی و اطلاعاتی علیه طوایف شورشی (مانند کردها و بلوچها) و گاه مسائل دیگر، همکاری میکرد، این کار را بیرون از چارچوب سنتو انجام میداد.[۷۳]

چون جنگ سرد در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها تخفیف یافت و مسائل اقتصادی منطقه‌ای برجسته‌تر شدند، سنتو به تدریج تبدیل به ابزاری برای

(New York: Facts on File, 1974), 128-42; Iran White Paper, sec. I.B, 31-32; U.S. Joint Chiefs of Staff, «Briefing Paper for Presidential Use in Discussions with the Shah of Iran,» June 9, 1958, 3, DDE Library.

72. U.S. Department of State, *History of CENTO,* 60.

۷۳. مصاحبه‌های محرمانه با یک مامور بازنشسته سیا، یک افسر بازنشسته‌ی ارتش که سالها رئیس هیات گ‌م‌ک‌ن در ایران بود، و یک مقام سابق ساواک که در ۱۹۶۰ ها در کمیته‌ی ضد براندازی سنتو خدمت میکرد.

همکاری محدود اقتصادی شد. با نظارت کمیته‌ی ارتباطات سنتو، و با تامین مالی از سوی آمریکا و انگلیس، راههای آهن، بزرگراهها، خطوط ارتباط هوایی، پستی و مخابراتی توسعه یافتند. کمیته‌ی اقتصادی سنتو کنفرانسها و سمپوزیومهایی برای نظارت بر طرحهای کمک فنی در زمینه‌هایی چون کشاورزی، امور همگانی، و توسعه‌ی نیروی هسته‌ای سازمان داد. اعضای منطقه‌ای یک کمیته‌ی برنامه‌ریزی منطقه‌ای نیز برای بسط همکاری اقتصادی میان خود تاسیس کردند. با این‌که این کمیته برای تشویق افزایش تجارت و برنامه‌ریزی مشترک اقتصادی طرحهای گسترده‌ای ریخت، کمتر طرحی عملاً به اجرا درآمد. سنتو به کار به این شیوه‌ی محدود ادامه داد تا آنکه ایران و پاکستان در مارس ۱۹۷۹ از آن کنار کشیده باعث زوال آن شدند.[۷۴]

ایران با چندین کشور خاورمیانه نیز روابط همکاری امنیتی دوجانبه را حفظ کرد و در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها در دو سازمان غیررسمی امنیت منطقه‌ای شرکت داشت. با این‌که آمریکا در هیچیک از این روابط مستقیماً دخلی نداشت، عموماً آنها را تایید میکرد و ظاهراً شاه را به ورود در آنها تشویق میکرد. این روابط غیررسمی امنیت منطقه‌ای همراه یکدیگر شاید بیش از سنتو به امنیت رژیم شاه کمک کردند.

مهمترین این روابط، پس از رابطه با آمریکا، رابطه‌ی ایران و اسراییل بود. پایه‌ی اولیه‌ی این رابطه تنفری بود که [دولت] ایران و اسراییل هر دو نسبت به کشورهای عرب به خصوص کشورهای تندرو عرب از قبیل مصر (دوران ناصر)، عراق، و سوریه حس میکردند. این تنفر مشترک پایه‌ای طبیعی برای همکاری در فعالیتهای اطلاعاتی علیه کشورهای

74. U.S. Department of State, *History of CENTO,* 78-90; W. M. Hale and Julian Bharier, «CENTO. R.C.D. and the Northern Tier: A Political and Economic Appraisal,» *Middle Eastern Studies* 8 (May 1972), 217-26; Shirin Tahir-Kheli, «Proxies and Allies: The Case of Iran and Pakistan,» *Orbis* 24 (Summer 1980), 344.

عرب فراهم کرد. به علاوه سرویسهای اطلاعاتی اسراییل بسیار ورزیده بودند، تواناییهای عملیاتی فوق‌العاده‌ای در سراسر خاورمیانه داشتند، و میخواستند ایران را از خدماتی برخوردار سازند که سرویسهای آمریکا یا دیگر کشورها نمیخواستند یا نمیتوانستند عرضه کنند و این، همکاری با اسراییل را برای شاه بسیار جاذب ساخت[۷۵].

رابطه‌ی امنیتی بین ایران و اسراییل برای همه‌ی مقاصد عملی در ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ آغاز شد که گروهی از ماموران اطلاعاتی اسراییل جایگزین گروهی از سیا که پرسنل ساواک را تعلیم میداد شدند. گروه اسراییلی، ظاهراً با تشویق آمریکا، تا ۱۹۶۵ در ایران ماند.[۷۶] در همین حال ایران و اسراییل شروع به عملیات مخفی مشترک علیه دولتها و سازمانهای تندرو عرب در سراسر خاورمیانه کردند. موساد و ساواک در شهر آبادان عملیات مشترکی برای گردآوری اطلاعات اجرا میکردند که شبکه‌ی گسترده‌ای از خبرچینان در داخل عراق پدید آورد. این شبکه که ظاهراً به راستی به تمامی طیف زندگی سیاسی عراق دسترسی داشت بعدها با یک‌رشته ایستگاههای استراق سمع الکترونیک که نیروهای مسلح ایرانی و اسراییلی مشترکاً در امتداد مرز ایران و عراق برپا کرده و اداره میکردند تکمیل شد. در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها ایران، اسراییل و آمریکا

۷۵. در مورد روابط ایران با اسراییل نگاه کنید به:
Shahram Chubin and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1974), 156-62; and Yaniv, *Deterrence without the Bomb,* 93-95.
عموماً بر آنند که ماموران اطلاعاتی اسراییل فنون شکنجه را به پرسنل ساواک میاموختند و به آنها در بازجویی زندانیان سیاسی کمک میکردند. با اینکه شواهد مطمئنی در این‌باره ندیده‌ام، بسیاری از مامورین بازنشسته‌ی سیا که درباره‌ی روابط اطلاعاتی ایران و اسراییل در این دوره اطلاع داشتند رویهمرفته آنرا رابطه‌ای بدون ممنوعیت توصیف کردند، که نشان میدهد معتقدند چنین فعالیتهایی احتمالاً انجام میشده است.
۷۶. این نظر مامور سابق ساواک است که در زیرنویس ۶۲ یاد شد.

مشترکاً شروع به تامین اسلحه، آموزش، پشتیبانی مالی و کمک اطلاعاتی و طبی برای کردهای بارزانی در قیام طولانیشان علیه حکومت عراق کردند. این عملیات تا ۱۹۷۵ که ایران و عراق معاهده‌ای امضا کردند که به پشتیبانی ایران از کردهای بارزانی خاتمه داد و بدینسان حکومت عراق را قادر ساخت قیام را سرکوب کند ادامه یافت. در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها اسراییل سلاحهای ساخت شوروی را که در جنگ به دست نیروهای اسراییلی افتاده بود در اختیار ایران قرار داد تا مورد استفاده‌ی نیروهای امام البدر یمن قرار گیرد که در تلاش برای فرونشاندن قیام مورد پشتیبانی مصر در کشورش کمکهای وسیعی از ایران دریافت میکرد. اسراییل و ایران همچنین اطلاعات قابل توجهی در مورد جهان عرب مبادله میکردند که از آن‌جمله اطلاعاتی بود که خبرچینهای ساواک در حکومتهای مختلف عرب و در سازمان آزادیبخش فلسطین به دست آورده بودند. روابط اقتصادی نزدیکی نیز بین دو کشور پدید آمد. اسراییل گروههایی از کارشناسان کشاورزی به ایران فرستاد و مقادیر زیادی اسلحه به شاه فروخت. در ازای آن، ایران مقادیر زیادی نفت به اسراییل فروخت و به تامین مالی ساختمان خط لوله‌ی ایلات ـ عسقلان کمک کرد.[۷۷]

سرویسهای اطلاعاتی ایران و اسراییل با سرویس اطلاعاتی ترکیه نیز در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها رابطه‌ی سازمانی غیررسمی داشتند. این سازمان [سه‌جانبه] که ترایدنت نامیده میشد مرکزی برای مبادله‌ی اطلاعات در مورد فعالیتهای شوروی و تندروان عرب در خاورمیانه بود که برای سه کشور عضو منافع بسیار داشت. هر چند ترایدنت تا اندازه‌ای نسخه بدل نقشی بود که کمیته‌ی ضدبراندازی سنتو داشت برای اعضایش این مزیت

۷۷. بیشتر مطالب این پاراگراف از مامور ساواک یاد شده در زیرنویس ۶۲ است و یکی از مامورین سابق سیا که همانجا یاد شده نیز آن‌را تایید کرده است. در مورد کمک آمریکا و اسراییل به شورش بارزانی، نگاه کنید به:
Ghareeb, *Kurdish Question in Iraq*
درباره‌ی روابط اقتصادی ایران و اسراییل نگاه کنید به اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره ۳۶.

را داشت که مرکزی فراهم میاورد که آمریکا و انگلیس و پاکستان از آن کنار بودند. به همین نحو بیشتر همکاری بین سرویسهای اطلاعاتی ایران و اسراییل بیرون از ترایدنت انجام میشد تا ترکیه از آن کنار بماند.[۷۸]

ایران با بسیاری از دیگر کشورهای طرفدار غرب منطقه نیز روابط همکاری امنیتی داشت. نیروهای امنیتی ایران با نیروهای امنیتی عربستان سعودی که در نفرت از شوروی و تندروان عرب با ایران سهیم بود همکاری میکردند. قابل ذکرترین مورد همکاری امنیتی عربستان سعودی و ایران پشتیبانی مشترک آنها از نیروهای امام البدر یمن در ۱۹۶۰ ها بود. ایران و عربستان سعودی به سازماندهی یک سازمان مخفی غیررسمی اطلاعاتی به نام «باشگاه سفری» نیز کمک کردند. این سازمان، که فرانسه، مصر، و مراکش را نیز در بر میگرفت در اوایل ۱۹۷۰ ها برای نبرد با نفوذ کمونیزم در آفریقا از راه تامین سلاح، اطلاعات و پشتیبانی مالی برای کشورهای دوست در آفریقا که مورد حمله‌ی نیروهای برخوردار از پشتیبانی شوروی بودند تاسیس شد. باشگاه سفری به موبوتو رئیس جمهور زییر کمک کرد در نیمه‌ی ۱۹۷۰ قیامی را در کاتانگا فروکوبد و به زیادباره رئیس‌جمهور سومالی اسلحه داد تا از نبرد وی با حکومت اتیوپی که مورد پشتیبانی شوروی بود حمایت کند. با این‌که آمریکا عمداً از باشگاه سفری بیرون نگه داشته شده بود قویاً فعالیتهای آن‌را (که موازی عملیات مشابه آمریکا در آفریقا بود) تایید میکرد و ظاهراً کاملاً در جریان آن قرار میگرفت. در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها ایران برای حکومت عمان در تلاشش برای سرکوب شورش ظفار کمک نظامی گسترده‌ای فراهم کرد و سازمان اطلاعاتی مصر را از آموزش و کمک برخوردار ساخت. ایران همچنین گهگاهی با ترکیه و پاکستان در عملیات علیه گروههای شورشی قبایل کرد و بلوچ همکاری میکرد.[۷۹]

۷۸. مطالب این پاراگراف از دو منبع یادشده در زیرنویس ۷۷ هستند.

۷۹. مطالب این پاراگراف عمدتاً از دو منبع یادشده در زیرنویس ۷۷ هستند. درباره‌ی

←

با این‌که این اقدامهای همکارانه‌ی امنیتی منطقه‌ای دستگاه سرکوب دولت ایران را تقویت و تکمیل کردند و بنابراین قاعدتاً توانائیهای فزاینده‌ی خودمختاری آن‌را افزودند، بدون اطلاعات تفصیلی به دشواری میتوان تعیین کرد دقیقاً چه مقدار تاثیر داشته‌اند. به نظر میرسد پیمان بغداد و سنتو تاثیر بسیار اندکی روی امنیت داخلی ایران داشتند اما همکاری با اسراییل، ترکیه، پاکستان و دولتهای میانه‌رو عرب که آمریکا آن‌را تسهیل میکرد به خوبی میتواند در پاییدن ناراضیان ایرانی که در خارج میزیستند و مبارزه با ناآرامیهای عشایری و گروههای چریکی در داخل بسیار مفید بوده باشد.

اقدامهای اطلاعاتی و فرهنگی

با این‌که روابط دست‌نشاندگی ایران و آمریکا در درجه‌ی اول متضمن مسائل اقتصادی و امنیتی بود، آمریکا از طریق «بنگاه اطلاعات ایالات متحد» (ب.ا.ا.م)، وزارت خارجه و سیا برنامه‌های اطلاعاتی و فرهنگی آشکار و پنهانی را نیز در ایران پیش میبرد. این برنامه‌ها به قصد ایجاد

درگیری ایران در یمن به اولین منبع یادشده در زیرنویس ۷۵ نگاه کنید. درباره‌ی باشگاه سفری نگاه کنید به:
Mohamed Heikel, *Iran: The Untold Story* (New York: Pantheon, 1981), 112-16.
(ترجمه‌ی فارسی آن: محمد حسنین هیکل: ایران، روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، الهام، ۱۳۶۲)
با این‌که این کتاب نادرستیهای بسیار دارد، توصیف آن از باشگاه سفری را دو منبع یادشده در فوق (زیرنویس ۷۷) تایید کردند. درباره‌ی درگیری ایران در شورش ظفار نگاه کنید به:
Fred Halliday, *Arabia without Sultans* (New York: Random House, Vintage, 1975), 346-66.
ترجمه‌ی فارسی آن: عربستان بدون سلاطین، فرد هالیدی، ترجمه بهرام افراسیابی، تهران، کتابسرا، ۱۳۵۸.

پشتیبانی از رژیم شاه، بهتر نشان دادن تصویر ایالات متحد در ایـران، و خراب کردن تصویر اتحاد شوروی بود.

ب ا ا م رسماً در اوت ۱۹۵۳ با ادغام برخـی فعـالیتهای فـرهنگی و اطلاعاتی خارجی که پیشتر به وسیله‌ی وزارت خارجه و دیگر ارگـانهای حکومتی آمریکا اجرا میشدند در یک ارگان واحد، تاسیس شد. مهمترین فعـالیتهایی کـه ب ا ا م در ایـن دوره بـدان دست زد «برنـامه‌ی مبـادله‌ای فولبرایت» و صدای آمریکا بود. برنامه‌ی فولبرایت، که پیرو یک معاهده‌ی مراوده‌ی فرهنگی که در ۱۹۴۹ امضا شده بود فعالیت در ایـران را آغـاز کرد، در نهایت به ۱۳۶۸ ایرانی امکان داد در آمریکا تحصیل و تدریس کنند و به ۲۹۳ آمریکایی فرصت همین کار را در ایران داد. صدای آمریکا طی جنگ جهانی دوم برنامه‌هایی به فارسی برای ایران پخش کرده بود. در ۱۹۴۹ این بخش را دوباره به راه انداخت و تا ۱۹۶۰ که برنامه‌هایش قطع شد مـعمولاً روزی دو یـا سـه سـاعت برنـامه داشت. ب ا ا م پـیرو «برنامه‌ی ترجمه‌ی کتاب» خود دست‌کم نود کتـاب را طـی ۱۹۵۰ هـا و اوایل ۱۹۶۰ ها ترجمه و در ایران توزیع کرد که از آن میان: کـالبدشناسی کمونیسم، هفت سال در اردوگاههای زندان شوروی؛ ایالات مـتحد، انـقلاب مداوم، تاریخ جیبی ایالات متحد؛ و داستان زندگی من (از هلن کلر) را میتوان نام برد. ب ا ا م کتابخانه‌های عمومی متعددی را هم در ایران اداره میکرد، برای روزنامه‌های ایرانی مواد اطلاعاتی تامین میکرد، مجله‌ای به فارسی منتشر میکرد، و به اداره‌ی انجمن ایران و آمریکا که دوره‌هـای آمـوزش زبان و انواع برنامه‌های فرهنگی داشت کمک میکرد.[۸۰]

80. U.S. Information Agency, *USIA: Its Work and Structure* (Washington, n.d.), 8-9; Ali Pasha Saleh, *Cultural Ties between Iran and the United States* (Tehran: np., 1976), 130-35; U.S. Information Agency, *Forty Years: The Fulbright Program, 1946-1986* (Washington, n.d.), 39; U.S. Information Agency, Voice of America, *Voice of America Languages* (Washington, 1986), 4; U.S. Information Agency, Book Translation Program, *Books*

←

با این‌که وزارت خارجه‌ی آمریکا بیشتر امور اطلاعاتی و فرهنگی خود را در ۱۹۵۳ به ب‌ا‌ا‌م محول کرد، پس از آن نیز به برخی فعالیتهای مهم از این نوع در ایران اقدام کرد. سپاه صلح که به وسیله‌ی وزارت خارجه اداره میشد بین ۱۹۶۲ و ۱۹۷۶ که فعالیتش قطع شد بیش از دو هزار داوطلب به ایران فرستاد. این داوطلبان در فعالیتهایی از قبیل آموزش زبان انگلیسی و آموزش حرفه‌ای، توسعه‌ی کشاورزی، مهندسی و معماری مشغول شدند. مامورین اقتصادی سفارت آمریکا در تهران با تامین اطلاعات اقتصادی و دیگر اطلاعات برای تجار ایرانی و آمریکایی به تقویت پیوندهای اقتصادی بین ایران و آمریکا کمک میکردند. سفارت آمریکا مهمانیها و مراسم مکرری نیز ترتیب میداد و میکوشید پشتیبانی از شاه را ایجاد و تقویت کند و از طریق اظهارات و فعالیتهای خود تصویری مثبت از آمریکا پدید آورد.[۸۱]

سیا هم در ۱۹۵۰ ها و آغاز و نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها مخفیانه فعالیتهای اطلاعاتی و فرهنگی مشابهی را اجرا میکرد. عملیات تبلیغاتی بیدَمن تا ۱۹۵۴ یا ۱۹۵۵ که کارگزاران اصلی آن نرن و سیلی به ایالات متحد کوچیدند ادامه داشت. آنگاه چند عملیات تبلیغاتی مخفی جدید جای بیدَمن را گرفتند که از کارگزاران ایرانی نیز بهره میجستند و دست‌کم تا اوایل ۱۹۶۰ ها به فعالیت ادامه دادند. این عملیات تبلیغاتی مقاله‌های نوشته‌شده در سیا را در مطبوعات ایران جای میدادند و گاه کتابها، جزوه‌ها و پوسترهایی توزیع میکردند. این فعالیتهای مخفی سیا از بسیاری جهات شبیه فعالیتهای آشکار ب‌ا‌ا‌م بودند. تفاوت عمده آن بود که عمل مخفی به سیا امکان میداد منبع واقعی اطلاعاتی را که پخش میکرد پنهان کند یا عمداً آن‌را به منبع دیگری نسبت دهد تا بر کارایی آن

Published Abroad (Washington, various years). Additional details here were generously provided by Martin Manning of the USIA Historical Collection.

81. Saleh, *Cultural Ties,* 382-92.

بیفزاید.[۸۲]

سیا از طریق سازمان «دوستان آمریکایی خاورمیانه» (داخ)، سازمان بشردوستانه‌ای که در ۱۹۵۱ برای بهبود روابط بین آمریکا و مردم خاورمیانه بنیاد گذارده شد، نیز در ایران عمل میکرد. بسیاری از مقامهای شاغل یا بازنشسته‌ی سیا مقامهای برجسته‌ی رهبری را در داخل اشغال میکردند و سیا مخفیانه از طریق «بخش سازمانهای بین‌المللی» خودکه در اواخر ۱۹۴۰ ها برای مقابله با کوشش شوروی در کسب کنترل بر سازمانهای بین‌المللی از قبیل اتحادیه‌های کارگری و گروههای دانشجویی تاسیس شده بود، برای داخ کمک مالی فراهم میکرد. مهمترین برنامه‌ی داخ کمک به دانشجویان از کشورهای جهان‌سوم برای کسب پذیرش در دانشسراها و دانشگاههای ایالات متحد و سپس تسهیل تحصیلات آنها از طریق پشتیبانی مالی، مشاوره، و وسایل دیگر بود. داخ همچنین جهانگردی آمریکاییان در خاورمیانه را تشویق میکرد، دوره‌های سخنرانی در آمریکا برای شخصیتهای برجسته‌ی خاورمیانه ترتیب میداد، اطلاعاتی راکه به نفع آمریکا یا در انتقاد از اتحاد شوروی بود در خاورمیانه پخش میکرد، و حتا میکوشید گفتگوی بین مسلمانان و مسیحیان در خاورمیانه را تشویق کند. داخ تا ۱۹۶۷ که وابستگی آن به سیا علناً در مجله‌ی رامپارتس افشا شد به فعالیت ادامه داد.[۸۳]

۸۲. مثلاً یک عملیات نوعیِ سیاه عبارت بود از انتشار شماره‌ای جعلی از یک روزنامه‌ی حزب توده که مطالبی در انتقاد یا توهین به اسلام در بر داشت. اطلاعات این پاراگراف از مصاحبه‌های من با مقامهایی از سیا که مستقیماً در این فعالیتهای تبلیغی دست داشته‌اند به دست آمده است.

83. Editors, «How the CIA Turns Foreign Students into Traitors,» *Ramparts,* April 1967;

وابستگی داخ به سیا در مصاحبه‌های متعددی که با ماموران بازنشسته‌ی سیا داشتم تایید شد و یکی از آنها به من گفت مقاله‌ی رامپارتس متکی به اطلاعاتی بوده که یک مأمور اطلاعاتی شوروی در اختیار نویسنده‌ی آن قرار داده است. با این‌که نتوانستم بفهمم چقدر از منابع مالی داخ از سیا بود، دریافته‌ام که در ۱۹۵۰ ها دست‌کم دو تن از مدیران اجرایی

←

کنایه‌آمیز آنکه دفتر داخ در تهران در اوت ۱۹۵۳، درست هنگامی که سیا داشت کودتا برای برانداختن نخست‌وزیر مصدق را ترتیب میداد، تاسیس شد. هدف اصلی آن کمک به دانشجویان ایرانی در راه یافتن به دانشسراها و دانشگاههای آمریکایی بود. در نخستین یکساله‌ی عملیات خود (سال مالی ۱۹۵۵)، ۶۷۹۵ ایرانی جویای اطلاعات درباره‌ی تحصیل در دانشگاههای آمریکا به این دفتر رجوع کردند؛ از اینها ۳۷۵ نفر سرانجام درخواست پذیرش کردند و ۳۱۵ نفر پذیرفته شدند. خدمات دانشجویی داخ در سالهای بعد رشد اساسی کرد: در سال مالی ۱۹۵۹، ۱۲۶۲ ایرانی درخواست تحصیل در آمریکا کردند (بیش از نیمی از کل درخواستهای سراسر خاورمیانه از طریق داخ) و ۶۹۴ نفر پذیرفته شدند. داخ در تاسیس اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی در آمریکا نقش مهمی داشت: در دسامبر ۱۹۵۲ کنفرانسی ترتیب داد که در آن این اتحادیه تاسیس شد و پس از آن نیز کنفرانسهای متعددی تشکیل داد تا سرانجام در ۱۹۵۹ که اتحادیه مخالفت با رژیم شاه را در پیش گرفت رابطه‌ی دو سازمان بریده شد. داخ برنامه‌ای نیز برای کمک به ایرانیان تحصیل‌کرده‌ی

آن، دو تن از معاونان آن و بسیاری از اعضای هیأت مدیره‌ی آن اعضای شاغل یا سابق سیا بودند. در مورد داخ نگاه کنید به:

American Friends of the Middle East, *Annual Report of the Executive Vice President* (various editions), and its magazine, *Viewpoints: Middle East, North Africa*, which was later renamed *Mid East: A Middle East - North African Review.*

درباره‌ی فعالیتهای بخش سازمانهای بین‌المللی سیا نگاه کنید به:

U.S. Senate, Select Committee to Study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities, *Supplementary Detailed Staff Reports on Foreign and Military Intelligence*, bk. 1, 9th Cong., 2d sess., 181-91; and Cord Meyer, *Facing Reality: From World Federalism to the CIA* (New York: Harper and Row, 1980), chap. 5.

آمریکا در یافتن اشتغال در ایران آغاز کرد و از سازمانهای ایرانی مانند انجمن ایران و آمریکا، سازمان پیشاهنگی پسران تهران، باشگاه بین‌المللی ناهار بازرگانان، و باشگاه روتاری پشتیبانی میکرد. دست‌کم سه نفر از پنج نماینده‌ی نخست داخ در ایران ماموران شاغل یا بازنشسته‌ی سیا بودند. با این‌که هدف عمده‌ی سیا در پشتیبانی از فعالیتهای داخ به سادگی آفریدن تصویری بهتر از آمریکا بود، دست‌کم در یک موقعیت از این سازمان برای اجرای یک عملیات سیاسی پنهان در ایران بهره گرفت.[۸۴]

این اقدامهای اطلاعاتی و فرهنگی پشتیبانیهایی داخلی برای رژیم شاه آفرید و به این مفهوم به خودمختار شدن دولت ایران کمک کرد. احتمالاً مهمترین این اقدامها برنامه‌هایی بودند که ایرانیان را قادر به تحصیل در آمریکا ساختند. زیرا به پرورش یک قشر تکنوکرات از طبقه‌ی متوسط امروزی کمک کردند که نفرات دیوانسالاری دولت را تامین میکرد و حسابی پشتیبان شاه بود. تصویر مثبتی هم که برنامه‌های اطلاعاتی از شاه میافرید بسیج علیه رژیم او را برای سازمانهای مخالف دشوارتر میکرد.

۸۴. یک مامور قراردادی سیا از وابستگی خود به داخ به صورت پوششی برای ملاقاتی پنهان با مظفر بقایی در پاییز ۱۹۵۲ استفاده کرد (بخش ۳). این تنها مورد مشخص استفاده‌ی سیا از داخ برای عملیات مخفی است که توانستم پیدا کنم. اما مامورانی از سیا که در زیرنویس ۸۳ یاد کردم عموماً بر آنند که از داخ ممکن است گاهی برای عملیات روزمره‌ای چون سطوح پایین گردآوری اطلاعات و عضوگیری استفاده شده باشد. مطالب این پاراگراف از منابع زیرنویس ۸۳ هستند.

۵

دولت و جامعه در ایران زمان شاه

تحلیل تجربی این کتاب تا اینجا روی دو عنوان متمایز متمرکز بوده است: پویایی سیاست ایران، و سرشت روابط دست‌نشاندگی ایران و آمریکا. در این بخش با بررسی دگرگونی خصلت دولت و جامعه در ایران پس از ۱۹۵۳ و بررسی تعیین‌کننده‌های ساختاری‌یی که این دگرگونیها را به بار آوردند، نزدیک کردن این‌دو عنوان به یکدیگر را آغاز میکنیم. دست‌نشاندگی، یکی از این تعیین‌کننده‌های ساختاری بود. در کودتای ۱۹۵۳ و پس از آن به تضعیف گروههای عمده‌ی مخالف در ایران کمک کرد و به دنبال آن به دستگاه سرکوب دولت و مکانیزمهای یارگیری آن‌را نیرو بخشید. اما تغییرات عمیقِ مرحله و شکلِ شیوه‌ی تولید ایران که عمدتاً ناشی از رشد صادرات نفت بود، نیز بر خصلت دولت و جامعه در دوره‌ی پس از ۱۹۵۳ تاثیر گذاشت. در این بخش آثار دست‌نشاندگی و نیز دگرگونیهای شیوه‌ی تولید بر دولت و جامعه در ایران بررسی میشود. آنگاه در دو بخش پس از آن چگونگی تاثیر این تعیین‌کننده‌های ساختاری بر «سیاست مشهود ملی» ایران و سیاستگذاری دولت در دوره‌ی پس از ۱۹۵۳ بررسی خواهد شد.

دگرگونیهای شیوه‌ی تولید، ۱۹۷۷ ـ ۱۹۵۴

رضاشاه در اواخر ۱۹۲۰ ها و ۱۹۳۰ ها اقدامات گسترده‌ای را اجرا کرد که تحول شیوه‌ی تولید در ایران از استبداد شرقی به شکل نسبتاً ابتدایی و متکی بر کشاورزیِ سرمایه‌داری را تکمیل کرد. اما تهاجم روسیه و انگلیس طی جنگ جهانی دوم این تلاشها برای توسعه را به کلی قطع کرد. پس از جنگ یک ارگان دولتی به نام سازمان برنامه برای پیشبرد توسعه‌ی اقتصادی تشکیل شد و برنامه‌ی عمرانی اول (۵۵-۱۹۴۹) [۱۳۳۴-۱۳۲۸] زیر نظارت آن آغاز شد. چنان‌که جدول ۷ نشان میدهد، برنامه‌ی اول روی کشاورزی تاکید داشت که ۴۰/۴ درصد از کل هزینه‌های برنامه‌ی اول را تشکیل میداد. متاسفانه تحریم نفتی انگلیس بار دیگر تلاش ایران برای توسعه را گسست و حکومت مصدق را ناچار کرد اساساً از برنامه‌ی اول صرف‌نظر کند. پس از آنکه مناقشه‌ی نفت در اکتبر ۱۹۵۴ فیصله یافت، افزایش سریع درآمد دولت از نفت و کمک اقتصادی و نظامی گسترده‌ی آمریکا اقتصاد ایران را قادر به ترمیم سریع ساخت. آنگاه دولت شروع به استفاده از درآمد فزاینده‌ی نفت برای پیشبرد رشد اقتصادی سریع از طریق یک‌رشته برنامه‌های عمرانی کرد که تدوین و اجرای آنها به عهده‌ی سازمان برنامه بود.

در برنامه‌ی عمرانی دوم (۶۲ ـ ۱۹۵۲) [۱۳۴۱ ـ ۱۳۳۴] که با درآمد نفت و همچنین وامهای آمریکا و بانک جهانی تامین مالی میشد، گامهای مهمی در راه توسعه برداشته شد. طبق این برنامه، باز هم سرمایه‌گذاری عمومی [دولتی] قابل توجهی متوجه بخش کشاورزی میشد (جدول ۷)، اما هدفهای عمده‌ی آن گسترش زیربنای اقتصادی ایران، به ویژه سیستمهای حمل و نقل و ارتباطات آن، و آغاز فرآیندی از صنعتی شدن برای جایگزینی واردات بودند. جایگزینی واردات تا حدی بایست با ایجاد امکان دسترسی بخش خصوصی به مقادیر هنگفتی سرمایه‌ی عمومی و خارجی از طریق یک‌رشته بانکهای تخصصی توسعه که در این

دوره تاسیس شدند یا گسترش یافتند از قبیل بانک اعتبارات صنعتی، بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی و بانک کشاورزی ایران حاصل میامد.[۱]

برنامه‌ی سوم توسعه (۶۷ - ۱۹۶۳) [۱۳۴۶ - ۱۳۴۲] رویکردی همه‌جانبه در مورد برنامه‌ریزی توسعه در پیش گرفت که باید کوششهای ایران در جهت توسعه را تا میانه‌ی ۱۹۷۰ ها هدایت میکرد. برنامه‌ی سوم که با کمک مستشاران آمریکایی تدوین و با درآمد نفت تامین مالی شد به این مفهوم همه‌جانبه بود که طرحهایی را تامین مالی میکرد که طبق استراتژی توسعه‌ی هماهنگی انتخاب شده بود که نه‌فقط برای هزینه‌های سازمان برنامه بلکه نیز برای هزینه‌های مربوط به توسعه در سایر ارگانهای دولتی و در بخش خصوصی رهنمودهایی در بر داشت. هدف عمده‌ی برنامه پیشبرد سریع صنایع جایگزین واردات بود. طی این برنامه سرمایه‌گذاری بخش عمومی [دولتی] رشد عظیمی یافت و عمدتاً متوجه زیربنا و صنایع سنگین از جمله فولاد و دیگر فلزات، پتروشیمی و ماشین‌سازی شد. این رویکرد در برنامه‌ی چهارم (۷۲ - ۱۹۶۸) [۱۳۵۱ - ۱۳۴۷] که سرمایه‌گذاری بخش دولتی در این زمینه‌ها گسترش فراوان یافت دنبال شد (جدول ۷). در برنامه‌های سوم و چهارم بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری در صنایع سبک و متوسط تشویق شد. وام به بخش خصوصی توسط بانکهای تخصصی توسعه گسترش قابل ملاحظه یافت. برنامه‌ی چهارم هزینه‌ی بخش دولتی برای خدمات اجتماعی را نیز افزایش داد و برای حل مسائل رشدیابنده‌ی ایران در زمینه‌ی نیروی انسانی و اشتغال تلاش کرد.[۲]

1. Hossein Razavi and Firouz Vakil, *The Political Environment of Economic Planning in Iran, 1971-1983* (Boulder,Colo.: Westview, 1984),23-25; Richard Elliot Benedick, *Industrial Finance in Iran* (Boston: Harvard University, Graduate School of Business Administration, 1964), 83-86, 102, 119-22.

2. Razavi and Vakil, *Political Environment of Economic Planning, 25-35;*

←

جدول ۷ ـ هزینه‌های پنج برنامه‌ی عمرانی (میلیارد ریال رایج)

بخش	برنامه‌ی اول (۵۵ـ۱۹۴۹) [۱۳۳۴ـ۱۳۲۸]	برنامه‌ی دوم (۶۲ـ۱۹۵۶) [۱۳۴۱ـ۱۳۳۴]	برنامه‌ی سوم (۶۷ـ۱۹۶۳) [۱۳۴۶ـ۱۳۴۲]	برنامه‌ی چهارم (۷۲ـ۱۹۶۸) [۱۳۵۱ـ۱۳۴۷]	برنامه‌ی پنجم (۷۵ـ۱۹۷۳) [۱۳۵۴ـ۱۳۵۲]
کشاورزی / آبیاری	۵/۷ (۴۰/۴)	۱۷/۴ (۲۴/۹)	۴۷/۳ (۲۳/۱)	۸۳/۲ (۱۶/۴)	۱۴۴/۸ (۱۴/۰)
حمل و نقل / ارتباطات	۳/۵ (۲۴/۸)	۲۷/۳ (۳۹/۰)	۵۳/۸ (۲۶/۳)	۱۱۰/۱ (۲۱/۷)	۱۵۳/۰ (۱۴/۸)
صنعت / معدن	۴/۱ (۲۹/۱)	۷/۰ (۱۰/۰)	۱۷/۱ (۸/۴)	۱۱۳/۱ (۲۲/۳)	۲۰۷/۷ (۲۰/۰)
نفت / انرژی	؟	؟	۳۲/۰ (۱۵/۶)	۹۵/۰ (۱۸/۷)	۱۳۵/۶ (۱۳/۱)
غیره	۰/۸ (۵/۷)	۱۸/۳ (۲۶/۱)	۵۴/۴ (۲۶/۶)	۱۰۵/۴ (۲۰/۸)	۳۹۵/۳ (۳۸/۱)
جمع	۱۴/۱	۷۰/۰	۲۰۴/۶	۵۰۶/۸	۱۰۳۶/۴

منبع:

Hossein Razavi and Firouz Vakil, *The Political Economy of Economic Planning in Iran, 1971-1983* (Boulder, Colo.: Westview, 1984), 21, 23, 27, 33; Jahangir Amuzegar, *Iran: An Economic Profile* (Washington: Middle East Institute, 1977), 168.

یادداشتها: ارقام درون پرانتز درصد هزینه‌های هر بخش به کل هزینه‌ها هستند. ارقام نفت / انرژی برای دو برنامه‌ی اول جزو ارقام صنعت و معدن و کشاورزی / آبیاری گنجانده شده‌اند. هزینه‌های برنامه‌ی پنجم فقط سه سال اول این برنامه را شامل می‌شوند. «غیره» در درجه‌ی اول شامل خدمات اجتماعی است.

دولت ایران همچنین برنامه‌ی اصلاحات ارضی گسترده‌ای را در اوایل ۱۹۶۰ ها آغاز کرد که ظاهراً متوجه تخفیف فقر شدیدی که در مناطق روستایی وجود داشت و جان دادن دوباره به بخش کشاورزی بود. برنامه‌ی اصلاحات ارضی قسمت اصلی یک برنامه‌ی گسترده‌ی اصلاحی بود که در این دوره آغاز شد و انقلاب سفید نام گرفت. برنامه‌ی اصلاحات ارضی که در مراحل متعدد انجام شد در نهایت برای بیش از نیمی از دهقانان ایران زمین فراهم کرد و در واقع کلیه‌ی زمینداران بزرگ آن‌را از میان برداشت. با وجود این، اصلاحات ارضی بر رغم گستردگی دامنه‌ی آن چندان کاری برای تخفیف فقر روستایی انجام نداد: دست‌کم ۷۵ درصد دهقانانی که هنگام پایان رسمی برنامه در ۱۹۷۱ زمین داشتند مقدار زمینشان، کمتر از حداقل لازم برای معیشت بود و ۳۲ درصد دهقانان هنوز اصلاً زمین نداشتند. مقادیر زیاد سرمایه‌گذاری بخش دولتی که در برنامه‌های سوم و چهارم در ارتباط با برنامه اصلاحات ارضی متوجه کشاورزی شد عمدتاً طرحهای بزرگ آبیاری [سدها] را تامین مالی کرد. اما بر رغم گستردگی این تلاشها، تولید کشاورزی در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها درجا زد.[۳]

برنامه‌ی عمرانی پنجم (۷۷ - ۱۹۷۳) [۱۳۵۶ - ۱۳۵۲] در آغاز برای دنبال کردن همان استراتژی عمومی برنامه‌های پیشین، اما با سرمایه‌گذاریهای خیلی بالاتر، بود. اما پس از آنکه قیمت نفت در اواخر ۱۹۷۳ و اوایل ۱۹۷۴ چهار برابر شد، شاه به سازمان برنامه دستور داد دامنه‌ی برنامه‌ی پنجم را گسترش فوق‌العاده دهد. در نتیجه هزینه‌های عمرانی در سه سال اول برنامه‌ی پنجم در همه‌ی مقوله‌ها به مقادیر قابل

George B. Baldwin, *Planning and Development in Iran* (Baltimore: Johns Hopkins Press, 1967), 40-42, 120-28; Plan Organization, *3rd Development Plan, 1341-1346: Final Report* (Tehran,1970),chap.3;idem,*Fourth National Development Plan, 1968-1972* (Tehran, 1968), chaps. 3-5, 8.

3.EricHooglund, *Land and Revolution in Iran, 1960-1980* (Austin: University of Texas Press, 1982), chap. 5.

توجهی بالاتر از کل هزینه‌های همان مقوله‌ها در تمامی پنج‌ساله‌ی برنامه‌ی چهارم بودند (جدول ۷). شاه در تلاش برای ریختن ترس مقامهای سازمان برنامه از این‌که این افزایش عظیم سرمایه‌گذاری گلوگرفتگیهای زیربنایی خواهد آفرید و در نتیجه تورم را بالا خواهد برد، موافقت کرد سرمایه‌گذاری دولتی در توسعه‌ی زیربنا و نیروی انسانی را بالا ببرد. سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین و خدمات اجتماعی نیز افزایش یافت. با این‌که سرمایه‌گذاری دولتی در کشاورزی نیز در برنامه‌ی پنجم افزایش یافت، سهم آن از کل سرمایه‌گذاری دولتی همچنان پایین ماند.[۴]

این تلاشهای توسعه، شیوه‌ی تولید در ایران را از سرمایه‌داری نسبتاً ابتدایی و متکی به کشاورزی ۱۹۵۰ ها به شکل سرمایه‌داری روز به روز صنعتی‌تر، متکی بر نفت و بهره‌ی مالکانه‌بگیر [rentier] در ۱۹۷۰ ها تبدیل کرد. با این‌که برای پیش از اواخر ۱۹۵۰ ها اطلاعات اقتصادی صحیح در دسترس نیست ظاهراً میانگین رشد اقتصادی واقعی در نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها حدود سالیانه ۸ ـ ۷ درصد بود.[5] سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی ایران از تقریباً ۵۰ درصد در ۱۹۴۱ به ۲۹/۹ درصد در ۱۹۵۹ کاهش یافت. به جای آن بخش خدمات به صورت بزرگترین بخش اقتصاد درآمد و در ۱۹۵۹ ۳۷/۷ درصد تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داد. صنعت نیز تا ۱۹۵۹ رشد قابل ملاحظه کرده بود و به ویژه صنعت‌نفت و بخش تولیدات صنعتی و معدنی که به ترتیب ۱۶/۵ و

4. Razavi and Vakil, *Political Environment of Economic Planning, 35-36,* 68-77; Jahangir Amuzegar, *Iran: An Economic Profile* (Washington: Middle East Institute, 1977), 166-75.

5. Julian Bharier, *Economic Development in Iran, 1900-1970* (London: Oxford University Press, 1971), 45.

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: جولین باری‌یر، اقتصاد ایران، ۱۹۷۰ ـ ۱۹۰۰، ترجمه تقوی ـ تیموری ـ علیمدد ـ نفیسی، تهران، مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی، ۱۳۶۳.

۱۰/۸ درصد از تولید ناخالص ملی را پاسخگو بودند. بین ۱۹۵۹ و ۱۹۷۲ میانگین رشد اقتصادی واقعی سالانه ۹/۸ درصد بود. بخش صنعت و معدن در این دوره سریعترین رشد را داشت و در ۱۹۷۲، ۱۴/۵ درصد از تولید ناخالص ملی را تامین میکرد که بازتاب تاکید بر صنعت در برنامه‌های سوم و چهارم است. بخشهای نفت و خدمات نیز در ۱۹۶۰ ها و اوایل ۱۹۷۰ ها بسیار سریع رشد کردند و در ۱۹۷۲ به ترتیب ۲۰/۰ و ۴۲/۰ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل میدادند. تنزل کشاورزی ادامه یافت و در ۱۹۷۲ فقط ۱۷/۱ درصد از تولید ناخالص ملی را تشکیل میداد. در سراسر این دوره تورم و بیکاری هر دو کاملاً پایین ماندند، هر چند در مناطق روستایی میزانی از بیکاری وجود داشت[۶].

در اوایل ۱۹۷۰ ها بخش نفت ایران رشد عظیمی داشت. چون جریان درآمد نفت راه خود را به اقتصاد باز کرد، و برنامه‌های عظمت‌طلبانه‌ی توسعه‌ی شاه بیقوارگی‌های گوناگون دیگری آفرید (به بخش ۸ نگاه کنید)، در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها تورم رو به رشد رفت. رشد تورم به نوبه‌ی خود به رشد اقتصادی واقعی آسیب رساند که میانگین آن در دوره‌ی ۷۶ ـ ۱۹۷۳ سالانه ۵/۸ درصد و بین ۱۹۷۶ و ۱۹۷۸ سالانه ۳/۵- درصد بود. بیشتر رشد اقتصادی نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها در بخش نفت و ساختمان متمرکز بود که بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ به طور واقعی [با احتساب تورم] ۱۱۵ و ۱۲۶ درصد رشد داشتند. در مقابل، رشد واقعی بخش

۶. ارقام این پاراگراف و بعدی مبتنی هستند بر: دولت شاهنشاهی ایران، سازمان برنامه و بودجه، واحد بررسیهای آماری، آمار و روندهای اقتصادی ایران، تهران، ۱۹۷۶؛ بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه و ترازنامه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (تهران، ۱۹۷۷)؛ و همان، گزارش سالانه و ترازنامه، ۱۳۵۸ (تهران، ۱۹۸۰). همه‌ی ارقام با شاخص مصحح تولید ناخالص ملی در سالنامه‌ی آمار مالی بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول (واشنگتن، ۱۹۸۳) تورم‌زدایی شده‌اند. در مورد اشتغال و بیکاری در ایران این دوره نگاه کنید به:
International Labor Office, *Employment and Income Policies for Iran* (Geneva, 1973), 26-27.

جدول ۸ ـ شاخصهای اجتماعی اساسی برای ایران و دیگر کشورها

	ایران			کل کشورهای در حال توسعه		کل کشورهای توسعه‌یافته	
	۱۹۶۰	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۶۰	۱۹۷۰	۱۹۶۰	۱۹۷۰
امید زندگی هنگام تولد (به سال)	۴۹/۶	۵۴/۵	۵۶/۹	۴۴/۲	۵۳/۱	۶۹/۷	۷۱/۶
جمعیت در ازای هر پزشک	۴۰۶۰	۳۲۹۰	۲۴۹۰[1]	۱۳۷۷۴	۸۱۶۰	۸۱۶	۷۰۵
کالری دریافتی سرانه (درصد نیاز روزانه)	۸۶/۷	۸۹/۸	۱۱۷/۳	۹۱/۲	۹۳/۸	۱۲۵/۵	۱۲۸/۷
پروتئین دریافتی سرانه (گرم در روز)	۵۵/۴	۵۸/۵	۷۴/۴	۵۴/۵	۵۴/۹	۹۲/۷	۹۴/۹
نرخ مرگ و میر اطفال (در هر هزار تولد)	۱۶۳/۰	۱۳۶/۲	۱۲۲/۱	۱۵۳/۰	۱۱۲/۲	۲۹/۷	۱۹/۶
ثبت‌نام در مدارس ابتدایی (نسبت*)	۰/۴۱۰	۰/۷۳۰	۰/۹۵۰	۰/۷۸۳	۰/۸۵۴	۱/۱۳۹	۱/۰۸۹
ثبت‌نام در مدارس متوسطه (نسبت*)	۰/۱۲۰	۰/۲۷۰	۰/۴۶۰	۰/۱۶۶	۰/۲۲۸	۰/۶۳۹	۰/۸۱۳
نرخ باسوادان بزرگسال (درصد بزرگسالان)	۱۶/۰	۳۶/۹	۳۶/۲[2]	۳۸/۸	۴۴/۶	۹۶/۰	۹۷/۹
روزنامه سرانه	۰/۰۰۳۴	۰/۰۰۷۸	۰/۱۳۸[2]	۰/۰۲۵۰	۰/۰۲۹۹		۰/۳۱۳۳

منبع:

World Bank, *World Tables*, 3d ed., vol. 2 (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1983), 44, 148-49

* نسبت‌ها عبارتند از تعداد کل دانش‌آموزانی که در یک مقطع معین تحصیلی ثبت‌نام کرده‌اند (بدون توجه به سن) تقسیم بر کل جمعیت در همان مقوله‌ی سنی. از آنجا که گاه دانش‌آموزانی با سنین پایینتر یا بالاتر در یک مقطع ثبت‌نام میکنند این نسبتها ممکن است مختصری بالاتر از نسبتهای کشورهایی باشند که آموزش نزدیک به همگانی دارند.

۱) آمار ۱۹۷۸

۲) آمار ۱۹۷۶

خدمات فقط ۲۷ درصد بود در حالی که بخشهای صنعت و معدن و کشاورزی به ترتیب ۱۶ و ۳۳ درصد تنزل کردند. در ۱۹۷۷ بخشهای نفت و خدمات ۳۲/۵ و ۴۰/۳ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل میدادند در حالی که سهم بخشهای کشاورزی و صنعت و معدن به ۸/۵ و ۹/۱ درصد تنزل کرده بود.

رشد سریع اقتصادی دوره‌ی پس از ۱۹۵۳ با افزایشی اساسی در دسترسی به خدمات اجتماعی بنیانی همراه بود. بین اواخر ۱۹۴۰ ها و ۱۹۶۰ ها تعداد مدارس در ایران از دو برابر بیشتر شد و نرخ باسوادان بزرگسال ازکمتر از ۱۰ درصد جمعیت به ۱۶ درصد بالا رفت. طی ۱۹۵۰ ها در تعداد پزشکان، امکانات بهداشت، استانداردهای تغذیه، و ریشه‌کن کردن بیماریهای واگیر نیز پیشرفتهای قابل ملاحظه حاصل شد.[7] با این‌همه، چنان‌که جدول ۸ نشان میدهد، در ۱۹۶۰ شرایط اجتماعی هنوز با معیارهای غربی بسیار ابتدایی بود و از حیث مرگ و میر اطفال، تعداد مدرسه‌روندگان، باسوادی، و روزنامه‌خوانی خیلی پشت سر میانگین کل کشورهای در حال توسعه میلنگید. جدول ۸ بهبودهای عمده‌ای را در هر یک از این زمینه‌ها تا ۱۹۷۵ نشان میدهد. چشمگیرترین بهبودها در آموزش و پرورش بود: نرخ باسوادان بزرگسال در ۱۹۷۵ به ۳۶/۲ درصد رسید؛ بین ۱۹۶۰ و ۱۹۷۵ ثبت‌نام در مدارس ابتدایی و متوسطه از دو برابر بیشتر شد؛ تعداد ایرانیانی که در دانشسراها و دانشگاهها ثبت‌نام کردند از ۱۹۸۱۵ در ۱۹۶۰ به ۱۹۵۸۲۶ در ۱۹۷۶ افزایش یافت که ۲۲ درصد آنها در خارج تحصیل میکردند.[8] با این‌همه، ایران در بیشتر مقوله‌هایی که در جدول ۸ نشان داده شده در ۱۹۷۰ هنوز پایین میانگین کل کشورهای در حال توسعه جای داشت.

نقش دولت در اقتصاد ایران

چون درآمد نفتی دولت و خودمختاری آن در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها افزایش یافت توانست نقشی روز به روز مسلط‌تر در اقتصاد بازی کند و به

7. Bharier, *Economic Development in Iran*, 37-40.
8. United Nations, *Statistical Yearbook, 1962* (New York, 1963), 630; Gail CookJohnson, *High-Level Manpower in Iran: From Hidden Conflict to Crisis* (New York: Praeger, 1980), 19.

خود و نیز به اقتصاد خصلتی «بهره‌ی مالکانه‌بگیر» بدهد. دولت از تسلط خود نه‌فقط برای پیشبرد توسعه‌ی سریع بلکه نیز برای یارگیری و کنترل گروههای مختلف جامعه و افزایش بیشتر خودمختاری خود بهره گرفت. دولت از سه طریق عمده بر اقتصاد مسلط بود. نخست، مقادیر عمده‌ای از درآمد خود را به شکل سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی مستقیماً در اقتصاد وارد میکرد. این سرمایه‌گذاریها در حساسترین و پویاترین بخشهای اقتصاد متمرکز میشد و به دولت کنترل گسترده‌ای روی آن میبخشید. دوم، دولت مبالغ عظیمی سرمایه برای بانکهای تخصصی توسعه فراهم میکرد، که آنرا قادر میساخت این بانکها را اساساً کنترل کند. سوم مصرف بخش دولتی را در سطح بسیار بالایی نگه میداشت که توانایی آنرا برای استفاده از سیاست مالی در کنترل اقتصاد میافزود. به علاوه، فعالیتهای تجاری گسترده‌ی خانواده‌ی سلطنتی و مکانیزمهای تنظیم‌کننده‌ی گوناگون رسمی و غیررسمی[9] به صورت ابزارهای افزونتری برای کنترل دولت روی اقتصاد خدمت میکردند.

اطلاعات جدول ۹ در مورد منابع سرمایه‌گذاری در ایران از ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۷ نشان میدهد دو مکانیزم نخست از مکانیزمهای یادشده چه گسترده بودند. ستونهای ۱ و ۲ نشان میدهند که سرمایه‌گذاری مستقیم دولت سهم بسیار بزرگ و رشدیابنده‌ای از کل سرمایه‌گذاری را تشکیل میداد: سرمایه‌گذاری دولت از ۳۶/۳ درصد تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص ملی در آخرین چهار سال برنامه‌ی عمرانی دوم (۶۲ـ۱۹۵۹) به ۴۴/۱ درصد در برنامه‌ی سوم (۶۷ـ۱۹۶۳)، ۵۵/۸ درصد در برنامه‌ی چهارم (۷۲ـ۱۹۶۸)، و ۵۸/۵ درصد در برنامه‌ی پنجم (۷۷ـ۱۹۷۳) ترقی کرد. به همین نحو، ستون ۴ نشان میدهد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ۶/۸ درصد دیگر از تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص ملی ایران در برنامه‌ی سوم و ۴/۷ درصد آن طی برنامه‌ی چهارم را تشکیل میداد اما

9. Robert Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York: St. Martin's, 1980), chap. 9.

در برنامه‌ی پنجم، پس از آنکه شرکت ملی نفت ایران مذاکره برای تجدیدنظر در روابط خود با کنسرسیومی را که بیشتر حوزه‌های نفتی ایران را میگرداند شروع کرد، به ۰/۵ درصد آن تنزل کرد[10]. بنابراین سرمایه‌گذاران خصوصی داخلی فقط ۴۹/۱ درصد از سرمایه‌گذاری ناخالص مستقیم را در ایران در زمان برنامه‌ی سوم و فقط ۳۹/۵ درصد و ۴۱/۰ درصد آن‌را به ترتیب در زمان برنامه‌های چهارم و پنجم بر عهده داشتند.

در این زمان منبع عمده‌ی سرمایه برای سرمایه‌گذاران خصوصی در ایران بانکهای تخصصی توسعه بودند[11]. ستون ۵ همراه با محاسبات پاراگراف پیشین، نشان میدهد که ۵۵/۰ درصد سرمایه‌گذاری خصوصی ملی ایران طی برنامه‌ی سوم از بانکهای تخصصی توسعه حاصل شد. ستونهای ۷ و ۸ نشان میدهند که ۸۱/۰ و ۲/۶ درصد از بدهیهای قابل تخصیص این بانکها را در این دوره به ترتیب دولت و منابع خارجی تامین کردند، که حاکی از آن است که ۴۶/۰ درصد از سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی طی برنامه‌ی سوم از دولت یا منابع خارجی حاصل شد. ۵۴/۰ درصد دیگر این سرمایه از پس‌اندازهای سرمایه‌گذاران و از وامهای بانکهای تجاری، نزولخواران بازار، و بانکهای خارجی به دست آمد. از آنجا که سهم کوچکی از بدهیهای بانکهای تجاری نیز از منابع دولتی و خارجی میامد (ستونهای ۱۱ و ۱۲)، این ارقام نشان میدهند بیش از ۶۶/۰ درصد سرمایه‌گذاری ناخالص در ایران طی برنامه‌ی سوم عملاً از دولت ناشی میشد و کمتر از ۲۶/۵ درصد آن از سرمایه‌گذاران خصوصی داخلی بود. محاسباتی مشابه نشان میدهند که بیش از ۷۴/۶ و ۷۴/۲ درصد سرمایه‌گذاری ناخالص طی برنامه‌های چهارم و پنجم از دولت و کمتر از

۱۰. این مذاکرات در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ انجام شدند و اساساً سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت ایران را از میان برداشتند. برای این اطلاع مدیون فریدون فشارکی هستم.
۱۱. در مورد بانکهای تخصصی توسعه نگاه کنید به Amuzegar, *Iran* صفحات ۳۵-۱۳۲ و به‌ویژه جدول صفحه ۱۳۳ که می‌توان آن‌را با جدول ۹ ما مقایسه کرد.

جدول ۹ ـ نقش دولت در اقتصاد ایران (میلیارد ریال ۱۹۷۵)

سال	کل تشکیل سرمایه ثابت ناخالص ملی (۱)	تشکیل سرمایه‌ی ثابت: دولت (۲)	تشکیل سرمایه‌ی ثابت: کل بخش خصوصی (۳)	تشکیل سرمایه‌ی ثابت: خصوصی خارجی (۴)	بانکهای تخصصی توسعه: وامهای بخش خصوصی (۵)	بانکهای تخصصی توسعه: بدهیهای قابل تخصیص: کل (۶)	بانکهای تخصصی توسعه: بدهیهای قابل تخصیص: سهم دولت (۷)	بانکهای تخصصی توسعه: بدهیهای قابل تخصیص: سهم خارجی (۸)	بانکهای تجاری: وامهای بخش خصوصی (۹)	بانکهای تجاری: بدهیهای قابل تخصیص: کل (۱۰)	بانکهای تجاری: بدهیهای قابل تخصیص: سهم دولت (۱۱)	بانکهای تجاری: بدهیهای قابل تخصیص: سهم خارجی (۱۲)
۱۹۵۹	۱۵۱/۴	۵۹/۸	۹۱/۷	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟
۱۹۶۰	۱۶۰/۶	۵۲/۸	۱۰۷/۸	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟
۱۹۶۱	۱۴۸/۰	۵۴/۵	۹۳/۵	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟
۱۹۶۲	۱۲۹/۵	۴۷/۰	۸۲/۵	؟	۳۲/۵	۴۳/۲	۳۸/۹	۰/۴	۱۲۶/۱	۱۶۱/۷	۸/۱	۱/۴
۱۹۶۳	۱۳۹/۶	۵۵/۳	۸۴/۳	۱۱/۷	۳۸/۱	۴۹/۳	۴۲/۵	۰/۵	۱۵۰/۱	۱۸۳/۸	۱۰/۱	۰/۹
۱۹۶۴	۱۶۲/۱	۵۷/۹	۱۰۴/۱	۹/۰	۴۴/۰	۵۹/۵	۵۰/۲	۰/۷	۱۷۲/۱	۲۰۷/۲	۱۳/۹	۱/۰
۱۹۶۵	۲۲۴/۴	۱۰۶/۳	۱۱۸/۱	۲۲/۶	۵۷/۶	۸۰/۸	۶۷/۳	۱/۱	۱۹۶/۷	۲۵۱/۳	۱۶/۶	۱/۹
۱۹۶۶	۲۳۸/۱	۱۰۴/۵	۱۳۳/۶	۱۵/۹	۷۱/۱	۸۳/۰	۶۵/۸	۲/۵	۲۳۴/۱	۲۹۵/۱	۱۷/۵	۱/۵
۱۹۶۷	۳۱۸/۱	۱۵۳/۶	۱۶۴/۵	۱۴/۴	۸۱/۳	۹۳/۰	۷۰/۲	۴/۷	۲۷۲/۱	۳۴۵/۷	۱۴/۹	۱/۹

۱۹۶۸	۳۸۷/۸	۲۱۶/۲	۱۷۱/۶	۱۹/۹	۱۰۱/۷	۱۱۳/۴	۸۶/۲	۷/۳	۳۵۲/۸	۴۴۵/۷	۱۳/۳	۱/۹
۱۹۶۹	۳۸۹/۱	۲۳۵/۸	۱۵۳/۲	۲۶/۹	۹۸/۱	۱۰۷/۵	۸۳/۶	۸/۰	۳۵۵/۲	۴۶۳/۱	۱۲/۰	۱/۵
۱۹۷۰	۴۶۷/۳	۲۸۱/۰	۱۸۶/۳	۱۹/۰	۱۳۱/۴	۱۴۲/۷	۱۱۱/۳	۱۱/۶	۴۸۷/۳	۶۳۲/۰	۱۴/۱	۲/۴
۱۹۷۱	۵۴۱/۸	۳۰۳/۸	۲۳۸/۰	۲۵/۵	۱۳۴/۱	۱۶۱/۷	۱۲۳/۲	۱۵/۷	۵۱۱/۶	۶۷۷/۱	۱۱/۲	۲/۹
۱۹۷۲	۶۷۳/۱	۳۳۵/۸	۳۳۸/۶	۲۳/۴	۱۵۹/۹	۲۱۳/۲	۱۴۲/۴	۳۶/۵	۶۲۲/۸	۸۲۸/۷	۱۱/۱	۳/۴
۱۹۷۳	۶۵۲/۲	۳۶۴/۳	۲۸۸/۰	۷/۲	۱۴۹/۷	۲۰۸/۵	۱۳۵/۷	۳۷/۴	۶۶۳/۰	۸۶۰/۶	۱۲/۳	۴/۶
۱۹۷۴	۶۲۲/۲	۴۰۱/۸	۲۲۰/۴	۵/۰	۱۴۸/۶	۱۹۴/۴	۱۳۴/۶	۲۸/۶	۵۳۰/۸	۷۶۷/۸	۹/۲	۶/۲
۱۹۷۵	۱۰۴۷/۶	۶۴۷/۰	۴۰۰/۶	۴/۰	۲۳۳/۴	۲۸۱/۴	۱۹۷/۸	۴۰/۰	۷۳۸/۳	۱۰۵۴/۲	۸/۳	۷/۰
۱۹۷۶	۱۲۲۲/۴	۶۷۴/۰	۵۴۸/۴	۵/۴	۲۹۷/۹	۳۲۹/۷	۲۰۵/۵	۶۹/۶	۸۶۱/۰	۱۲۴۰/۴	۹/۶	۶/۷
۱۹۷۷	۱۲۴۹/۶	۷۱۹/۷	۵۲۹/۹	۴/۳	۳۳۹/۱	۳۷۳/۵	۲۲۲/۰	۹۲/۰	۸۳۳/۹	۱۲۶۳/۵	۶/۶	۷/۰

منابع: ستونهای ۳ ـ ۱: (۷۵ ـ ۱۹۵۹) سازمان برنامه و بودجه دولت شاهنشاهی ایران، آمار و روندهای اقتصادی ایران، (تهران ۱۹۷۶)؛ (۷۷-۱۹۷۶) بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه و ترازنامه، ۱۳۵۶؛ ستون ۴: بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه و ترازنامه، سالهای مختلف؛ ستونهای ۱۲-۵: صندوق بین‌المللی پول، سالنامه‌ی آمار مالی بین‌المللی ۱۹۸۳ (واشنگتن، ۱۹۸۳).

یادداشتها: همه‌ی ارقام ریالی با استفاده از شاخص مصحح ارائه‌شده در سالنامه‌ی آمار مالی بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول (واشنگتن، ۱۹۸۳)، ص ۸۱ ـ ۲۸۰ تورم‌زدایی شده‌اند. ستون ۴ شامل سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت‌نفت ایران است که در ۱۹۷۲ در اساس پایان یافت (برای نکته‌ی اخیر مدیون فریدون فشارکی هستم). بدهیهای تخصیص‌پذیر یعنی همه‌ی بدهیها مگر آنچه زیر عنوان «متفرقه» میاید. سهم حکومت از این بدهیها عبارت است از آنچه زیر عنوانهای «سپرده‌های دیداری موسسات رسمی»، «اعتبارات بانک مرکزی»، «سپرده‌های بخش دولتی»، و «سرمایه‌ی دولت» درج میشوند. سهم خارجی از بدهیهای قابل تخصیص عبارت است از آنچه تحت عنوان «بدهیهای خارجی» میاید.

۱۸/۰ و ۲۰/۶ درصد آن از سرمایه‌گذاران خصوصی داخلی بود.

علاوه بر سرمایه‌گذاری مستقیم دولت از طریق سازمان برنامه و تامین مالی بخش خصوصی به وسیله‌ی دولت از طریق بانکهای تخصصی توسعه، سرمایه‌گذاریهای خصوصی شاه و دیگر اعضای خانواده‌ی سلطنتی نیز مکانیزم دیگری برای کنترل اقتصاد به وسیله‌ی دولت بود. بیشتر ثروت شخصی شاه در اختیار بنیاد پهلوی بود که در ۱۹۵۸ ظاهراً برای هدفهای انساندوستانه و خیرخواهانه تاسیس شده بود. در ۱۹۶۱ شاه ادعا کرد ۹۰ درصد ثروتش را، یعنی ۱۳۵ میلیون دلار، به بنیاد پهلوی بخشیده است. دارایی بنیاد در اواخر ۱۹۷۰ ها دست‌کم ۲/۸ بیلیون دلار گزارش میشد که بیشتر آن ظاهراً در داخل ایران در داراییهای بزرگ غیرمنقول، فعالیتهای وابسته با کشاورزی، بانکداری، نشر، و صنایع اتومبیل و لاستیک سرمایه‌گذاری شده بود[12]. شاه از قرار معلوم سرمایه‌گذاریهای دیگری مستقل از بنیاد هم داشت و دیگر اعضای خانواده‌ی سلطنتی (به ویژه اشرف) نیز معروف است که سرمایه‌گذاریهای قابل ملاحظه‌ای در ایران هم داشته‌اند. حتا اگر بیشتر ثروت خانواده‌ی سلطنتی در خارج سرمایه‌گذاری شده بوده باشد به نظر درست مینماید که فرض کنیم در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها سالانه دست‌کم ۱۵۰-۱۰۰ میلیون دلار در ایران سرمایه‌گذاری میکردند. اگر چنین باشد، پس دست‌کم ۵ درصد از آن قسمت از تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص ملی را که در پاراگراف پیش گفتیم طی برنامه‌ی پنجم از بخش خصوصی داخلی میامد خانواده‌ی سلطنتی تامین میکرده است.

سهم بسیار زیاد دولت ایران از سرمایه‌گذاری ناخالص ملی در این دوره آن‌را قادر ساخت کنترل زیادی روی اقتصاد عمل کند. جدولهای ۱۰ و ۱۱ با تفکیک منابع سرمایه‌گذاری در بخشهای عمده‌ی اقتصاد و برخی از صنایع کلیدی به سه مقوله: سرمایه‌گذاری مستقیم دولت از طریق

12. Graham, *Iran*, 157-60, 255-58.

جدول ۱۰ ـ درصد سرمایه‌گذاری در هر بخش اقتصاد ایران

	کشاورزی	صنعت و معدن*	ساختمان	خدمات	کل
سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص					
۷۵-۱۹۶۵ (به میلیارد ریال ۱۹۷۰)	۱۵۹/۷۳	۷۲۵/۶۵	۵۳۹/۱۱	۷۳۹/۲۶	۲۱۶۳/۷۵
سهم دولت	۵۴/۵	۶۶/۵	۳۱/۱	۴۸/۲	۵۰/۶
سهم بخش خصوصی داخلی	۴۵/۴	۲۴/۱	۶۸/۸	۵۱/۸	۴۶/۲
سهم خارجی خصوصی	۰/۴	۹/۴	۰/۱		۳/۳
از کل سرمایه‌گذاری ملی					
دولت	۸/۰	۴۴/۱	۱۵/۳	۳۲/۶	۱۰۰/۰
خصوصی داخلی	۷/۲	۱۷/۵	۳۷/۱	۳۸/۳	۱۰۰/۱
خصوصی خارجی	۱/۰	۹۶/۳	۰/۸	۰/۵	۹۸/۶**
رشد واقعی ارزش افزوده در					
۷۵ - ۱۹۶۵	٪۹/۹	٪۳۷۴/۰	٪۳۶۴/۶	٪۱۷۱/۶	٪۲۰۲/۷
سهم بخش در تولید ناخالص ملی	٪۱۹/۴	٪۳۷/۵	٪۵/۰	٪۳۸/۱	٪۱۰۰/۰

منابع: اطلاعات مربوط به سرمایه‌گذاری ناخالص و ارزش افزوده از: سازمان برنامه و بودجه دولت شاهنشاهی ایران، آمار و روندهای اقتصادی ایران، تهران ۱۹۷۶؛ اطلاعات مربوط به سرمایه‌گذاری دولتی و خارجی از گزارش سالیانه و ترازنامه بانک مرکزی ایران، سالهای مختلف.

یادداشتها: اطلاعات درباره‌ی سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت با استفاده از نرخهای تبدیل سالنامه‌ی آمار مالی بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول (واشنگتن، ۱۹۸۳) به ریال تبدیل شده‌اند. ارقام ریالی موجود با استفاده از شاخص مصحح همان منبع تورم‌زدایی شده‌اند. در مورد سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت‌نفت به یادداشت جدول ۹ نگاه کنید.

* شامل صنعت‌نفت و گاز

** جمع ۱۰۰٪ نیست زیرا درصد کوچکی از سرمایه‌گذاری خارجی در منبع مورد استفاده برای تنظیم جدول به صنعت بخصوصی تخصیص نیافته بود.

سازمان برنامه، سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی، و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، درک تفصیلی‌تری از این‌که این کنترل چگونه تجلی می‌یافت به دست میدهند. با این‌که این اطلاعات، با به حساب نیاوردن مبالغی که دولت از طریق بانکهای تخصصی توسعه یا سرمایه‌گذاریهای خانواده‌ی سلطنتی برای بخش خصوصی تامین میکرد، اهمیت کل

سرمایه‌گذاری دولت را کمتر نشان میدهند[۱۳]، با وجود این به روشنی مینمایانند که دولت چگونه از سرمایه‌گذاری دولتی برای کنترل مهمترین بخشهای اقتصاد استفاده میکرد.

مهمترین یافته‌ی جدول ۱۰ آن است که دولت با تامین ۶۶/۵ درصد از سرمایه‌گذاری ناخالص در بخش صنعت و معدن بین ۱۹۶۵ و ۱۹۷۵، بر این بخش مسلط بود. سرمایه‌گذاران داخلی فقط ۲۴/۱ درصد سرمایه‌گذاری ناخالص در این بخش، و سرمایه‌گذاران خارجی ۹/۴ درصد را که میماند بر عهده داشتند. به علاوه بخش صنعت و معدن ۴۴/۱ درصد از کل سرمایه‌گذاری دولتی و ۹۶/۳ درصد کل سرمایه‌گذاری خارجی را به خود تخصیص میداد که در هر دو مورد بزرگترین سهم بخشها بود. سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی در بخشهای خدماتی و ساختمان متمرکز شده بود و بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی در هر یک از این بخشها را تشکیل میداد. عجیب آن است که دولت در کشاورزی نیز بزرگترین سرمایه‌گذار بود. بخش صنعت و معدن در این دوره بخش پیشتاز اقتصاد بود به این مفهوم که بالاترین نرخ رشد و بالاترین استعداد را برای پیوند بین صنعتها و بین بخشها داشت. پس عجیب نیست که دولت میخواست بر سرمایه‌گذاری در این بخش فائق باشد.

از آنجا که مقوله‌های صنعتی در جدول ۱۱ کمتر از مقوله‌های جدول ۱۰ تفکیک شده‌اند و از آنجا که داده‌های خامی که برای تنظیم آن به کار رفته‌اند از منابع متنوعتری گرفته شده‌اند، در جدول ۱۱ ناسازگاریهایی دیده میشود. اما این ناسازگاریها آن‌قدر جدی نیستند که مانع آن شوند که چند نتیجه‌ی کلی از این اطلاعات بگیریم. جدول ۱۱ نشان میدهد که دولت سرمایه‌گذار عمده‌ی همه‌ی بخشهای صنعت و معدن ایران به جز صنایع غذایی و دخانیات و مقوله‌ی صنایع «دیگر» بود که مقوله‌ی دیگر

۱۳. اطلاعات کاملی درباره‌ی چگونگی توزیع وامهای بانکهای توسعه و سرمایه‌گذاریهای خانواده‌ی سلطنتی بین بخشها یا صنعتهای مختلف در دسترس نیست.

عمدتاً عبارت است از منسوجات، کفش، شیشه، چینی، و صنایع چوب و کاغذ. این صنایع زیر تسلط بخش خصوصی داخلی بودند که سهم کوچکی از صنعت نفت و گاز و صنایع فلزی و معدنی را هم کنترل میکرد. سرمایه‌گذاران خارجی نقش قابل توجهی در صنایع شیمیایی و پتروشیمی، صنعت نفت و گاز، و صنایع ماشین‌سازی، حمل و نقل، و محصولات برقی داشتند. اما بیشتر شرکتهای خارجی که در صنعت نفت و گاز ایران کار میکردند پیمانکار شرکت ملی نفت ایران بودند که متعلق به دولت بود و بنابراین از کنترل واقعی اندکی روی این صنعت برخوردار بودند. به همین نحو، چون قوانین ایران مالکیت بیش از ۲۵ درصد سهام شرکتهای صنایع شیمیایی و پتروشیمی و مکانیکی و حمل و نقل و الکترونیکی را برای سرمایه‌گذاران خارجی ممنوع میکرد[۱۴]، بخش خارجی نیز کنترل واقعی اندکی روی این بخشها داشت. جدول ۱۱ نشان میدهد صنایع غذایی و توتون و «غیره» بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۴ از رشد واقعی منفی برخوردار بودند. به علاوه، این صنایع رویهم سهم نسبتاً کوچکی از بخش صنعت و معدن را تشکیل میدادند و به وضوح خیلی کمتر از صنایع دیگری که در این جدول نشان داده شده، برای تلاشهای توسعه‌ی ایران جنبه‌ی تعیین‌کننده داشتند.

نتیجه‌ی عمده‌ای که از جدولهای ۱۰ و ۱۱ میتوان گرفت این است که دولت ایران درآمد فراوان نفتی خود را برای کنترل حساسترین و پویاترین قسمتهای بخش صنعت و معدن اقتصاد از طریق سرمایه‌گذاری دولتی به کار میگرفت و سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی را عمدتاً به بخش ساختمان و خدمات و به قسمتهایی از بخش صنعت و معدن که کمترین پویایی را داشتند سوق میداد. با کنترل مستقیم حیاتیترین بخش و با کنترل غیرمستقیم قسمت اعظم بقیه‌ی اقتصاد از طریق بانکهای تخصصی توسعه، سرمایه‌گذاریهای خانواده‌ی سلطنتی و مکانیزمهای گوناگون

14. Citibank, *Investment Guide to Iran* (New York, n.d.), 20.

جدول ۱۱ ـ درصدهای سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و معدن

	غذا / دخانیات	شیمیایی / پتروشیمی	نفت / گاز	فلزات / معادن	مکانیکی / حمل و نقل / الکتریکی	آب / انرژی	غیره	جمع کل
سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص (به میلیارد ریال								
۱۹۷۵	۲۷/۸۲	۲۸/۹۲	۱۲۴/۶۶	۱۳۵/۱۲	۱۹/۶۲	۸۲/۰۳	۶۲/۶۶	۴۸۰/۷۸
سهم دولت	۲۳/۱	۹۹/۶	۵۶/۳	۶۲/۲	۷۷/۲	۱۲۸/۰	۷/۳	۶۵/۳
سهم بخش خصوصی داخلی	۷۶/۹	؟	۱۶/۷	۳۶/۱	۹/۲	؟	۹۲/۴	۲۵/۱
سهم خصوصی خارجی	۰	۲۳/۹	۲۷/۰	۱/۷	۱۳/۶	۰	۰/۳	۹/۶
از کل سرمایه‌گذاری ملی:								
دولت	۰/۹	۳/۹	۹/۴	۱۱/۳	۲/۰	۱۴/۱	۰/۶	۴۲/۲
خصوصی داخلی	۳/۳	؟	۳/۳	۷/۷	۰/۳	؟	۹/۱	؟
خصوصی خارجی	۰/۶	۱۴/۳	۷۰/۰	۴/۹	۵/۵	۰	۰/۴	۹۵/۷
رشد واقعی ارزش افزوده در ۷۴ ـ ۱۹۶۸	٪ ـ ۴۹/۳	٪۵۴/۸	٪۳۵۰/۷	٪۲۷۱/۷	٪۵۴/۴	٪۱۸/۲	٪ ـ ۲۴/۹	٪۲۱۹/۶
سهم هر صنعت در تولید ناخالص ملی	٪۳/۳	٪۱/۲	٪۲۲/۲	٪۲/۹	٪۱/۵	٪۱/۶	٪۴/۹	٪۳۷/۵

منابع: اطلاعات مربوط به سرمایه‌گذاری ناخالص و ارزش افزوده از:

United Nations, *Growth of World Industry, 1973,* vol. 1 (New York, 1973), 229-30; idem, *Yearbook of Industrial Statistics, 1977,* vol. 1 (New York, 1977), 240-41.

آمار سرمایه‌گذاری خارجی و دولتی از گزارش سالانه و ترازنامه بانک مرکزی ایران، سالهای مختلف.

یادداشتها: به یادداشتهای جدول ۱۰ نگاه کنید. در تفکیک سرمایه‌گذاری در صنایع شیمیایی و پتروشیمی و در صنایع آب و انرژی در این جدول ناسازگاریهایی هست. در مورد دسته اول جمع سرمایه‌گذاری دولتی و خارجی که در منبع مورد استفاده برای تنظیم جدول آمده از مقدار ذکرشده برای سرمایه‌گذاری ناخالص بیشتر است. در مورد دسته‌ی دوم، مقداری که برای سرمایه‌گذاری دولتی گزارش شده از مقدار کل سرمایه‌گذاری ذکرشده در منبع بیشتر است. این ناسازگاریها دلایل بسیار دارند. تفاوت در ماخذ اولیه‌ی این منابع، این‌که چگونه اطلاعاتی را که واقعاً سرمایه‌گذاری مربوطه عملی شده تشخیص دادند، برخی از صنایع را چگونه طبقه‌بندی کردند، چه نوع هزینه‌هایی سرمایه‌گذاری تلقی شدند و غیره.... به نظر میرسد در جدول ۱۰ که صنایع به طور بسیار کلی‌تری طبقه‌بندی شده‌اند این‌گونه ناسازگاریها یکدیگر را خنثا کرده باشند. در این جدول حدود ۳۰ ـ ۲۰ درصد خطا ایجاد کرده‌اند ـ که خیلی زیاد نیست. به علاوه، اطلاعات مربوط به سایر صنایع نسبتاً سازگار به نظر میرسند. کامل نبودن اطلاعات برخی از منابع گنجاندن ارقام سالهای قبل یا بعد را ناممکن ساخت.

تنظیمی، دولت میتوانست سیاستهای اقتصادی خود را با استقلال تقریباً کامل از بورژوازی ایران اجرا کند و بدین‌ترتیب توانایی بورژوازی برای اعمال نفوذ بر خود را محدود کند. کنترل دولت بر صنایع رهبری‌کننده‌ی ایران، بر بیشتر زیربنای اقتصادی آن، و بر بانکهای تخصصی توسعه همچنین بورژوازی را بسیار وابسته به دولت نگه میداشت و بدینسان باز هم او را بیشتر تضعیف میکرد. در نتیجه، با این‌که بورژوازی ایران از حیث اندازه در این دوره رشد قابل ملاحظه‌ای داشت، ضعیف و بسیار وابسته به دولت ماند. جدولهای ۱۰ و ۱۱ همچنین نشان میدهند که سرمایه‌گذاری خارجی به ویژه پس از آنکه شرکت ملی نفت ایران در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ به مذاکره برای تجدیدنظر در رابطه‌ی خود با شرکتهای خارجی نفت پرداخت نقشی بسیار فرعی در اقتصاد بازی میکرد. بنابراین اقتصاد ایران دست‌کم از این لحاظ وابستگی کمتری به اقتصاد جهانی یافت.

سومین طریق تسلط دولت بر اقتصاد و ایران سطوح مصرف بالای آن بود. جدول ۱۲ اطلاعاتی در مورد سطوح مصرف بخش دولتی و خصوصی در ایران و برخی از جنبه‌های دیگر فعالیت مالی دولت در بر دارد. ستونهای ۱ و ۲ نشان میدهند مصرف دولتی در این دوره بسیار سریعتر از مصرف خصوصی رشد کرد و از ۱۲/۳ درصد کل مصرف در آخرین چندساله‌ی برنامه‌ی عمرانی دوم (۶۲ ـ ۱۹۵۹) به ۱۶/۶ درصد در برنامه‌ی سوم، ۲۳/۰ در برنامه‌ی چهارم و ۲۸/۹ درصد در برنامه‌ی پنجم ترقی کرد. ستون ۳ نشان میدهد مخارج دفاعی فقط بخشی از این افزایش مصرف بخش عمومی را تشکیل میدادند و از ۴۳/۹ درصد کل مصرف بخش عمومی در دوره‌ی ۶۲ ـ ۱۹۵۹ به ۳۲/۸ درصد در برنامه‌ی سوم، ۳۲/۹ درصد در برنامه‌ی چهارم، و ۴۰/۲ درصد در برنامه‌ی پنجم تنزل کردند. بنابراین مخارج دولت در زمینه‌های غیردفاعی از قبیل توسعه‌ی اقتصادی و خدمات، در افزایش مصرف بخش عمومی سهمی مختصراً بیشتر نسبت به سهم مخارج دفاعی داشته‌اند. سطح بالای

جدول ۱۲ ـ درآمدهای دولت و هزینه‌ها (میلیارد ریال ۱۹۷۵)

سال	هزینه‌های مصرفی خصوصی (۱)	هزینه‌های مصرفی عمومی (۲)	هزینه‌های دفاعی (۳)	درآمدهای دولت (۴)	درآمدهای نفتی دولت (٪) (۵)	درآمدهای مالیاتی دولت (٪) (۶)
۱۹۵۹	۵۹۶/۸	۸۶/۵	۴۰/۲	؟	؟	؟
۱۹۶۰	۶۴۲/۵	۹۰/۰	۴۵/۰	؟	؟	؟
۱۹۶۱	۶۶۱/۶	۹۲/۶	۳۵/۷	؟	؟	؟
۱۹۶۲	۷۰۳/۶	۹۶/۴	۳۹/۶	؟	؟	؟
۱۹۶۳	۷۳۰/۱	۱۰۸/۹	۳۸/۲	۱۶۴/۵	۴۵/۶	۳۵/۱
۱۹۶۴	۷۷۰/۵	۱۲۷/۴	۳۷/۴	۱۷۷/۲	۵۲/۷	۳۴/۰
۱۹۶۵	۸۲۰/۷	۱۷۲/۴	۴۵/۱	۲۱۵/۵	۴۸/۱	۳۷/۱
۱۹۶۶	۸۷۲/۵	۱۹۷/۴	۶۴/۶	۲۵۷/۱	۴۸/۸	۳۵/۶
۱۹۶۷	۹۹۰/۹	۲۲۹/۱	۸۸/۸	۲۸۷/۵	۵۰/۱	۳۹/۱
۱۹۶۸	۱۲۰۲/۰	۲۸۷/۵	۱۱۹/۰	۳۶۱/۶	۴۸/۵	۴۱/۳
۱۹۶۹	۱۱۵۳/۵	۳۰۱/۵	۱۱۶/۴	۳۷۰/۹	۵۱/۲	۴۰/۲
۱۹۷۰	۱۴۵۹/۸	۳۹۵/۵	۱۱۴/۲	۴۸۱/۳	۴۹/۲	۴۱/۶
۱۹۷۱	۱۴۳۰/۰	۴۷۲/۵	۱۴۴/۵	۶۴۵/۸	۶۰/۱	۳۱/۲
۱۹۷۲	۱۶۰۸/۸	۵۹۱/۶	۱۲۸/۸	۷۰۷/۵	۵۹/۰	۳۲/۹
۱۹۷۳	۱۵۷۹/۴	۵۸۴/۲	۱۶۳/۶	۸۳۴/۵	۶۷/۰	۲۸/۲
۱۹۷۴	۱۲۴۶/۲	۶۹۴/۳	۱۴۹/۱	۱۵۴۰/۸	۸۶/۴	۱۱/۳
۱۹۷۵	۱۳۱۶/۰	۸۰۷/۴	۳۷۲/۶	۱۵۸۲/۱	۷۸/۸	۱۷/۱
۱۹۷۶	۱۲۶۷/۶	۸۳۰/۱	۳۹۳/۷	۱۵۱۸/۹	۷۷/۴	۱۸/۷
۱۹۷۷	۱۴۷۳/۹	۷۳۲/۵	۳۸۶/۶	۱۳۸۷/۷	۷۳/۶	۲۱/۸

منابع: ستونهای ۲ ـ ۱: (۷۵ ـ ۱۹۵۹) سازمان برنامه و بودجه، آمار و روندهای اقتصادی ایران، (تهران ۱۹۷۶)، (۷۷ ـ ۱۹۷۶): بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه و ترازنامه، ۱۳۵۶؛ ستونهای ۶ـ۳: United Nations, *Statistical Yearbook* (New York, various years).

توضیح: همه‌ی ارقام ریالی با استفاده از شاخص مصحح تولید ناخالص ملی در سالنامه‌ی آمار مالی بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول (واشنگتن، ۱۹۸۳) تورم‌زدایی شده‌اند.

مخارج غیردفاعی دولت توانایی آن‌را به استفاده از سیاست مالی برای کنترل اقتصاد بالا برد و ایرانیان همه‌ی قشرها را به خاطر گذران زندگی وابسته‌ی دولت ساخت و بدینسان خودمختاری دولت را باز هم افزود. جدول ۱۲ همچنین نشان میدهد دولت برای تامین هزینه‌های خود به خصوص پس از افزایش سریع قیمتهای جهانی نفت در اوایل ۱۹۷۰ ها به طور فزاینده به درآمد نفت به جای مالیات متکی شد. این امر وابستگی دولت را به طبقات بالا و متوسط برای درآمد مالیاتی کاست و استقلال آن از این طبقات را افزایش داد.

جدول ۱۳ با ارائه‌ی اطلاعاتی درباره‌ی ایران و برخی کشورها که در بسیاری از زمینه‌های پیش‌گفته با ایران همانندیهایی دارند، چشم‌اندازی مقایسه‌ای از قسمت عمده‌ی بحث حاضر ارائه میکند. در نخستین دو ستون، مقادیر مربوط به ایران از مقادیر همه‌ی کشورهای دیگر بالاتر و از مقادیر میانگین همه‌ی کشورها، همه‌ی کشورهای توسعه‌یافته، و همه‌ی کشورهای در حال توسعه، بالاترند. این نشان میدهد سطوح سرمایه‌گذاری و مصرف دولت ایران بر حسب معیارهای جهانی بسیار بالا بودند. مقادیر مربوط به ایران در ستونهای ۳ و ۴ از مقادیر هر کشور یا گروه کشورهای دیگر پایینترند که نشان میدهد دولت ایران با معیارهای جهانی وابستگی بسیار کمی برای درآمد مالیاتی به گروههای داخلی جامعه داشت. سطوح مصرف و سرمایه‌گذاری بسیار بالای دولت ایران و نرخ مالیات بسیار پایین آن حاکی از این است که درآمد نفتی آن‌را قادر میساخت نقش بسیار گسترده‌ای در اقتصاد بازی کند و در ۱۹۷۰ ها به درجه‌ی بالایی از خودمختاری برسد.

دگرگونی ساختار جامعه‌ی ایران

تحول شیوه‌ی تولید در ایران از سرمایه‌داری ابتدایی متکی بر کشاورزیِ اوایل ۱۹۵۰ ها به شکل روز به روز صنعتی‌تر، متکی بر نفت و بهره‌ی

جدول ۱۳ ـ درجه‌ی درگیری دولت در اقتصاد در ایران و برخی کشورهای دیگر

کشور / گروه کشورها	سرمایه‌گذاری دولت به صورت درصد سرمایه ـ گذاری کل (۱)	مصرف دولت به صورت درصد مصرف کل (۲)	درآمد مالیاتی به صورت درصد درآمد کل (۳)	درآمد مالیاتی به صورت درصد تولید ناخالص ملی (۴)
همه‌ی کشورها	۱۱/۹[1]	۲۰/۷	۸۹/۸[1]	۲۲/۲[1]
کشورهای توسعه‌یافته	۸/۶[1]	۲۱/۶	۹۲/۷[1]	۲۴/۲[1]
کشورهای توسعه ـ نیافته:	۲۲/۳[1]	۲۱/۶	۸۰/۷[1]	۱۶/۴[1]
آرژانتین	۱۳/۸	۱۴/۶	۷۴/۲[3]	۱۰/۲[3]
برزیل	۷/۹	۱۳/۹	۹۱/۳	۱۷/۹
مصر	۴۱/۸[4]	۲۷/۳	۷۲/۱[4]	۲۷/۷[4]
هند	۷/۴[4]	۱۱/۹	۸۳/۳[5]	۱۰/۳[5]
ایران	۴۶/۶	۲۹/۷	۲۸/۶	۹/۱
مکزیک	۱۶/۲[1]	۱۱/۹	۹۳/۱[1]	۱۱/۰[1]
پاکستان	۲۱/۷[2]	۱۲/۰	۸۳/۳[2]	۱۱/۱[2]
فیلیپین	۷/۸[1]	۱۱/۹	۸۹/۸[1]	۱۲/۴[1]
کره‌ی جنوبی	۱۲/۶	۱۲/۳	۹۰/۴	۱۳/۶
ترکیه	۳۲/۶	۱۵/۴	۸۶/۵	۱۶/۹

International Monetary Fund, *International Financial Statistics: Supplement on Government Finance* (Washington, 1986), 26-27, 64-65, 70-71, 78-79; idem, *International Financial Statistics: Yearbook* (Washington, 1984), 50-61.

یادداشتها: اطلاعات کار رفته در تنظیم این جدول برای سالهای پیش از ۱۹۷۰ در دسترس نبودند. اطلاعات مشابهی در مورد نقش دولت در تأمین مالی بانکها یا دیگر مسایل مطرح در متن یا در دسترس نبودند یا به اندازه‌ی کافی سازگاری نداشتند تا در جدول گنجانده شوند. کشورهای جدول از آن‌رو برگزیده شده‌اند که از پربررسی‌شده‌ترین کشورهای در حال توسعه هستند و معمولاً گفته میشود دولتهای آنها نقش بسیار فعالی در اقتصاد بازی میکنند. همه‌ی ارقام میانگین سالهای ۷۸ ـ ۱۹۷۰ هستند مگر مواردی که با شماره‌های ۱ تا ۵ مشخص شده‌اند:

۱: اطلاعات مربوط به ۷۸ ـ ۱۹۷۲
۲: اطلاعات مربوط به ۷۸ ـ ۱۹۷۳
۳: اطلاعات مربوط به ۷۸ ـ ۱۹۷۱
۴: اطلاعات مربوط به ۷۸ ـ ۱۹۷۵
۵: اطلاعات مربوط به ۷۸ ـ ۱۹۷۴

مالکانه‌بگیرِ سرمایه‌داری در ۱۹۷۰ ها، دگرگونیهای عظیمی در ساختار جامعه‌ی ایران پدید آورد. این دگرگونیها به نوبه‌ی خود عواقب مهمی برای روابط دولت و جامعه و برای درجه‌ی خودمختاری دولت داشتند.

با این‌که اطلاعات جمعیت‌شناختی صحیح برای ایران پیش از ۱۹۵۶ در دسترس نیستند، برآورد میشود که در ۱۹۴۶ تخمیناً ۷۵ درصد جمعیت مذکر فعال ۵/۱۰۴ میلیون نفری ایران در کشاورزی مشغول بودند و تقریباً ۲ درصد از نیروی کار آن، حدود ۹۴۰۰۰ کارگر، در صنایع بزرگ تولیدی (یعنی واحدهای دارای بیش از ۱۰ کارگر) از جمله صنعت‌نفت اشتغال داشتند. در یکی دو دهه‌ی بعد که شیوه‌ی تولید دگرگونی یافت این ارقام هم دگرگونی چشمگیری یافتند. اشتغال در کشاورزی در ۱۹۵۶ به ۵۶ درصد کل اشتغال، در ۱۹۶۶ به ۴۶ درصد آن، و در ۱۹۷۶ به ۳۴ درصد آن تنزل کرد. در همین حال اشتغال صنعتی به سرعت افزایش یافت: تعداد شاغلین صنایع بزرگ تولیدی در ۱۹۵۶ به ۱۱۴۰۰۰ نفر رسید و کل اشتغال صنعتی از ۱۳/۸ درصد نیروی کار در ۱۹۵۶ به ۱۷/۱ درصد آن در ۱۹۶۶ و ۱۸/۹ درصد در ۱۹۷۶ ترقی کرد. این جابه‌جایی تماشایی در ساختار اشتغال افزایش سریعی در جمعیت شهرنشین نیز آفرید و آن‌را از ۲۶ درصد کل جمعیت در ۱۹۴۶ به ۳۱ درصد در ۱۹۵۶، ۳۹ درصد در ۱۹۶۶ و ۴۷ درصد در ۱۹۷۶ رسانید.[15]

در جدول ۱۴، که تفکیک اشتغال بر حسب مقوله‌های شغلی را در ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ ارائه میکند، تصویر روشنتری از این‌که دگرگونیهای شیوه‌ی تولید چگونه بر ساختار اجتماعی ایران در دوره‌ی پس از ۱۹۵۳

15. Bharier, *Economic Development in Iran,* 26, 34, 181; Djamchid Behnam and Mehdi Amani, *La population de L'Iran* (Paris: CICRED, 1974), 45;
مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه، سرشماری عمومی نفوس و مسکن: کل کشور (تهران، ۱۹۷۶) منظور از مناطق شهری در اینجا و پس از این، جاهایی است که بیش از ۵۰۰۰ نفر سکنه دارند.

جدول ۱۴ ـ ساختار اشتغال در ایران

	۱۹۶۶			۱۹۷۶		
	تعداد کارگران	کل (٪)	شهری (٪)	تعداد کارگران	کل (٪)	شهری (٪)
کشاورزی:	۳۱۳۷۸۷۶	۴۵/۷	۶/۳	۲۹۶۹۸۴۸	۳۳/۸	۷/۹
کارگران صنعتی و اپراتورهای دستگاه	۱۲۹۱۹۲۶	۱۸/۸	۵۵/۲	۲۰۹۰۸۵۶	۲۳/۸	۵۷/۴
ساختمان	۷۳۹۶۵۵	۱۰/۸	۵۸/۲	۱۲۰۷۷۹۸	۱۳/۷	۴۷/۰
کارگر ماهر	۲۲۱۶۰۱	۳/۲	۵۷/۹	۳۲۵۴۸۸	۳/۷	۶۶/۷
کارگر ساده	۵۱۸۰۵۴	۷/۶	۵۸/۳	۸۸۲۳۱۰	۱۰/۰	۳۹/۷
خدمات:	۱۴۳۱۶۸۸	۲۰/۹	۷۵/۱	۲۰۵۴۲۶۰	۲۳/۴	۸۳/۶
خدمتکار، آشپز، سلمانی و غیره	۳۶۴۶۰۱	۵/۳	۷۱/۹	۲۵۹۸۶۴	۳/۰	۸۰/۳
پلیس و آتش‌نشانی	۸۲۳۱۶	۱/۲	۶۱/۲	۱۲۶۹۰۹	۱/۴	۷۶/۳
صاحبکار شاغل	۳۳۵۷۱۸	۴/۹	۷۰/۹	۴۰۷۳۰۴	۴/۶	۷۸/۱
دیگر کارگران فروش	۱۹۷۹۹۰	۲/۹	۷۹/۳	۲۱۰۴۸۳	۲/۴	۸۴/۷
کارکنان دفتری	۲۰۱۱۴۸	۲/۹	۹۲/۶	۴۴۹۳۲۸	۵/۱	۹۰/۷
مدیران	۱۱۹۳۷	۰/۲	۹۳/۲	۴۸۰۳۲	۰/۵	۸۹/۵
آموزگاران	۱۱۰۶۳۴	۱/۶	۷۵/۱	۲۶۴۵۱۲	۳/۰	۷۹/۲
روحانیان	۱۲۴۵۵	۰/۲	۶۱/۱	۲۳۸۶۳	۰/۳	۶۸/۸
دیگر حرفه‌های تخصصی	۷۹۸۵۵	۱/۲	۹۰/۰	۲۴۸۰۵۸	۲/۸	۹۱/۳
دیگر کارگران خدمات	۳۵۰۳۴	۰/۵	۲۱/۸	۱۵۸۷۴	۰/۲	۷۹/۲
جمع	۶۶۰۱۱۴۵	۹۶/۲	۳۶/۶	۸۳۲۲۷۲۹	۹۴/۷	۴۴/۷
اشتغال نامشخص	۲۵۷۲۵۱	۳/۸	۷۵/۳	۴۶۶۱۶۵	۵/۳	۸۲/۵
جمع کل	۶۸۵۸۳۹۶	۱۰۰/۰	۳۸/۱	۸۷۸۸۸۹۴	۱۰۰/۰	۴۶/۷

منابع: برای ۱۹۶۶: مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ج ۱۶۸ (تهران، ۱۹۶۸)؛ برای ۱۹۷۶: مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ۱۳۵۵.

یادداشتها: کارگران جنگل، ماهیگیران، و شکارچیان در ارقام کارگران کشاورزی به حساب آمده‌اند. اپراتورهای دستگاهها کارگران حمل و نقل را شامل میشود. خدمتکاران و غیره شامل گارسنها، سرایداران، خدمتکاران، رختشویان، مرده‌شویان و مشابه آنها میشود. استادان دانشگاهها جزو حرفه‌های تخصصی و نه آموزگاران به حساب آمده‌اند.

تاثیر گذاشته داده میشود.[۱۶] اطلاعات جدول ۱۴ پایه‌ی طرح تغییر ساختار طبقاتی ایران هستند که در چند پاراگراف پس از این مطرح و در جدول ۱۵ جمعبندی میشود.

جدول ۱۴ نشان میدهد کارگران کشاورزی در ۱۹۶۶، برابر ۴۵/۷ درصد نیروی کار، اما در ۱۹۷۶ فقط ۳۳/۸ درصد آن‌را تشکیل میداده‌اند. از تقریباً ۶۸ درصد از کارگران کشاورزی که پس از ۱۹۷۱ مقداری زمین داشته‌اند، کمتر از ۲۵ درصد آنها مقداری بیش از حداقل لازم برای معیشت زمین داشته‌اند. اگر طبقه‌ی پایین را به عنوان مردمی که در سطح حداقل لازم برای معیشت یا نزدیک آن زندگی میکنند تعریف کنیم، آنگاه این ارقام حاکی از آنند که تقریباً ۸۳ درصد کل کارگران کشاورزی عضو طبقه‌ی پایین بوده‌اند. تقریباً همه‌ی بقیه را احتمالاً میتوان جزو طبقه‌ی متوسط پایین طبقه‌بندی کرد.

طبقه‌ی کارگر، شامل کارگران صنعتی، اپراتورهای دستگاهها، و کارگران ساختمانی در ۱۹۶۶، ۲۹/۶ درصد نیروی کار و در ۱۹۷۶، ۳۷/۵ درصد آن‌را تشکیل میدادند. این افزایش سریع، و تنزل همراه آن در اندازه‌ی نیروی کار کشاورزی، حاکی است که بیشتر دهقانانی که اشتغال در کشاورزی را ترک گفتند پس از آن در صنعت، اپراتوری دستگاهها، و ساختمان استخدام شدند. احتمالاً خطا نخواهد بود اگر فرض کنیم اکثر کارگران در سطح حداقل معیشت یا نزدیک آن زندگی میکردند و بنابراین میتوان آنان را در طبقه‌ی پایین طبقه‌بندی کرد. اما بقیه‌ی طبقه‌ی کارگر کاملاً ناهمگن بود و از کارگران کم‌دستمزد قالیباف و امثال آن تا کارگران نسبتاً پردستمزد نفت، کارهای الکتریکی، و مکانیکها را در بر میگرفت. با فقدان اطلاعات تفصیلی‌تر در مورد ساختار اشتغال و درآمد، احتمالاً فرض نادرستی نیست که کارگران تولیدی، اپراتورها، و

۱۶. از آنجا که در این جدول کارگران بر حسب گروه اشتغال و نه نوع صنعت طبقه‌بندی شده‌اند این ارقام مختصراً با ارقام پاراگراف قبلی تفاوت دارند.

کارگران ماهر ساختمانی به طور یکنواخت در طبقه‌ی پایین، طبقه‌ی متوسط پایین و طبقه‌ی متوسط «متوسط» پخش شده بودند.[۱۷]

جدول ۱۴ نشان میدهد که بخش خدمات چه از لحاظ سطح درآمد و چه از لحاظ تمایز بین مشاغل امروزی و سنتی کاملاً متنوع بود. خدمتکاران، آشپزان، آرایشگران و «دیگر» کارکنان فروش (عمدتاً شاگرد مغازه‌ها) معمولاً در سطح حداقل معیشت یا نزدیک آن میزیستند و از این‌رو میتوان آنان را از طبقه‌ی پایین شمرد. طبقه‌ی متوسط سنتی عمدتاً از صاحبکاران شاغل (اغلب کسبه‌ی بازار) و روحانیان تشکیل میشد و از طبقه متوسط پایین تا متوسط بالا را در بر داشت. طبقه‌ی متوسط امروزی شامل بیشتر کارکنان دفتری، مدیران، آموزگاران، و سایر حرفه‌های تخصصی بود و معمولاً از طبقه‌ی متوسطِ «متوسط» تا طبقه‌ی متوسط بالا نوسان داشت. (البته تمایز بین طبقه‌ی متوسط امروزی و سنتی در عمل خیلی کمتر از آنچه از این بحث بر میاید روشن بود.) بخش مهمی از طبقه‌ی متوسط امروزی که در دوره‌ی پس از ۱۹۵۳ سر برآورد اما به سادگی از مقوله‌های مشخص‌شده در جدول تشخیص داده نمیشود طبقه‌ی متوسط امروزی «تکنوکرات» است و عبارت بود از مدیران عالیرتبه در دیوانسالاری دولت و بخش خصوصی که معمولاً در غرب در یکی از رشته‌های «فن‌سالارانه» تحصیل کرده بودند. کارکنان پلیس و آتش‌نشانی و «دیگر» کارگران خدمات ایران عمدتاً از طبقه‌ی متوسط پایین بودند و به آسانی نمیشود به عنوان سنتی یا امروزی طبقه‌بندی شوند.

۱۷. با این‌که منابع مورد استفاده برای تدوین جدول ۱۴ مشاغل صنعتی و ساختمانی را خیلی بیشتر تفکیک میکنند این مقوله‌های تفصیلی چندان برای تمییز اشتغالهای طبقه‌ی پایین از متوسط پایین مفید نیستند. مثلاً در حالی که تعداد ریسندگان، بافندگان، و دیگر کارگران نساجی به تفکیک داده شده، تعیین این‌که چه نسبتی از آنها در کارگاههای کوچک قالیبافی که مزدها بسیار پایین است مشغولند و چه نسبتی در کارخانه‌های بزرگ منسوجات که مزدها تا حدی بالاتر است، ممکن نیست.

بخش کوچکی از مدیران و دیگر حرفه‌های تخصصی که در جدول آمده عضو طبقه‌ی بالا بودند. هسته‌ی اصلی طبقه‌ی بالای امروزی را بورژوازی تشکیل میداد اما شامل برخی مقامهای عالیرتبه‌ی دولتی و حرفه‌های تخصصی نیز بود. این طبقه‌ی بالای امروزی منافع و دیدگاههایی سیاسی بسیار متفاوت با طبقه‌ی بالای «سنتی» ایران که شامل زمینداران بزرگ، سران عشایر، روحانیان عالیمقام، و تاجران بازار بود داشت. طبقه‌ی بالای سنتی ایران در نتیجه‌ی اصلاحات ارضی و تلاشهای شاه برای تضعیف عشایر و روحانیت (بخش ۶ را ببینید) به سرعت در حال تضعیف بود. این امر، همراه با وابستگی فزاینده‌ی بورژوازی به دولت، نشان میدهد طبقه‌ی بالای ایران به سرعت در حال تغییر خصلت بود و روز به روز بیشتر مطیع دولت میشد.

از آنجا که در جدول ۱۵ طبقات بر اساس مقوله‌ی شغلی و نه سطح درآمد یا نوع آگاهی سیاسی تعریف شده‌اند، این تفکیک لزوماً تصویری در حد کمال از ساختار طبقاتی ایران فراهم نمیکند. با این‌همه، بسیار به روشنی نشان میدهد چگونه دگرگونیهای شیوه‌ی تولید ایران بر ساختار اجتماعی آن اثر گذاشتند. یک نتیجه‌ی مهم که میتوان از این جدول گرفت آن است که بین نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها و اواخر ۱۹۷۰ ها کوچشِ گسترده‌ای از روستا به شهر وجود داشت. بین ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ نیروی کار شهری ۵۴ درصد ترقی کرد در حالی که نیروی کار روستایی فقط ۱۰ درصد افزایش داشت. گرچه مقداری از افزایش جمعیت شهری ناشی از رشد معمولی جمعیت و پیدایی مراکز شهری جدید بود، یکی از بررسیها نشان میدهد تقریباً ۳۵ درصد این افزایش ناشی از کوچش از روستا به شهر بود.[۱۸] بیشتر کوچ‌آوران این دوره دهقانان فقیر بودند که در اثر برنامه‌ی اصلاحات ارضی از زمین کنده شده بودند. بسیاری از این دهقانان شهری

18. Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran* (New York: New York University Press, 1980), 14.

جدول ۱۵ ـ ساختار طبقاتی جامعه‌ی ایران

	جمعیت ۱۹۶۶			جمعیت ۱۹۷۶		
	درصد شهری	درصد روستایی	درصد کل	درصد شهری	درصد روستایی	درصد کل
طبقه‌ی پایین	۴۸/۳	۷۲/۳	۶۳/۵	۳۷/۸	۶۹/۹	۵۵/۵
طبقه‌ی متوسط:	۴۹/۴	۲۷/۵	۳۵/۵	۶۰/۳	۲۹/۹	۴۳/۵
پایین	۱۸/۶	۱۸/۱	۱۸/۳	۱۹/۶	۱۷/۶	۱۸/۵
متوسط	۲۱/۳	۸/۱	۱۲/۹	۲۶/۸	۱۰/۴	۱۷/۷
بالا	۹/۵	۱/۳	۴/۳	۱۳/۹	۱/۹	۷/۳
سنتی	۱۰/۲	۲/۵	۵/۳	۹/۰	۲/۱	۵/۲
امروزی	۱۲/۲	۱/۰	۵/۱	۲۱/۹	۲/۵	۱۱/۱
کارگران	۲۳/۲	۱۰/۷	۱۵/۳	۲۵/۴	۱۴/۵	۱۹/۴
طبقه‌ی بالا	۲/۴	۰/۲	۱/۰	۲/۰	۰/۲	۱/۰
جمع	۱۰۰/۱	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۱	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
تعداد کل شاغلان	۲۴۱۶۵۹۶	۴۱۸۴۵۴۹	۶۶۰۱۱۴۵	۳۷۱۹۵۲۲	۴۶۰۳۲۰۷	۸۳۲۲۷۲۹

یادداشتها: درصدها به طریق زیر از اطلاعات جدول ۱۴ محاسبه شده‌اند: ۸۳ درصد کارگران کشاورزی از طبقه‌ی پایین، ۱۵ درصد از طبقه‌ی متوسط پایین، و ۲ درصد از طبقه‌ی متوسط «متوسط» طبقه‌بندی شده‌اند؛ یک‌سوم کارگران صنعتی و اپراتورها و کارگران ماهر ساختمانی جزو طبقه‌ی پایین، یک‌سوم جزو طبقه‌ی متوسط پایین و یک‌سوم طبقه متوسط «متوسط» طبقه‌بندی شده‌اند. همه‌ی کارگران ساده و خدمتکاران و «دیگر» کارگران فروش از طبقه‌ی پایین به حساب آمده‌اند؛ پلیس و آتش‌نشانی و کارگران خدماتی دیگر از طبقه‌ی متوسط پایین شمرده شده‌اند. صاحبکاران شاغل و روحانیان و غیره از طبقه‌ی متوسط سنتی شمرده شده و به طور یکنواخت در سه لایه‌ی بالا و پایین و متوسط آن توزیع شده‌اند. طبقه‌ی بالا یک درصد جمعیت کل فرض شده و مدیران و صاحبان حرفه‌های تخصصی «دیگر» جزو آن شمرده شده‌اند. کارکنان دفتری، آموزگاران و بقیه‌ی مدیران و صاحبان حرفه‌های تخصصی جزو طبقه‌ی متوسط امروزی به حساب آمده و به طور یکنواخت در لایه‌های سه‌گانه‌ی آن توزیع شده‌اند؛ کارگران غیرمشخص از این جدول حذف شده‌اند. این طبقه‌بندیها برای کارگران شهری و روستایی در ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ انجام شده است.

شده در حلبی‌آبادهای بزرگ حاشیه‌ی شهرهای عمده مسکن گرفتند و به عنوان کارگر غیرماهر اشتغالی در سطح حداقل معیشت پیدا کردند.[۱۹] با این‌که طبقه‌ی پایین‌شهری از ۴۸/۳ درصد جمعیت شهری در ۱۹۶۶ به ۳۷/۸ درصد در ۱۹۷۶ تنزل کرد، از حیث اندازه‌های مطلق ۲۰ درصد رشد داشت و در چند ساله‌ی بعد به رشد سریع خود ادامه داد. بزرگی اندازه‌ی طبقه‌ی پایین‌شهری آن‌را قادر ساخت در فعالیت سیاسی دسته‌جمعی درگیری فعال داشته باشد و در نتیجه آن‌را به طور بالقوه بسیار قدرتمند ساخت. طبقه‌ی پایین‌شهری در قیامهای شهری اواخر ۱۹۷۰ ها نقشی کلیدی بازی کرد.

جدول ۱۵ همچنین نشان میدهد بیشتر رشد جمعیت شهری ایران در میان طبقه‌ی متوسط رخ داد که از ۴۹/۴ درصد کل جمعیت شهری در ۱۹۶۶ به ۶۰/۳ درصد در ۱۹۷۶ ترقی کرد. بیشتر این رشد ناشی از گسترش عظیم طبقه‌ی متوسط امروزی بود که از ۱۲/۲ درصد جمعیت شهری در ۱۹۶۶ به ۲۱/۹ درصد در ۱۹۷۶ ازدیاد یافت. بخش طبقه‌ی کارگر در طبقه‌ی متوسط شهری افزایش مختصری از ۲۳/۲ درصد جمعیت شهری در ۱۹۶۶ تا ۲۴/۵ درصد در ۱۹۷۶ داشت و طبقه‌ی متوسط سنتی شهری از ۱۰/۲ درصد جمعیت شهری در ۱۹۶۶ به ۹/۰ درصد در ۱۹۷۶ تنزل کرد. رشد سریع طبقه‌ی متوسط امروزی و رشد کندتر طبقه‌ی کارگر صنعتی توانایی هر دو طبقه را برای درگیری در عمل جمعی سیاسی افزود و در نتیجه آنها را در مقابل دولت خیلی قدرتمندتر ساخت. جمعیت دانشجویی ایران، که دیدگاههای سیاسی آن رویهمرفته با طبقه‌ی متوسط امروزی همانندی داشت بین ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ چهار برابر شد[۲۰] و دانشجویان را نیز قادر ساخت در سیاست نقش بسیار فعالتری

۱۹. برای یک بررسی عالی از کوچندگان فقیر ایران، به منبع قبلی نگاه کنید.

۲۰. تعداد دانش‌آموزان متوسطه در ایران بین ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ از ۶۵۸۴۶۷ به ۲۳۵۶۸۷۸ و تعداد دانشجویان از ۳۶۷۴۲ به ۱۵۴۲۱۵ بالا رفت؛ نگاه کنید به:
United Nations, *Statiscal Yearbook, 1968* (New York, 1968), 751; and ibid., *Statiscal Yearbook, 1978*, 914.

بازی کنند.

رشد طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی پس از ۱۹۵۳ روندهایی را که در اواخر سده‌ی نوزدهم آغاز شده بود ادامه داد و در ۱۹۳۰ ها در حالی که شیوه‌ی تولید به تدریج متحول میشد به سرعت شتاب گرفت. این دگرگونی ساختاری درونزاد بود که به پیدایش یک رژیم بناپارتی در زمان رضاشاه و استیلای قریب‌الوقوع طبقه‌ی متوسط امروزی در ۱۹۴۰ ها و اوایل ۱۹۵۰ ها کمک کرد. ادامه‌ی رشد سریع این دو طبقه پس از ۱۹۵۳ حاکی از آن است که طبقه‌ی متوسط امروزی، همراه با طبقه‌ی کارگر صنعتی به عنوان شریک کوچکتر، اگر عوامل ساختاری دیگر دخالت نکرده بودند احتمالاً میتوانست استیلای خود را بر دولت تثبیت کند.[۲۱]

جدول ۱۶ بینش بیشتری در این‌باره که ساختار اجتماعی ایران چگونه بر سیاست داخلی آن تاثیر گذارد فراهم میکند. چهار ستون نخستین نشان میدهند نیروی کار صنعتی ایران در ۱۹۶۰ و در ۱۹۷۰ به طور نسبی از میانگین کل کشورهای در حال توسعه خیلی بالاتر و نیروی کار کشاورزی آن به طور نسبی خیلی کوچکتر بود. بقیه‌ی نیروی کار ایران، که در بخش خدمات اشتغال داشت نیز در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به طور نسبی از میانگین همه‌ی کشورهای در حال توسعه وسیعتر بود. به همین نحو، نرخ

۲۱. برای توصیف گسترده‌تری از ساختار طبقاتی جامعه‌ی ایران در دوره‌ی پس از جنگ نگاه کنید به:

Ahmad Ashraf, «Iran: Imperialism, Class, and Modernization from Above» (Ph.D. diss., New School for Social Research, 1971), chap. 6; James Alban Bill, *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization* (Columbus, Ohio: Charles E. Merrill, 1972); and U.S. Department of State, Office of Intelligence and Research, *Analysis of Communist Propaganda in Iran*, Report No. 5714.15, June 1, 1954, 42-47.

جدول ۱۶ ـ ساختار اشتغال، شهری شدن، و توزیع درآمد در ایران و برخی کشورهای دیگر، ۱۹۷۵ ـ ۱۹۶۰

کشور یا کشورها	ساختار اشتغال (٪) ۱۹۶۰		۱۹۷۰		۱۹۸۰		شهری شدن (٪)			توزیع درآمد			
	کشاورزی	صنعتی	کشاورزی	صنعتی	کشاورزی	صنعتی	۱۹۶۰	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۴۰٪ پایین	۴۰٪ وسط	۲۰٪ بالا	سال
آرژانتین	۲۰/۰	۳۵/۹	۱۶/۴	۳۲/۱	۱۴/۷	۳۰/۱	۷۳/۶	۷۸/۴	۸۰/۵	۴۴۵	۹۷۴	۲۵۵۷	۱۹۷۰
برزیل	۵۱/۹	۱۴/۸	۴۵/۶	۱۸/۳	۳۷/۴	۲۱/۴	۴۶/۱	۵۵/۹	۶۱/۸	۹۸	۲۷۷	۱۱۹۹	۱۹۷۰
مصر	۵۸/۰	۱۲/۰	۵۴/۰	۱۹/۰	۵۲/۴	۲۴/۱	۳۷/۹	۴۲/۳	۴۳/۵	؟	؟	؟	
هند	۷۴/۰	۱۱/۰	۷۴/۰	۱۱/۰	۷۱/۷	۱۲/۱	۱۸/۰	۱۹/۸	۲۰/۹	۴۰	۷۹	۲۵۷	۱۹۶۴
ایران	۵۴/۰	۲۳/۰	۴۶/۰	۲۸/۰	۴۲/۵	۳۰/۹	۳۳/۶	۴۰/۹	۴۵/۴	۱۰۴	۲۷۴	۹۰۵	۱۹۶۸
عراق	۵۳/۰	۱۸/۰	۴۷/۰	۲۲/۰	۴۴/۵	۲۴/۰	۴۲/۹	۵۸/۴	۶۵/۷	۳۴	۱۲۶	۶۸۰	۱۹۵۶
کره جنوبی	۶۶/۰	۹/۰	۵۰/۰	۱۷/۰	۴۱/۹	۲۲/۶	۲۷/۷	۴۰/۷	۴۸/۱	۱۰۶	۲۱۷	۵۲۹	۱۹۷۰
لبنان	۳۸/۰	۲۳/۰	۲۰/۰	۲۵/۰	۱۵/۰	۲۶/۲	۴۴/۴	۶۱/۸	۶۹/۸	۱۶۵	۳۳۰	۱۵۴۹	۱۹۶۰
مکزیک	۵۵/۱	۱۹/۱	۴۵/۲	۲۲/۹	۴۰/۳	۲۴/۴	۵۰/۸	۵۹/۰	۶۳/۰	۱۶۹	۴۱۱	۲۰۶۴	۱۹۶۹
پاکستان	۶۱/۰	۱۸/۰	۵۹/۰	۱۹/۰	۵۸/۰	۱۹/۵	۲۲/۱	۲۴/۹	۲۶/۳	۴۴	۹۴	۱۵۰	۱۹۶۴
فیلیپین	۶۱/۰	۱۵/۰	۵۳/۰	۱۶/۰	۴۹/۵	۱۶/۵	۳۰/۳	۳۲/۹	۳۴/۳	۶۹	۲۰۷	۶۴۳	۱۹۷۱
عربستان سعودی	۷۱/۰	۱۰/۰	۶۶/۰	۱۲/۰	۶۳/۵	۱۳/۰	۲۹/۷	۴۸/۷	۵۸/۷	؟	؟	؟	

ترکیه	۷۸/۵	۱۰/۵	۶۷/۷	۱۲/۱	۶۱/۰	۱۲/۶	۲۹/۷	۳۸/۴	۴۲/۳	۶۶	۲۱۱	۸۵۷	۱۹۶۸
همه‌ی کشورهای در حال توسعه	۶۹/۰	۱۲/۲	۶۴/۶	۱۳/۶	؟	؟	۲۳/۶	۲۱/۸	؟	؟	؟	؟	
همه‌ی کشورهای پیشرفته	۱۷/۶	۳۸/۲	۱۰/۶	۳۸/۵	؟	؟	۶۸/۱	۷۳/۵	؟	؟	؟	؟	؟

منابع:

World Bank, *World Tables,* 3d ed., vol. 2 (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1983); Hollis Chenery et al., *Redistribution with Growth* (London: Oxford University Press, 1974), 8-9.

یادداشتها: کارگران صنعتی در اینجا شامل کارگران ساختمانی هستند. ارقام توزیع درآمد میانگین درآمد سالانه‌ی گروه درآمدی مربوطه است که بر حسب دلار ۱۹۷۱ آمریکا بیان شده و بر اساس ارقام درصد توزیع در سال یادشده محاسبه شده است. علامت سال نشان میدهد اطلاعات در مورد یک کشور یا کشورهای مربوطه در دسترس نبوده است.

شهری شدن در ایران در این دوره بالاتر از میانگین همه‌ی کشورهای در حال توسعه بود. نیروی کار نسبتاً وسیع صنعتی و خدماتی ایران و نرخ شهری شدن بالای آن نشان‌دهنده‌ی این هستند که طبقه‌ی متوسط شهری (شامل طبقه‌ی کارگر صنعتی) برای یک کشور توسعه‌نیافته بالنسبه زیاد بود. از ارقام مربوط به کشورها استنباط میشود احتمالاً طبقه‌ی متوسط شهری ایران به طور نسبی تا حدی کوچکتر از آرژانتین و لبنان، احتمالاً بزرگتر از مصر، هند، عراق، کره‌ی جنوبی، پاکستان، فیلیپین، عربستان سعودی، و ترکیه، و تا اندازه‌ای قابل مقایسه با برزیل و مکزیک بوده است.

اطلاعات مربوط به درآمد متوسط سالانه‌ی ۴۰ درصد متوسط و ۲۰ درصد بالای جمعیت از حیث درآمد، درکی از این‌که طبقات متوسط و بالا در این کشورها در ۱۹۷۱ چقدر ثروتمند بودند فراهم میکند. ارقام ایران تا حدی از ارقام آرژانتین، برزیل، لبنان، و مکزیک پایینتر اما تا حدی از ارقام مربوط به هند، عراق، کره‌ی جنوبی، پاکستان، فیلیپین، و ترکیه بالاترند. با این‌که از ارقام درآمد ۴۰ درصد پایین جمعیت از حیث درآمد، بر میاید طبقه‌ی پایین ایران هم در این دوره نسبتاً وضع بهتری داشته، جدول ۸ نشان میدهد ایران در این دوره از حیث دسترسی به خدمات اجتماعی اساسی مربوط به بهداشت و آموزش و پرورش از میانگین کشورهای در حال توسعه خیلی عقب بود.

جدول ۱۶ نشان میدهد طبقه‌ی متوسط شهری ایران در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها از حیث اندازه و سطح ثروت با طبقات متوسط برزیل، مکزیک و شاید ترکیه کمابیش قابل مقایسه و از این لحاظ از مصر، هند، عراق، کره‌ی جنوبی، پاکستان، فیلیپین، و عربستان سعودی پیشرفته‌تر بود. بنابراین طبقه‌ی متوسط شهری ایران بایستی از حیث سطح تحرک اجتماعی و از این‌رو از حیث مقدار تاثیر و نفوذ در صورت تساوی سایر جنبه‌ها با آنها همانند میبود. با این‌که اینجا جلوتر بردن این تحلیل امکان‌پذیر نیست، تردیدی نمیتوان داشت که طبقه‌ی متوسط شهری

ایران خیلی کمتر از همتایان خود در برزیل، مکزیک و ترکیه و احتمالاً همچنین از طبقات متوسط شهری خیلی از کشورهای دیگری که در بالا گفتیم طبقه‌ی متوسط کوچکتر و فقیرتری دارند، روی دولت تاثیر داشت. از این بر میاید شیوه‌ی تولید تنها عامل مهم موثر بر روابط دولت ـ جامعه در ایران این دوره نبوده است.

دستگاه سرکوب

رشد سریع طبقه‌ی متوسط امروزی ایران، و تا حد کمتری طبقه‌ی کارگر صنعتی و طبقه‌ی پایین‌شهری آن، توانایی این گروهها برای درگیری در فعالیت جمعی سیاسی را افزود و بنابراین آنها را در مقابل دولت بسیار قدرتمندتر ساخت. از آنجا که قدرت گروه خودمختاری دولت را محدود میکند، این دگرگونیهای ساختار اجتماعی در صورتی که عوامل دیگر دخالت نکرده بودند پایه‌های خودمختاری دولت را سست میکرد. در این کتاب استدلال میکنیم دو عامل دیگر دخالت کردند: یکی روابط دست‌نشاندگی ایران و آمریکا، دیگری درآمد فراوانی که از صادرات فزاینده‌ی نفت نصیب دولت میشد. این عوامل ساختاری برونزاد با تضعیف مستقیم گروههای عمده‌ی مخالف و با تقویت ابزار سرکوب و نهادهای یارگیری دولت و مکانیزمهایی که از توانهای خودمختاری‌افزای دولت بودند، خودمختاری دولت را بسیار افزودند.

دستگاه سرکوب کارامدترین توانایی خودمختاری‌افزای دولت، و در نتیجه ستون عمده‌ی نگهدارنده‌ی رژیم شاه بود: دستگاه سرکوب چهار جزء سازنده‌ی اصلی داشت: ساواک، پلیس، ژاندارمری، و نیروهای مسلح. به علاوه، شاه یک سازمان کوچک رازدار به نام بازرسی شاهنشاهی داشت تا بر کارهای نیروهای امنیتی و دیگر ارگانهای دولتی نظارت کند. گاهی هم هیأتهای ویژه‌ی چندجانبه‌ای برای انجام ماموریتهای ویژه تشکیل میشدند. دستگاه سرکوب با قادر ساختن دولت

به تضعیف سازمانهای سیاسی مخالف و با ایجاد جوّی از ترس که بسیاری از ایرانیان را از درگیری در فعالیت سیاسی باز میداشت خودمختاری دولت را بالا برد. از آنجا که سازمانهای سیاسی کارآمد و سطوح بالای تحرک تعیین‌کننده‌هایی با اهمیت حساس برای قدرت سیاسی گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین هستند، دستگاه سرکوب به ویژه برای بالا بردن خودمختاری دولت در برابر این گروهها خدمت میکرد.

ساواک به مراتب مهمترین و کارامدترین جزء دستگاه سرکوب بود. با این‌که پرسنل آن در آغاز عمدتاً از نیروهای مسلح و پلیس برکشیده شده بودند، به زودی رویه‌های عضوگیری نیرومندی برقرار کرد که آن‌را قادر ساخت از مجموعه‌ی رو به ازدیاد تحصیلکردگان ایرانی پرتوان‌ترین اعضا را جذب کند. چون سطح آموزش و تواناییهای فنی آن افزایش یافتند، قدرت آن روز به روز بیشتر بر تواناییش در استفاده از فنون جدید اطلاعاتی از قبیل مراقبت الکترونیک، پرونده‌های زندگینگاشتی کامپیوتری، روشهای تحلیلی پیشرفته، و عملیات پیچیده‌ی تحریک و تبلیغ متکی شد. با این‌همه، ساواک با شکنجه و اعدام روزمره‌ی مخالفان شاه و آفریدن جو همه‌جا حاضر ترس و ارعاب در میان مخالفان تصویر بسیار ددمنشانه‌ای از خود حفظ کرد (و حتا ایجاد کرد)[۲۲].

تعداد پرسنل تمام‌وقت ساواک از تقریباً ۲۴۰۰ ـ ۲۰۰۰ نفر در اوایل ۱۹۶۰ ها به ۱۰۰۰۰ ـ ۷۰۰۰ نفر در اواخر ۱۹۷۰ ها افزایش یافت. به علاوه ساواک تعداد زیادی خبرچین و گردن‌کلفت پاره‌وقت داشت که در اواخر ۱۹۷۰ ها شاید به ۳۰۰۰۰ ـ ۲۰۰۰۰ میرسیدند. ساواک در ابتدا در هشت اداره‌ی کل سازمان یافته بود: یک بخش اداری شامل سرپرست ساواک و همکاران نزدیک او؛ اداره کل عملیات خارجی، که فعالیتهای

۲۲. جز در مواردی که ذکر شده، مطالب مربوط به ساواک در این پاراگراف و پس از آن از مصاحبه‌هایی به دست آمده که با منابع ذکرشده در زیرنویس ۶۲ فصل ۴ داشته‌ام.

مخفی و گردآوری اطلاعات ساواک در خارج از کشور را اداره میکرد؛ اداره امنیت داخلی؛ اداره امنیت سازمانی که مسئول امنیت عملیات و کارکنان ساواک بود؛ اداره خدمات فنی؛ اداره تدارکات و پشتیبانی؛ اداره تحلیل و توزیع اطلاعات خارجی؛ و اداره ضداطلاعات. پس از آن دو اداره کل دیگر هم اضافه شدند: اداره آموزش که در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها مسئولیت اصلی تربیت کارکنان ساواک را به عهده داشت؛ و اداره مرکز اسناد، که پرونده‌های زندگینگاشتی بسیاری از شهروندان ایرانی را نگهداری میکرد. ساواک پنج شاخه‌ی عملیاتی نیز در تهران و یک شاخه‌ی عملیاتی در هر استان داشت. این شاخه‌ها بیشتر فعالیتهای گردآوری اطلاعات و سرکوب ساواک را در حوزه‌ی ماموریت خود انجام میدادند.[۲۳]

۲۳. ارقام مربوط به تعداد پرسنل سیا از:

CIA, *Political Prospects for Iran,* SNIE 34-62, September 7, 1962, 5; and JohnD.Stempel, *Inside the Iranian Revolution* (Bloomington:Indiana University Press, 1981), 25.

در ۱۹۷۰ ها ارقام بسیار گزاف‌آمیزی درباره‌ی تعداد کارکنان و خبرچینان ساواک بر سر زبانها بود. مثلاً نگاه کنید به نیوزویک، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴. جزییات ساختار سازمانی ساواک از: جبهه‌ی ملی ایران (بخش خارج)، گوشه‌ای از اسرار سازمان امنیت (ساواک)، مه ۱۹۷۱:

National Front of Iran (operating abroad), «A Portion of the Secrets of the Security Organization (SAVAK)» May 1971; Earnest R. Oney, «The Eyes and Ears of the Shah,» *Intelligence Quarterly* (February 1986), 1-3; andThomasPlateandAndreaDarvi, *Secret Police: The Inside Story of a Network of Terror* (New York: Doubleday, 1981), 318-20.

منبع نخست از این سه که اطلاعات فراوانی درباره‌ی ساواک در بر دارد ظاهراً متکی بر اطلاعاتی است که یک مامور ساواک که به پرونده‌های بخش اداری و از جمله بسیاری از سوابق پرسنلی دسترس داشت تامین کرده است. ماموری از ساواک که در زیرنویس ۶۲ فصل ۴ ذکر شد و یکی از ماموران سیا که همانجا ذکر شدند صحت کلی این سند را تایید کردند.

اداره امنیت داخلی ساواک (که اداره‌ی سوم هم نامیده میشد) مهمترین جزءِ کل دستگاه سرکوب بود. تقریباً ۱۰ درصد پرسنل منظم سازمان را در اختیار داشت و به پنج بخش تقسیم میشد. نخستین بخش تحقیقات و عملیات در مورد چند گروه و سازمان کلیدی مخالف را بر عهده داشت: حزب توده، جبهه‌ی ملی و احزاب مربوط به آن، دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور، اقلیتهای کرد و بلوچ، و روحانیت. بیشتر سرکوبی که در این دوره انجام شد کار این بخش بود. بخش دوم روی افکار عمومی و نهادهای همگانی کار میکرد، شامل مطبوعات، عشایر، سازمانهای کارگری و دهقانی، احزاب سیاسی وابسته به دولت، مدارس و دانشگاهها، و دستگاههای دولتی. این بخش گرچه تا اندازه‌ای فعالیتهای عملیاتی داشت کارکرد اصلیش گردآوری اطلاعات درباره‌ی این نهادها و اعضای آنها بود. بخش سوم اسناد بخش امنیت داخلی را نگه‌داری میکرد. بخش چهارم مسئول فعالیتهای ویژه‌ای چون سانسور، ترویج افکار، آموزش و عملیات ویژه، و مسائل حقوقی از قبیل بازجویی بود. اداره‌ی امنیت داخلی چهار زندان را نیز اداره میکرد از جمله زندان معروف باغ مهران که گفته میشود دارای اتاقهای شکنجه و حیاط اعدام بود. (زندان اوین هم که به همین اندازه معروف بود به وسیله‌ی اداره‌ی ضداطلاعات اداره میشد.)[۲۴]

اداره‌ی امنیت داخلی با سایر ادارات ساواک، با شاخه‌های عملیاتی ساواک وگاه با پلیس، ژاندارمری و واحدهایی از نیروهای مسلح همکاری نزدیک داشت. بخشهای اول و دوم آن برای گردآوری اطلاعات درباره گروهها و نهادهای مربوط به خود و عملیات علیه آنها روی همکاری با شاخه‌های عملیاتی ساواک و شبکه‌های گسترده‌ی خبرچینان محلی آنها تکیه‌ی شدید داشتند. این اداره همچنین برای اطلاعات درباره‌ی دانشجویان و ایرانیان دیگری که در خارج زندگی میکردند و مراقبت در

۲۴. جبهه‌ی ملی، «گوشه‌ای از اسرار...»

مورد سازمانهای سیاسی ایران که در خارج فعالیت میکردند و کسب اطلاعات در مورد ایرانیان برای استفاده پس از بازگشت آنها، به اداره‌های عملیات و اطلاعات خارجی اتکای فراوان داشت. به همین نحو، مرکز اسناد به عنوان منبع اطلاعات درباره‌ی چهره‌های مخالف ارزش قابل توجهی داشت؛ و اداره ضداطلاعات اطلاعاتی درباره‌ی تماس بین گروههای مخالف داخلی و سازمانهای خارجی تهیه میکرد. اداره خدمات فنی دارای گروه مراقبتی بود که مکالمات تلفنی را کنترل میکرد و انواع دیگر مراقبت را برای اداره‌ی امنیت داخلی انجام میداد. همچنین انواع تجهیزات پیشرفته از جمله تجهیزات ارتباطی و مراقبتی برای این اداره تامین میکرد. اداره‌ی امنیت داخلی ساواک با پلیس، ژاندارمری و واحدهای نیروهای مسلح نیز مبادله‌ی اطلاعات و عملیات مشترک داشت. برجسته‌ترین مورد این‌گونه همکاری کمیته‌ی مشترک ضد خرابکاری پلیس ـ ساواک بود که در ۱۹۷۰ ها برای عملیات مشترک علیه گروههای چریکی ایران برپا شد.[۲۵]

با این‌که ساواک ابزار عمده‌ی سرکوب بود، پلیس، ژاندارمری، نیروهای مسلح و بازرسی شاهنشاهی نیز هر یک نقشی مهم بازی میکردند. پلیس که در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها حدود بیست و شش هزار نفر توان داشت منحصراً در مناطق شهری کار میکرد و عمدتاً در جهت اِعمال روزمره‌ی قانون فعالیت داشت، اما اغلب برای توقیف مخالفان یا در هم

۲۵. بیشتر مطالب این بند متکی به منبع بالا و مصاحبه با منابع ذکرشده در زیرنویس ۶۲ فصل ۴ است. درباره‌ی عملیات ساواک در خارج نگاه کنید به تایمز لندن، ۱۲ مه ۱۹۷۴، و واشنگتن‌پست، ۹ اوت ۱۹۷۹. و سند زیر از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی:

Confederation of Iranian Students (National Union), *Documents on Iranian Secret Police, SAVAK* (n.p., 1976).

درباره‌ی کمیته مشترک ضدخرابکاری نگاه کنید به اسناد لانه جاسوسی، شماره ۷ و همچنین:

Plate and Darvi, *Secret Police,* 169-70.

شکستن راهپیماییها و گردهماییها و بیشتر در کنار ساواک یا واحدهای ارتشی فرا خوانده میشد. ژاندارمری که در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها حدود هفتاد هزار نفر پرسنل داشت همتای پلیس در مناطق غیرشهری بود. علاوه بر وظایف اِعمال روزمره‌ی قانون از مرزهای ایران مراقبت میکرد، شورشهای عشایر را سرکوب میکرد، و علیه گروههای چریکی که در مناطق روستایی عمل میکردند دست به عملیات میزد.[۲۶]

با این‌که کانون اصلی فعالیت نیروهای مسلح در نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها از حفظ امنیت داخلی به بازداری و دفاع علیه تهاجم خارجی تبدیل شده بود، در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها از واحدهای ارتش گاه برای در هم شکستن تظاهرات همگانی استفاده میشد که برجسته‌ترین مورد آن در ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] و در ۱۹۷۸ [۱۳۵۶] بود. ارتش واحدهای ضداطلاعات نیز تشکیل داده بود هر چند این واحدها عمدتاً به قصد استفاده در صورت تهاجم شوروی یا عراق تشکیل شده بودند. افزون بر این، نیروهای مسلح دارای یک واحد اطلاعاتی کارآمد بود؛ ژاندارمری نیز یک واحد کوچک اطلاعاتی داشت. با این‌که دستگاه اطلاعاتی ارتش عمدتاً با وظایف جنگی ارتش سر و کار داشت و نه ناآرامی داخلی، یکی از وظایف اصلی آن مراقبت در مورد ناآرامی و خرابکاری در ارتش بود. واحد اطلاعاتی ژاندارمری ناآرامیهای عشایر را مراقبت میکرد و با ساواک علیه گروههای چریکی مناطق روستایی فعالیت داشت.[۲۷]

بازرسی شاهنشاهی سازمان مستقلی بود که سایر سازمانهای امنیتی و به طور کلی ارگانهای دولتی را مراقبت میکرد. این سازمان که ابتدا در ۱۹۵۸ تشکیل شد و در اواخر ۱۹۶۰ ها دوباره جان گرفت کادر محدودی

۲۶. اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷؛ مصاحبه با یکی از ماموران سیا (زیرنویس ۶۲ فصل ۴)؛ Victor J. Croizat, «Imperial Iranian Gendarmerie,» *Marine Corps Gazette*, October 1975, 28-31.

۲۷. مصاحبه با ژنرال لئو سوکک فرمانده‌ی بخشی از گروه گم‌کن در ایران در اوایل ۱۹۷۰ ها.

داشت و سرپرست آن منحصراً به شاه گزارش میداد. وظیفه‌ی اصلی آن جلوگیری از توطئه‌ی مقامات بالای سایر دستگاههای امنیتی علیه شاه بود که در اواخر ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها مکرراً رخ داد. در میانه‌ی ۱۹۶۰ ها شاه تبدیل بازرسی شاهنشاهی را به یک ارگان مراقبتی در مورد فساد و حسن انجام وظیفه‌ی مقامهای دولت آغاز کرد.[۲۸]

بیشتر سرکوبی که نیروهای امنیتی اعمال میکردند بسیار ساده و بسیار ددمنشانه بود. همه‌ی سازمانهای مخالف غیرقانونی و در نتیجه ناچار به فعالیت مخفی بودند؛ رهبرانشان مکرراً بازداشت میشدند؛ و تلاشهای گهگاهی آنها برای برگزارش گردهماییها یا راهپیماییهای همگانی اغلب به بازداشتهای دسته‌جمعی و خونریزی میانجامید. نیروهای امنیتی در انتخابات نیز برای جلوگیری از دستیابی سازمانهای مخالف به کرسیهایی در مجلس دخالت میکردند. به ویژه با گروههای مخالف مسلح ـ چریکها و گردهمایی عشایر شورشی ـ ددمنشانه رفتار میشد. سازمانهای توده‌ای از قبیل اتحادیه‌های کارگری و گروههای دانشجویی قویاً دستخوش رخنه‌ی ساواک و رهبرانشان به طور منظم زیر فشار بودند. روشنفکران، هنرمندان، و روحانیانی که از حکومت انتقاد میکردند آزار میدیدند و اغلب توقیف میشدند. سانسور شدیداً اعمال میشد: سانسورچیان در وزارت اطلاعات و در وزارت فرهنگ و هنر همه‌ی کتابها و مقاله‌ها را پیش از انتشار بازبینی میکردند و روزنامه‌ها و بنگاههای انتشاراتی که مطالب نامناسب منتشر میکردند اغلب دچار دردسر یا ناچار به تعطیل میشدند.[۲۹]

۲۸. مصاحبه با منبع یادشده در زیرنویس ۲۶؛ و:
U.S. Embassy, Tehran, «New 'Critical' Role for Three Official Groups,» September 19, 1977, 3-4.

۲۹. درباره‌ی فشار دولت روی اتحادیه‌های کارگری نگاه کنید به:
HabibLadjevardi, *Labor Unions and Autocracy in Iran* (Syracuse,N.Y.: Syracuse University Press, 1985), chaps. 9-10.

←

چون در اوایل ۱۹۷۰ گروههای چریکی فعالتر شدند، سرکوب شدیدتر شد. تخمینها در مورد تعداد زندانیان سیاسی ایران در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها از دست‌کم سه هزار به قول خود شاه تا یکصد هزار، چنان‌که بعضی گروههای مخالف ادعا کرده‌اند نوسان دارد. اگرچه تعداد واقعی احتمالاً به رقم شاه نزدیک بود همین هم برای کشوری که جمعیتی کمتر از چهل میلیون داشت بسیار زیاد است. بسیاری از این زندانیان طبق قوانین مبهمی نگهداری میشدند که به دولت اجازه میداد افراد را به جرایم اکیداً سیاسی از قبیل تعلق به سازمانی مخالف سلطنت یا هواداری از «مرام اشتراکی» توقیف کند. به علاوه، طبق این قوانین ساواک مجاز بود اقدام به توقیف افراد کند و در محاکمه‌ی پس از آن‌که به طور غیرعلنی انجام میشد به عنوان تنها بازپرس عمل کند. متهمین این دادرسیها پیش از محاکمه ممنوع‌الملاقات نگه داشته میشدند، دسترسی به مشاوره‌ی قضایی نداشتند، حق احضار شاهد و مقابله با شاهدهای دادستانی را نداشتند. در یک بررسی از این‌گونه محاکمه‌ها، عفو بین‌المللی نتوانست حتا یک

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه‌ی ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹

برای توصیف خوبی از سانسور در این دوره به نوشته‌ی زیر از رضا براهنی نگاه کنید:
Reza Baraheni, «The Perils of Publishing,» *Index on Censorship* 7 (September/October 1978), 12-17.

در نتیجه این اقدامات تعداد کتابهای چاپ‌شده در ایران بنا به گزارشها از حدود ۴۰۰۰ در ۱۹۷۰ به حدود ۱۰۰۰ در ۱۹۷۵ تنزل کرد؛ و ۳۷ روزنامه و گاهنامه از ۶۰ تای موجود در ۱۹۷۴ تعطیل شدند؛ نگاه کنید به:
Ahmad Faroughy and Jean-Loup Reverier, *L'Iran contre le chah* (Paris: Simoen, 1979), 137-38.

برای بررسی عالی آثار این سانسور نگاه کنید به:
Gholam Hossein Razi, «The Press and Political Institutions in Iran: A Content Analysis of Ettela'at and Keyhan,» *Middle East Journal* 22 (Autumn 1968), 463-74.

مورد بیابد که در آن متهم تبرئه شده باشد.[۳۰]

در ۱۹۷۰ ها گزارشهای متعددی در مورد شکنجه منتشر شد. تعداد زیاد این گزارشها و شواهد غیرقابل انکاری که با بسیاری از آنها همراه بود دلالت بر کاربرد وسیع شکنجه میکند. بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۶ دست‌کم سیصد ایرانی پس از محاکمه در دادگاههای نظامی که معمولاً رسیدگی به جرایم سیاسی را بر عهده داشتند اعدام شدند. بسیاری دیگر از ایرانیان در برخورد مسلحانه با نیروهای امنیتی کشته شدند، «حین اقدام به فرار هدف گلوله قرار گرفتند»، زیر شکنجه مردند، یا به سادگی ناپدید شدند. در ۱۹۷۰ ها حتا گزارشهایی آشکار شد که جوخه‌های ترور ساواک در پی ایرانیانی هستند که در تبعید در اروپا و آمریکا به سر میبرند. بیشتر این سرکوب متوجه گروههای چریکی بود اما چهره‌های معتدل مخالف از قبیل شاهپور بختیار، هدایت‌اله متین‌دفتری، عبدالکریم لاهیجی، مهدی بازرگان، و آیت‌اله سید محمود طالقانی نیز بازداشت، ضرب و شتم یا شکنجه میشدند؛ روشنفکران و نویسندگان برجسته‌ای چون جلال آل‌احمد، صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، خسرو گلسرخی، و رضا براهنی شکنجه یا کشته شدند. و حتا تیمور بختیار، نخستین رئیس ساواک، را نیروهای امنیتی به قتل رساندند. عفو بین‌المللی در ۱۹۷۵ اعلام کرد «هیچ کشوری در جهان سابقه‌ای بدتر از ایران در زمینه‌ی حقوق بشر ندارد.»[۳۱]

30. Amnesty International, *Amnesty International Briefing: Iran* (London, 1976); see also William J. Butler and Georges Levasseur, *Human Rights and the Legal System in Iran* (Geneva: International Commission of Jurists, 1976).

بسیاری از ماموران عالیرتبه‌ی ساواک در نیروهای مسلح نیز مقامهایی داشتند که در نتیجه آن میتوانستند اقدام به بازداشت کنند و در این محاکمه‌های سیاسی شرکت جویند.

31. *Libération* (Paris), May 29, 1976; *Washington Post,* August 9, 1979, A-12; Chapour Bakhtiar, *Ma fidélité* (Paris: Albin, 1982), 92;

مصاحبه من با متین دفتری و لاهیجی در پاریس؛ براهنی، پیشگفته؛

Amnesty International, *Annual Report, 1974-1975* (London, 1975), 8. See

←

با این‌که نیروهای امنیتی ایران در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها به خاطر این اقدامهای ددمنشانه بدآوازه بودند، روشهای خیلی نرمتری هم به کار میگرفتند که اغلب حتا کاراتر هم بود. از پرونده‌های زندگینگاشتی گسترده‌ی اداره‌ی مراکز اسناد به طور روزمره برای بررسی درخواستهای گذرنامه و استخدام در سازمانهای دولتی و بسیاری از موسسات خصوصی استفاده میشد. به این‌ترتیب از مسافرت اعضای نیروهای مخالف یا استخدام جدّی آنان جلوگیری میشد؛ و ترس محروم شدن از گذرنامه یا استخدام بسیاری از دیگر ناراضیان ایران را از وارد شدن در فعالیت سیاسی باز میداشت. نیروهای امنیتی از فنون تبلیغاتی پیچیده‌ای نیز استفاده میکردند. مثلاً شایع بود که کتاب رضا براهنی، آدمخواران تاجدار که گزارش گسترده‌ای از شقاوتهای ساواک میدهد، در واقع به تشویق ساواک نوشته شد تا ترس را در میان مخالفان بگستراند. این میتواند راست باشد یا نباشد؛ و چه‌بسا هم که ساواک این شایعه‌ها را برای سلب اعتبار از براهنی دامن زده باشد. هر یک از این‌دو حالت نشان میدهد که ساواک در استفاده از تبلیغات سیاه کاملاً پیچیده عمل میکرد. شایعات، اگر هم راست نباشند نشان میدهند که ساواک شهرتی بسیار ترس‌آور برای خود تثبیت کرده بود.[۳۲]

ساواک عملیات تحریکی پیچیده‌ای هم به قصد گسترش ترس و

also Confederation of Iranian Students, *Documents on the Pahlavi Reign of Terror, 3 vols.* (Frankfort, 1971); Committee against Repression in Iran, *Iran: The Shah's Empire of Repression* (London: 1976), 26-27; Reza Baraheni, *The Crowned Cannibals* (New York: Random House, Vintage, 1977); Iran Committee, *Torture and Resistance in Iran* (London, 1978); and Ali-Reza Nobari, *Iran Erupts* (Stanford, Calif.: Iran-America Documentation Group, 1978), 141-79.

۳۲. این گزارشها در مورد فعالیتهای ساواک را در مصاحبه با یکی از ماموران سیا که در زیرنویس ۶۲ فصل ۴ یاد شدند به دست آوردم.

سردرگمی در میان مخالفان انجام میداد. پرداخته‌ترین نوع این عملیات آفریدن گروههای مخالف «کنترل‌شده»، از جمله گروههای دانشجویی، گروههای بحث سیاسی، و حتا هسته‌های «ساختگی» حزب توده بود. ساواک از این سازمانها برای شناسایی و کنترل عناصر مخالف و تحریک اعضای گروههای مخالف به اجرای اعمالی که به خاطر آنها میشد به طور قانونی آنها را بازداشت کرد استفاده میکرد.[۳۳] بد نیست یکی از این عملیات را به عنوان نمونه‌ای از مهارت ساواک در اجرای عملیات سیاسی مخفی مفصل‌تر توصیف کنیم. تیمور بختیار در ۱۹۶۱ از سرپرستی ساواک برکنار و سرانجام در عراق مستقر شد و آنجا شروع به تاسیس یک شبکه‌ی فعالیت سیاسی برای برانداختن شاه کرد. بنا به یکی از گزارشها ساواک توانست بیش از صد مامور در این شبکه رخنه دهد که بسیاری از آنها را بختیار در مناصب کلیدی گمارده بود. این ماموران وانمود میکردند شبکه‌ی گسترده‌ای از هسته‌ها را تشکیل داده‌اند؛ و ساواک حتا یک آتش‌سوزی و ترور ساختگی در تهران ترتیب داد تا بختیار را قانع کند که شبکه‌اش وسیع و فعال است. در اوت ۱۹۷۰ درست هنگامی که بختیار تدارک راه انداختن شورشی علیه شاه را میدید، ساواک سه مامور دیگر را واداشت در پوشش دانشجو هواپیمایی را ربوده و به بغداد ببرند. بختیار با این «دانشجویان» تماس برقرار کرد و آنان را با خود به شکار برد که در آنجا وی را به قتل رساندند. آنگاه ساواک بسیاری از اعضای واقعی شبکه‌ی بختیار را دستگیر کرد که بنا به گزارشها شامل اعضای بالای حزب توده و اعضای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بودند.[۳۴]

۳۳. مامور بازنشسته‌ی ساواک که در زیرنویس ۶۲ فصل ۴ ذکر شد به من گفت «ساواک حزب توده را صددرصد اداره میکرد» که منظورش این بود که چنان در حزب توده رخنه کرده بود که اساساً آنرا کنترل میکرد. ساواک به گفته‌ی متین دفتری (مصاحبه‌ی خصوصی) انجمن ایرانی حقوق بشر و یک سازمان روشنفکران ایرانی را نیز کنترل میکرد.

34. Hubert Otis Johnson III, «Recent Opposition Movements in Iran»

←

دستگاه دولت و نهادها و ساختکارهای یارگیری آن

سقوط نخست‌وزیر محمد مصدق در کودتای ۱۹۵۳ و سرکوب جبهه‌ی ملی، حزب توده، و همه‌ی سایر سازمانهای سیاسی مردمی به دنبال آن، مهار دولت ایران را در دست شاه و گروه کوچکی مقامهای بالا گذارد. کارایی روزافزون دستگاه سرکوب، و دوران رفاهی که به دنبال برنامه‌ی کمک آمریکا و رشد درآمد نفتی ایران پدید آمد، فعالیت سیاسی مخالف را در میانه و اواخر ۱۹۵۰ ها به حداقل رساند و شاه را قادر ساخت کنترل خود را بر دولت تحکیم کند. نهادها و رویه‌های اسماً دمکراتیک هنوز وجود داشتند، از جمله انتخابات، قانونگذاری، کنترل قوه‌ی قانونگذاری بر مجریه، و حتا احزاب سیاسی؛ اما نبود یک جناح مخالف کارآمد شاه را قادر ساخت این نهادها و رویه‌ها را بی‌خاصیت کند و آنها را به عنوان ساختکارهایی که از طریق آنها جامعه میتواند دولت را مقید کند ناکارآمد سازد. به علاوه شاه شروع به ساختن انواع نهادها و ساختکارهای یارگیرانه کرد که باز هم قید و بندهای اجتماعی بر دولت را تضعیف کرد. با این‌که فعالیت احزاب در اوایل ۱۹۶۰ ها شکوفا شد شاه توانست با آن مقابله کند و حدود پایان ۱۹۶۳ یک دولت بسیار خودمختار پایه‌گذاری کند.

سیاستگذاری دولت روز به روز متمرکزتر و شخصی‌تر شد و مجرایی نهادی باقی نماند که گروههای جامعه بتوانند از طریق آن به طور موثر بر دولت اعمال نفوذ کنند. شاه در همه‌ی جنبه‌های عمده‌ی سیاستگذاری دولت درگیری نزدیک داشت و در مسائلی از این‌قبیل که ارگانهای دولتی کدام خط‌مشی را دنبال کنند، چه‌کسانی به مناصب مهم دیوانسالاری منصوب شوند، و مجلس چه لایحه‌هایی را بگذراند تصمیم

(M.A. thesis, University of Utah, 1975), 111-24.

نتوانستم این گزارش را مستقلاً تایید یا تکذیب کنم.

میگرفت. در این تصمیم‌گیریها برای اطلاعات و گاه توصیه بر گروه کوچکی از مشاوران مورد اعتماد از جمله اسداله علم، منوچهر اقبال، جعفر شریف‌امامی، امیرعباس هویدا، جمشید آموزگار، و ژنرالها حسین فردوست، نعمت‌اله نصیری، غلامعلی اویسی، و حسن توفانیان متکی بود. این رایزنان از پیشزمینه‌های گوناگونی میامدند و به خاطر وفاداری خود به شاه و نه یک گروه خاص جامعه، متمایز بودند. در نتیجه با این‌که تا اندازه‌ای به عنوان مجراهایی که از طریق آنها افراد میتوانستند بر دولت اعمال نفوذ کنند به کار میامدند نماینده‌ی منافع گروههای خاص جامعه نبودند. به علاوه شاه پیوسته این رایزنان را علیه یکدیگر به بازی میگرفت تا وفاداری آنان به خود را بیازماید و مانع آن شود که هیچیک چندان قدرتمند شوند و به این‌ترتیب توانایی آنان برای تاثیر بر سیاست دولت به سود هر گروه مشخصی را تضعیف میکرد.[۳۵]

به خاطر نقش برجسته‌ی شاه در تصمیم‌گیری، ارگانهای دولتی کمتر اقتدار مستقلی داشتند یا هیچگاه نداشتند. پس از اوایل ۱۹۶۰ ها نخست‌وزیران را انحصاراً شاه بر میگزید، و مجلس بر رغم حقوقش در قانون اساسی فقط نقشی نمایشی در این فرایند بازی میکرد. بنابراین نخست‌وزیر و کابینه‌اش ابزاری برای اجرای تصمیمهای شاه و نه آنچنان‌که در ۱۹۴۰ ها و اوایل ۱۹۵۰ ها، مراکز خودمختار قدرت، بودند. شاه میکوشید با پرداخت خوب به مقامهای دولت و تحمل فساد، وفاداری آنان را تقویت کند؛ و از نیروهای امنیتی و نوعی «کابینه‌ی سایه» که از نزدیکترین رایزنانش تشکیل میشد برای مراقبت از وفاداری و کارآیی مقامهای دولت استفاده میکرد. این اقدامها کنترل شخصی گسترده‌ای بر مقامهای دولتی به شاه بخشید و به این‌ترتیب توانایی عمل

35. U.S. Department of State, Bureau of Intelligence and Research, *Studies in Political Dynamics, No. 13, Iran,* December 1966, 12-14; U.S. Embassy, Tehran, «Decision-Making in Iran,» July 22, 1976.

که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷، بازچاپ شده است.

مستقل را در آنان بیشتر تضعیف کرد. در این دوره دستگاه دولت درجه‌ی روزافزونی از تخصص حرفه‌ای از خود نشان میداد و در اجرای سیاستهای شاه اهمیت حیاتی داشت؛ اما اختیار مستقل آن اندک، یا هیچ، بود. به همین نحو، مراکز دستگاههای دولتی در استانها استقلال بسیار کمی نسبت به ستاد خود در تهران که همه‌ی تصمیمها آنجا گرفته میشد داشتند.[۳۶]

دو مرکز قانونگذاری ایران نیز پس از اوایل ۱۹۶۰ ها از اقتداری واقعی برخوردار نبودند. از آنجا که قانون ایران پیش‌بینی میکرد نیمی از نمایندگان سنا را شاه منصوب کند، این مجلس همیشه چون وسیله‌ای در دست شاه نگریسته میشد و مشروعیت مردمی یا قدرت تصمیم‌گیری مستقلی به دست نیاورده بود. اما مجلس از زمان پایه‌گذاری آن در ۱۹۰۶ همیشه سرچشمه‌ی عمده‌ی تلاشهای تقریباً همه‌ی گروههای جامعه برای تاثیر بر دولت بود و در زمانهای معینی قدرت تصمیم‌گیری قابل ملاحظه‌ای اعمال کرده بود که قابل ذکرترین آنها در ۱۹۴۰ ها و اوایل ۱۹۵۰ ها بود. اما پس از کودتای ۱۹۵۳ نیروهای امنیتی همواره در انتخابات مجلس اعمال نفوذ میکردند و در نتیجه جز انگشت‌شماری نامزد مردمی در این نهاد خدمت نمیکرد. چون شاه کنترل خویش بر دولت را تحکیم کرد، توانست انتخابات مجلس را مستقیمتر کنترل کند و به این‌ترتیب تضمین کند که این نهاد به او وفاداری شخصی خواهد

۳۶. اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷؛
MarvinZonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton,N.J.:Princeton University Press, 1971), chap. 4.
برای بررسی خوبی از این‌که شاه چگونه با چنین روشهایی نیروهای مسلح را کنترل میکرد نگاه کنید به:
U.S. Embassy, Tehran, «Impressions of the Iranian Military Officer Corps,» May 6< 1976.
که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷، بازچاپ شده است.

داشت. پس از انتخابات شدیداً دست‌برده‌شده‌ی مجلس بیست و یکم در سپتامبر ۱۹۶۳ (شهریور ۴۲)، مجلس چیزی بیش از مهر لاستیکی برای تایید تصمیمهای شاه نبود.[۳۷]

با این‌که بعد از کودتا احزاب سیاسی ممنوع شدند، شاه در ۱۹۵۷ تصمیم گرفت دو حزب رسمی، حزب ملیون و حزب مردم، تاسیس کند تا ظاهر یک نظام سیاسی رقابتی را بیافرینند و اعضای بالقوه‌ی مخالفت را، به ویژه در میان طبقه‌ی متوسط امروزی، یارگیری کند. حزب ملیون را نخست‌وزیر منوچهر اقبال رهبری میکرد و به عنوان ابزار سیاسی حکومتی که بر سر کار بود به کار میامد. رهبر حزب مردم اسداله علم بود و از خود تصویر یک حزب مخالف وفادار را ساخت که هوادار اصلاحات ارضی، حقوق سیاسی زنان، و دیگر اقدامهای اصلاح‌طلبانه بود. هر دو حزب میکوشیدند پایه‌های مردمی گسترده‌ای جور کنند، در سراسر کشور دفاتری میگشودند و برنامه‌هایی برای جلب پشتیبانی مردمی مطرح میکردند. به علاوه، نیروهای امنیتی گروههای مخالف را از تاسیس حزبهای دیگر مانع میشدند و احزاب ملیون و مردم را به تنها محملهای قانونی برای مشارکت در سیاست بدل میکردند. اما هیچیک از این‌دو حزب، از آنجا که بناکرده‌ی دولت بودند، از مشروعیت مردمی چندانی برخوردار نبود و هیچیک نتوانست بیش از چند هزار عضو جذب کند. جاذبه‌ی عمده‌ی این حزبها برای بیشتر اعضا چشم‌انداز سود بردن از حمایت و فرصتهای پیشرفت اجتماعی و حرفه‌ای بود که عرضه میکردند. این منافع نیز به نوبه‌ی خود چون ابزاری برای یارگیری خدمت میکردند. بنابراین به این حزبها خصلتی بسیار صنفی میبخشیدند.[۳۸]

37.CIA, *Research Study: Elites and the Distribution of Power in Iran*, February 1976, 42-47.

که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷، بازچاپ شده است.

۳۸. برای توصیف خوبی از این احزاب و جانشینهای آنها نگاه کنید به:

Leonard Binder, *Iran: Political Development in a Changing Society*

←

احزاب ملیون و مردم هر دو در نتیجه‌ی دست داشتن در تقلبهای انتخاباتی مجلس بیستم در اوت ۱۹۶۰ [شهریور ۱۳۳۹] شدیداً اعتبار خود را از دست دادند و پس از آن هر دو برجستگی کمتری داشتند. حزب ملیون به عنوان حزب طرفدار حکومت جای خود را در اواخر ۱۹۶۳ به حزب ایران‌نوین داد که به وسیله‌ی محفل کوچکی از تکنوکراتهای جوان به رهبری حسنعلی منصور تاسیس شده بود که در اوایل ۱۹۶۴ نخست‌وزیر شد. حزب ایران‌نوین خود را به عنوان حزبی مترقی معرفی میکرد که برنامه‌ی انقلاب سفید شاه را هدف خود قرار داده بود. و به سرعت زائده‌ای از حکومت شد که از ساواک و از نخست‌وزیری کمک مالی میگرفت و بسیاری از وظایفی را که پیشتر دستگاههای دولتی اجرا میکردند بر عهده گرفت. تا ۱۹۷۴، حزب ایران‌نوین تبدیل به شبکه‌ی ساخته و پرداخته‌ای از نهادهای صنفی شده بود که تقریباً ۹۰ درصد اتحادیه‌های کارگری و انجمنهای تعاونی روستایی را کنترل میکرد؛ و بیشتر اصناف بازار و سپاههای دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی را که طبق انقلاب سفید تاسیس شده بودند وابسته‌ی خود ساخته بود؛ شصت و هفت روزنامه و مجله منتشر میکرد؛ شبکه‌ای سراسری از باشگاههای جوانان را میگرداند؛ و حتا دانشکده‌ای برای تربیت مدیران سیاسی تاسیس کرده بود. حزب ایران‌نوین در ۱۹۷۴ مدعی داشتن دویست هزار عضو که حق عضویت میپرداختند بود و ۲۲۹ کرسی از ۲۶۸ کرسی مجلس را در اختیار داشت. اما ایران‌نوین همانند سلف خود از هیچ مشروعیت مردمی به عنوان یک نهاد نمایندگی برخوردار نبود. بیشتر اعضای آن فقط برای برخورداری از حمایت و

(Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1962), 221-26; U.S. Embassy, Tehran, «The Mardom Party and the Coming Elections,» June 6, 1960; and ibid., «The Recent Evolution of Power in Iran,» April 11, 1975.

که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷، بازچاپ شده است.

فرصتهای گسترده‌ای که برای ترقی اجتماعی عرضه میکرد جذب آن شده بودند.[۳۹]

شاه که از شکست حزب ایران‌نوین و حزب تقریباً خواب‌رفته‌ی مردم برای بسیج پشتیبانی کافی از سیاستهای خود ناراضی بود، و نمیخواست حتا انتقاد محدودی را که نظام دوحزبی در بر داشت تحمل کند، در اوایل ۱۹۷۵ به طور ناگهانی این دو حزب را تعطیل کرد و حزب واحدی به نام رستاخیز را جانشین آنها ساخت که امیدوار بود به صورت محملی برای بسیج کنترل‌شده‌ی مردم به کار آید. به این منظور، حزب رستاخیز بیشتر نهادهای صنفی را که حزب ایران‌نوین اداره میکرد تحویل گرفت و مسئولیت بسیاری از برنامه‌هایی که شاه در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها آغاز کرد، از قبیل مبارزه‌ی ضد گرانفروشی، را بر عهده گرفت. اقدامهای تطمیعی و تحمیلی گوناگونی به افزایش عضویت در حزب رستاخیز کمک کردند، و تعداد اعضای آن را در اوایل ۱۹۷۷ به ۵/۴ میلیون رساندند. حزب رستاخیز مانند پیشینیان خود از مشروعیت مردمی اندکی برخوردار بود و جاذبه‌ی اصلی آن حمایت و فرصتهای ترقی اجتماعی بود.[۴۰]

افزون بر احزاب سیاسی دولت‌ساخته، انواع نهادهای صنفی دیگر نیز وجود داشتند. دولت از طریق احزاب وابسته به خود و از طریق فدراسیونهای اتحادیه‌ها و شورای عالی اصناف که به وسیله وزارتهای کار و کشور اداره میشد، اتحادیه‌های کارگری و صنفی را کنترل میکرد.

39. U.S. Embassy, Tehran, «Political Parties: Recent Developments,» October 11, 1960; ibid., «The New Iran Party's First Year,» December 31, 1964; ibid., «Development of the Iran Novin Party,» June 30, 1974.

40. U.S. Embassy, Tehran, «The Iranian One-Party State,» July 10, 1975,
که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۷، بازچاپ شده است.
Ibid. «The Resurgence Party Begins Phase II,» reprinted in ibid., 174-83; ibid. «Further Evolution of Iranian Politics,» November 30, 1975.

اتحادیه‌های پزشکان، وکلا، مهندسان و دیگر گروههای حرفه‌ای در احزاب متکی به دولت جذب شده بودند؛ و دولت با تنظیم مقررات ورود به این حرفه‌ها و استخدام مستقیم بسیاری از اعضای آنها کنترل بیشتری روی این اتحادیه‌ها اعمال میکرد. اتاق بازرگانی شامل فدراسیونها و کمیسیونهای ویژه‌ای برای انواع مختلف صاحبان کسب و کار بود و اکیداً تابع مقررات وزارت بازرگانی بود که مقامهای بالای آنرا منصوب میکرد و بودجه‌ی آنرا زیر کنترل داشت. سازمانهای اجتماعی برای زنان، دانشجویان، و فارغ‌التحصیلان دانشگاههای خارج به احزاب زیر قیمومیت دولت وابسته بودند. سازمان اوقاف با تنظیم امور مدارس دینی و داراییهای وقفی تا حد زیادی روی روحانیت کنترل داشت. حتا دهقانان ایران از طریق شوراهای ده، انجمنهای تعاونی روستایی، و دادگاههای روستایی که در رابطه با برنامه‌ی اصلاحات ارضی تشکیل شده بودند وارد نهادهای صنفی شده بودند. نیروهای امنیتی روی این سازمانها مراقبت دقیق اعمال میکردند و مانع تاسیس بدیلهای مشروع آنها میشدند و این خصوصیت صنفی آنها را تقویت میکرد. این نهادهای صنفی نیز مانند احزاب مورد پشتیبانی دولت اعضای خود را با عرضه‌ی حمایت و فرصتهای ترقی اجتماعی در ازای وفاداری به صنف جذب میکردند.[41]

مکانیزم مهم دیگر یارگیری، رشد سریع اقتصادی بود که بسیاری از ایرانیان را قادر ساخت به بهبود اساسی رفاه مادی دست یابند. نقش مسلط دولت در اقتصاد و درجه‌ی بالای خودمختاری آن آنرا قادر ساخت از طریق برنامه‌های توسعه و سیاستهای مالی، افزایش درآمد و منافع اقتصادی دیگری نصیب گروههای معینی از جامعه سازد. دولت از نفوذ خود در توزیع این منافع استفاده کرد تا طبقه‌های متوسط و بالای

41.Binder, *Iran*, 177-201; Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran* (Albany: State University of New York Press, 1980), 56-59, 132-33; Hooglund, *Land and Revolution in Iran*, chap. 7.

شهری و از جمله طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی راکه از لحاظ سیاسی مهم بودند به عنوان دریافت‌کنندگان اصلی به سوی خود جلب کند. برای بهبود رفاه مادی طبقات پایین‌شهری و روستایی تلاش بسیار کمتری صرف کرد.

ارقام ستونهای ۱ و ۲ جدول ۱۷ نشان میدهند مصرف سرانه در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها در مناطق شهری خیلی بالاتر از مناطق روستایی بود و خیلی تندتر از مصرف روستایی رشد کرد. ردیف پایین جدول نشان میدهد که میانگین درآمد واقعی کارگران صنعتی و کل کارگران به ترتیب با میانگین سالانه ۸/۶ و ۶/۵ بین ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵ افزایش یافت. هر دوی این ارقام خیلی کمتر از میانگین ۱۰/۱ درصدی رشد سالانه‌ی مصرف شهری در این دوره هستند. با فرض این‌که درآمدهای میانگین کارگران صنعتی و کل کارگران به خوبی نماینده‌ی میانگین درآمدهای، به ترتیب، طبقه‌ی متوسط پایین و طبقه‌ی پایین‌شهری هستند، این یافته نشان میدهد که این‌دو طبقه خیلی کمتر از طبقه‌ی بالا و بقیه‌ی طبقه‌ی متوسط شهری از رشد عظیم مصرف شهری در این دوره نفع بردند. رویهمرفته، از اطلاعات جدول ۱۷ بر میاید که طبقه‌ی متوسط «متوسط» و متوسط بالا و بالای شهری بیشترین نفع را از رشد اقتصادی بردند، طبقه کارگر صنعتی آن نفع معتدلی برد؛ و طبقه‌های پایین‌شهری و روستایی آن خیلی کمتر نفع بردند.[۴۲] این الگوی توزیع درآمد پیامد مستقیم استراتژیهای رشد

۴۲. اطلاعات مربوط به هزینه‌های مصرفی خانوار در:
M. H. Pesaran, «Income Distribution in Iran,» in Jane W. Jacqz, ed., *Iran: Past, Present, and Future* (New York: Aspen Institute, 1976), 278,
رویهمرفته با این نتیجه‌گیری سازگارند: هزینه‌های مصرفی فقیرترین ۵۰ درصد جمعیت شهری از ۲۰/۰۷ درصد کل در ۱۹۵۹ به ۱۷/۰۴ درصد کل در ۱۹۷۳ تنزل کرد. همین رقم در مورد غنیترین ۳۰ درصد از ۶۳/۶۴ درصد کل به ۶۶/۷۵ درصد کل ترقی کرد. و در مورد ۲۰ درصد باقیمانده تنزل مختصری از ۱۶/۲۹ درصد کل به ۱۶/۲۱ درصد کل داشت.

جدول ۱۷ ـ مصرف و درآمد بخشهایی از جامعه‌ی ایران

سال	میانگین مصرف واقعی سرانه‌ی خصوصی (ریال ۱۹۷۵)		میانگین درآمد سرانه (شاخص)[1]	
			کارگران	
	روستایی	شهری	صنعتی	کل کارگران
	۱	۲	۳	۴
۱۹۵۹	۱۴۷۳۵	۳۱۳۶۱	؟	؟
۱۹۶۰	۱۴۰۳۴	۳۰۷۷۷	؟	؟
۱۹۶۱	۱۳۶۳۷	۲۹۱۹۷	؟	؟
۱۹۶۲	۱۳۹۷۰	۳۰۱۸۲	؟	؟
۱۹۶۳	۱۳۹۱۵	۳۰۲۹۰	؟	؟
۱۹۶۴	۱۴۸۴۱	۳۱۰۵۵	؟	؟
۱۹۶۵	۱۵۳۱۲	۳۰۶۱۳	؟	؟
۱۹۶۶	۱۵۵۰۶	۳۴۸۸۵	؟	۶۴/۳
۱۹۶۷	۱۵۲۶۶	۳۶۰۲۱	؟	۶۲/۶
۱۹۶۸	۱۶۱۰۱	۴۰۲۳۲	۵۶/۰	۶۸/۱
۱۹۶۹	۱۶۰۵۳	۴۱۶۷۳	۵۷/۹	۷۴/۰
۱۹۷۰	۱۶۴۱۴	۴۵۷۴۹	۶۵/۰	۷۲/۲
۱۹۷۱	۱۵۱۴۰	۴۶۲۸۴	۶۸/۹	۶۶/۸
۱۹۷۲	۱۵۷۷۵	۵۳۹۹۶	۷۴/۷	۷۰/۰
۱۹۷۳	۱۷۸۹۹	۶۱۸۷۸	۸۰/۲	۷۰/۹
۱۹۷۴	۱۸۸۰۷	۷۴۹۶۸	۸۶/۸	۷۸/۲
۱۹۷۵	۲۰۳۸۲	۷۸۸۷۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
۱۹۷۶	؟	؟	۱۱۵/۴	۱۱۶/۵
۱۹۷۷	؟	؟	۱۱۳/۵	۱۱۷/۷
۱۹۷۸	؟	؟	۱۶۱/۷	۱۱۶/۰
میانگین رشد سالانه در دوره (٪)				
۷۵ ـ ۱۹۵۹	۲/۰	۵/۹	؟	؟
۷۵ ـ ۱۹۶۸	۳/۴	۱۰/۱	۸/۶	۵/۶

منابع: ستونهای ۱ و ۲، سازمان برنامه و بودجه دولت شاهنشاهی ایران، آمار و روندهای اقتصادی ایران (تهران، ۱۹۷۶)؛ بانک مرکزی ایران، گزارش سالیانه و ترازنامه، سالهای مختلف؛ مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ج ۱۶۸ (تهران، ۱۹۶۸) و همان، کل کشور.

۱ ـ این شاخص با تقسیم داده‌های گزارش سالانه‌ی بانک مرکزی بر تعداد تخمینی کارگران هر سال، که بر اساس برونیابی خطی از ارقام دو منبع دیگر محاسبه شده، ساخته شده است.

یادداشت: همه‌ی ارقام با استفاده از شاخص مصحح بهای مصرف‌کننده در سالنامه آمار مالی بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول (واشنگتن، ۱۹۸۳) تورم‌زدایی شده‌اند.

اقتصادی دولت بود که بر صنعتی شدنِ سرمایه‌بَر به زیان کشاورزی و صنایع سنتی تاکید داشت.

ایرانیان از رشد سریع اقتصادی نه‌فقط از طریق افزایش درآمد بلکه نیز از طریق هزینه‌های مصرف بخش دولتی که منجر به انتقال مستقیم از دولت به گروههای معین جامعه میشد نفع بردند. گروههای طبقه‌ی متوسط و پایین از افزایش دسترسی به خدمات اجتماعی، به ویژه در بهداشت و آموزش، نفع بردند. جدول ۸ پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای را که در معیارهای تغذیه و در دسترسپذیری پزشک و فرصتهای آموزشی حاصل شد و افزایش چشمگیری در نرخهای امید به زندگی و باسوادی و کاهشی اساسی در نرخ مرگ و میر اطفال پدید آورد نشان میدهد. با این‌همه، بر رغم این بهبودها، نرخ سواد و مرگ و میر اطفال ایران در ۱۹۷۰ هنوز وضعی بدتر از میانگین همه‌ی کشورهای در حال توسعه داشت و میانگین امید زندگی آن فقط ۵۴/۵ سال بود. با این‌که ۱۹۷۰ ها شاهد پیشرفتهای بیشتری بودند، این ارقام حاکی از آنند که طبقه‌های پایین و متوسط پایین ایران نفع زیادی نبردند. از آنجا که دسترسپذیری خدمات اجتماعی به ناگزیر در مناطق شهری خیلی بالاتر بود، احتمالاً به درستی میتوان نتیجه گرفت طبقه‌ی متوسط شهری بیشترین استفاده و طبقه‌ی پایین روستایی کمترین استفاده را از این پیشرفتها برد.

طبقه‌های متوسط بالا و بالای ایران نیز انتقالهای مستقیم و غیرمستقیم گوناگونی از دولت نصیبشان شد. همچنان‌که وسعت دیوانسالاری افزایش مییافت، فرصتهای اشتغال تازه‌ای در سطوح بالای دیوانسالاری برای این طبقه‌ها فراهم شد. اشتغال در دیوانسالاری دولت اغلب جاذبه‌ی بسیار داشت زیرا ترقی اجتماعی و منافع ناشی از فساد مالی را که در دستگاههای دولتی وافر بود عرضه میکرد. از آنجا که دولت فرصتهای اشتغال در دانشگاهها و موسسات تحقیقاتی را کنترل میکرد، بسیاری از مخالفان روشنفکر سرسخت شاه را نیز میشد به همکاری جلب کرد. دولت از طریق معامله‌های تجاری نان و آب‌دار، کمک‌هزینه‌ها

و دیگر پرداختهای نقدی انتقالهای مستقیم فراوانی به اعضای طبقه‌ی بالا میکرد. مقاطعه‌های بسیار گران‌قیمتی با بازرگانان منعقد میکرد و با انواع گوناگون امتیاز بر واسطه‌ها تاثیر میگذاشت و به زمینداران پرداختهای قابل توجهی در ارتباط با برنامه‌ی اصلاحات ارضی میکرد که آنان را قادر میساخت از زیانهایی که غالباً اصلاحات ارضی متضمن آن است اجتناب کنند. برخی از اعضای روحانیت نیز از دولت کمک‌هزینه‌هایی میگرفتند. با این‌که بیشتر این انتقالها کاملاً قانونی بودند، برخی هم نبودند. در نتیجه به ویژه بعد از بالا رفتن قیمت نفت، فساد مالی رواج یافت.[۴۳] اگر این انتقالها را با خدمات اجتماعی که برای طبقه‌های پایین تامین میشد بسنجیم میبینیم احتمالاً هزینه‌های مصرفی دولت در مجموع به طبقه‌های متوسط و بالا خیلی بیش از طبقه‌های پایین‌شهری و روستایی نفع رساند.

بنابراین رشد اقتصادی در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها نفع بسیاری برای طبقه‌ی متوسط بالا و بالای ایران در بر داشت؛ برای بقیه‌ی طبقه‌ی متوسط شهری و طبقه‌ی کارگر صنعتی نیز منافعی اساسی، هر چند کمتر، فراهم میکرد؛ و برای سطح زندگی طبقه‌های پایین‌شهری و روستایی بهبودی فقط معتدل پدید آورد. سیاستهای عمرانی و مالی دولت با کمک

۴۳. در مورد رشد و ترکیب دیوانسالاری دولتی نگاه کنید به:
Bill, *Politics of Iran,* chap. 2.

برای بررسی خوبی در مورد تبعیض در مقاطعه‌های دولتی و فساد نگاه کنید به:
U.S. Embassy, Tehran, «The Iranian Aviation Mafia,» April 27, 1971; U.S. Embassy, Tehran, «Corruption in Iran: A Problem for American Companies,» June 20, 1972,

که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۱۷، بازچاپ شده‌اند.
بیشتر این فساد از طریق بنیاد پهلوی بود. نگاه کنید به:
Mark Hulbert, *Interlock* (New York: Richardson and Snyder, 1982), chap. 2.

در مورد کمک‌هزینه‌های دولت به روحانیت نگاه کنید به:
Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran,* 45, 141-42.

به توزیع منافع رشد سریع اقتصادی به این شیوه، به یارگیری طبقه‌ی متوسط و بالای شهری کمک کردند اما در میان طبقه‌های پایین‌شهری و روستایی سرخوردگی فزاینده‌ای آفریدند و تشنجهایی پدید آوردند که ناآرامی سیاسی رشدیابنده‌ای ایجاد کرد.

٦

سیاست دولت دست‌نشانده‌ی ایران

در دو فصل گذشته بررسی کردیم که چگونه رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران با ایالات متحد و دگرگونیهای شیوه‌ی تولید آن بر خصلتها و تواناییهای دولت و جامعه‌ی ایران در دوره‌ی پس از ۱۹۵۳ تاثیر گذاشت. در این بخش بررسی خواهیم کرد که عوامل اخیر چگونه «سیاست ملی مشهود» ایران در این دوره را شکل دادند و مقید کردند و در نتیجه چگونه بر خودمختاری دولت تاثیر نهادند.

سیاست ایران در دوره‌ی گذار، ۱۹۵۹ ـ ۱۹۵۳

بر رغم سرکوب جبهه‌ی ملی و حزب توده پس از کودتای ۱۹۵۳، دولت ایران در نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها هنوز از درجه‌ی بالایی از خودمختاری برخوردار نبود. طبقه‌ی متوسط امروزی در اوایل ۱۹۵۰ ها آن‌قدر قدرتمند بود که خواستار استیلا بر دولت باشد و هم این طبقه و هم طبقه‌ی کارگر صنعتی در سالهای پس از آن به سرعت رشد کردند و نقش پیوسته حیاتی‌تر در اقتصاد بازی کردند. بنابراین، این‌دو طبقه هر چند سازمانهای عمده‌ی سیاسیشان به طور موقت خنثا شده بودند بالقوه کاملاً قدرتمند ماندند. طبقه‌ی بالای سنتی همچنان نقشی مهم در اقتصاد بازی میکرد و از طریق پیوندهای حمایتی نفوذ قابل ملاحظه‌ای روی نیروهای

مسلح و گروههای طبقه‌های متوسط و پایین داشت. در نتیجه این طبقه نیز با این‌که از پسِ چرخش قرن در حال زوال بود نسبتاً قدرتمند مانده بود. گذشته از اینها تواناییهای سرکوب و جلب همکاری دولت هنوز آن‌قدر پیشرفت نکرده بود که آن‌را قادر سازد با درجه‌ی بالایی از خودمختاری عمل کند. دولت که فاقد تواناییهای خودمختاری‌افزای کافی بود ناچار بود در نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها از یک پایگاه پشتیبانی در جامعه‌ی ایران برخوردار باشد.

مخالفت جدی‌یی که بازمانده‌های جبهه‌ی ملی و حزب توده نسبت به رژیم شاه نشان دادند و ادامه‌ی محبوبیت جبهه‌ی ملی، این امکان را که طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی پایگاههای احتمالی پشتیبانی دولت باشند منتفی میکرد، و بورژوازی، طبقه‌ی متوسط سنتی، و دهقانان ضعیفتر از آن بودند که پایگاه پشتیبانی کارامدی باشند. بنابراین دولت پس از کودتای ۱۹۵۳ اتحادی ناراحت با طبقه‌ی بالای سنتی را حفظ کرد در حالی که همزمان میکوشید خودمختاری خود را در مقابل این طبقه و همه‌ی گروههای دیگر جامعه بیفزاید. این بود که طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی از مشارکت در قدرت سیاسی کنار گذاشته شدند و سیاست دولت عمدتاً منافع طبقه‌ی بالای سنتی را باز میتابید.

تلاش دولت برای کنار گذاشتن طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی عمدتاً عبارت بود از باز هم سرکوب بازمانده‌های جبهه‌ی ملی و حزب توده. پس از کشف شبکه‌ی نظامی حزب توده در سپتامبر ۱۹۵۴ واحد اطلاعاتی سرتیپ بختیار که همکاری نزدیک با مستشاران سیا داشت مواضع حزب توده از قبیل امکانات چاپ روزنامه‌ی مردم، یک انبار بزرگ اسلحه‌ی حزب توده، یک شبکه‌ی گسترده‌ی جاسوسی، یک شبکه‌ی مالی، و سازمانهای جوانان، زنان، کارگران راه‌آهن وابسته به حزب توده را شناسایی و نابود کرد. ادامه‌ی بازداشتها و یک مبارزه‌ی تبلیغاتی بزرگ ضد حزب توده در نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها انجام شد.

ساواک با جاسوسان و ماموران خود در حزب توده نفوذ هم کرد تا آنجاکه چنانکه یک مامور ساواک ادعا کرد ساواک در ۱۹۶۰ ها «یک درصد حزب توده را اداره میکرد»[۱]. این اقدامها حزب توده را از توان انداخت و باعث شد طی بقیه‌ی دوره‌ی رژیم شاه عامل سیاسی کارامدی در ایران نباشد.

بازمانده‌های جبهه‌ی ملی هم به شدت سرکوب شدند و این مانع آن شد که این سازمان هیچگونه تاثیر واقعی روی دولت داشته باشد. مصدق پس از بازداشت در اوت ۱۹۵۳ سه سال دوره‌ی زندان خود را گذراند و سپس در توقیف خانگی در یک دهکده‌ی دور از تهران ماند تا در ۱۹۶۷ [۱۳۴۶] درگذشت. در نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها رهبران جبهه‌ی ملی مکرراً بازداشت شدند و زیر مراقبت نیروهای امنیتی بودند و ناچار فعالیتهای سیاسی خود را شدیداً محدود کردند. سه رهبر ایل متمایل به جبهه‌ی ملی قشقایی در ۱۹۵۵ تبعید شدند و دولت در چندساله‌ی بعد تلاش عمده‌ای را برای خلع‌سلاح و اسکان قشقاییها به عهده گرفت.[۲] تلاشهای زاهدی برای اعمال نفوذ در انتخابات مجلس هجدهم در اوایل ۱۹۵۴ راه

1. U.S. Embassy, Tehran, «Anti-Tudeh Campaign of the Iranian Government from Novermber 20, 1954,» April 30, 1955; idem, «Iran Political Summary: July 1955,» August 9, 1955, 14;

مصاحبه با یک مامور ساواک (زیرنویس ۶۲ فصل ۴). در مورد زوال حزب توده پس از کودتای ۱۹۵۳ نگاه کنید به:

Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966), chap. 6.

2. Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), 294-95; *Journal de Tehran*, October 12, 1954 and November 2, 1954; U.S. Embassy, Tehran, «Imprisonment of Pro-Mosadeq Political Figures,» June 1, 1955; idem, «Political Potential of the Tribes of Iran,» June 2, 1959; CIA, «The Outlook for Iran, NIE 34-59,» March 3, 1959, 3.

را بر همه‌ی رهبران جبهه‌ی ملی بست و قوانین حکومت نظامی که تا آوریل ۱۹۵۷ برقرار ماند، دولت را قادر ساخت گروههای مخالف را از استفاده از مطبوعات و سازمان دادن تظاهرات و راهپیماییهای همگانی بازدارد.

فعالیتهای سرکوب و جلب همکاری دولت، به آفریدن شکافهای متعدد عمده در جنبش ملی‌گرا پس از کودتای ۱۹۵۳ کمک کرد و کارایی این سازمان به عنوان صدای سیاسی طبقه‌ی متوسط امروزی را کاهشی فزاینده بخشید. یکی از این‌گونه شکافها بین ملتگرایان دنیوی حزب ایران و تجددگرایان اسلامی[3] نهضت مقاومت ملی بود که مهدی بازرگان، آیت‌اله سیدمحمود طالقانی، یداله سحابی کوتاه‌مدتی پس از کودتای ۱۹۵۳ تشکیل دادند. با این‌که نهضت مقاومت ملی قویاً از مصدق پشتیبانی میکرد از حیث تاکید روی اصول اسلامی درکنار ضدیت با امپریالیسم و هواداری از دمکراسی با حزب ایران تفاوت داشت. اعضای نهضت مقاومت ملی در درجه‌ی اول از بازار و از دانشگاهها و از حرفه‌های تخصصی دیگر آمده بودند؛ بنابراین پایگاه پشتیبانی آن عناصری از طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی متوسط امروزی راکنار هم داشت. نهضت مقاومت ملی بر رغم جهت‌گیری اسلامی خویش، در نیمه ۱۹۵۰ ها همکاری نزدیکی با حزب ایران داشت و این‌دو گروه با هم جناح مسلط و مصدق‌گرای جنبش ملی را تشکیل میدادند. اما در اوایل ۱۹۶۰ ها تفاوتهای بین دو دسته افزایش یافت و توانایی آنان برای همکاری در آن دوره‌ی حساس را کاهش داد.

شکاف دیگر در نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها با پیدایی چهره‌های

۳. این اصطلاح و بیشتر بحث این پاراگراف از منبع زیر هستند:
Houchang Esfandiar Chehabi, «Modernist Shi'ism and Politics: The Liberation Movement of Iran» (Ph.D. diss., Yale University, 1986); see also U.S. Embassy, Tehran, «A Survey of the Nationalist Movement in Iran since the Fall of Mosadeq,» May 8, 1957.

سیاسی‌یی چون علی امینی، ابوالحسن ابتهاج، ولی‌اله قرنی، و حسن ارسنجانی رشد کرد. این چهره‌ها را میتوان «ملیگرایان مستقل» توصیف کرد زیرا از اندیشه‌های ملیگرایانه و نسبتاً مترقی هواخواهی میکردند اما با مصدقیها که مردمپذیرترین شاخه‌ی جنبش ملی بودند در یک خط نبودند. با این‌که برخی از این ملیگرایان مستقل پیش از این با جبهه‌ی ملی و حتا حزب توده همراهی داشتند آنچه آنان را از مصدقیها تمایز میبخشید تمایل به کار در درون محدوده‌ی رژیم شاه، خصلت غیرایدئولوژیک آنان، و پایگاه مردمی محدودشان بود. بیشتر آنان با وسوسه‌ی مقامهای مهم در دیوانسالاری دولتی به همکاری جلب شدند و به تدریج رهبران غیررسمی جناحِ در حال ظهورِ تکنوکرات طبقه‌ی متوسط امروزی شدند. این جناح تکنوکَرات نسبتاً از رژیم شاه حمایت میکرد اما کوچکتر و غیرسیاسی‌تر از آن بود که پایگاه پشتیبانی کارامدی برای دولت باشد.[۴] اما ظهور این جناح تکنوکرات با جذب بسیاری از اعضای برجسته و پویای طبقه‌ی متوسط امروزی از میان مصدقیها آنان را تضعیف کرد.

شکاف سوم در جنبش ملی را آیت‌الله کاشانی، و نیز نوعی از عوامفریبان مردمگرا و فرصت‌طلبان سیاسی پدید آوردند که از اندیشه - های ملتگرایانه پشتیبانی میکردند اما آنان هم با مصدقیها در یک خط

۴. با این‌که بخش تکنوکرات طبقه‌ی متوسط امروزی در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها پرسنل دیوانسالاری دولت را تامین میکرد هرگز پشتیبان پرشور رژیم شاه نبود و هرگز واقعاً با مخالفان ملتگرای تندروتر مخالف نبود. لذا گو این‌که به همکاری جلب شد، پایگاه پشتیبانی برای دولت تامین نکرد. روشنترین گواه این امر در ۹ - ۱۹۷۸ بود که بخش تکنوکرات هیچ تلاشی برای جلوگیری از سقوط شاه نکرد. برای بررسیهای مفیدی از برخی ملیگرایان مستقل برجسته در ۱۹۵۰ ها نگاه کنید به:
U.S. Embassy, Tehran, «Formation of 'New Iran Group,'» May 2, 1955; idem, «Formation of Pro-AMINI Political Party,» July 24, 1957; idem, «The Qarani Affair: A Recapitulation,» March 25, 1958; and idem, «Formation of the Freedom Society of Iran,» September 3, 1957.

نبودند واغلب علیه آنان عمل میکردند. این‌گروه شامل مظفر بقایی، احمد آرامش، محمد درخشش، محسن پزشکپور و شاید نیز خلیل ملکی بود. بیشتر این چهره‌ها در اوج محبوبیت جبهه‌ی ملی در ۱۹۵۱ و اوایل ۱۹۵۲ با آن همراه بودند اما به دنبال آن از مصدق بریدند و برخی از آنان در کودتای ۱۹۵۳ دست داشتند. این چهره‌ها عمدتاً برای طبقه‌های متوسط و پایین سنتی جاذبه داشتند و بنابراین تلاشهای مصدق‌گرایان برای اتحاد با این طبقه‌ها را تضعیف میکردند. با این‌که دولت در کل این چهره‌ها را سرکوب میکرد، برخی از آنان را تحمل و حتا تقویت میکرد تا پشتیبانی مردمی از مصدقیها را تضعیف کند.

سرچشمه‌ی بالقوه‌ی دیگر مخالفت با دولت در این دوره روحانیت شیعه بود. روحانیت در رویدادهایی که به انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ انجامید عمیقاً درگیر بود اما پس از آن به خاطر اختلافهایش با گروههای عمده‌ی جناح مخالف و تضعیف تدریجی پایگاه پشتیبانی آن در اثر توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی بیشتر از سیاست کنار کشیده بود. در اوایل ۱۹۵۰ ها جریان اصلی روحانیت شیعه به رهبری آیةالله العظمی محمد حسین بروجردی علاقه‌ی چندانی به مسائل سیاسی دنیوی نشان نمیداد. اما گروه کوچکی از روحانیان فعال به رهبری آیت‌اله کاشانی و فداییان اسلام که عمدتاً پایگاهشان در میان طبقه‌های پایین و متوسط سنتی بود در این زمان بسیار در سیاست فعال بودند.[۵]

پس از کودتا شاه کوشید روابط بین دولت و جریان اصلی روحانیت شیعه را بهبود بخشد و کاشانی و فداییان اسلام را منزوی و سرکوب کند. مهمترین ژست او در مقابل جریان اصلی روحانیت همکاری ضمنی او در مبارزه‌ی ۱۹۵۵ علیه بهایی‌ها* بود که شیعیان آنان را مرتد میشمردند. شاه

5. Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran* (Albany: State University of New York Press, 1980), chap. 3.

* اشاره به اشغال مرکز تبلیغات بهاییان در این سال با موافقت شاه، البته این همکاری در یک مورد بود نه همیشگی (م).

نامه‌های مودت‌آمیزی هم با روحانیان برجسته رد و بدل میکرد، رهبران آنها نمایندگانی نزد او میفرستادند، و برخی اصلاحات آموزشی مورد پسند روحانیت را اجرا کرد. با وجود نقش کاشانی در برانداختن مصدق، شاه او را همچون تهدیدی مینگریست بنابراین هنگامی که کاشانی شروع به محکوم کردن حکومت زاهدی و از سر گرفتن فعالیت سیاسی خود کرد نیروهای امنیتی او را زیر مراقبت قرار دادند، یکی از پسرانش را بازداشت کردند، و سرانجام او را (دو بار) در ۱۹۵۶ [۱۳۳۵] بازداشت کردند. پس از توطئه‌ی سوءقصد به جان نخست‌وزیر حسین علا در نوامبر ۱۹۵۵ [آبان ۳۴] رهبران اصلی فداییان اسلام بازداشت و به سرعت محاکمه شدند؛ چهار تن از آنان اعدام شدند و بقیه به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند. این اقدامها فداییان را از میان برداشت، هر چند طی انقلاب ۷۹ ـ ۱۹۷۸ سازمانی با این نام دوباره ظاهر شد.[۶]

مجامله‌ی شاه با جریان اصلی روحانیت شیعه یکی از عناصر استراتژی وسیعتر او در استوار کردن پایگاه پشتیبانی خود در میان طبقه‌ی بالای سنتی بود. این طبقه در اشتیاق شاه به سرکوب جبهه‌ی ملی و حزب توده سهیم بود و عموماً با استقرار رابطه‌ی دست‌نشاندگی با آمریکا مخالفتی نداشت. افزون بر این، به روشنی در موقعیتی بود که میتوانست بسیاری از برنامه‌های شاه را، اگر او منافع اینان را ندیده میگرفت، بی‌ثمر کند. از آنجا که دولت هنوز ضعیف بود و این هدفهای مشترک برای شاه کاملاً مهم بودند، طبقه‌ی بالای سنتی یک پایگاه پشتیبانی طبیعی برای دولت بود. اما شاه در ازای کسب پشتیبانی آنها ناچار شد هر طرحی برای اجرای اصلاحات گسترده‌ی اجتماعی و اقتصادی، به ویژه اصلاحات

6.Ibid., chap 3 and 177; *New York Times*, December 16, 1953, 11:1, February 1, 1954, 4:7, and January 19, 1956, 7:1, U.S. Embassy, Tehran, «Political Summary for the Month of January 1956,» February 6, 1956, 3-5; idem, «Political Summary for the Month of November 1956,» December 4, 1956, 6.

ارضی را مسکوت بگذارد. امتیاز عمده‌ای که شاه به طبقه‌ی بالای سنتی داد انتصاب نخست‌وزیران قابل پذیرش برای این طبقه، به ویژه فضل‌اله زاهدی، بود. این نخست‌وزیران نیز، به نوبه‌ی خود، کابینه را با وزیران مورد پسند طبقه‌ی بالای سنتی پر میکردند، و این طبقه را قادر به اعمال تاثیر قابل ملاحظه بر دولت میگرداندند.

با این‌که شاه به سرعت پایگاه پشتیبانی‌یی در میان طبقه‌ی بالای سنتی برقرار کرد، به وضوح میخواست استقلال دولت از این طبقه را هر چه ممکن است سریعتر بیفزاید. بنابراین سیاست ایران در نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها عمدتاً عبارت بود از تلاشهای شاه برای کاهش نفوذ طبقه‌ی بالای سنتی و تلاشهای متقابل این طبقه برای حفظ و حتا گسترش نفوذ خود. تلاش شاه سه شکل عمده به خود گرفت: او گاه به گاه نمایندگان طبقه‌ی بالای سنتی را از مقامهای بالای دستگاه دولت، به ویژه نخست‌وزیری تصفیه میکرد؛ اقدامهایی برای تقویت توانهای خودمختاری‌افزای دولت انجام داد؛ و شروع به گسترش جناح تکنوکرات طبقه‌ی متوسط امروزی و یارگیری از آن و پر کردن دیوانسالاری دولت با اعضای آن کرد.

نخستین رویارویی عمده بین شاه و طبقه‌ی متوسط سنتی بر سر نخست‌وزیری زاهدی بود که تا آوریل ۱۹۵۵ [فروردین ۳۴] ادامه یافت. شاه به یقین از تلاشهای زاهدی برای سرکوب جبهه‌ی ملی و حزب توده و از قرارداد نفت اکتبر ۱۹۵۴ [مهر ۱۳۳۳] خشنود بود. اما به سرعت بر سر توسعه‌ی فساد و تلاشهای قویدستانه‌ی زاهدی برای اعمال نفوذ در انتخابات مجلس هجدهم اختلاف پدید آمد. همچنین شاه بدون شک زاهدی را تهدیدی برای جاه‌طلبیهای خود نیز میدانست. زاهدی به طور ناگهانی برکنار شد و جای او را حسین علا گرفت که ضعیف و سرسپرده‌ی شاه اما همچنین قابل پذیرش برای طبقه‌ی بالای سنتی بود. زاهدی ایران را به قصد سویس که در آنجا ملکی داشت ترک کرد و سالها بعد در آنجا

درگذشت، اما دسته‌ای از پشتیبانان غیور او در مجلس ماندند و همچون سخنگویان طبقه‌ی بالای سنتی در جدلی که طی بقیه مجلس هجدهم با شاه و علا داشت عمل کردند.[۷]

شاه پس از گماردن حکومت سر به راهتر علا به سرعت برای افزایش استقلال دولت از طبقه‌ی بالای سنتی عمل کرد. پشتیبانان حکومت به زودی بر سر مسائلی چون اعضای کمیته‌های مختلف مجلس، لایحه‌ی مالیات بر ارث، و لایحه‌ای که زمینهای موات ایران را زیر کنترل دولت قرار میداد، با جناح طرفدار زاهدی در مجلس برخورد پیدا کردند. شاه و متحدانش حمله‌های سختی در مطبوعات علیه «عناصر فسیل‌شده‌ی فئودال»[۸] ایران به راه انداختند و آنها هم پاسخ مناسب دادند. در ژوئن ۱۹۵۵ هنگامی که جناح مخالف محافظه‌کار مجلس کوشید مدعی کنترل سازمان برنامه شود که ابوالحسن ابتهاج، تکنوکراتی نسبتاً مترقی در رأس آن بود که میکوشید صنعتی شدن و برخی اصلاحات اقتصادی مورد مخالفت طبقه‌ی بالای سنتی را پیش ببرد، مجادله‌ی شدیدی پیش آمد. حکومت همچنین در گذراندن قانونهایی که قدرت آنرا برای کنترل مطبوعات و بازداشت مخالفانش گسترش میداد موفق شد و برای آرام کردن گروههای عشایری تلاش فراوان کرد. در اوت ۱۹۵۵ که چندین تغییر جزیی در مناصب حکومتی انجام شد تشنج بین طبقه‌ی بالای سنتی و شاه قدری فروکش کرد و حملات متقابل در مطبوعات رو به تخفیف رفت[۹].

7. Henderson to Dulles, March 9, 1954, Record Group 59, Box 4116; U.S. Embassy, Tehran, «Assessment of Likely Successors to General Zahedi as Iranian Prime Minister,» December 20, 1954; idem, «Majles Opposition to the Ala Cabinet,» May 16, 1955.

8. U.S. Embassy, Tehran, «Iran Political Summary: April 6 to May 31, 1955,» June 14, 1955, 2-5; idem, «Iran Political Summary: July 1955,» August 9, 1955, 3.

9. Idem, «Iran Political Summary: August 1955,» September 4, 1955.

شاه در تلاش دیگری برای کاهش نفوذ طبقه‌ی بالای سنتی موفق به اعمال نفوذ در انتخابات مجلس نوزدهم شد که در آوریل ۱۹۵۶ [۱۳۳۵] برگزار شد. درست همچنان‌که زاهدی از انتخابات مجلس هجدهم استفاده کرد تا مجلس را با محافظه‌کاران پر کند، شاه مجلس نوزدهم را با نامزدهای معتدل اما اساساً غیرسیاسی پر کرد که میشد برای حمایت از حکومت به آنها تکیه کرد. این بدان معنا بود که بسیاری از نمایندگان طبقه‌ی بالای سنتی (شامل تمامی جناح طرفدار زاهدی) و نیز معدودی ملیگرا و مستقل مترقی که باقی مانده بودند از مجلس بیرون رانده شدند. چنان‌که قابل پیش‌بینی بود، مجلس نوزدهم قانونی، مورد مخالفت طبقه‌ی بالای سنتی، گذراند که یک وام بزرگ بانک جهانی را تصویب کرد و تلاشهای مجدد این طبقه برای محدود کردن فعالیتهای سازمان برنامه را نیز سد کرد. مجلس نوزدهم در مارس ۱۹۵۷ [فروردین ۱۳۳۵] نیز لایحه‌ای تصویب کرد که رسماً ساواک، سازمان اطلاعاتی جدید، را آفرید. به زودی پس از آن، نخست‌وزیر علا جای خود را به منوچهر اقبال، مقامی کشوری از یک خانواده‌ی ثروتمند زمیندار، داد که با طبقه‌ی بالای سنتی پیوندهای نزدیکی داشت اما برای اجرای برنامه‌های شاه نیز میشد روی او حساب کرد.[۱۰]

با سرکوب جبهه‌ی ملی و حزب توده، ایجاد یک مجلس حرف‌شنو، و تاسیس یک دستگاه امنیتی پیوسته کارآمدتر، شاه در اوایل ۱۹۵۷ [۱۳۳۶] توانست اجازه دهد میزان محدودی از آزادی سیاسی برقرار

10. Idem, «1956 Majles Elections in Tehran,» May 15, 1956; idem, «Political Summary for the Month of May 1956,» June 6, 1956, 4; idem, «Political Summary for December 1956,» January 5, 1957, 3-4; idem, «Political Summary for January 1957,» February 6, 1957, 3-4; idem, «Political Summary for the Month of March, 1957,» April 11, 1957, 3; idem, «An Analysis of the Eqbal Government as Seen after 22 Days in Office,» April 27, 1957; Cottam, *Nationalism in Iran,* 236.

گردد و از این راه کوشید پایگاه پشتیبانی دولت را گسترده‌تر سازد. این آزادی بیشتر متوجه ملیگرایان مستقل تازه‌پیداشده و نیز معدودی عوامفریب مردمگرا بود که میشد هم برای مخالفت با طبقه‌ی بالای سنتی و هم کشیدن برخی از پشتیبانان جناح مصدق‌گرای مخالف به سوی خود از آنها استفاده کرد. نخستین گام در این فرایند ملغا شدن حکومت نظامی در تهران بود که در آوریل ۱۹۵۷ انجام شد. با این‌که این ژست نمادین مهمی بود، چون پیش از آن قانون امنیت عمومی سختگیرانه‌ای به اجرا درآمده و نیز ساواک ایجاد شده بود که صرفاً اداره و اجرای حکومت نظامی را نهادی میکرد، تاثیر عملی محدودی داشت. گام دوم تاسیس احزاب ملیون و مردم بود که به قصد جلب همکاری اعضای بالقوه‌ی جناح مخالف، به ویژه در میان طبقه‌ی متوسط امروزی، ایجاد شدند. این اقدامها با افزایش محدود اما مهمی در آزادی مطبوعات همراه بود. شاه همچنین کوشید فعالیت علنی سیاسی برخی از ملیگرایان مستقل و فرصت‌طلبان سیاسی را تحمل و حتا تشویق کند. حسن ارسنجانی و گروه کوچکی از نمایندگان مجلس و کارمندان دولت اجازه یافتند سازمانی سیاسی، به نام حزب آزادی تشکیل دهند که از امیال سیاسی علی امینی که در آن زمان سفیر ایران در آمریکا بود پشتیبانی میکرد. مظفر بقایی اجازه یافت در ماه مه ۱۹۵۷ راهپیمایی بزرگی از هواداران حزب زحمتکشان به راه اندازد و حتا پلیس حفاظت این جریان را بر عهده گرفت. شایعات زیادی در این مورد که ملکی، آرامش، و درخشش از ساواک کمک میگیرند بر زبانها افتاد، و حزب پان‌ایرانیست احیا شد و ظاهراً به دستور مستقیم شاه از پشتیبانی مالی ساواک برخوردار بود[11].

11. U.S. Embassy, Tehran, «Political Summary for the Month of April, 1957,» May 1, 1957, 5; idem, «An Analysis of the New 'Press Freedom' of the Government,» June 3, 1957; idem, «Formation of Pro-AMINI Political Party»; idem, «Meeting of the Toilers' Party,» May 22, 1957; idem, «Iranian Government Critics and Opposition Leaders and the Status of the Latter,» ←

این آزادی محدود سیاسی ناگزیر جناح مصدقی مخالف را که مخفیانه عمل میکرد به افزایش فعالیت سیاسی واداشت. اما به زودی آشکار شد که آزادیهای سیاسی تازه شامل مصدقیها نمیشود. گروهی از نمایندگان طرفدار حکومت در مجلس در اوایل ۱۹۵۷ لایحه‌ای پیشنهاد کردند که حزب ایران را غیرقانونی میکرد. با این‌که این لایحه هیچگاه به تصویب نرسید مدت زیادی در مجلس مطرح ماند و به روشنی از پشتیبانی حکومت و نیروهای مورد پشتیبانی حکومت از قبیل حزب پان‌ایرانیست و احمد آرامش برخوردار بود. در سپتامبر ۱۹۵۷ [۱۳۳۶] تلاش دیگری برای ارعاب جناح مصدق‌گرای مخالف به عمل آمد و حدود هفتاد نفر از اعضای نهضت مقاومت ملی (شامل رهبران بالای آن) و بسیاری از اعضای حزب ایران بازداشت شدند. این بازداشتها به دنبال انتشار نامه‌های علنی نهضت مقاومت ملی در انتقاد از شاه و قرارداد تازه منعقدشده‌ی نفت انجام شد. با این‌که بیشتر بازداشت‌شدگان به زودی آزاد شدند گفته میشود بسیاری از آنها شکنجه شدند و چهار رهبر نهضت مقاومت ملی هشت ماه در زندان ماندند و این سازمان عملاً از فعالیت بازماند. این بازداشتها ناگزیر نارضایتی فزاینده‌ای نسبت به رژیم شاه در میان مصدقیها و سایر عناصر ناموافق پدید آورد و به روشنی حدود آزادیهای سیاسی شاه را نشان داد.[۱۲]

February 8, 1960, 10; U.S. Embassy, Tehran, «Government- Sponsored Extreme Nationalist Political Grouping,» March 26, 1958; idem, «Report on the Formation of a New Party in Iran,» March 2, 1958,

مصاحبه با دو مامور بازنشسته‌ی سیا (در مورد درخشش و آرامش).

12. Idem, «Conversation with Vice-President of Majlis,» February 7, 1957; idem, «Further Developments with Regard to the Iran Party Declaration,» February 20, 1957; idem, «Arrests of Nationalists,» September 24, 1957; idem, «Further Developments in Recent Arrests of Nationalists,» October 24, 1957; Chehabi, «Modernist Shi'ism and Politics,» 246-50.

دو رویداد در اوایل ۱۹۵۸ نیز رشد ناآرامی و حدود آزادسازی سیاسی را نشان داد. نخستین آنها هنگامی رخ داد که سَم پاپ‌بروور خبرنگار نیویورک‌تایمز، در اواخر ۱۹۵۷ به ایران سفر کرد و با بسیاری از مصدقیها و چهره‌های دیگر مخالف ملاقات کرد. بروور به دنبال آن مقاله‌ای نوشت که در اوایل ۱۹۵۸ منتشر شد و به ناآرامی در میان مخالفان ایرانی میپرداخت. مقامهای سیا در تهران با تایید سفیر آمریکا به انگیزه‌ی تشویق شاه به اجرای اصلاحات بروور را دعوت کرده بودند مقاله‌ای بنویسد و ترتیب تماسهای او با مخالفان را داده بودند. شاه خشمگینانه بروور و چهره‌های مخالف را که «شبانه با بیگانگان تماس میگیرند» محکوم کرد و دست‌کم هشت عضو جناح مخالف را بازداشت کرد.[۱۳]

واقعه‌ی دوم که خیلی جدیتر بود توطئه‌ای برای برکنار کردن نخست‌وزیر اقبال و وادار کردن شاه به «سلطنت نه حکومت» به عنوان یک پادشاه مشروطه بود. این توطئه به رهبری سرلشکر ولی‌اله قرنی، فرمانده شاخه‌ی اطلاعاتی ارتش بود که ملیگرایی مترقی و چیزی در مایه‌ی «ترکهای جوان» بود اما مستقیماً با مصدقیها یا هیچ سازمان سیاسی دیگری ارتباط نداشت. قرنی مدتی بود نارضایی خود از رژیم شاه را ابراز میکرد و این راز را که درصدد کودتا است در تهران خیلیها میدانستند. اما آنچه خیلیها نمیدانند آن است که قرنی به شاه گفته بود به عنوان ستون پنجم عمل میکند و میخواهد چهره‌های سیاسی برجسته مخالف را به توطئه‌ی خود بکشاند و به عنوان خرابکار افشا کند؛ اما این‌که توطئه‌ی او به راستی واقعی بود و به شاه از آن‌رو چنین گفته بود که بتواند توطئه خود را علناً و بدون این‌که شاه را بدگمان کند سازمان دهد. قرنی دو روز پیش از کودتای پیش‌بینی‌شده بازداشت شد و بالاخره به سه سال زندان محکوم

13. *New York Times*, January 2, 1958, 5:3, and February 25, 1958, 2:4.
نقش سیا در این امر را یکی از مأموران دست‌اندرکار آن در مصاحبه‌ی محرمانه با من بیان کرد.

شد. همدستان قرنی افراد جوراجوری از ملیگرایان مستقل، محافظه‌کاران طبقه‌ی بالای سنتی، و فرصت‌طلبان سیاسی بودند. علی امینی هم همدست شناخته شد و (به بهانه‌ای دیگر) از سمت سفیر ایران در آمریکا برکنار شد.

جالبترین جنبه‌ی ماجرای قرنی تنوع همدستان او بود. این نشان میدهد مصدقیها و بسیاری از ملیگرایان مستقل و اعضای طبقه‌ی بالای سنتی در هدف وادار کردن شاه به سلطنت به صورت رهبر فرمایشی سهیم و قادر بودند همراه یکدیگر علیه شاه کار کنند. سفارت آمریکا و پرسنل سیا مدتی توطئه را دنبال میکردند و مکرراً با قرنی ملاقات کرده بودند. با این‌که ظاهراً او را به اجرای کودتا تشویق نکردند، به شاه نیز درباره‌ی جدی بودن توطئه هشدار ندادند. شاه شاید به این دلایل، بدگمان شد که آمریکا و انگلیس پشت سر کودتا بوده‌اند. این ظن اشتیاق او به مستقلتر شدن از غرب را افزود.[۱۴]

پس از کودتای ژوییه‌ی ۱۹۵۸ در عراق که در آن افسران ارتش به فرماندهی ژنرال عبدالکریم قاسم، ملیگرای جوانی که از بسیاری جهات شبیه قرنی بود، سلطنتی محافظه‌کار بسیار همانند حکومت شاه را ناگهان و بیرحمانه برانداختند، نگرانی شاه درباره‌ی ناآرامی داخلی افزایش قابل ملاحظه یافت[15]. قضیه‌ی قرنی و کودتای عراق شاه را ترساند و او را وادار

14. U.S. Embassy, Tehran, «Qarani Affair,»
برخی از جزییات این رویداد، از جمله تلاش آمریکا برای نظارت بر توطئه در مصاحبه‌ای توصیف شد که با مرحوم فریزر ویلکینز وزیر مختار سفارت آمریکا در آن‌زمان که با قرنی ملاقات کرده بود، داشتم. و همچنین مصاحبه با یک وابسته نظامی آمریکا و دو مامور بازنشسته‌ی سیا که مراقب توطئه بودند. یکی از این ماموران بازنشسته معتقد است تصمیم آمریکا به ملاقات با قرنی و هشدار ندادن به شاه به معنی پشتیبانی دوفاکتوی آمریکا از کودتا بود.

۱۵. در مورد قاسم و کودتای عراق نگاه کنید به:
Majid Khadduri, *Republican Iraq* (London: Oxford University Press, 1969).

کرد در ۱۹۵۸ تغییرهایی در سیاست خود دهد که در سالهای بعد باید نشانه‌های ویژه‌ی رژیم او میشد: روز به روز بیشتر در مقابل طبقه‌ی بالای سنتی محتاط و بدگمان شد؛ روند آزادی سیاسی را پایان داد. برنامه‌ی محدود اما بسیار مشهودی برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، از جمله یک مبارزه‌ی ضد فساد و یک برنامه‌ی محدود اصلاحات ارضی را آغاز کرد؛ به ایالات متحد برای دریافت کمک نظامی بیشتر فشار آورد؛ و شروع به بهبود روابط با اتحاد شوروی کرد تا هم شوروی را از براندازی در ایران منصرف کند و هم در چانه‌زنی با آمریکا دست پرتری داشته باشد. اما شاه هیچ تلاش مستقیمی برای بهبود روابط خویش با جناح مصدق‌گرای مخالف انجام نداد و به جای آن روی نظام دوحزبی تکیه کرد تا پایگاه پشتیبانی مصدقیها را به سوی خود جلب کند.

ماجرای قرنی و کودتای عراق برای مخالفان ایرانی نشانه‌های دلگرم‌کننده‌ای بودند. اما مصدقیها در نتیجه‌ی سرکوب دولت و به ویژه بازداشتهای ۱۹۵۷ در حال پراکندگی بودند؛ بیشتر سازمانهای مخالف باقیمانده را یا دولت به سمت خود کشانده بود یا در اثر درگیری در توطئه‌ی قرنی موقتاً ضعیف شده بودند. بنابراین تهدید عمده نسبت به رژیم شاه در این زمان چشم‌انداز تلاش دیگری برای کودتا از جانب افسران ناراضی ارتش، شاید با پشتیبانی مصدقیها یا دیگر عناصر مخالف بود[۱۶]. نیروهای امنیتی شاه نیز کاملاً از این امکان باخبر بودند، اما هیچ تهدید عمده‌ای از این نوع پیش نیامد.

16. U.S. Embassy, Tehran, to Secretary of State, August 14, 1958; U.S. Embassy, Tehran, «Current Political Situation in Iran and Assessment of the Future,» September 4, 1958.

پایه‌گذاری یک دولت بسیار خودمختار، ۱۹۶۳-۱۹۶۰

در ۱۹۶۰ شاه رژیمی ساخته بود که در آن دولت نسبتاً خودمختار بود. در حالی که عمدتاً روی دستگاهِ پیوسته کارآمدترِ سرکوبی خود اتکا داشت، جبهه‌ی ملی و حزب توده، دو سازمانی را که نماینده‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی بودند، کاملاً فرو کوفته بود. توانسته بود نفوذ طبقه‌ی بالای سنتی را هم با تصفیه‌ی بسیاری از نمایندگان آن از دستگاه دولت و جایگزینی آنها با تکنوکراتهای نسبتاً غیرسیاسی کاهش دهد. بورژوازی و جناح تکنوکرات طبقه‌ی متوسط امروزی کوچکتر از آن بودند که نفوذ زیادی اعمال کنند و به هر صورت شدیداً جذب دولت شده بودند. طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقات پایین‌شهری و روستایی بسیار کم‌تحرک و از طریق انواع پیوندهای حمایتی وابسته به طبقه‌ی بالای سنتی ماندند و در نتیجه هنوز بسیار ضعیف بودند.

با این‌همه، طبقه‌ی متوسط امروزی و برخی گروههای دیگر هنوز آن‌قدر قدرتمند بودند که حدودی روی خودمختاری دولت تحمیل کنند و این امکان وجود داشت که جنبش سیاسی وسیعی پدید آید و قید و بندهای وسیعی بر دولت تحمیل کند. رشد اقتصادی سریع نیمه و اواخر ۱۹۵۰ ها اندازه و اهمیت اقتصادی طبقه‌ی متوسط امروزی را افزوده بود و این طبقه به خاطر کوتاهی شاه در اصلاحات بسیار لازم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی روز به روز بی‌آرام‌تر میشد. شبکه‌های سیاسی متعددی بدون سازماندهی چندان محکم وجود داشتند که قادر به تامین رهبری یک جنبش سیاسی جدید متکی بر طبقه‌ی متوسط امروزی بودند: جناح مصدقی جنبش ملی هنوز اساساً دست‌نخورده، هر چند خواب‌رفته، بود. ملیگرایان مستقلی از قبیل علی امینی و حسن ارسنجانی فاقد قدرت جذب نبودند. مصدقیها میتوانستند برای بسیج پشتیبانی روی

میراث جبهه‌ی ملی تکیه کنند؛ و بسیاری از روشنفکران و متخصصان جوان که میتوانستند انرژی تازه‌ای در جنبشی سیاسی متکی بر طبقه‌ی متوسط امروزی تزریق کنند پدید آمده بود.

طبقه‌ی کارگر صنعتی نیز رشد کرده و بالقوه ثروتمندتر شده بود، و طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی پایین‌شهری کاملاً وسیع، هر چند از لحاظ سیاسی غیرفعال، مانده بودند. کوتاهی شاه در اجرای اصلاحات گسترده‌ی اجتماعی و اقتصادی طبقه‌ی پایین‌شهری و بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر صنعتی را هنوز غرق در فقر باقی گذاشته بود و در میان این طبقات ناآرامی میافرید. افزون بر این، یک برنامه‌ی شدید تثبیت قیمتها که در سپتامبر ۱۹۶۰ آغاز شد رکود ملایمی پدید آورد که تا نیمه‌ی ۱۹۶۳ پایید و ناآرامی بیشتری آفرید[۱۷]. بنابراین این طبقه‌ها نیز یک سرچشمه‌ی بالقوه‌ی مخالفت را تشکیل میدادند که مصدقیها، عوامفریبان مردمگرا نظیر بقایی، روحانیون فعالی پیرو سنت کاشانی، و شاید حتا ملیگرایان مستقل میتوانستند آنها را در یک جنبش مردمی بسیج کنند. بالاخره طبقه‌ی بالای سنتی کاملاً قدرتمند مانده بود و هنوز قادر به ایجاد مشکلات جدی برای شاه بود.

اما رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران با ایالات متحد و رشد درآمد نفتی آن به سرعت تواناییهای سرکوب و یارگیری دولت را تقویت میکرد. بنابراین سیاست ایران بسیار سیال بود: شرایط برای سر برآوردن یک جنبش وسیع مخالف آماده بود، اما توانایی دولت برای مقابله با چنین جنبشی به سرعت رشد میکرد. این نیروهای متنازع بین اوایل ۱۹۶۰ و اواخر ۱۹۶۳ نقش خود را بازی کردند. در پایان این دوره دولت ایران توانسته بود همه‌ی حریفان خود را شکست دهد و بیشتر ناآرامی موجود در ۱۹۶۰ را بی‌تاثیر سازد، و در نتیجه بسیار خودمختار شود.

17. Idem, «Quarterly Economic Summary for the Fourth Quarter, 1960,» February 14, 1961; idem, «Recent Actions... to Get Iranian Economy Moving,» July 30, 1963.

نخستین نشانه‌ی این‌که جنبش مردمی مخالفی دوباره در حال پدید آمدن است در ژانویه‌ی ۱۹۶۰ مشاهده شد که حدود هزار نفر از دانش‌آموزان دبیرستانهای تهران نخستین تظاهرات عمومی را که از اواخر ۱۹۵۳ به بعد در ایران برگزار شده بود ترتیب دادند. حدود دویست نفر از تظاهرکنندگان و از جمله چهل و یک نفر غیردانش‌آموز، دستگیر شدند. با این‌که علت بلافصل تظاهرات تصمیم وزارت فرهنگ به افزایش حداقل نمره‌ی قبولی در دبیرستانهای تهران بود، دانشجویان شعارها و پلاکاردهایی در محکوم کردن شاه و رژیم او نیز همراه داشتند. این تظاهرات بلافاصله با فعالیت علنی مخالف دیگری دنبال نشد اما نکوهش شدید تظاهرکنندگان از رژیم شاه به وضوح نشان داد که ناآرامی در حال رشد است[۱۸].

در ماههای پس از تظاهرات دانشجویان، توجه فزاینده‌ای بر انتخابات مجلس بیستم که قرار بود در تابستان ۱۹۶۰ برگزار شود متمرکز شد. این انتخابات نخستین انتخابات در نظام تازه‌ی دوحزبی بود و به خاطر تغییر قانون انتخابات، نخستین انتخاباتی بود که باید در فواصل چهارساله برگزار میشد. تدارک اولیه‌ی انتخابات در فوریه شروع شد. شاه و اقبال، مطمئن از این‌که نظام دوحزبی نوین خواهد توانست ناآرامی مردمی را فرو بنشاند، و نگران از ناآرامی‌های اخیر مرتبط با انتخابات در ترکیه و کره، اعلام کردند انتخابات کاملاً آزاد خواهد بود و نامزدهای مستقل (یعنی غیروابسته به‌دو حزب‌رسمی)، اجازه‌ی‌شرکت در انتخابات دارند. اما شاه به طور خصوصی در ماه مارس به سفیر آمریکا گفت در انتخابات اعمال نفوذ خواهد شد، و به زودی به ساواک دستور داده شد انتخاب نامزدهای مورد نظر شاه را تضمین کند.[۱۹]

18. Idem, «The Students' Demonstration of January 11, 1960,» March 12, 1960.

19. Idem, «Political Parties Prepare for Coming Elections,» March 5, 1960;
←

اعلام آزادی انتخابات از جانب شاه و نیاز بدیهی به اعمال نفوذ در انتخابات برای ایجاد یک مجلس سر به راه صحنه را برای یک رویارویی عمده بین دولت و مخالفان آماده کرد. بسیاری از نامزدهای مستقل فعالیت انتخاباتی را شروع کردند و از آن جمله الهیار صالح، مظفر بقایی، حسین مکی، علی امینی، و گروهی از پشتیبانان امینی که شامل اسداله رشیدیان و سیدجعفر بهبهانی، نوه‌ی آیت‌اله بهبهانی، بودند. تحولی که اهمیت درازمدت خیلی بیشتری داشت این بود که در ماه ژوییه حزب ایران، نهضت مقاومت ملی، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران داریوش فروهر، و یک جناح ضدملکی نیروی سوم به رهبری محمد خنجی ائتلافی تشکیل دادند که به جبهه‌ی ملی دوم معروف شد. دولت که از این افزایش سریع فعالیت مخالف نگران شده بود از راه ارعاب و سرکوب وارد مبارزه شد: اقبال به طور خصوصی تهدید کرد که دست داشتن امینی در ماجرای قرنی را فاش خواهد کرد. بسیاری از مقامهای ساواک که به سنگدلی معروف بودند برای هشدار به مخالفان ناگهان ترفیع گرفتند؛ و ساواک، پلیس، و ارتش به اقداماتی برای جلوگیری از مبارزه‌ی انتخاباتی صالح و دیگر اعضای جبهه‌ی ملی دوم دست زدند.[۲۰]

انتخابات در اوت [شهریور] برگزار و شدیداً دستکاری شد و

idem, «Interim Report on Iran's 20th Majlis Elections,» September 24, 1960, 2; idem, «Summary of Majlis Election Campaign, June 27-July 5,» July 9, 1960.

20. Idem, «Summary of Majlis Election Campaign»; Hassan Mohammadi-Nejad, «Elite-Counterelite Conflict and the Development of a Revolutionary Movement» (Ph.D. diss., Southern Illinois University, 1970), 134-35; U.S. Embassy, Tehran, «Election Developments,» July 28, 1960; idem, «Iran on the Eve of Parliamentary Elections,» July 13, 1960; idem, «Beginning of Voting in Majlis Elections,» August 4, 1960; idem, «Interim Report,» 4-6.

نارضایی عمومی قابل ملاحظه‌ای نسبت به شاه و حکومت آفرید. رهبران احزاب ملیون و مردم برای دستچین کردن نامزدهای برنده با شاه همدستی کردند و معمولاً یک نامزد نیرومند از یک حزب را در مقابل نامزدی ضعیف از حزب دیگر قرار داده بودند. کوتاه‌مدتی پس از آغاز رای‌گیری فهرستی از نامزدهایی که قرار بود پیروز شوند به سفارت آمریکا نشان داده شد که حاکی از آن بود که حزب ملیون ۱۳۰ کرسی از ۲۰۰ کرسی مجلس را خواهد برد و فقط ۴ نامزد مستقل برنده خواهند شد که هیچیک از نامزدهای جناح مخالف میان آنها نیست. همینکه قضیه‌ی نامزدهایی که قرار شده بود برنده شوند پخش شد خیلی از نمایندگانی که قرار بود ببازند و برخی از مقامهای انتخابات کناره‌گیری کردند. خود انتخابات سرشار از تخلفها، از جمله تهدید نامزدها، محدود کردن دسترسی آنها به مطبوعات، تقلب در شمارش آراء و استفاده از برگه‌های از پیش‌نوشته‌شده‌ی رای و اوراق شناسایی جعلی به وسیله‌ی رای‌دهندگانی بود که حکومت اجیر کرده بود. گزارش گسترده‌ی این تخلفها در مطبوعات به رشد نارضایی همگانی افزود. خشونت در حوزه‌های رأی‌گیری به چندین مورد قتل انجامید. در بسیاری از حوزه‌ها در نتیجه‌ی ناآرامی مردمی رای‌گیری به تعویق افتاد یا به کلی متوقف شد و سرانجام در ۲۷ اوت انتخابات باطل شد.[21]

رسوایی انتخابات دو پیامد عمده داشت. نخست آنکه هم شاه و هم احزاب ملیون و مردم به شدت بی‌اعتبار شدند. در مبارزه‌ای که تا حدی به وسیله‌ی ساواک هماهنگ شده بود کوشش شد تخلفهای انتخاباتی به گردن نخست‌وزیر اقبال انداخته شود. اقبال به زودی پس از لغو انتخابات استعفا داد و جای خود را به جعفر شریف‌امامی، از مقامهای دولتی که مناصب مهمی را در دیوانسالاری دولتی عهده‌دار شده بود، داد. اسداله علم بنیانگذار و رهبر حزب مردم نیز به خاطر نقشی که در انتخابات

21. Idem, «Interim Report,» 4-7.

داشت شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت و به زودی از رهبری حزب کناره گرفت. اما این کناره‌گیریها تاثیری در فرو نشاندن ناآرامی همگانی نداشت. دوم آنکه چهره‌های مخالف از قبیل امینی، بقایی و صالح که در انتخابات شرکت کرده اما موضع انتقادی از رژیم شاه را حفظ کرده بودند حیثیت و اشتهار قابل ملاحظه‌ای کسب کردند.[۲۲]

شاه بیدرنگ پس از انتخابات با مقامهای متعددی برای جلوگیری از لطمات بیشتر به رژیم خود دست زد. کوشید با مقصر قلمداد کردن اقبال و اعلام انتخابات جدید، از رسوایی فاصله بگیرد. برای کنترل انتخابات جدید اعلام کرد کسانی که با مصدق مربوط باشند اجازه‌ی شرکت در انتخابات نخواهند داشت و به نیروهای امنیتی دستور داد فهرست تازه‌ای تنظیم کنند. شاه همچنین کوشید با ترکیبی از سرکوب و جلب همکاری، مخالفان را تضعیف و تقسیم کند. امینی اجازه یافت حزب سیاسی جدیدی به نام حزب آزادیخواه تشکیل دهد. به بقایی اجازه داده شد در اوایل سپتامبر یک راهپیمایی بزرگ برگزار کند اما دو هفته بعد بازداشت شد. صالح و دیگر میانه‌روهای جبهه‌ی ملی اجازه داشتند آزادانه به هر جا بروند و برای تصدی مقامهایی در کابینه و سمتهای بالای دیگر در نظر گرفته شده بودند. یک کمیته‌ی دائمی، شامل سران دستگاههای امنیتی دولت تشکیل شد تا رشد ناآرامیها را زیر نظر داشته باشد و در اوایل سپتامبر هر گونه تجمع سیاسی بدون کسب اجازه ممنوع شد.[۲۳]

22. Ibid., 5; idem, «Resignation of Mardom Party Head Assadollah Alam,» September 24, 1960.

23. Idem, «Interim Report,» 9, 13; idem, «Preliminary Observations on Majles Elections,» December 5, 1960; idem, «Political Parties: Recent Developments,» October 11, 1960; idem, «Post-Eqbal Activities of Mozafar Baqai and 'Guardians of Freedom,'» September 1, 1960; idem, «Arrest of Mozafar Baqai,» September 17, 1960; idem, «Alayar Saleh and the Coming Elections,» December 21, 1960, 9.

این اقدامها موقتاً فعالیت آشکار مخالفان را متوقف کرد. با این‌همه، امینی به زودی با سازمان دادن گروهی از نامزدهای مستقل شامل سید جعفر بهبهانی و محمد درخشش که رهبری یک سازمان مهم معلمان را بر عهده داشت شروع به آماده شدن برای انتخابات جدید کرد. رهبران جبهه‌ی ملی صالح، سنجابی و محمدعلی کشاورز صدر نیز شروع به آماده شدن برای انتخابات کردند؛ و همچنین بقایی و ملکی. کوتاه‌مدتی پس از آن‌که انتخابات در ژانویه‌ی ۱۹۶۱ [دی ۱۳۳۹] آغاز شد شاخه‌ی دانشجویی جبهه‌ی ملی یک‌رشته تظاهرات بزرگ (با جمعیتهای تا بیست هزار نفر) برای اعتراض به تخلفهای انتخاباتی سازمان داد. این تظاهرات را نیروهای امنیتی یا گروههای اوباشی که رشیدیان‌ها و متحدان آنها اجیر کرده بودند در هم شکستند، و بقایی و بسیاری از رهبران دانشجویان بازداشت شدند. در ۳۰ ژانویه گروهی از رهبران جبهه‌ی ملی چندین هفته در سنا بست نشستند تا به تقلبهای انتخاباتی و اقدامات شدید نیروهای امنیتی اعتراض کنند، در برخی از استانها هم خشونتهایی در انتخابات بروز کرد و به کشته شدن بسیاری انجامید. مجلس جدید که در اوایل فوریه [۲ اسفند] افتتاح شد پر از متحدان شاه بود و از پشتیبانی مردمی بیشتری نسبت به پیشینیان خود برخوردار نبود، هر چند شاه در تلاش برای جلب همکاری جناح میانه‌روی جبهه‌ی ملی اجازه داد صالح یک کرسی به دست آورد.[۲۴]

صحنه‌سازی تقلب‌آمیز مجدد انتخابات مجلس بیستم ناآرامی

24. Idem, «Preliminary Observations on Majles Elections»; idem, «Recent Election Activities of the National Front and the Guardians of Freedom,» January 26, 1961; idem, «Opposition Activities and Resulting Disturbances in Tehran,» February 11, 1961; idem, «Election Violence in Borujen,» March 20, 1961; U.S. Embassy, Tehran, to Secretary of State, May 4, 1961; U.S. Embassy, Tehran, «Majlis Elections: Part II, Analysis of New Majlis,» April 25, 1961.

مردمی را باز هم دامن زد. تظاهرات دانشجویی ادامه یافت، و شاه را وادار به تعطیل دانشگاه تهران کرد. صالح از موقعیت خود در مجلس جدید برای راه انداختن حمله‌های علنی به رژیم استفاده کرد. در شورشهای نیمه‌ی مارس در تهران هشت تظاهرکننده کشته و عده‌ی بسیار بیشتری مجروح شدند. در اواخر آوریل درخشش اعتصابی از معلمان به راه انداخت تا به برنامه‌ی حکومت برای اصلاح شرایط کار معلمان اعتراض کند. در راهپیمایی معلمان در جلوی مجلس در دوم ماه مه [۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰]، پلیس یکی از تظاهرکنندگان را به قتل رساند.[۲۵]

شدت ناآرامی مردمی موید نیاز به اقدامهای کاریِ جدید بود. مقامهای آمریکا فشار ملایم اما جدی به شاه برای گسترده‌تر کردن پایگاه پشتیبانی خود و اجرای اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را آغاز کردند. پرسنل سفارت آمریکا و سیا در تهران نیز شروع به ملاقات با چهره‌های مخالف از قبیل شاهپور بختیار، عبدالرحمن برومند، داریوش فروهر، محمدعلی کشاورز صدر، هدایت‌اله متین دفتری، الهیار صالح، و کریم سنجابی کردند و جویای نظرهای آنان شدند و آنان را به اتخاذ مواضع ملایمتر تشویق کردند.[۲۶] شاه در پاسخ بحرانی شدن جو و لابد همچنین فشار آمریکا، سرانجام شروع به اجرای یک برنامه‌ی گسترده‌ی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی کرد.

اما روشن بود که طبقه‌ی بالای سنتی با اصلاحات گسترده مخالفت خواهد کرد. بنابراین شاه دو گام مهم برای تضعیف قدرت سیاسی این طبقه برداشت. نخست، در نیمه‌ی مارس ۱۹۶۱ به طور ناگهانی سپهبد بختیار را از ریاست ساواک برکنار کرد و جای او را به سرلشگر حسن

25. *New York Times,* February 26, 1961, 14:2, and March 12, 1961, 9:4; U.S. Embassy, Tehran, to Secretary of State, May 17, 1961, and May 18, 1961.

۲۶. مصاحبه با استوارت راکول و فیلیپس تالبوت، که به ترتیب وزیر مختار سفارت آمریکا در تهران و معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاورنزدیک و آسیای جنوبی بودند؛ و اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۲ ـ ۲۰.

پاکروان داد که در آن‌زمان معاون بختیار بود. بسیاری از مقامهای دیگر امنیتی نیز برکنار شدند. از زمان کنار گذاشتن زاهدی، بختیار نماینده‌ی اصلی طبقه‌ی بالای سنتی بود. در مقام سرپرستی ساواک دومین مرد قدرتمند ایران شده بود و خیلیها باور داشتند که علیه شاه توطئه میکند.[۲۷] برکناری بختیار و دیگر مقامهای امنیتی تضمین کرد که در رویارویی آینده با طبقه‌ی بالای سنتی نیروهای امنیتی زیر کنترل محکمتر شاه خواهند بود. دوم، شاه در ماه مه شریف‌امامی را برکنار کرد و امینی را به نخست‌وزیری برگزید. امینی بر رغم این‌که از ثروتمندان خانواده‌های ایران بود، نسبتاً مترقی و از این‌رو مورد ضدیت طبقه‌ی بالای سنتی بود. مقامهای آمریکا برای شاه روشن ساخته بودند که امینی را بهترین نامزد نخست‌وزیری میدانند هر چند ظاهراً به طور صریح وی را برای انتصاب امینی تحت فشار قرار نمیدادند.[۲۸] انتصاب امینی دولت ایران را برای نخستین‌بار در دست حکومتی قرار داد که آمادگی اجرای اصلاحات را داشت.

امینی به سرعت با قبول کلیه‌ی درخواستهای معلمان و انتصاب درخشش به وزارت فرهنگ اعتصاب معلمان را پایان داد. با توقیف بسیاری از افسران و مقامات حکومت قبلی و ممنوع‌الخروج کردن بقیه مبارزه علیه فساد را شروع کرد. در ۱۱ ماه مه مجموعه‌ی اصلاحاتی را که

27. Barry Rubin, *Paved with Good Intentions* (New York: Oxford University Press, 1980),

برای گزارش تخیلی جالبی از توطئه‌ی منسوب به بختیار نگاه کنید به:

Gérard de Villier, *S.A.S. contre C.I.A.* (Paris: Plon, 1965).

۲۸. استوارت راکول و فیلیپس تالبوت (زیرنویس ۲۶) هر دو قویاً منکر آنند که شاه صریحاً برای روی کار آوردن امینی زیر فشار قرار گرفت اما معتقدند احتمالاً تحت تاثیر تایید صریح آمریکا از امینی قرار گرفت. شاه بعدها اظهار داشت تحت فشار بوده است. نگاه کنید به:

Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History* (New York: Stein and Day, 1980), 22.

برای حل بحران اقتصادی رو به تزاید ایران طرح شده بود و یک برنامه‌ی اصلاحات ارضی را اعلام کرد که آن‌را زیر نظر حسن ارسنجانی که به وزارت کشاورزی گمارده شده بود قرار داد. شاه برای تسهیل تلاشهای امینی و ساکت کردن انتقادهای پراکنده درباره‌ی انتخابات تازه برگزارشده، مجلس را منحل و انتخابات جدید را اعلام کرد.[۲۹]

اصلاحات امینی مورد مخالفت سرسختانه‌ی طبقه‌ی بالای سنتی قرار گرفت که به زودی شروع به تحریک علیه وی کرد. مخالفان امینی در طبقه‌ی بالای سنتی گروههای متعدد و به هم مربوطی را شامل میشدند. فعالترین آنها شبکه‌ی رشیدیان‌ها بود، که از سالها پیش وجود داشت و در کودتای ۱۹۵۳ نقش مهمی بازی کرده بود. چیزی از انتصاب امینی نگذشته رشیدیان‌ها سازمانی به نام مجاهدان و مدافعان قانون اساسی تشکیل دادند که علناً از یک برنامه‌ی اصلاحی هواداری میکرد اما در واقع در پی احیای وضع موجود پیش از امینی بود. اعضای این سازمان عمدتاً ارباب عمده‌ی کسب و کار و رهبران بازار بودند که بسیاری از آنها پیوندهای حمایتی با اعضای‌طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی پایین‌شهری داشتند. رشیدیان‌ها سازمان راستگرای کوچکی هم در دانشگاه تهران راه انداختند که اغلب با پشتیبانان جبهه‌ی ملی وارد زد و خورد میشدند. رشیدیان‌ها در پاییز ۱۹۶۱ از طریق این شبکه راهپیماییهای منظمی راه میانداختند که تا پنج هزار نفر در آن شرکت میجستند. دو گروه کوچکتر وابسته به طبقه‌ی بالای سنتی یکی گروه مترقی آرامش و دیگری «انجمن دوستان» سید جعفر بهبهانی بود، که هر دو پیوند سستی با شبکه‌ی رشیدیان داشتند اما عمدتاً به صورت وسیله‌ی پیشرفت رهبران خود خدمت میکردند. تیمور بختیار نیز که پس از برکناری از ریاست ساواک دسیسه‌های خود را افزایش داده بود و خیلی از اعضای طبقه‌ی بالای

29. U.S. Embassy, Tehran, to Secretary of State, May 1, 1961; *Keesing's Contemporary Archives,* July 21-28, 1962, 18882.

سنتی او را نامزد آرمانی خود برای جانشینی امینی میدانستند پیوند سستی با رشیدیان‌ها داشت.[۳۰]

آخرین سرچشمه‌ی مخالفت طبقه‌ی بالای سنتی با امینی روحانیت شیعه بود. ظهور یک جنبش حقوق زنان در ۱۹۵۹ و اعمال یک قانون اصلاحات ارضی در ۱۹۶۰ [۱۳۳۹] بسیاری از روحانیت را خشمگین کرده بود و باعث پیدایش مجدد مخالفت روحانیان با دولت شده بود. پس از درگذشت آیت‌اله بروجردی تقیه‌گرا در ماه مارس ۱۹۶۱ و انتصاب امینی به نخست‌وزیری جناح روحانی برجسته‌ای به رهبری آیت‌اله بهبهانی شروع به همکاری نزدیک با دیگر اعضای جناح مخالف در طبقه‌ی بالای سنتی علیه امینی و برنامه اصلاحات او کرد. مهمتر برای آینده آنکه آیت‌اله نسبتاً کهتری به نام روح‌اله الموسوی خمینی که در اوایل ۱۹۶۰ ها در میان طلبه‌ها پیروان بسیاری جمع کرده بود نیز مستقلاً شروع به تبلیغ علیه امینی کرد. [امام] خمینی، بسیار همانند کاشانی که در این زمان غیرفعال شده بود و در ۱۹۶۲ درگذشت، قادر به بسیج گروههای وسیعی از طبقات پایین و متوسط سنتی بود که در عمل ائتلاف تازه‌ای بین این طبقه‌ها و طبقه‌ی بالای سنتی میافرید.[۳۱]

انتصاب امینی به نخست‌وزیری مخالفان مصدقی را که نه‌فقط اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بلکه دمکراتیک شدن نظام سیاسی را میخواستند، راضی نکرد. بنابراین مصدقیها هم با امینی مخالفت کردند.

30. U.S. Embassy, Tehran, «Conservative Groups Opposing the Amini Government,» February 8, 1962; idem, «Reflections on the Azmudeh and Aramesh Affairs,» July 12, 1961; Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1971), 51-52.

31. Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran,* chap.4; U.S. Embassy, Tehran, «Telegram of Ayatollah BEHBEHANI to Shah,» February 14, 1962; idem, «Some Comments on Recnt Religious Agitation in Iran,» December 29, 1962,

نخستین تجلی مخالفت مصدقیها با امینی در ۱۸ مه بروز کرد که جبهه‌ی ملی دوم یک راهپیمایی برای درخواست انتخابات جدید برگزار کرد که در آن حدود هشتاد هزار نفر شرکت داشتند و بزرگترین جمعیتی بود که پس از دوران مصدق در ایران گرد میامد. چندین هفته بعد امینی با رهبران جبهه‌ی ملی ملاقات و موافقت کرد در ازای تعهد جبهه‌ی ملی به خودداری از تظاهرات دیگر، انتخابات را برگزار کند. اما این توافق چون امینی نتوانست انتخابات را در برنامه‌ی کار قرار دهد و شروع به حمله‌ی علنی به جبهه‌ی ملی کرد به سرعت به هم خورد. جبهه‌ی ملی در پاسخ راهپیمایی بزرگ دیگری در ۲۱ ژوییه به راه انداخت. امینی به جبهه‌ی ملی هشدار داده بود این راهپیمایی را برگزار نکنند و نیروهای امنیتی را برای در هم شکستن آن گسیل کرد؛ ۱۵۰ نفر از تظاهرکنندگان و از جمله تمام رهبران بالای جبهه‌ی ملی، دستگیر شدند. امینی در هم شکستن گروه در حال رشد فعالان دانشجویی خارج را نیز آغاز کرد. در ماه اوت رهبران جبهه‌ی ملی دوباره قول دادند از برگزاری تظاهرات بزرگ جلوگیری کنند و با این‌که در زمستان اعتراضهای پراکنده‌ای رخ داد، این توافق تا چند ماه رعایت شد. آنگاه چون پیشرفتی در جهت انجام انتخابات جدید دیده نمیشد، جبهه‌ی ملی در اوایل دسامبر سازماندهی یک راهپیمایی بزرگ را آغاز کرد. امینی حاضر نشد اجازه‌ی برگزاری این راهپیمایی را صادر کند و در نتیجه رهبری جبهه‌ی ملی با سرافکندگی آن‌را لغو کرد. دانشجویان دانشگاه تهران که از این ضعف اراده سرخورده بودند به هر صورت راهپیمایی را به نوعی برگزار کردند و تنشهایی جدی درون جبهه‌ی ملی دوم آفریدند. جنجال دیگر هنگامی پیش آمد که در اوایل ژانویه‌ی ۱۹۶۲ بقایی از زندان آزاد شد و بیدرنگ یک راهپیمایی بزرگ به راه انداخت.[۳۲]

32.*New York Times,* May 19, 1961, 11:6, and July 22, 1961, 3:7; U.S. Embassy, Tehran, to Secretary of State, June 12, 1961, June 19, 1961, ←

در اواخر ژانویه که یک‌رشته تظاهرات خشونت‌آمیز تهران را تکان داد جبهه‌ی ملی دوم دچار عقب‌نشینی دیگری شد. نخستین آنها در ۲۱ ژانویه رخ داد که پنج هزار دانشجوی دانشگاه تهران برای اعتراض به توقیف سه دانشجو به اتهام شرکت در فعالیتهای جبهه‌ی ملی به راهپیمایی پرداختند. واحدهای پلیس و شبه‌نظامی بیرحمانه در آنچه به قول یکی از شاهدان ماجرا «حمله‌ی مغول» بود به معترضان حمله کردند.[۳۳] در ناآرامیهای بعدی در چند روزه‌ی بعد یکی از تظاهرکنندگان کشته، صدها تن مجروح، و صدها نفر نیز دستگیر شدند که بیشتر رهبران جبهه‌ی ملی دوم در میان آنها بودند. جبهه‌ی ملی که با این بازداشتها تضعیف شده بود در اثر کوتاهی خود در کنترل تظاهرکنندگان و سازمان دادن یک اعتصاب موفق باز هم اعتبار خود را از دست داد. سازمان دانشجویان رشیدیان هم در تظاهرات دست داشت؛ اسداله رشیدیان، سید جعفر بهبهانی، و بسیاری از یاران آنها دستگیر شدند، و تیمور بختیار تبعید شد.[۳۴] امینی پس از این تظاهرات سانسور مطبوعات را افزایش داد.[۳۵]

September 11, 1961, September 18, 1961, December 6, 1961, December 11, 1961, and January 6, 1962; U.S. Embassy, Tehran, «General Pakravan's Attitude Toward the Amini Government,» July 31, 1961.

تصمیم شاه به دادن اختیارات ویژه به امینی در ۱۱ نوامبر توانایی امینی برای سرکوب جبهه‌ی ملی در این دوره را بالا برد. نگاه کنید به:

Keesing's Contemporary Archives, July 21-28, 1962, 18882.

33. U.S. Embassy, Tehran, «Political Disturbances in Tehran January 21-January 25,» February 3, 1962, 3.

۳۴. بختیار به توطئه علیه شاه در تبعید با پشتیبانی حکومت عراق ادامه داد. در اواخر ۱۹۶۰ ها شبکه‌ی متنوعی جور کرده بود که از حزب توده، دانشجویان چپ خارج از کشور، اعضای واخورده‌ی طبقه‌ی بالای سنتی، و برخی از عناصر عشایر در آن یافت میشدند. بختیار در اوت ۱۹۷۰ ظاهراً به وسیله‌ی ساواک ترور شد. نگاه کنید به فصل ۵.

35. Ibid.; idem, «Government Warns Tehran Press against Irresponsibility,» February 6, 1962.

با این‌که بیشتر رهبران جبهه‌ی ملی به زودی از زندان آزاد شدند، جبهه‌ی ملی بیشتر نیروی حرکت خود را از دست داده بود و دیگر هرگز تهدیدی جدی علیه رژیم شاه نشد. این به دو علت رخ داد. نخست، برنامه‌ی اصلاحات امینی نسبتاً مردمپذیر بود و بسیاری از ایرانیان به ویژه اعضای طبقه‌ی متوسط امروزی را به همکاری جلب کرد و پایگاه پشتیبانی جبهه‌ی ملی را تضعیف کرد. دوم، جبهه‌ی ملی روز به روز بیشتر به یک جناح میانه‌رو همراه با صالح و حزب ایران و یک جناح تندرو عمدتاً شامل دانشجویان و اعضای نهضت مقاومت ملی که در ماه مه ۱۹۶۱ به نام نهضت آزادی ایران تجدید سازمان یافته بود، تقسیم میشد. این‌دو جناح که از نیمه‌ی ۱۹۵۰ ها در درون جناح مصدقی جنبش ملی وجود داشت، اکنون مکرراً بر سر مسائل سازمانی و این مسأله که آیا تاکتیکهای رویارویی بیشتری اتخاذ شود یا نه برخورد داشتند. بیمیلی جناح میانه‌رو به مبارزه با امینی در تابستان و پاییز ۱۹۶۱ و برخورد غیرماهرانه‌ی آن با رویدادهای دسامبر ۱۹۶۱ و ژانویه‌ی ۱۹۶۲ تشنج بین دو جناح را بسیار افزایش داده بود و جبهه‌ی ملی دوم را به طور جدی تضعیف کرد. به علاوه، امینی و شاه با تشویق میانه‌روها به کار درون رژیم و سرکوب شدید تندروها ماهرانه این تشنجها را تشدید میکردند. و ساواک هم شدیداً درون جبهه‌ی ملی نفوذ کرده بود و برای تشدید اختلاف دو جناح فعالیت میکرد. این دسته‌بندیها سرانجام هنگامی که بازرگان و بسیاری از یارانش ناگهان کنگره‌ی دسامبر ۱۹۶۲ آن‌را ترک کردند و به همکاری خود با جبهه‌ی ملی پایان دادند، به تجزیه‌ی جبهه‌ی ملی دوم انجامید.[۳۶]

اصلاحات امینی و موفقیت او در تضعیف جبهه‌ی ملی دوم و مخالفت طبقه‌ی بالای سنتی، در تابستان ۱۹۶۲ در برخی از محافل برای

36. Chehabi, «Modernist Shi'ism and Politics,» chap. 5; Mohammadi-Nejad, «Elite-Counterelite Conflict,» 129-32.

او اعتبار قابل ملاحظه‌ای به بار آورده بود. این امکان مطرح میشد که ممکن است او به زودی، به خصوص اگر میتوانست انتخابات مجلس را که هنوز برگزار نشده بود کنترل کند، در موقعیتی باشد که شاه را به مبارزه بخواند. به علاوه ملیگرایان مستقل دیگری از قبیل حسن ارسنجانی نیز به قدر کافی برجسته شده بودند که تهدید بالقوه‌ای برای برتری شاه باشند. در نتیجه، شاه در ژوییه‌ی ۱۹۶۲ امینی را برکنار کرد و اسداله علم را به جانشینی او برگزید. ارسنجانی مدتی سمت وزارت کشاورزی را حفظ کرد اما آنگاه در مارس ۱۹۶۳ برکنار شد.

شاه در ماههای پس از برکنار کردن امینی شروع به همراهی آشکارتر با جنبش اصلاحات کرد و برنامه‌ی اصلاحات ارضی را علناً ستود و فرمانهایی برای انواع دیگری از اصلاحات صادر کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۳ او یک برنامه‌ی گسترده‌ی اصلاحی را مطرح کرد که آن‌را انقلاب سفید نامید و تصویب کل آن‌را به همه‌پرسی ملی گذارد. انقلاب سفید در ابتدا شامل شش ابتکار عمده بود: گسترش برنامه‌ی اصلاحات ارضی، برنامه‌ی سهیم شدن کارگران در سود، ملی شدن جنگلها و مراتع، فروش سهام کارخانجات دولتی، اعطای حق رأی به زنان، و ایجاد سپاه دانش. ابتکارهای دیگری هم پس از آن افزوده شدند، از جمله سپاه بهداشت، سپاه ترویج و آبادانی، مبارزه‌ی ضد گرانفروشی، ملی شدن منابع آب، و تدارک آموزش همگانی و بهداشت همگانی رایگان. انقلاب سفید با آنکه مکرراً از جانب منتقدان شاه استهزا شده بر معیارهای زندگی بسیاری از ایرانیان تاثیری بسیار چشمگیر داشت. مهمترین جنبه‌ی آن برنامه‌ی اصلاحات ارضی بود که هنگامی که در سپتامبر ۱۹۷۱ رسماً پایان یافت تقریباً نیمی از دهقانان ایرانی را صاحب زمین کرده بود.[۳۷]

37. U.S. Embassy, Tehran, «Some Reflections on Current Political and Economic Developments in Iran,» November 28, 1962; Rouhollah K. Ramazani, «Iran's 'White Revolution': A Study in Political Development,» *International Journal of Middle East Studies* 5 (April 1974), 124-39; Eric

←

انقلاب سفید سه پیامد بلندمدت بسیار مهم برای سیاست ایران داشت: نخست آنکه تواناییهای یارگیری دولت را بسیار افزود و شاه را قادر ساخت از خود تصویر یک رهبر مترقی بسازد و به این ترتیب پشتیبانی مردمی مخالفان را تضعیف کند. به خصوص در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها که برنامه‌ی اصلاحات ارضی هنوز در حال اجرا بود و دیگر اصلاحات هنوز نیروی حرکتی داشتند این واقعیت داشت. دوم، برنامه‌ی اصلاحات ارضی با خرد کردن بیشتر املاک بزرگ کشاورزی تقریباً همه‌ی زمینداران بزرگ ایران را از میان برداشت و بنابراین اساساً طبقه‌ی بالای سنتی را نابود کرد. سوم، برنامه‌ی اصلاحات ارضی همراه با رشد سریع اقتصادی ایران، بسیاری از دهقانان ایرانی را به کوچ به مناطق شهری واداشت و رده‌های طبقه‌ی پایین‌شهری را متورم ساخت. این کوچندگان باید کانون مرکزی ناآرامیهای انقلابی اواخر ۱۹۷۰ میشدند.

برنامه‌ی اصلاحات شاه فعالیت مخالف قابل ملاحظه‌ای پدید آورد که شدیداً سرکوب شد. روحانیت که علیه قانون مربوط به زنان و اصلاحات ارضی تبلیغ میکرد فعالیت مخالف را پس از آنکه خود شاه به تقویت اصلاحات پرداخت افزایش داد. فعالان روحانی در اوایل پاییز ۱۹۶۲ [۱۳۴۱] برای اعتراض به این اصلاحات تظاهرات عمومی بزرگی در شهر قم برگزار کردند. اواخر نوامبر [۱۰ آذر] تظاهرات مشابهی در تهران سازمان داده شد اما پس از آنکه علم اعلام کرد فرمان سلطنتی مبنی بر اجازه‌ی رای دادن برای زنان قوت قانونی نیافته، لغو شد. اعلام انقلاب سفید در ژانویه‌ی ۱۹۶۳ [بهمن ۴۱] و انجام یک همه‌پرسی ساختگی برای مشروعیت بخشیدن به آن باعث فعالیت مخالف بیشتر شد. جبهه‌ی ملی دوم همه‌پرسی را محکوم کرد و در نتیجه شاه دستور بازداشت همه‌ی رهبران و بسیاری از هواداران آنرا صادر کرد. رهبران جناح

Hooglund, *Land and Revolution in Iran, 1960-1980* (Austin: University of Texas Press, 1982), chap. 5.

میانه‌رو سرانجام در سپتامبر ۱۹۶۳ از زندان آزاد شدند، اما بازرگان و دیگر رهبران جناح تندرو در اکتبر ۱۹۶۳ محاکمه و به زندانهای دو تا ده سال محکوم شدند. با این‌که در سپتامبر ۱۹۶۳به رهبری جبهه‌ی ملی دوم تظاهرات پراکنده‌ای انجام گرفت، این بازداشتها جبهه‌ی ملی را به عنوان یک نیروی سیاسی کارامد از این زمان به بعد از میان برداشت.[۳۸]

روحانیت شیعه نیز نسبت به اعلام انقلاب سفید واکنش نیرومندی نشان داد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۳ [بهمن ۴۱] تظاهرات پراکنده‌ای برگزار شد و بازار تهران سه روز تعطیل شد، که منجر به بازداشت بسیاری از روحانیون، از جمله [امام] خمینی شد. این تظاهرات، بر خلاف تظاهرات سازمان‌داده‌ی جبهه‌ی ملی دوم که عمدتاً از طبقه‌ی متوسط امروزی تشکیل میشد، عمدتاً متکی بر طبقه‌های پایین و متوسط سنتی بود. روحانیت تظاهرات دیگری نیز در مارس و آوریل در مشهد، تبریز، و قم سازمان داد. شورشهای عشیره‌ای خشونت‌آمیزی نیز در این دوره رخ دادند. طی ایام سنتی عزاداری شیعیان در ماه محرم که در اوایل ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] به اوج خود رسید، بسیاری از دسته‌های عزاداری و سخنرانیهای وعاظ خصلتی بسیار سیاسی به خود گرفتند. به ویژه [امام] خمینی حمله‌ی تعیین‌کننده‌ای به شاه کرد و به فوریت بازداشت شد. این بازداشت تظاهرات بزرگی را در تهران برانگیخت که نیروهای امنیتی وحشیانه به آن حمله کردند. شورشهای خشونت‌آمیز ادامه یافتند و به شهرهای دیگر گسترش یافتند، و معترضان به ساختمانهای دولتی و زنان بدون حجاب حمله میکردند. صدها شهروند به دست نیروهای امنیتی کشته شدند، هزارها نفر مجروح شدند، و صدها نفر بازداشت شدند تا شورش چند روز بعد خاتمه یافت. [امام] خمینی تا اوت ۱۹۶۳ در زندان

38. U.S. Embassy, Tehran, «Some Comments on Recent Religious Agitation in Iran,» December 29, 1962; Chehabi, «Modernist Shi'ism and Politics,» chap. 5.

ماند. در اکتبر ۱۹۶۴ [۴ آبان ۴۲] علناً «توافقنامه‌ی منزلت نیروها» [نوعی کاپیتولاسیون] را، که طبق آن پرسنل نظامی آمریکا که در ایران خدمت میکردند از امتیازها و مصونیتهای دیپلماتیک معینی برخوردار میشدند، محکوم کرد. بازداشت و سپس نخست به ترکیه و آنگاه عراق تبعید شد و تا ۱۹۷۸ آنجا ماند.[۳۹]

سیاست دولت بسیار خودمختار، ۱۹۷۷-۱۹۶۴ [۱۳۵۶-۱۳۴۳]

سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] را میتوان سالی که در آن سرانجام یک دولت بسیار خودمختار در ایران مستقر شد دانست. طبقه‌ی متوسط امروزی در اثر فروپاشی جبهه‌ی ملی دوم، سازمان سیاسی عمده‌ای که نماینده‌ی این طبقه بود، بسیار تضعیف شده بود. جایگزینی ملیگرایان مستقلی چون امینی و ارسنجانی با وفاداران و تکنوکراتهای غیرسیاسی، و خصلت روز به روز شخصی‌تر و متمرکزتر دستگاه دولت، با کاهش نقش طبقه‌ی متوسط امروزی در اداره‌ی دولت، آن‌را باز هم بیشتر تضعیف کرد. طبقه‌ی بالای سنتی پیش از این در اوایل ۱۹۶۳ بیشتر نفوذ خود را در نتیجه‌ی کنترل شاه بر مجلس و انتصاب امینی و علم به نخست‌وزیری از دست داده بود. نمایندگان طبقه‌ی بالای سنتی از قبیل تیمور بختیار و رشیدیان‌ها

۳۹. نگاه کنید به زیرنویس قبلی و:
U.S. Department of State, Bureau of Intelligence and Research, «The Iranian Riots and Their Aftermath, RNA-30,» June 26, 1963; U.S. Embassy, Tehran, «Year End Report on the Political Situation in Iran,» December 31, 1963; Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University Press of Virginia, 1975), 361-63.

در برکنار کردن امینی و توقف برنامه‌ی اصلاحات ارضی، که به زودی این طبقه را اساساً نابود کرد، ناموفق مانده بودند. بورژوازی ایران ضعیف و مطیع دولت، بدون نقش قابل توجهی در سیاست، ماند. طبقه‌ی کارگر صنعتی پس از فروپاشی حزب توده نتوانسته بود تاثیر چندانی در دولت داشته باشد و به طور ضمنی بر طبقه‌ی متوسط امروزی که اکنون ضعیف بود تکیه داشت. به همین نحو عناصر طبقه‌ی متوسط و پایین سنتی برای تاثیر بر دولت به اتحاد با طبقه‌ی بالای سنتی یا طبقه‌ی متوسط سنتی تکیه داشتند. در نتیجه این طبقات نیز امکانهای عمده‌ی خود برای تاثیر بر دولت را در پایان ۱۹۶۳ از دست داده بودند.

در سالهای پس از آن دولت همه‌ی شکلهای مخالفت با رژیم شاه را به شدت سرکوب کرد و به توسعه‌ی نهادها و ساختکارهایی برای یارگیری از طبقه‌ی متوسط امروزی، طبقه‌ی کارگر صنعتی، و دیگر گروههای کلیدی جامعه ادامه داد و پشتیبانی مخالفان در میان این گروهها را تضعیف کرد. در نتیجه سازمانها و چهره‌هایی که سرچشمه‌های عمده‌ی مخالفت با رژیم شاه در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها بودند در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها به سرعت ناپدید شدند.

سرکوب شدید ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ و دسته‌بندیهای روزافزون درون جبهه‌ی ملی مخالفان مصدق‌گرا را در پاییز ۱۹۶۳ به طور جدی از هم گسیخته بود. دسته‌ی تندرویی شامل گروه دانشجویی جبهه‌ی ملی و رهبران جوانتری چون شاهپور بختیار، داریوش فروهر، و هدایت‌اله متین دفتری در اواخر ۱۹۶۳ شروع به انتقاد از صالح و دیگر میانه‌روهای جبهه‌ی ملی که به نظر آنان غیرمصمم و بیش از حد سازشکار بودند کردند. صالح نیز به نوبه‌ی خود با امینی مذاکراتی برای تشکیل یک ائتلاف متحد مخالفان کرد. خود مصدق در اوایل ۱۹۶۴ با نوشتن نامه‌های متعدد در انتقاد از میانه‌روها و پشتیبانی از تندروها وارد دعوا شد. صالح به زودی از جبهه‌ی ملی استعفا داد و پس از آن از لحاظ سیاسی غیرفعال ماند. جناح تندرو به اعضای نهضت آزادی ایران و چند

گروه دیگر پیوست تا سازمان جدیدی تشکیل دهد که به جبهه‌ی ملی سوم معروف شد. پس از یک‌رشته بازداشت در اوایل ۱۹۶۴ و اوایل ۱۹۶۵، جبهه‌ی ملی سوم زیرزمینی شد و به صورت شبکه‌ای از سلولها سازمان یافت. در اوایل ۱۹۶۶ بیشتر رهبران آن یا در زندان و یا تحت مراقبت دقیق نیروهای امنیتی بودند و این سازمان به زودی غیرفعال شد. رهبران نهضت آزادی تا ۱۹۶۶ در زندان ماندند و بنابراین این سازمان نیز در این دوره (در داخل ایران) غیرفعال شد. جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی هر دو در ۱۹۷۷ با پیدا شدن نخستین نشانه‌های ناآرامی انقلابی دوباره سر برآوردند.[۴۰]

بیشتر ملیگرایان مستقل و فرصت‌طلبان سیاسی که در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها برجستگی داشتند نیز پس از ۱۹۶۳ از لحاظ سیاسی غیرفعال شدند. امینی زیر مراقبت نیروهای امنیتی بود و مکرراً تهدید به بازداشت میشد. ارسنجانی پس از برکناری از وزارت کشاورزی مدت کوتاهی به عنوان سفیر ایران در ایتالیا خدمت کرد اما سپس به ایران برگشت و بی‌سر و صدا به کار حقوقی پرداخت تا در ۱۹۶۹ (به مرگ طبیعی) درگذشت. ابتهاج که در اواخر ۱۹۶۱ به اتهام فساد توقیف شده بود تا اوایل ۱۹۶۴ آزاد نشد، و پس از آن غیرفعال ماند. بسیاری از دیگر ملیگرایان مستقل با مقامهای پردرآمد در دیوانسالاری دولتی یا بخش خصوصی به همکاری جلب شدند. بقایی پس از ۱۹۶۳ فعالیت مختصری داشت و انتقادهای ملایمی از رژیم شاه میکرد، اما فقط به این علت که

40. U.S. Embassy, Tehran, «Recent Developments in the National Front,» April 29, 1964; idem, «Semi-Annual Assessment of the Political Situation in Iran,» February 4, 1965, 4-5; idem, «Semi-Annual Assessment of the Political Situation in Iran,» February 19, 1966, 12; idem, «The State of the Hard-Core Non-Communist Opposition in Iran,» April 21, 1969.

که در اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۰، بازچاپ شده است؛

Mohammadi-Nejad, «Elite-Counerelite Conflict,» 142-43.

ساواک فکر میکرد فعالیتهای او به تفرقه در مخالفان کمک خواهد کرد. آرامش مدتی به عنوان سرپرست سازمان برنامه خدمت کرد اما در ۱۹۶۵ به علت فعالیت مخالف بازداشت شد؛ وی در اکتبر ۱۹۷۳ [۱۳۵۲] ظاهراً پس از تلاش برای تاسیس یک گروه چریکی در تیراندازی با پلیس کشته شد. درخشش پس از برکناری از وزارت فرهنگ در ۱۹۶۲، چندین‌بار بازداشت شد اما مقامهای فرعی چندی نیز در دیوانسالاری دولت به او داده شد؛ او دیگر تهدیدی برای رژیم نبود. پزشکپور و پان‌ایرانیستها پس از ۱۹۶۳ فعال و اندکی انتقادی نسبت به رژیم ماندند اما ظاهراً مثل بقایی از پشتیبانی دولت به قصد تفرقه افکندن در میان مخالفان برخوردار بودند.[۴۱]

روحانیت تندروی شیعه نیز به شدت سرکوب شد. آیت‌اله خمینی در تبعید ماند؛ یارانش در ایران چون آیت‌اله حسینعلی منتظری و حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی مکرراً بازداشت و زندانی شدند. دیگر روحانیان و غیرروحانیان فعال نیز سرکوب شدند از جمله رهبران نهضت آزادی، نویسنده و مبارز علی شریعتی، و آیت‌اله محمدرضا سعیدی که ظاهراً* زیر شکنجه‌ی نیروهای امنیتی کشته شد. ساواک تلاشهای گسترده‌ای برای رخنه در شبکه‌ی [امام] خمینی و دیگر سازمانهای روحانیان کرد. دولت نیز کوشید با در اختیار گرفتن بسیاری از مدارس اسلامی، کاهش کمک‌هزینه‌های روحانیان و طلاب، کنترل خودروی روحانیت را بیفزاید و پشتیبانی مردمی آن‌را تضعیف کند، و

۴۱. اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۳ و ۲۶؛
Zonis, *Political Elite of Iran*, 60, 67-69, 93; Hubert Otis Johnson III, «Recent Opposition Movements in Iran» (M.A. thesis, University of Utah, 1975), 237-38.

* چنان‌که در پیشگفتار نویسنده آمده، مواردی که مطلبی فقط از یک منبع کسب شده با قیودی مانند «ظاهراً» و «ممکن است» ذکر می‌شود و این مورد از آن قبیل است و در واقع البته جای تردیدی در آن نیست (م).

کوشش کرد امور مالی روحانیت را از طریق سازمان اوقاف تنظیم و کنترل کند و از سپاه دین و اداره‌ی تبلیغات دینی برای تضعیف پیوندهای روحانیت با دیگر گروههای جامعه استفاده کند. به علاوه، برنامه‌های توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی دولت متوجه کاهش پشتیبانی ایرانیان طبقه‌ی متوسط و پایین از روحانیت بود.[۴۲]

سرکوب شدید مخالفت در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها دو پیامد عمده داشت. نخست، با بی‌اثر کردن سازمانهای سیاسی عمده‌ای که از طریق آنها طبقه‌ی متوسط امروزی و دیگر گروههای متوسط و پایین میتوانستند در فعالیت جمعی سیاسی درگیر شوند دولت را قادر ساخت در مقابل این گروهها بسیار خودمختار بماند. این، همراه با نابودی عملی طبقه‌ی بالای سنتی و ادامه‌ی ضعف و گوش‌بفرمانی بورژوازی، دولت را در برابر جامعه‌ی ایران به طور کلی بسیار خودمختار ساخت. دوم سرکوب مخالفت تثبیت‌شده در میانه‌ی ۱۹۶۰ ها ظهور سازمانهای مخالف جدیدی را باعث شد که خیلی تندروتر شدند و در مبارزه‌شان علیه رژیم شاه از تاکتیکهای بسیار متفاوتی استفاده میکردند. این سازمانهای جدید از سه سنخ بودند: گروههای چریکی مارکسیست و اسلامی دنیوی، گروههای دانشجویی خارج از کشور، و شبکه‌ی زیرزمینی سازمانداده‌ی روحانیت تندروی شیعه.

از گروههای متعدد چریکی، مهمترینشان یکی مجاهدین خلق بودند و دیگری چریکهای فدایی خلق. مجاهدین خلق را در ۱۹۶۵ شش فارغ‌التحصیل اخیر دانشگاه تهران که عضو نهضت آزادی بودند و در ناآرامیهای ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] شرکت داشتند پایه‌گذاری کردند.

42.Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982), 475; Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran,* 129-43, 159-61.

و مصاحبه با مامور ساواک (زیرنویس ۶۲ فصل ۴).

بنیانگذاران مجاهدین خلق، مانند رهبران نهضت آزادی، در بسیاری از آرمانهای جنبش مصدقی سهیم بودند اما عمیقاً مذهبی بودند و این آرمانها را در قالب اسلام شیعی ارائه میکردند. با شکست مصدقیها در ۱۹۶۳، بنیانگذاران مجاهدین به این نتیجه رسیدند که مبارزه‌ی مسلحانه تنها راه دستیابی به هدفهای آنان است. فداییان خلق در ۱۹۷۰ با ادغام دو گروه به وجود آمد که در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها به وسیله‌ی دانشجویانی از دانشگاه تهران تشکیل شده بود که در سازمان جوانان حزب توده، جبهه‌ی ملی، و نیروی سوم ملکی فعال بودند. اعضای آن مارکسیست لنینیست‌هایی بودند که حزب توده را به عنوان غیرانقلابی و زیر سلطه‌ی شوروی رد میکردند و اندیشه‌ها و تاکتیکهای رهبران همروزگار خود در جهان‌سوم از قبیل فیدل کاسترو و چه‌گوئه‌وارا را جذب کرده بودند. در این دوره گروههای چریکی مارکسیست و اسلامی ـ دنیوی کوچکتری هم پیدا شدند که از آن جمله یک انشعاب مائوئیست از حزب توده بود که سازمان انقلابی حزب توده نامیده میشد.[۴۳]

در ۱۹۶۰ ها گروههای مخالف و متکی به دانشجوی ایرانی متعددی در اروپا و آمریکا پایه‌گذاری شدند. دانشجویان هوادار جبهه‌ی ملی در ۱۹۶۰ اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی را در اختیار گرفته بودند؛ و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که زیر تسلط توده‌ای‌ها بود و در سراسر اروپا شاخه‌هایی داشت در ۱۹۶۳ به دست هواداران جبهه‌ی ملی و مارکسیستهای ضد توده‌ای افتاد. جبهه‌ی ملی دوم هم در ۱۹۶۲ در اروپا و آمریکا واحدهایی تشکیل داد. در اوایل ۱۹۶۰ ها مصدقیهای خارج از کشور نیز مانند داخل ایران به جناحهای میانه‌رو و تندرو تقسیم شدند و بیشتر دانشجویان به سوی شاخه‌ی تندروگرایش داشتند؛ این بخش نیز به نوبه به شاخه‌هایی با گرایشهای مارکسیستی، غیرمارکسیستی، و اسلامی تقسیم شد. سازمانهای دانشجویان ایرانی در خارج در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰

43. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 480-95.

ها در مخالفت با رژیم شاه بی‌اندازه فعال و پر سر و صدا بودند و مکانیزمهای مهمی برای عضوگیری و ترویج افکار جناح مخالف شدند.[۴۴] در نتیجه، ساواک فعالیتهای خود در خارج را بسیار افزود تا پایه‌های این سازمانها را سست کند، که موفقیت اندکی داشت.

یک گروه مهم اما کم‌شناخته‌ی ایرانی مخالف که در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها در خارج فعالیت میکرد یک شاخه‌ی فرعی نیمه‌مخفی نهضت آزادی به نام نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) بود. این سازمان را در ۱۹۶۳ علی شریعتی، ابراهیم یزدی، و مصطفا چمران که در آن‌زمان در فرانسه و آمریکا تحصیل میکردند بنا کردند. شریعتی به زودی سازمان را ترک گفت و به ایران برگشت و بعدها در آنجا با یک کانون آموزشی متنفذ اسلامی به نام حسینیه‌ی ارشاد همراه شد. اما یزدی و چمران تصمیم گرفتند مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم شاه را دنبال کنند و در ۱۹۶۴ به همراهی یکی از فعالان جوان جبهه‌ی ملی به نام صادق قطب‌زاده برای آموزش چریکی به مصر رفتند. این سه تن در ۱۹۶۶ مصر را ترک گفتند و به آمریکا و اروپا بازگشتند تا با اتحادیه‌ی دانشجویان مسلمان که سازمان دانشجویی اسلامی تندرو کوچکی بود همکاری کنند. یزدی و قطب‌زاده تا اواخر ۱۹۷۰ ها، به ترتیب، در آمریکا و اروپا ماندند و اتحادیه‌ی دانشجویان مسلمان و نهضت آزادی (خارج از کشور) را رهبری کردند و با مجاهدین خلق پیوندهای نزدیکی برقرار ساختند. چمران در ۱۹۷۰ به لبنان رفت و در آنجا با گروه چریکی شیعی امل همراه شد و با گروههای چریکی فلسطین تماس یافت. چون نهضت آزادی (خارج از کشور) در نیمه و اواخر ۱۹۶۰ ها پیوسته تندروتر شد و بیشتر پیوندهایش را با گروههای غیردینی از قبیل اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و با بنیانگذاران سازمان مادر خود، نهضت آزادی ایران

44. Chehabi, «Modernist Shi'ism and Politics,» 367-75.

برید. در عین حال، رهبران آن به آیت‌اله خمینی بسیار نزدیکتر شدند.[۴۵]

مهمترین شبکه‌ی مخفی که روحانیت تندروی شیعی در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها تاسیس کرد شبکه‌ای بود که [امام] خمینی از پایگاه خویش در عراق پایه‌گذاری کرد. این شبکه در ابتدا عبارت بود از هسته‌های کوچکی که آیت‌اله‌ها محمدحسین بهشتی و مرتضی مطهری که از شاگردان [امام] خمینی بودند سازمان داده بودند. چون نفوذ و حلقه‌ی طلاب [امام] خمینی افزایش یافت این شبکه نیز گسترش پیدا کرد. شبکه‌ی [امام] خمینی پیش از ۱۹۷۸ تقریباً به کلی از درگیری در خشونت ضد رژیم اجتناب میکرد و به جای آن روی تبلیغات، عضوگیری، و سازماندهی تمرکز مینهاد. [امام] خمینی پیوندهای نزدیک با نهضت آزادی (خارج از کشور) را حفظ کرد و گویا یزدی را به عنوان سخنگوی خود در آمریکا برگزید. او همچنین علناً در ۱۹۷۲ از مجاهدین خلق ستایش کرد و پس از آن ظاهراً آنرا از کمک مالی برخوردار ساخت [؟] . بسیاری از پیروان [امام] خمینی گویا در ۱۹۷۰ ها برای آموزش چریکی با امل و سایر گروهها به لبنان و دیگر کشورها فرستاده شدند. [امام] خمینی همچنین مبانی آموزه‌ای جنبش خویش را پالایش داد و اثر اساسی خود حکومت اسلامی را در ۱۹۷۱ [۱۳۵۰] منتشر ساخت. شبکه‌ی او گرچه بسیار کارآمد بود فقط اقلیتی از روحانیت شیعی ایران را در بر میگرفت. وی اغلب از دیگر روحانیان شیعه انتقاد میکرد و از جریان دیگر رهبری روحانیت شیعه منزوی ماند. شبکه‌ی زیرزمینی روحانی دیگری که در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها تاسیس شد حزب ملل اسلامی بود که رهبر آن سید کاظم بجنوردی بود و ظاهراً پیوندهای نزدیکی با شبکه‌ی [امام] خمینی داشت.[۴۶]

45. Ibid., 376-83, 404.

46. Ibid., 415; Amir Taheri, *The Spirit of Allah* (London: Hutchinson, 1985), 149, 155-70, 189; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 473-79.

و اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴.

کارایی این گروههای تازه‌ی مخالف را ایدئولوژی آنان، تاکتیکهای آنان، و به ویژه خصلت پایگاههای اجتماعی پشتیبانی آنان شکل میداد. ایدئولوژی نسبتاً پیچیده و تاکتیکهای خشونت‌آمیز گروههای چریکی پایگاه پشتیبانی آنان را به دانشجویان و معدودی از کارگران محدود میکرد و تلاشهاشان برای راه انداختن قیامهای خشونت‌آمیز علیه رژیم شاه بدون آن‌که نخست پایگاه پشتیبانی گسترده‌تری پیدا کنند، وارد کردن لطمات سنگین به آنها را برای نیروهای امنیتی نسبتاً آسان ساخت. گروههای دانشجویی فعال در خارج در بسیج دانشجویان ایرانی علیه شاه و تمرکز توجه جهانی روی تجاوز به حقوق بشر در ایران کاملاً کارآمد بودند، اما ناتوانی آنان در عمل موثر در داخل ایران و تثبیت پایگاه پشتیبانی وسیعتر، توانایی آنان در تاثیر گذاردن بر دولت یا تضعیف رژیم را محدود میکرد. ایدئولوژی‌یی که روحانیان تندرو منادی آن بودند جاذبه‌ی قابل ملاحظه‌ای برای طبقه‌ی متوسط سنتی ایران و طبقه‌ی پایین‌شهری رو به ازدیاد آن داشت. [امام] خمینی و یارانش با حفظ یک وضع کمتر تحریک‌کننده و گسترش پیوسته‌ی شبکه‌ی خودهنگامی که طبقه‌ی پایین‌شهری در حال رشد سریع بود و روز به روز بیشتر از مسائل فزاینده‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران ناراضی میشد، پایگاه پشتیبانی وسیعی در میان این طبقه شکل دادند. به علاوه از آنجا که مصدقی‌ها و گروههای چریکی در اواخر ۱۹۷۰ به شدت تضعیف شده بودند بسیاری از دانشجویان، کارگران، و حتا اعضای طبقه‌ی متوسط امروزی پشتیبان [امام] خمینی شدند. در نتیجه شبکه‌ی [امام] خمینی در ۱۹۷۷ کاملاً قدرتمند شده بود. هر چند کمتر کسی از ناظران در این زمان متوجه شد.

با تندرو شدن جناح مخالف و خصلت روز به روز سرکوب‌کننده‌تر رژیم، فعالیت سیاسی مخالف پس از ۱۹۶۳ پیوسته خشونت‌آمیزتر و هر چه بیشتر متوجه برانداختن رژیم شاه و نه صرفاً تاثیر بر سیاستهای دولت

شد. نخستین تجلی این شکل تازه‌ی فعالیت سیاسی ترور نخست‌وزیر حسنعلی منصور در ژانویه‌ی ۱۹۶۵ [بهمن ۴۳] بود که در فوریه‌ی ۱۹۶۴ جانشین علم شده بود. کشندگان منصور، که به زودی اعدام شدند، ظاهراً اعضای یکی از هسته‌های وابسته به [امام] خمینی بودند که بهشتی و مطهری تاسیس کردند، هر چند در آنزمان عضو فداییان اسلام تعطیل‌شده دانسته میشدند. در آوریل ۱۹۶۵ [فروردین ۴۴] سربازی در لباس اعضای گارد سلطنتی کوشید شاه را ترور کند. سرباز به سرعت به دست افراد دیگر گارد کشته شد و شاه مختصر زخمی برداشت. در ماههای بعد، چهارده تن از ایرانیان به اتهام همدستی در توطئه‌ی سوءِقصد محاکمه و به مجازاتهای از شش ماه حبس تا مرگ محکوم شدند. با اینکه وابستگی سیاسی سوءِقصدکنندگان هرگز فاش نشد، خیلی از آنان در انگلیس تحصیل میکردند و گروه آنان مائوئیست توصیف شد که حاکی از آن است که گروه با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی یا با شاخه‌ای منشعب از حزب توده همراه دانسته شده‌اند. پنجاه و پنج عضو حزب ملل اسلامی در پاییز ۱۹۶۵ [۱۳۴۴] به اتهام توطئه برای قیام مسلحانه دستگیر شدند؛ آنان به زودی محاکمه و به مجازاتهایی از سه سال زندان تا مرگ محکوم شدند. این بازداشتها این سازمان را به شدت تضعیف کرد هر چند در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها به آرامی دوباره خود را سازمان داد.[۴۷]

جوّ فراگیر سرکوب و کارایی نیروهای امنیتی، فعالیت سیاسی مخالفان را در سالهای بعد به شدت کاست. در فوریه‌ی ۱۹۶۸ در تهران و شهرهای دیگر در اعتراض به طرح افزایش شهریه تظاهرات دانشجویی پراکنده‌ای رخ داد. تقریباً در همان زمان چهارده عضو یک گروه کوچک

47. Taheri, *Spirit of Allah,* 156; Johnson, *Recent Opposition Movements in Iran,* 37-66.

شاه بعداً هر سه مجازات مرگ را تخفیف داد.

مارکسیستی به رهبری بیژن جزنی به اتهام وابستگی به حزب توده، توطئه علیه رژیم، و قاچاق اسلحه دستگیر شدند. هر چهارده تن مجرم شناخته و به مجازاتهای از سه تا ده سال زندان محکوم شدند. متهمین مدعی شدند پیش از محاکمه شکنجه شده‌اند و بسیاری از آنها از جمله جزنی سرانجام در آوریل ۱۹۷۵ «در حین تلاش برای فرار مورد اصابت گلوله قرار گرفتند». محاکمه‌ی گروه جزنی اعتراضهای دانشجویان ایرانی در خارج و گروههایی نظیر اتحادیه‌ی بین‌المللی حقوقدانان دمکراتیک و هیأتی را که ژان پل سارتر تشکیل داده بود و هیأت دفاع از زندانیان سیاسی ایران نامیده میشد برانگیخت. در سالهای بعد این گروه و گروههای دیگر با گروههای دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا به هم پیوستند تا انتقاد بین‌المللی بسیار پر سر و صدایی از رژیم شاه به راه اندازند. بازماندگان گروه جزنی بودند که در ۱۹۷۰ با گروهی از دانشجویان دانشگاه ادغام شدند و فداییان خلق را آفریدند.[۴۸]

فعالیت سیاسی مخالف در داخل ایران در ۱۹۷۰ به تندی افزایش یافت. پس از آنکه در اوائل این سال افزایشی در بهای بلیت اتوبوس در تهران اعلام شد دانشجویان دانشگاه تهران تحریم اتوبوس‌ها و تا حدی تعطیل بازار را سازمان دادند. تظاهرات و شورش به زودی بالا گرفت و بسیاری از تظاهرکنندگان مصدوم یا بازداشت شدند. در ماه مه مهاجمان ناشناخته‌ای شیشه‌های انجمن ایران و آمریکا را شکستند و برنامه‌های آن‌را به هم زدند تا به کنفرانسی که برای سرمایه‌گذاران خارجی در آنجا برگزار میشد اعتراض کنند. در ماه اکتبر یک هواپیمای هواپیمایی ایران را سه نفر ایرانی ربوده و به بغداد بردند و خواستار آزادی بیست و یک زندانی سیاسی، از جمله چند تن از اعضای گروه جزنی شدند. در ماه نوامبر هواپیمای دیگری که از دوبی به پرواز درآمده بود به وسیله شش

48.Johnson, *Recent Opposition Movements in Iran,* 73-89; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 484.

زندانی ایرانی و سه نفر از محافظان آنها ربوده شد. با این‌که در آن‌زمان این زندانیان مجرمین عادی اعلام شدند، ظاهراً از اعضای مجاهدین خلق بوده‌اند. در اواخر نوامبر در دانشگاه تهران تظاهرات شدیدی بر سر برنامه امتحانات به راه افتاد. این تظاهرات تا نیمه‌ی دسامبر ادامه یافت و به بسیاری از دانشگاههای دیگر گسترش یافت. بسیاری از دانشجویان بازداشت شدند و دانشگاه تهران و دانشگاههای دیگر تعطیل شدند و به اشغال نیروهای امنیتی درآمدند. عفو بین‌المللی گزارش داد تا پایان ۱۹۷۰ [۱۳۴۹] بیش از هزار بازداشت سیاسی در ایران صورت گرفته است. با این‌که کاملاً روشن نیست این فعالیتهای ضد رژیم را چه گروههایی سازمان داده بودند کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، گروه جزنی، مجاهدین خلق و احتمالاً جبهه‌ی ملی گویا تا حد زیادی مسؤل آنها بوده‌اند. کوشش برای ربودن سفیر آمریکا، داگلاس مک‌آرتور کوچک در نوامبر ۱۹۷۰ ظاهراً کار سازمان انقلابی حزب توده بود.[۴۹]

در فوریه‌ی ۱۹۷۱ دور بسیار مرگبارتری از فعالیت مخالف شروع شد و گروهی از چریکهای فدایی خلق به یک پاسگاه ژاندارمری در شهرک سیاهکل استان گیلان حمله کردند تا ظاهراً یکی از رفقای خود را از آنجا نجات دهند. در این حمله و در برخوردهای بعدی بسیاری از چریکها و نیروهای امنیتی کشته شدند و سیزده چریک دستگیرشده پس از محاکمه‌ی مخفی در ماه مارس اعدام شدند. فداییان خلق ظاهراً در ماههای قبل از آن چندین بانک را برای تامین مالی عملیات خود زده بودند، و حمله‌ی سیاهکل را با ترور دادستان نظامی کل کشور که بر محاکمه‌ی گروه جزنی ریاست کرده بود دنبال کردند. آنگاه نیروهای امنیتی کوشیدند با دستگیری عده زیادی از دانشجویان فداییان خلق را تضعیف کنند. این دستگیریها تظاهرات دانشجویی گسترده‌ای را در

49. Johnson, *Recent Opposition Movements in Iran,* 98-111, 174.
حکومت شبکه‌ی بختیار را مقصر بیشتر این ناآرامی دانست. منبع فوق‌الذکر، ۱۲۴.

آوریل ۱۹۷۱ [۱۳۵۰] برانگیخت که باعث شد پلیس سه هفته دانشگاه را اشغال کند و بیش از پانصد تظاهرکننده را دستگیر نماید. فداییان خلق در ماههای بعد به یک‌رشته سرقت مسلحانه بانکها و بمبگذاری اقدام کردند. مجاهدین خلق نیز در همین زمان فعالیتهای خود را افزودند و در ماه سپتامبر کوشش ناموفقی برای ربودن پسر اشرف و در اکتبر همزمان با مراسم بزرگداشت تاجگذاری کورش کبیر که شاه در تخت‌جمشید پایتخت باستانی ایران ترتیب داده بود، کوششی دیگر برای منفجر کردن نیروگاه تهران کردند. فداییان و مجاهدین باز هم کوشیدند با سرقت بانکها، بمبگذاری، و درگیری مسلحانه با نیروهای امنیتی در سپتامبر و اکتبر این مراسم را به هم بریزند.[۵۰]

تدابیر امنیتی گسترده مانع آن شد که چریکها به خود مراسم تخت‌جمشید حمله کنند. به علاوه، صدها (و شاید هزارها) تن از ایرانیان از آن‌جمله دست‌کم ۱۸۵ عضو مجاهدین خلق، فداییان خلق، و سازمان انقلابی حزب توده در ربط با این مراسم بازداشت شدند. چریکهایی که در این دوره دستگیر شدند در اوایل ۱۹۷۲ محاکمه و دست‌کم بیست و هشت نفر آنها در ماههای پس از آن اعدام شدند. در این محاکمات مکرراً ادعای شکنجه مطرح شد و موج تازه‌ای از انتقادات در سطح جهانی برانگیخت. مقارن این محاکمات مجاهدین و فداییان دور جدیدی از حمله‌ها را آغاز کردند که تا پایان تابستان ۱۹۷۲ پایید: بانکهای متعددی سرقت شدند؛ و تعداد زیادی از چریکها و نیروهای امنیتی از جمله یک سرتیپ پلیس در درگیریهای مسلحانه کشته شدند. دست‌کم بیست و هشت چریک دیگر نیز تا پایان ۱۹۷۲ اعدام شدند.[۵۱]

بازداشتها و اعدامهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ مجاهدین خلق و فداییان خلق را چنان تضعیف کرد که پس از آن حملات این گروهها کاهش یافت. اما

50. Ibid., 133-59, 171; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 491.

51. Johnson, *Recent Opposition Movements in Iran,* 159-218.

حکومت عراق در این دوره شروع به اعزام خرابکاران به استانهای غربی ایران کرد که به برخوردهای متعدد با نیروهای امنیتی انجامید. یک گروه کوچک چریکهای مجاهد در ژوئن ۱۹۷۳ [۱۳۵۲] در یک رویداد برجسته اما منفرد یک سرهنگ ارتش آمریکا را در تهران ترور کردند. توطئه‌ی ربودن و اعدام شاه و دیگر اعضای خانواده‌ی سلطنتی در اکتبر ۱۹۷۳ کشف شد، اما وابستگی گروهی بازداشت‌شدگان هرگز فاش نشد. در مارس ۱۹۷۴ یک‌رشته بمبگذاری در تهران رخ داد و فداییان خلق یک مامور ساواک را ترور کردند. به علاوه، در فوریه و مارس ۱۹۷۳ موجی از ناآرامی دانشجویی و در سپتامبر ۱۹۷۴ ناآرامیهای کارگری پراکنده‌ای رخ داد.[۵۲]

مجاهدین خلق و فداییان خلق پس از دو سال کاهش فعالیت، با ترور مشترک یک عضو نیروهای امنیتی در دسامبر ۱۹۷۴ حملات خشونت‌آمیز خود به رژیم شاه را از سر گرفتند. این حمله دوره‌ی دوساله‌ای از افزایش فعالیت چریکی این‌دو گروه را آغاز کرد که شامل ترورهای دیگر و چندین مورد بمبگذاری و سرقت بانک بود. در ماه مه ۱۹۷۵ مجاهدین خلق به دو جناح اسلامی و مارکسیست شکافت. جناح مارکسیست یک‌رشته حمله‌های توجه‌انگیز به رژیم شاه و ترور هدفهای آمریکایی شامل دو افسر دیگر آمریکایی، یک عضو ایرانی سفارت آمریکا و سه عضو غیرنظامی آمریکایی «راکول بین‌المللی» انجام داد. جناح اسلامی نیز فعال ماند، در یک دفتر مهاجرت یهود در تهران بمبگذاری کرد و بانکی را در اصفهان سرقت کرد. فداییان خلق نیز در اواخر ۱۹۷۵ [۱۳۵۴] به دو جناح تقسیم شد و اقلیتی از اعضای آن مبارزه‌ی مسلحانه را نفی کرده با حزب توده ادغام شدند.[۵۳]

52. Ibid., 219-52;

و اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴.

53. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 488-95;

اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴؛ مجاهدین همچنین توانستند در ۱۹۷۵ ماموری در سفارت

←

در مقابل، نیروهای امنیتی ایران تلاش عمده‌ای برای رخنه در تشکیلات فداییان خلق و مجاهدین خلق و نابودی آنها آغاز کردند. فقط در ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ دست‌کم سی چریک اعدام شدند یا «حین تلاش برای فرار هدف گلوله قرار گرفتند». و دست‌کم هفتاد و شش نفر در تیراندازی با نیروهای امنیتی کشته شدند؛ خیلیهای دیگر بازداشت و زندانی شدند.[۵۴] بیشتر رهبران بالای فداییان و مجاهدین کشته شدند، و اعضای رده‌های پایین این گروهها به شدت کاهش یافتند. این اقدامها همراه با شکافهایی که در ۱۹۷۵ رخ داد، در پایان ۱۹۷۶ هر دو گروه را به شدت تضعیف کرده بود.[۵۵] آنان تا زمانی که انقلاب ایران در ۱۹۷۸ شروع به شکوفه کردن کرد حملات مسلحانه را از سر نگرفتند. با نابودی ظاهری مجاهدین، فداییان، و دیگر گروههای چریکی، نبود فعالیت سیاسی آشکار از سوی روحانیت تندروی شیعه، و ادامه‌ی خواب‌رفتگی مصدقیها، در پایان ۱۹۷۶ ایران از لحاظ سیاسی باثبات به نظر میرسید.

آمریکا رخنه دهند و توانایی کنترل ارتباطات رادیویی ساواک را پیدا کردند. نگاه کنید به اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴.

۵۴. این ارقام از مقالات نیویورک‌تایمز و *Keesing's Contemporary Archives* مربوط به این دوره محاسبه شده است.

۵۵. اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴.

۷

سیاستهای دولت بسیار خودمختار

درجه‌ی بالای خودمختاری دولت ایران در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها آن‌را قادر ساخت بدون آنگونه درونداد اجتماعی که اغلب به وسیله‌ی ساختکارهایی از قبیل احزاب سیاسی مشروع، قوه‌ی قانونگذاری انتخاب‌شده‌ی مردم، مطبوعات آزاد، و فعالیت سیاسی در سطح محلی تأمین میشود عمل کند. سیاستهای دولت که فاقد قید و بندهایی از سوی جامعه بود عمدتاً اولویتهای ویژه‌ی شاه و نه منافع و نیازهای جامعه را منعکس میکرد. این اولویتها عبارت بود از تشویق رشد اقتصادی بسیار سریع، حفظ کنترل محکم سیاست داخلی، تقویت نیروهای نظامی ایران، ایجاد تصویری از شکوه و جلال و توانگری امپراتورانه، تشویق غربی شدن و دنیوی شدن و تبدیل ایران به قدرت مهمی در امور منطقه‌ای و جهانی.[1] شاه علاقه‌ی کمی به کاهش فقر و نابرابری، دمکراتیک کردن نظام سیاسی، یا حفظ رسوم و نهادهای سنتی ایران نشان میداد. سیاستهای دولت را انواع مختلفی از عوامل دیگر نیز در این دوره شکل میدادند که کمبودهای منابعی از قبیل سرمایه و نیروی کار ماهر، شرایط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، و جنبه‌هایی از فرهنگ و سنتهای ایران از آن جمله‌اند. اما افزایش عظیم قیمتهای جهانی نفت در اوایل ۱۹۷۰ ها و

۱. اولویتهای مورد نظر شاه در کتاب او «ماموریت برای وطنم» آمده است.

برخی تغییرات دیگر محدودیتهای ناشی از این عوامل را به شدت کاستند و به شاه مجال بسیار بیشتری برای دنبال کردن اولویتهای خود دادند. در نتیجه، واگرایی بین سیاستهای دولت و نیازهای جامعه به سرعت رشد کرد، و ناآرامی روزافزون سیاسی و سرانجام یک انقلاب آفرید.

سیاست اقتصادی

نقش مسلط دولت در اقتصاد در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها به شاه آزادی قابل ملاحظه‌ای برای دنبال کردن اولویتهای اقتصادی خود داد که علاوه بر تشویق صنعتی شدن خیلی سریع شامل ایجاد درآمد عمومی کافی برای تأمین مالی طرحهای بلندپروازانه‌ی نظامی و همگانی و فراهم کردن سطح نسبتاً بالای زندگی برای طبقات متوسط و بالای جامعه بود. دولت به دنبال این اولویتها، که انسجام چندانی نداشت و منافع جامعه‌ی ایران به طور کلی را منعکس نمیکرد، سیاستهایی را در اقتصاد به اجرا درآورد که بازتاب خصلت بسیار متمرکز و بسیار شخصی‌شده‌ی آن بود. در نتیجه، سه نوع عمده‌ی ناموزونی در اقتصاد ایران بروز یافت: عدم توازن در رشد و بازدهی بخشهای مختلف، یک بخش صنعتی بسیار سرمایه‌بر، و سطح بسیار بالای مصرف دولتی. این ناموزونیها به نوبه‌ی خود پس از بالا رفتن سریع قیمت نفت مسائل اقتصادی فزاینده و بحرانی اقتصادی در ایران پدید آوردند.

عدم توازن در رشد و بازدهی بخشهای مختلف عمدتاً پیامد استراتژی توسعه‌ی اقتصادی مجسم‌شده در برنامه‌های عمرانی دوم تا پنجم، به ویژه تاکید آن بر صنایع جایگزین واردات، بود. تاکید زیادی که این برنامه‌ها روی صنعتی شدن میکردند، همراه با جابه‌جاشدگیهای ناشی از برنامه‌ی اصلاحات ارضی، یک نرخ رشد واقعی نسبتاً کند ۴/۳ درصدی در ۱۹۶۰ ها و یک نرخ رشد واقعی منفی در ۱۹۷۰ ها در بخش کشاورزی آفرید. بنابراین تولید کشاورزی از ۲۹/۱ درصد تولید ناخالص

ملی ایران در ۱۹۶۰ به ۱۹/۴ درصد در ۱۹۷۰ و فقط ۹/۱ درصد در ۱۹۷۷ تنزل کرد و عدم توازنی رشدیابنده بین بخش کشاورزی و بخشهای دیگر اقتصاد ایجاد کرد.[۲]

درون بخش صنعتی، تلاشهای توسعه‌ی دولت تقریباً منحصراً روی فراورده‌های امروزی و نه سنتی متمرکز بود و در صنایع سنتی از قبیل قالیبافی و صنایع دستی ایجاد رکود کرد. در قسمت امروزی بخش صنعتی، استراتژی جایگزینی واردات منجر به تمرکز تلاشهای دولت روی صنایع کالاهای مصرفی شد. این بدان معنی بود که نه‌فقط در برنامه‌های عمرانی دولت تاکید از روی صنایع کالاهای سرمایه‌ای و واسطه برداشته شد، بلکه تقاضای کالاهای سرمایه‌ای و واسطه به سرعت رشد کرد. به علاوه تعرفه‌های بالای همراه با سیاست جایگزینی واردات کارایی صنایع کالاهای مصرفی را کاست؛ و صنایع کالاهای واسطه که در این دوره تاسیس شدند اضافه ظرفیتهای قابل ملاحظه‌ای پیدا کردند. رویهمرفته، استراتژی جایگزینی واردات رقابت را در اقتصاد ایران کاست و پیوندهای بین صنایع و بین بخشهای اقتصاد را تضعیف کرد و به این ترتیب از بهره‌وری اقتصاد کاست و بر حجم واردات افزود.[۳]

برنامه‌ی صنعتی شدن گرایش به سرمایه‌بری نیز داشت. این بدان معنا بود که با مقدار معینی سرمایه امکان تامین مالی طرحهای سرمایه‌گذاری معدودتری نسبت به هنگامی که از فنون کاربر استفاده میشد وجود داشت. همچنین باعث اشتغال کمتر برای کارگران ماهر و

۲. این ارقام از: آمار و روندهای اقتصادی ایران، سازمان برنامه و بودجه دولت شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۷۶ و گزارش سالانه و ترازنامه‌ی بانک مرکزی ایران، تهران، ۱۹۷۸ گرفته شده است.

۳. برای ارزیابی انتقادی خوبی از سیاست جایگزینی واردات ایران نگاه کنید به:
Manouchehr Parvin and Amir N. Zamani, «Political Economy of Growth and Destruction: A Statistical Interpretation of the Iranian Case,» *Iranian Studies* 12 (Winter - Spring 1979), 58-67.

غیرماهر و اشتغال بیشتر برای مدیران، مهندسان و دیگر کارگران یقه‌سفید بود و این منابع نیروی کار ایران را زیر فشار قرار میداد و به تنشهای اجتماعی دامن میزد.[۴]

رشد سریع مصرف بخش عمومی (جدول ۱۲) تقاضای برخی از عوامل تولید از قبیل مصالح ساختمانی، تکنیسین‌ها، و کارگران یقه‌سفید را افزایش بسیار داد. هزینه‌های بالای بخش عمومی برای تجهیزات نظامی، چه خود تجهیزات و چه خدمات مربوط به آن از قبیل آموزش و تعمیرات و نگهداری، به سیاهه‌ی واردات ایران افزوده شد. به علاوه از آنجا که هزینه‌های مصرف بخش عمومی ایران پس از اوایل ۱۹۶۰ ها عمدتاً با درآمد نفت تامین مالی میشدند و سهم قابل توجهی از مصرف کل ملی را تشکیل میدادند حساسیت اقتصاد ایران نسبت به نوسانهای قیمت جهانی نفت را افزودند.[۵]

این ناموزونیها حتا پیش از آغاز بالا رفتن قیمت نفت باعث مسائلی اقتصادی شده بودند. یکی از این‌گونه مسائل مهاجرت گسترده‌ی روستا به شهر بود که از فراموش‌شدگی نسبی کشاورزی و جاذبه‌ی اشتغال در بخش سریعاً در حال رشد صنعتی ناشی میشد. بیشتر کوچندگان موفق به یافتن اشتغال مناسب نمیشدند و در حلبی‌آبادهای نکبت‌باری زندگی میکردند و طبقه‌ی پایین‌شهریِ پیوسته تیره‌روزتری میافریدند که پایگاه پشتیبانی عمده‌ی روحانیت تندروی شیعه شد.

آنچه با این موج مهاجرت رابطه‌ی نزدیک داشت افزایش نابرابری بود. فراموش‌شدگی نسبی کشاورزی و رشد سریع اقتصادی مناطق

4. See Gail Cook Johnson, *High - Level Manpower in Iran: From Hidden Conflict to Crisis* (New York: Praeger, 1980), chap. 2; and International Labor Office, *Employment and Income Policies for Iran* (Geneva, 1973).

5. Robert E. Looney, *Economic Origins of the Iranian Revolution* (New York: Pergamon, 1982), 69, 136, 143; Parvin and Zamani, «Political Economy of Growth and Destruction,» 66.

شهری افتراق رشدیابنده‌ای میان سطح مصرف شهری و روستایی پدید آورد (به جدول ۱۸ بنگرید). در مناطق شهری، رشد سریع اقتصادی، فراموش‌شدگی نسبی صنایع کشاورزی، سرمایه‌بر بودن صنعت امروزی، و توسعه‌ی سریع بخش عمومی اشتغال قابل ملاحظه‌ای برای تکنیسینها و کارگران یقه‌سفید، اما اشتغال کمتری برای کارگران یقه‌آبی ایجاد کرد. این ناموزونیهای بازار نیروی کار شهری، همراه با سرازیر شدن کوچندگان ناماهر روستایی، رشد سریعی در درآمد ایرانیان طبقات متوسط و بالای شهری، اما رشد بسیار کندتری در درآمد طبقه‌ی پایین‌شهری پدید آورد. سهمی از مصرف کل شهری که نصیب فقیرترین ۴۰ درصد جمعیت شهری میشد بین ۱۹۵۹ و ۱۹۷۳ از ۱۳/۹ درصد به ۱۲/۰ درصد تنزل کرد. سهمی که به غنی‌ترین ۲۰ درصد جمعیت شهری میرسید از ۵۱/۸ درصد به ۵۵/۶ درصد افزایش یافت؛ و سهمی که به ۴۰ درصد بقیه (متوسط) تعلق مییافت از ۳۴/۳ به ۳۲/۵ درصد کاهش یافت.[6] این نابرابری فزاینده به تنشهای اجتماعی دامن زد و با محدود کردن ظرفیت بازار داخلی برای کالاهای مصرفی به برنامه‌ی صنعتی شدن ایران آسیب رساند.

ناموزونیهای اقتصاد ایران به کارایی کلی آن نیز آسیب رساند و آن‌را به اقتصاد جهانی وابسته‌تر ساخت. تعرفه‌های بالای همراه با استراتژی جایگزینی واردات قدرت رقابت صنایع کالاهای مصرفی ایران را کاست. به علاوه، چنان‌که جدول ۸ نشان میدهد در حالی که جایگزینی واردات رشد واردات کالاهای مصرفی ایران را در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها کاست، در واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه افزایشهای شدیدی پدید آورد. به همین نحو، فراموش‌شدگی نسبی کشاورزی افزایش سریعی در واردات کشاورزی در اواخر ۱۹۶۰ ها و اوایل ۱۹۷۰ ها آفرید. این روندها نشان

6. M. H. Pesaran, «Income Distribution in Iran,» in Jane W. Jacqz, ed., *Iran: Past, Present and Future* (New York: Aspen Institute, 1976), 278.

جدول ۱۸ ـ ترکیب صادرات و واردات ایران

سال	واردات کالایی: کل (۱)	واردات کالایی: کل به صورت ٪ تولید ناخالص ملی (۲)	سهم به درصد: فراورده ـ های کشاورزی (۳)	سهم به درصد: کالاهای مصرفی (۴)	سهم به درصد: کالاهای واسطه (۵)	سهم به درصد: کالاهای سرمایه‌ای (۶)	همه‌ی صادرات: کل (۷)	همه‌ی صادرات: کالاهای ساخته (۸)	خدمات، درآمد، غیره. (واردات خالص) (۹)	موازنه‌ی پرداختها (۱۰)
۱۹۵۹	۱۵۳۷	۱۱/۶	۱۰/۹	۳۰/۲	۴۹/۲	۲۰/۶	۲۲۵۶	۶/۶	۱۰۳۷	-۱۹۰
۱۹۶۰	۱۵۵۰	۱۱/۸	۱۲/۸	۲۸/۶	۴۲/۲	۲۴/۳	۲۳۱۴	۸/۶	۱۱۴۲	-۲۵۶
۱۹۶۱	۱۴۶۹	۱۲/۰	۱۲/۹	۲۵/۵	۵۳/۴	۲۱/۱	۲۴۰۹	۱۵/۰	۱۰۹۵	-۱۶
۱۹۶۲	۱۳۶۳	۱۰/۰	؟	۲۱/۹	۵۷/۲	۲۱/۰	۲۴۸۴	۱۳/۹	۱۲۳۸	۱۴۸
۱۹۶۳	۱۲۴۱	۹/۲	۱۰/۹	۲۴/۲	۵۵/۹	۲۰/۳	۲۸۷۸	۱۱/۹	۱۴۵۵	۲۵۵
۱۹۶۴	۱۵۱۳	۱۰/۶	۱۳/۹	۲۳/۲	۵۵/۵	۲۱/۹	۲۹۱۵	۱۸/۲	۱۳۱۸	۱۱۳
۱۹۶۵	۲۰۴۷	۱۲/۴	۱۳/۲	۱۷/۵	۵۷/۷	۲۴/۸	۳۲۸۹	۱۴/۲	۱۵۲۲	-۲۵۲
۱۹۶۶	۲۲۷۸	۱۲/۳	۷/۱	۱۵/۰	۵۷/۹	۲۷/۱	۳۶۸۳	۱۹/۰	۱۷۵۱	-۳۱۷
۱۹۶۷	۲۸۶۴	۱۳/۴	۵/۱	۱۲/۶	۵۹/۷	۲۷/۷	۴۴۳۲	۴۳/۵	۱۹۳۱	-۳۳۹
۱۹۶۸	۳۷۵۰	۱۵/۰	؟	۱۱/۳	۶۱/۷	۲۷/۱	۵۱۹۰	۶۹/۹	۲۶۳۱	-۱۱۷۶

۱۹۶۹	۳۸۶۸	۱۲/۹	؟	۱۰/۹	۶۴/۰	۲۵/۱	۵۳۳۳	۷۷/۱	۲۸۱۶	-۱۳۴۱
۱۹۷۰	۴۶۳۱	۱۴/۶	؟	۱۲/۹	۶۳/۷	۲۳/۳	۶۷۵۱	۱۴۲/۷	۳۵۴۷	-۱۴۱۶
۱۹۷۱	۵۱۷۲	۱۳/۱	؟	۱۱/۷	۶۴/۸	۲۳/۴	۹۳۱۰	۱۷۹/۰	۴۴۴۲	-۲۹۵
۱۹۷۲	۶۰۶۸	۱۳/۵	؟	۱۲/۹	۶۲/۱	۲۵/۰	۹۲۸۸	۲۴۰/۳	۴۱۴۱	-۹۰۹
۱۹۷۳	۷۱۵۴	۱۱/۸	؟	۱۴/۹	۶۰/۸	۲۴/۲	۱۰۹۹۱	۱۸۹/۸	۳۵۵۵	۲۷۶
۱۹۷۴	۸۰۱۹	۱۰/۶	۱۴/۹	۱۵/۴	۶۴/۵	۲۰/۱	۲۳۵۹۸	۱۸۰/۲	۱۹۸۸	۱۳۵۵۵
۱۹۷۵	۱۲۸۹۸	۱۷/۸	۱۳/۷	؟	؟	؟	۲۰۴۳۲	۱۴۵/۷	۲۸۰۸	۴۷۰۷
۱۹۷۶	۱۳۲۱۱	۱۷/۲	۹/۹	۱۷/۶	۵۲/۶	۲۹/۸	۱۹۸۱۸	۱۲۶/۲	۲۶۸۹	۳۹۰۲
۱۹۷۷	۱۰۷۹۴	۱۶/۵	۱۱/۴	؟	؟	؟	۱۶۶۱۴	۹۸/۰	۲۳۴۸	۳۴۶۶

منابع:

Cols. 1, 2, 7, 9, 10: International Monetary Fund, *International Financial Statistical Yearbook, 1983* (Washington, 1983), 280-81; Col. 3: United Nations, *Yearbook of International Trade Statistics*, vol. 1 (New York, various years);

و گزارش سالانه و ترازنامه بانک مرکزی ایران در سالهای مختلف.

یادداشتها: ارقام ستونهای ۱ و ۱۰ـ۷ به میلیون دلار آمریکا ۱۹۷۵ (که با شاخص مصحح درآمد ناخالص ملی تورم‌زدایی شده). ستونهای ۶ـ۳ جمعاً بیش از ۱۰۰ درصد هستند زیرا کالاهای کشاورزی هم جزو کالاهای مصرفی و هم جزو کالاهای واسطه به حساب آمده‌اند.

میدهند پیوندهای بین صنایع و بین بخشهای اقتصاد تنزل قابل ملاحظه‌ای یافتند و در نتیجه وابستگی ایران به واردات افزایش پیدا کرد. همچنین باعث شد کل واردات کالایی [یعنی بدون احتساب واردات سرمایه و طلا و خدمات] ایران در ۱۹۶۰ ها و اوایل ۱۹۷۰ ها حتا سریعتر از تولید ناخالص ملی آن بالا رود. رشد سریع واردات ایران و رشد بسیار کندتر صادرات صنعتی آن نشان میدهد بخش تولیدی ایران قادر به رقابت در بازارهای جهانی نبود. رشد واردات کالایی ایران، رشد واردات خدمات آن، و ناتوانی آن در گسترش پایه‌ی صادراتی خود در ۱۹۶۰ ها و اوایل ۱۹۷۰ ها مکرراً کسری موازنه‌ی پرداختها را باعث شد و ذخایر ارزهای خارجی دولت را تخلیه کرد و آنرا واداشت منابع محدود نفت کشور را بیشتر صادر کند.

یکی دیگر از آثار منفی ناموزونی‌های اقتصاد ایران تورم بود. بر اساس سنجش تغییر شاخص بهای کالاهای مصرفی، بین ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸ میانگین تورم سالانه فقط ۲/۴ درصد بود. آنگاه رشد سریع اقتصادی، افزایش قیمتهای وارداتی، و امتناع شاه از اعمال محدودیتهای مالی یا پولی موجب افزایش تدریجی نرخ تورم شد که بین ۱۹۶۸ و ۱۹۷۳ میانگین آن سالانه ۵/۳ درصد بود.[۷]

تلاشهای سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت (اوپک) در اوایل ۱۹۷۰ ها برای بالا بردن بهای جهانی نفت، همراه با افزایش تولید ایران، درآمد نفتی دولت ایران را از ۷۹۱ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به ۲/۶ میلیارد در ۱۹۷۳، ۴/۶ میلیارد در ۱۹۷۴، و ۱۷/۸ میلیارد در ۱۹۷۵ رساند.[۸] این افزایش عظیم درآمدهای دولت کمبودهای سرمایه‌ای را که

۷. این ارقام از گزارش سالانه و ترازنامه بانک مرکزی ایران (در سالهای مختلف) گرفته شده‌اند. برای دلایل تورم نگاه کنید به:

Robert E. Looney, *A Development Strategy for Iran through the 1980s* (New York: Praeger, 1977), chap. 8.

8. United Nations, *Statistical Yearbook* (New York, various years).

پیشتر مانع سیاستگذاری اقتصادی آن میشد دست‌کم موقتاً از میان برداشت. با کنترل شخصی گسترده‌ای که شاه روی دستگاه دولت داشت و نبود مخالفت موثر، سیاستهای اقتصادی دولت ایران روز به روز بیشتر منعکس‌کننده‌ی اولویتهای جاه‌طلبانه‌ی شاه و نه منافع و نیازهای جامعه بود و ناموزونیهای اقتصادی‌یی که پیش از این شروع به پیدایش کرده بودند به سرعت رشد کردند.

پیامد بیدرنگ این افزایش عظیم درآمد نفتی، افزایش شدیدی در مخارج بخش عمومی بود، که پیش از آن هم در اوایل ۱۹۷۰ ها خیلی بالا رفته بود. مخارج سرمایه‌گذاری و مصرف بخش عمومی بین ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ به ترتیب ۱۳۰/۲ درصد و ۱۰۴/۱ درصد به طور واقعی افزایش یافتند. این افزایش چشمگیر افزایش دیگری متناسب با خود در سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را باعث شد که بر حسب ارقام واقعی ۱۱۵/۰ درصد افزایش داشت. اما با این‌که هزینه‌های مصرف خصوصی در نخستین دو سال پس از بالا رفتن قیمت نفت به سرعت رشد کردند پس از ۱۹۷۲ رشد تورم از رشد اسمی هزینه‌های مصرفی خصوصی جلو زد. بنابراین هزینه‌های مصرف عمومی از ۲۱/۳ درصد کل مصرف در ۱۹۷۰ به رقم باورنکردنی ۳۸/۰ درصد کل در ۱۹۷۵ رسید (جدولهای ۹ و ۱۲).

در اقتصادی که مصرف بخش عمومی از پیش هم بسیار بالا بود و عدم موازنه‌های بزرگی بین بخشهای اقتصاد و ناموزونیهایی دیگر پدید آمده بود این درونریز عظیم درآمد نفتی آثار منفی بسیار داشت. افزایش شدید مخارج عمومی و خصوصی توسعه‌ی قابل ملاحظه‌ای در اشتغال شهری پدید آورد و به این ترتیب کوچش از روستا به شهر را تشدید کرد. به علاوه، از آنجا که در اوایل و نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها مزدهای کارگران و مصرف سرانه‌ی روستایی خیلی کندتر از مصرف سرانه‌ی شهری رشد کردند (جدول ۱۷)، نابرابری نیز به سرعت رشد کرد. سهم بالای واردات در مخارج بخش عمومی، افزایش تقاضای کالاهای مصرفی و کالاهای سرمایه‌ای و فزونی رشدیابنده‌ی تقاضای محصولات کشاورزی افزایش

شدیدی در واردات ایجاد کرد (جدول ۱۸)، که بیشتر درآمد جدید نفتی را جذب کرد و تراکمهای عظیمی در بندرها و بسیاری گلوگیرهای زیربنایی دیگر پدید آورد. به همین نحو افزایش مخارج خصوصی و عمومی کمبودهای شدیدی در مصالح ساختمانی، مسکن، نیروی برق، نیروی کار ماهر، و دیگر اقلام ایجاد کرد. این گلوگیرها اتلاف‌ها و نارساییهای عظیمی را موجب شدند؛ مثلاً فقط در ۱۹۷۴ خسارت معطلی کشتیها در اثر انسداد بندرها بیش از یک میلیارد دلار بود. مقدار زیادی از ثروت نفتی جدید دولت صرف پروژه‌هایی که شکوه و افتخار میاوردند اما ارزش واقعی اقتصادی نداشتند یا کم داشتند از قبیل تجهیزات پیشرفته‌ی نظامی، نیروگاههای اتمی، تجهیزات غنی کردن اورانیوم، ۲۵ درصد سهام شرکت فولاد کروپ آلمان‌غربی، و حتا یک برنامه‌ی کمکهای خارجی شد. همچنان‌که گلوگیرها تاخیرهای پرهزینه‌ای میافریدند و شرکتهای خارجی برای دسترسی به مقامهای بالا رقابت میکردند، فساد هم رونق گرفت. بالاخره، رشد سریع تقاضا و اتلاف و ریخت و پاش ناشی از افزایش ناگهانی قیمت نفت افزایشی اساسی در تورم ایجاد کرد که بین ۱۹۷۳ و ۱۹۷۷ میانگین آن در سال ۱۶/۷ درصد بود.[۹]

بسیاری از این مسائل را برنامه‌ریزان ایران هنگام آغاز افزایش قیمت نفت پیش‌بینی کرده بودند و اقدامهایی برای اجتناب از آنها شده بود. طرح اولیه‌ی برنامه‌ی عمرانی پنجم هزینه‌های فراوانی را برای حمل و نقل، نیروی برق، مسکن، و آموزش و پرورش پیش‌بینی میکرد. در ۱۹۷۳ بانک

9. Robert Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York: St. Martin's, 1980), chap. 5; Nicholas Cumming-Bruce, *Iran: A MEED Special Report* (London: Middle East Economic Digest, 1977); *New York Times*, December 3, 1974, 69:3, December 24, 1974, 27:5, February 24, 1975, 2:8, March 5, 1975, 1:4, and October 20, 1976, 67:1;
و گزارش سالانه و ترازنامه‌ی بانک مرکزی ایران (سالهای مختلف).

مرکزی ایران در تلاش محدودی برای کاهش تورم شروع به بالا بردن نرخ بهره و استفاده از سایر سیاستهای پولی کرد. پس از آنکه قیمتهای جهانی نفت در ۱۹۷۳ و اوایل ۱۹۷۴ چهار برابر شدند اقتصاددانان سازمان برنامه به شاه توصیه کردند جلوی مخارج بخش عمومی را بگیرد و استدلال میکردند افزایش زیاد آن گلوگیرهای زیربنایی و تورم خواهد آفرید. با اینکه شاه در آنزمان از اعمال محدودیتهای مالی امتناع کرد، در طرح تجدیدنظرشده‌ی برنامه‌ی عمرانی پنجم افزایش مخارج در حمل و نقل و مسکن را تصویب کرد.[10]

چون پیامدهای منفی افزایش ناگهانی قیمت نفت آشکارتر شد، و چون میزان واقعی درآمدهای نفتی پس از ۱۹۷۵ شروع به تنزل کرد، دولت ناچار شد تدبیرهای پیوسته کاراتری برای مقابله با بحران رو به تزاید اقتصادی بیندیشد. در ۱۹۷۴ نظام پرداخته‌ای برای کنترل قیمتها که ۲۲۳۶ قلم کالا را شامل میشد برای تخفیف تاثیر افزایش قیمتها بر مصرف‌کنندگان به اجرا درآمد؛ تا پایان ۱۹۷۵ این نظام گسترش یافته و حدود ۱۶۰۰۰ قلم کالا را در بر میگرفت. کمک‌هزینه‌هایی برای بسیاری از مواد غذایی و دیگر کالاهای مصرفی برقرار شد که فقط در ۱۹۷۴ بیش از ۶۵۰ میلیون دلار هزینه در بر داشت. مالیاتها و پرداختیهای مصرف‌کنندگان بابت آموزش، بهداشت، و دیگر خدمات عمومی کاهش یافت یا حذف شد. حداقل دستمزد در ۱۹۷۴، ۳۶ درصد و در ۱۹۷۵، ۴۲ درصد دیگر افزایش یافت. برنامه‌ی سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها در ژوییه‌ی ۱۹۷۵ آغاز شد که بیشتر موسسات خصوصی را ملزم به فروش ۴۹ درصد سهام خود به کارکنان خود یا به عموم میکرد.

10. Jahangir Amuzegar, *Iran: An Economic Profile* (Washington: Middle East Institute, 1977), 166-75; Looney, *Economic Origins of the Iranian Revolution,* 185-86; Hossein Razavi and Firouz Vakil, *The Political Environment of Economic Planning in Iran,* 1971-1983 (Boulder, Colo.: Westview, 1984), 66-75.

ذخیره‌ی قانونی بانکها و نرخهای بهره در ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ دوباره بالا رفتند. در مبارزه‌ی رسمی ضدگرانفروشی که در ۱۹۷۵ برای مبارزه با تورم شروع شد ۳۱۰۰۰ تاجر به زندان یا تبعید درونکشوری محکوم شدند و ۲۵۰۰۰۰ واحد کسب جریمه یا تعطیل شدند. (بیشتر این اقدامها بعدها لغو شدند) مبارزه‌ی ضد فسادی که در اوایل ۱۹۷۶ آغاز شد سرانجام به توقیف بسیاری از مقامهای بالا و صاحبان کسب و کار انجامید. دولت در اوایل ۱۹۷۶ شروع به اجرای اقدامات صرفه‌جویانه کرد، پرداختهای مقاطعه‌کاران را قطع کرد، تعدادی از طرحهای بزرگ سرمایه‌گذاری لغو شدند، و ۳/۵ میلیارد دلار از بودجه‌ی ۷۸-۱۹۷۷ زده شد. باورنکردنی است که دولت در اوایل ۱۹۷۶، در حالی که از تحریم نفتی اوپک که درآمد نفتی آنرا پنج برابر کرده بود دو سال هم نمیگذشت، شروع به وام گرفتن از خارج کرد.[۱۱]

این اقدامها محدودتر از آن بودند و دیرتر از آن شروع شدند که جلوی بحران در حال پیدایی را بگیرند. در میانه‌ی ۱۹۷۰ ها کوچندگان روستایی همچنان به سوی شهرهای عمده‌ی ایران سرازیر بودند؛ سیاهه‌ی واردات ایران همچنان درازتر میشد؛ حیف و میل و فساد باز هم رونق داشت؛ تورم باز هم بالا میرفت. به علاوه تعداد زیادی از این اقدامها عملاً بحران اقتصادی را تشدید کردند: کنترل قیمتها و کمک‌هزینه‌های غذایی کمبودهایی پدید آوردند و به بخش کشاورزی آسیب بیشتری رساندند؛ سهیم شدن کارگران و مبارزه‌ی ضد فساد و دیگر اقدامهای

11. Looney, *Economic Origins of the Iranian Revolution,* 187-90, 210-16; Nicholas Gage, «Iran: Making of a Revolution,» *New York Times Magazine,* December 17, 1978, 135; *Economist,* August 28, 1976, Survey 22-32; Graham, *Iran,* 98-102, 143, 184; Anthony Parsons, *The Pride and the Fall* (London: Cape, 1984), 81-82.

ترجمه‌ی فارسی کتاب اخیر: غرور و سقوط، آنتونی پارسونز، ترجمه‌ی منوچهر راستین، تهران، هفته.

مبارزه با تورم باعث فرار سرمایه بالغ بر ۲ میلیارد دلار فقط در سال ۱۹۷۶ شدند و رشد اقتصادی را کند کردند.[۱۲] در نتیجه در حالی که بالا رفتن قیمت نفت این انتظار را آفریده بود که یک عصر رفاه فوق‌العاده در راه است، سیاستگذاری نامناسب دولت و ناموزونیهای اقتصاد به جای آن بحرانی اقتصادی آفریدند که به ناآرامی سیاسی دامن زد.

مسائل سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی

درجه‌ی بالای خودمختاری دولت همچنین شاه را قادر ساخت در مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی اولویتهای خودش را دنبال کند. این اولویتها عبارت بود از حفظ رژیم بسیار متمرکز و بسیار شخصی‌شده‌ی اقتدارگرایی که در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ساخته شده بود، حفظ شرایطی اجتماعی که رشد سریع اقتصادی را تسهیل کند، سطح زندگی طبقه‌های متوسط و بالا را بهبود بخشد، عادات و آداب غربی، و بعضاً ایرانی را رواج دهد و نقش اسلام را در ایران کاهش دهد. سیاستهای دولت در این مسائل نیز مانند سیاستهای اقتصادیش منافع و نیازهای جامعه را منعکس نمیکرد و در ۱۹۷۰ ها به پیدایش ناآرامیهای فزاینده‌ی سیاسی در ایران کمک کرد.

شاه برای حفظ رژیم اقتدارگرای خود به ترکیبی از سرکوب و جلب همکاری متکی بود، همه‌ی شکلهای مخالفت راستین را فرو میکوبید و نهادهای دمکراتیک نوپای ایران را از توان میانداخت. حتا درون محدوده‌های تنگ رژیم اقتدارگرای شاه، اقداماتی از قبیل سرکوب اتحادیه‌های کارگری و الغای ناگهانی نظام دوحزبیِ متکی به دولت مسلم

12.Looney,*Economic Origins of the Iranian Revolution,* 213-20; Fred Halliday, «The Genesis of the Iranian Revolution,» *Third World Quarterly* 1 (October 1979), 8.

میساخت که فرصت برای مشارکت سیاسی در ایران در حداقل است. سرکوبِ روز به روز شدیدتر و نبود نهادهای مشروع نمایندگی، بسیاری از ایرانیان را به ویژه در میان طبقه‌ی متوسط امروزی، بیگانه ساخت، مخالفان را تندرو کرد و ناآرامی روزافزونی آفرید (به بخشهای ۵ و ۶ بنگرید).

رشد نابرابری اقتصادی در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها تفاوتهای خیره‌کننده‌ای بین سطح زندگی طبقات بالا و پایین آفرید. اعضای طبقه‌ی بالا از زندگی بسیار توانگرانه برخوردار بودند، در خانه‌های زیبا در بخشهای انحصاری تهران زندگی میکردند، آشپزها، نوکرها و کلفتهای متعدد در استخدام داشتند، مرتب در سفر آمریکا و اروپا بودند و طبق بهترین مدهای غربی لباس میپوشیدند. توانگری طبقه‌ی بالا بیشترین برجستگی را در خانواده‌ی سلطنتی داشت که در کاخهای مجلل میزیستند و با محافل اجتماعی انحصاری اروپا و آمریکا میجوشیدند. افزون بر این، شاه از طریق رویدادهایی چون مراسم تاجگذاری سال ۱۹۷۱ در تخت‌جمشید، که گفته میشود یکصد میلیون دلار هزینه داشته است، عامدانه این تصویر توانگرانه را ترویج میداد.[13] در نیمه و اواخر ۱۹۷۰ ها با مبالغ هنگفت ثروتی که در اثر بالا رفتن شدید قیمت نفت آفریده شد، توانگری طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی باز هم چشمگیرتر شد.

سطح زندگی طبقه‌ی بالا با طبقات پایین‌شهری و روستایی تباین شدیدی داشت. میزان بیشتر استانداردهای بهداشتی، تغذیه، و آموزش در ایران در ۱۹۷۰ پایین میانگین همه‌ی کشورهای در حال توسعه بود (جدول ۸). با این‌که ارقام کلی از این‌گونه پایه‌ی مشخصی برای ارزیابی درجه‌ی فقر در ایران فراهم میکند، تصویر خیلی روشنی از این‌که برای طبقه‌های پایین روستایی و شهری ایران زندگی واقعاً چگونه بود به دست

13. *New York Times,* October 12, 1971, 39:2.

نمیدهد. بررسی دقیقی از شرایط زندگی کوچندگان فقیر در جنوب تهران که در ۱۹۷۰ به وسیله‌ی فرهاد کاظمی انجام شده زندگی نکبت‌بار و نومیدانه‌ای را تصویر میکند. از ۳۷۸۰ خانوار کوچ‌کرده‌ی فقیر مورد بررسی، ۵۵/۱ درصد در کپرها و آلونکها، ۳۲/۹ درصد در کوره‌های فعال یا غیرفعال آجرپزی، ۹/۸ درصد در چادر، و تعداد کمتری در گورستانها یا «مسکنهای غارمانند» از جمله پناهگاههایی که در گودالهای عظیم و بدبوی زباله ساخته شده بود زندگی میکردند. کارگران ساختمانی در تهران معمولاً در محل ساختمان، در چادرهای خودساخته و یا در ساختمان نیمه‌ساز، زندگی میکردند. تعداد کمی از اعضای طبقه‌ی پایین‌شهری به برق، آب لوله‌کشی، یا فاضلاب بهداشتی دسترسی داشتند. اعتیاد، فحشا، و جنایت در حلبی‌آبادهای جنوب تهران و دیگر شهرها رواج کامل داشت.[۱۴] گذشته از این، نرخ بالای مهاجرت روستا به شهر حاکی از آن است که استانداردهای زندگی برای طبقه‌ی پایین روستایی از این هم خیلی بدتر بود. یکی از مشاهده‌گران زندگی روستایی در ایران میانه‌ی ۱۹۷۰ ها گزارش میدهد روستاییان با ۴ یا ۵ گرم پروتئین در هفته میزیستند و برخی در فضله‌ی اسبها جستجو میکردند تا جو هضم‌نشده پیدا کنند.[۱۵]

تباین شدید بین سطح زندگی طبقات بالا و پایین توازی نزدیکی با شکاف رشدیابنده‌ی موجود بین ارزشها و آداب اجتماعی آنان داشت. طبقه‌ی بالا، و به ویژه خانواده‌ی سلطنتی، را عموماً فاسد و غیراسلامی میدانستند. داستانهای شنیعی در مورد عادات جنسی شاه، خواهرش اشرف، و دیگر اعضای خانواده‌ی سلطنتی بر سر زبانها بود؛ و همه میدانستند اعضای خانواده‌ی سلطنتی و طبقه‌ی بالا به تریاک‌کشی، قمار و

14. Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran* (New York: New York University Press, 1980), chap. 4.

15. *Washington Post,* May 8, 1977, A-14.

دیگر فعالیتهای زشت میپردازند. طبقه‌ی بالای ایران نیز مانند طبقه‌ی متوسط امروزی روز به روز غربیتر میشد. بیشتر اعضای طبقه‌ی بالا میتوانستند به یکی دو زبان غربی سخن بگویند و مکرراً به غرب سفر میکردند و بسیاری از آنان تحصیلکرده‌ی اروپا و آمریکا بودند. تماس با غرب باعث شد بسیاری از اعضای طبقه‌ی بالا و طبقه‌ی متوسط امروزی عاداتی را جذب کنند که با ارزشها و آداب سنتی ایرانیان برخورد شدید داشت، از جمله نوشیدن مشروبات الکلی، برخورد آزادتر در مورد زنان، رویه‌های جنسی آزادانه‌تر، لباسهای سبک غربی، و ترجیح موسیقی و هنر غربی یا غربی‌شده. در همین حال، بسیاری از اعضای طبقه‌ی بالا و طبقه‌ی متوسط امروزی از اسلام دور شده و حتا آشکارا به روحانیت توهین میکردند. شاه این ارزشها و آداب فاسد و غیرسنتی را چه از طریق سرمشق و چه از طریق سیاستهای ویژه از قبیل ساختمان یک قمارخانه و مجموعه‌ی تفریحی بزرگ در جزیره‌ی کیش در خلیج‌فارس تشویق میکرد. به علاوه او کوشید با تاکید روی میراث پیش از اسلام ایران از طریق اقدامهایی از قبیل مراسم تاجگذاری تخت‌جمشید و تبدیل تقویم اسلامی با تقویم ایران باستان نقش اسلام را کاهش دهد.[۱۶]

یک جنبه‌ی این ارزشها و آداب اجتماعی جدید و غیرسنتی طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی که به ویژه برای بسیاری از ایرانیان آزارنده بود رواج گسترده‌ی فساد مالی و تحمل آن بود. با این‌که فساد مالی از قرنها پیش در ایران وجود داشت و مسلماً به خانواده‌ی سلطنتی و طبقه‌ی بالا

16.Fereydoun Hoveyda, *The Fall of the Shah* (New York: Wyndham, 1979), 31-32, 95-97, 141-142; Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1971), 177, 181.

بسیاری از بهترین نویسندگان ایران در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها بر مسأله‌ی غربی شدن تمرکز فراوان داشتند. نگاه کنید به:

Brad Hanson, «The 'Westoxication' of Iran: Depictions and Reactions of Behrangi, Al-e Ahmad, and Shariati,» *International Journal of Middle East Studies* 15 (February 1983), 1-23.

محدود نبود، به ویژه پس از بالا رفتن ناگهانی قیمت نفت به سطوح بالا و غیرقابل تحملی رسید. شاه همیشه مقدار معینی فساد مالی را در میان مقامهای بالا مجاز میداشت، و از آن به عنوان وسیله‌ای برای یارگیری استفاده میکرد و سالها بود که اعضای خانواده‌ی سلطنتی کمیسیونهای کلانی برای معاملات تجاری میگرفتند، از دستگاههای دولتی امتیازهای مساعد ویژه‌ای برای فعالیتهای اقتصادی خود دریافت میکردند، و ظاهراً حتا در قاچاق مواد مخدر دست داشتند. اما با سرازیر شدن درآمدهای عظیم نفتی، فساد بسیار گسترده‌تر شد: مقامهای بالای دولتی، اعضای خانواده‌ی سلطنتی، و «نفوذفروشان» همه‌فن‌حریف کمیسیونها و رشوه‌های کلانی از شرکتهای خارجی که میخواستند اسلحه یا کالاهای دیگر خود را به ایران بفروشند میپذیرفتند و بسیاری از آنان در بازار پررونق املاک غیرمنقول و دیگر فعالیتهای تجاری سودهای هنگفتی بردند. یکی از ناظران این فساد را به «تکه‌ای گوشت که در میان لشگری از موشهای گرسنه پرت شده باشد» تشبیه کرد.[۱۷]

فساد مالی و اخلاقی و بینش غربی طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی برخورد شدیدی با ارزشها و آداب اجتماعی طبقه‌های متوسط و پایین سنتی داشت و دوگانگی فرهنگی رشدیابنده‌ای میافرید. این طبقات اخیر هنوز عمیقاً مذهبی و بسیار محافظه‌کار بودند و اغلب با مرزهایی که ناشی از کمی تحصیلات و سرشت مشاغل و محیط اجتماعیشان بود از طبقه‌ی بالا و طبقه‌ی متوسط امروزی جدا مانده بودند. این به ویژه در مورد شمار کثیر کوچندگانی که در اواخر ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها به شهرهای ایران سرازیر شدند راست است. طبقه‌های متوسط و پایین سنتی هر زمان بیشتر طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی را غیراخلاقی و غیراسلامی

17.Hoveyda, *Fall of the Shah,* 91-96, 136, 144-45; *New York Times,* February 23, 1976, 1:4; *Le Monde,* March 5, 1972, 18; *Washington Post,* November 19, 1978, A21; U.S. Embassy, Tehran, «Corruption in Iran: A Problem for American Companies,» June 20, 1972.

میدانستند و شاه و سیاستهایش را مقصر این انحطاط اخلاقی میشمردند. افزون بر این، شکاف رشدیابنده‌ی بین ارزشها و آداب اجتماعی بخشهای امروزی و سنتی جامعه بیشتر موازی با شکاف بین سطوح زندگی طبقه‌های بالا و پایین بود، و بیگانگی بخش سنتی را تشدید میکرد. ناآرامی اجتماعی حاصل از آن بالا گرفت و روحانیت تندروی شیعه که از سیاستهای شاه لطمات بسیار دیده بود به روشنی آن‌را درکانون توجه قرار داد.

سیاست خارجی

سیاست خارجی دولت ایران در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها نیز چون با قید و بندی از سوی جامعه مواجه نبود بازتاب اولویتهای شاه و نه منافع جامعه بود. البته سیاست خارجی ایران را عوامل سیاسی بین‌المللی گوناگونی به ویژه فعالیتهای ابرقدرتها در منطقه و تغییر سیاستهای خارجی عوامل منطقه‌ای از قبیل عراق، عربستان سعودی، اسراییل، و مصر شکل میدادند و مقید میکردند. اما رشد قدرت نظامی ایران، آغاز تنش‌زدایی بین دو ابرقدرت، و عزیمت نیروهای نظامی بریتانیا از خلیج‌فارس در اوایل ۱۹۷۰ ها شاه را قادر ساخت جاه‌طلبیهای خود برای این‌که ایران را عامل عمده‌ای در امور منطقه سازد بسیار فعالانه‌تر دنبال کند. در همین حال ایران رابطه‌ای نزدیک با آمریکا و متحدانش در منطقه داشت. بسیاری از ایرانیان مطّلع، سیاست خارجی فعالانه‌تر شاه و رابطه‌ی نزدیکش با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن‌را رقیت نیروهای امپریالیسم میدانستند و این دید ناآرامی جوشان را میافزود.

روابط ایران با آمریکا ستون اصلی سیاست خارجی آن در ۱۹۶۰ ها و ۱۹۷۰ ها بود. با این‌که برنامه‌ی کمک اقتصادی آمریکا، پیوندهای نزدیک بین سیا و ساواک، و دیگر جنبه‌های رابطه‌ی دست‌نشاندگی ایران و آمریکا در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها پایان یا به طور اساسی کاهش یافت، بستگی

دو کشور پس از آن نیز بسیار نیرومند ماند. ایالات متحد همچنان، به ویژه پس از بالا رفتن قیمت نفت مقادیر زیادی تجهیزات پیشرفته‌ی نظامی برای ایران تامین میکرد و دو کشور باز هم به اجرای مانوورهای مشترک نظامی و دیگر فعالیتهای مشترک متوجه امنیت ادامه دادند. آمریکا یکی از بزرگترین شرکای تجاری ایران بود، مقادیر زیادی از نفت ایران را میخرید و کالاهای مصرفی و دیگر محصولات را به ایران صادر میکرد. دو کشور در انواع گوناگون مبادلات فرهنگی از قبیل مبادله‌ی دانشجو و روابط هنری و روابط نزدیک بین رسانه‌ها درگیر بودند. این داد و ستدها دهها هزار آمریکایی را به ایران آورد که غربی شدن را تقویت کردند و بسیاری از ایرانیان را از این‌که دو کشور چقدر نزدیک شده‌اند آگاه ساختند.[۱۸]

ایران در این دوره با اسراییل نیز روابط نسبتاً نزدیکی داشت. ایران در ۱۹۵۰ [۱۳۲۹] با اسراییل روابط دیپلماتیک دوفاکتو برقرار کرده بود، و به اسراییل در ۱۹۵۷ [۱۳۳۶] اجازه داده شده بود به طور غیررسمی دفتری ارتباطی در تهران تاسیس کند.[۱۹] علاوه بر همکاریهای نزدیک در امور نظامی و اطلاعاتی، ایران در ۱۹۶۰ ها فروش مقادیر بزرگی نفت به اسراییل را نیز آغاز کرد و به تامین مالی ساختمان خط لوله‌ی ایلات عسقلان کمک کرد و اسراییل هم کمکهای کشاورزی و کمک در مقابل بلایای طبیعی برای ایران تامین کرد. با این‌که هر دو حکومت کوشیدند رابطه‌شان را تا حد ممکن محتاطانه ادامه دهند، بیشتر ایرانیان مطلع از این‌که دو کشور واقعاً چقدر نزدیکند خبر داشتند. بسیاری از ایرانیان به دلایل ضدامپریالیستی یا وحدت اسلامی با مردم فلسطین همدلی داشتند و از تمایل شاه به حفظ روابط نزدیک با اسراییل عمیقاً آزرده بودند. به

18. Ali Pasha Saleh, *Cultural Ties between Iran and the United States* (Tehran: n.p., 1976); Iran White Paper, sec. III.G.

۱۹. درباره‌ی روابط ایران و اسراییل نگاه کنید به:

Avner Yaniv, *Deterrence without the Bomb: The Politics of Israeli Strategy* (Lexington, Mass.: Lexington Books, 1987), 93-95.

علاوه، چون آمریکا به اسراییل نزدیکتر شد، بسیاری از ایرانیان روابط ایران و اسراییل را تجلی دیگری از امپریالیسم آمریکا در ایران تلقی کردند.

پس از صعود قیمت نفت و عزیمت نیروهای نظامی بریتانیا از خلیج‌فارس، شاه ایران را هر چه بیشتر در درگیریهای منطقه‌ای از قبیل ماجراهای ظفار و شاخ آفریقا درگیر ساخت. بسیاری از ایرانیان این اقدامها را چون نمونه‌های دیگری از همراهی ایران با امپریالیسم آمریکا مینگریستند. از این ستیزه‌های منطقه‌ای به ویژه شورش ظفار در عمان برای ایرانیان هشداردهنده بود زیرا سربازان ایرانی در تلاش برای سرکوب یک قیام مسلمانان علیه سلطانی مستبد که چیزی بیش از عروسکی در دست انگلیس نبود میجنگیدند و کشته میشدند.

شاه کوشید با حفظ روابط خوب با شوروی، کار جدی در درون اوپک برای افزایش قیمتهای نفت، فعال شدن در جنبش عدم تعهد و دیگر مجامع بیطرف، و انتقادهای مکرر از آمریکا و غرب، با این برداشت که آلت دست امپریالیسم آمریکا است مقابله کند. در واقع این اقدامات ایران راکاملاً از آمریکا مستقل کرد و باعث نارضایی سیاستگذاران آمریکا شد، هر چند منتقدان شاه به ندرت این را میپذیرند.[20] با این‌همه، تصویر شاه همچون یک عروسک آمریکا باقی بود و به ناآرامی دامن زد.

20. See Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973* (Charlottesville: University Press of Virginia, 1975), chaps. 13-16.

توفان شکل میگیرد، ۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۷

[۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷]

در ۱۹۷۷ در نتیجه‌ی مسایل رشدیابنده‌ی اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی ناشی از سیاستهای نابجا و نامردمی دولت، ناآرامی سیاسی در ایران رشد اساسی کرده بود. این مسائل بر برخی از گروههای جامعه خیلی جدیتر از بقیه تاثیر گذاردند و تفاوتهای قابل توجهی در میزان ناآرامی گروههای مختلف پدید آوردند. به علاوه تواناییهای سرکوب و جلب همکاری دولت در مورد برخی از گروهها با شدت و قوت بیشتری اجرا میشد. این تفاوتها، و نیز تفاوت خصلتهای گروهها از قبیل سطح تحرک اجتماعی و کارایی سازمانهای سیاسی، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در قدرت سیاسی گروههای مختلف جامعه ایجاد کرد. این عوامل نه‌فقط این را که چه گروههایی در جنبش مخالفی که در اواخر ۱۹۷۰ ها پدید آمد شرکت خواهند داشت، بلکه نیز اهمیت نسبی هر گروه را در این جنبش و بدینسان خصلت بنیادین جنبش را تعیین کرد.

طبقه‌ی متوسط امروزی از رشد سریع اقتصادی و بسیاری از سیاستهای اجتماعی و فرهنگی دولت از قبیل گسترش نظام آموزشی و تلاشهای دولت برای پیشبرد غربی شدن نفع قابل ملاحظه‌ای برده بود. این منافع بسیاری از اعضای طبقه‌ی متوسط امروزی را به ویژه از بخش تکنوکرات آن به همکاری با دولت جلب کرد و آنان را نسبتاً به وضع موجود خرسند ساخت. افزون بر این، سرکوب منظم مصدقیها و ملیگرایان مستقل بخش عمده‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی را فاقد رهبری، دلسرد، و از لحاظ سیاسی غیرفعال کرده بود. در نتیجه، بر رغم افزایش عظیم اندازه‌ی طبقه‌ی متوسط امروزی سطح تحرک اجتماعی آن در اواخر ۱۹۷۰ ها تنزل قابل ملاحظه‌ای کرده بود و این طبقه کمتر از ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها تهدیدی برای رژیم شاه به شمار میرفت.

با این‌همه، بسیاری از اعضای طبقه‌ی متوسط امروزی در اثر نبود نهادهای دمکراتیک، سرکوب و سانسور گسترده، و روابط نزدیک ایران با آمریکا و دیگر کشورهای غربی ناراضی مانده بودند. چون سرکوب و سانسور شدیدتر شد و چون تورم و فساد در ۱۹۷۰ افزایش یافت، ناآرامی در میان این طبقه رشد بیشتری کرد. از این‌رو رهبری جنبش مصدقی، که پس از فروپاشی جبهه‌ی ملی سوم به خواب رفته بود در اواخر ۱۹۷۰ ها فعالیت خود را از سر گرفت. آن اعضایی از طبقه‌ی متوسط امروزی که تسلیم وسوسه‌های جلب همکاری که رژیم شاه عرضه میکرد نشده بودند در جنبش مخالفی که در ۱۹۷۷ پدید آمد با شور و حرارت به رهبری مصدقی پیوستند و یکی از اجزاءِ سازنده‌ی مهم ائتلاف انقلابی‌یی شدند که سرانجام شاه را پایین کشید.

دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی که شمار آنان به سرعت رشد میکرد میتوانستند از رشد سریع اقتصادی و بسیاری از سیاستهای اجتماعی و فرهنگی دولت منافع دلخواهی انتظار داشته باشند، اما در حالی که بسیاری از دانشجویان جذب این وسوسه‌ها شدند، بسیاری از دیگران عمیقاً از نبود نهادهای دمکراتیک، سرکوب و سانسور گسترده، رشد نابرابری، فساد اخلاقی و مالی طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی، و رابطه‌ی نزدیک ایران با آمریکا و اسراییل نگران بودند. بنابراین ناآرامی زیادی در میان دانشجویان ایرانی وجود داشت. در ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها دانشجویان ایرانی عموماً از مصدق پشتیبانی میکردند. اما ضعف و تزلزلهای مصدقیها و سپس سرکوب آنان به وسیله‌ی دولت بسیاری از دانشجویان را به پیوستن یا همدلی با گروههای چریکی مارکسیست یا اسلامی دنیوی که در ۱۹۶۰ ها و اوایل ۱۹۷۰ ها سر برآوردند رهنمون شد. به علاوه فعالیتهای چریکهای اسلامی و فعالان اسلامی از قبیل علی شریعتی بسیاری از دانشجویان را واداشته بود اسلام را دقیقتر بشناسند و تحت تاثیر روحانیان تندرویی چون آیت‌اله خمینی و طالقانی درآیند. گروههای گوناگون چریکی و فعالان اسلامی، همراه با

سازمانهای دانشجویی فعال در خارج سطح بسیار بالایی از تحرک اجتماعی در میان دانشجویان ایرانی پدید آوردند و آنها را جزءِ کلیدی مهمی در ائتلاف انقلابی آینده ساختند.

با این‌که طبقه‌ی کارگر صنعتی تا اندازه‌ای از رشد سریع اقتصادی ایران و برخی از سیاستهای اجتماعی و فرهنگی دولت بهره برده بود، نبودِ اتحادیه‌های مشروع کارگری و عوامل گوناگون دیگر رشد مزدهای صنعتی را محدود کرده و در نتیجه به منافع آنان لطمه زده بود. علاوه بر این، در حالی که بیشتر اعضای طبقه‌ی کارگر صنعتی از رونق اقتصادی نفع معتدلی برده بودند بسیاری از آنان در طبقه‌های پایین‌شهری و روستایی که فقیر شده بودند خویشان و دوستانی داشتند و بنابراین با همه‌ی اینها از سیاستهای اقتصادی دولت ناراضی بودند. منافع اقتصادی معتدل طبقه‌ی کارگر صنعتی تباین شدیدی با توانگری طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی داشت. بسیاری از اعضای طبقه‌ی کارگر صنعتی از رکود و نبودِ نهادهای دمکراتیک، رشد فساد و تورم و پیوندهای نزدیک ایران با آمریکا و دیگر کشورهای غربی نیز ناراضی بودند. تباهی حزب توده و سرکوب اتحادیه‌های کارگری مشروع و دیگر سازمانهای طبقه‌ی کارگر طبقه‌ی کارگر صنعتی را از لحاظ سیاسی شکل نگرفته و در نتیجه نسبتاً ضعیف نگهداشته بود. با همه‌ی اینها بسیاری از اعضای این طبقه به جنبش رشدیابنده‌ی مخالف پیوستند و جزءِ مهم دیگری از ائتلاف انقلابی را تشکیل دادند.

طبقه‌ی متوسط سنتی نیز از رشد سریع اقتصادی نفع برده بود، اما این منافع را تنزل اهمیت بازار در اقتصاد ایران و فراموش‌شدگی صنایع سنتی در برنامه‌های توسعه‌ی دولت تا اندازه‌ای خنثا میکرد. به علاوه، رشد تورم و فساد مالی، بالا رفتن نرخ بهره، کنترل قیمتها، جریان مبارزه با گرانفروشی، و اقدامهای صرفه‌جویانه‌ی دولت همه بر تجار و پیشه‌وران بازار که هسته‌ی طبقه‌ی متوسط سنتی را تشکیل میداد تاثیر منفی مینهاد. به همین نحو، با این‌که طبقه‌ی متوسط سنتی از برنامه‌های اجتماعی از

قبیل بهبود آموزش و بهداشت نفع میبرد، بیشتر اعضای آن با تلاشهای دولت برای پیشبرد دنیوی شدن و غربی شدن مخالف بودند و عمیقاً از فساد اخلاقی خانواده‌ی سلطنتی و طبقه‌ی بالا آزرده بودند. بسیاری از نبود نهادهای دمکراتیک، سطح بالای سرکوب و سانسور، پیوندهای نزدیک با آمریکا و اسراییل نیز آزرده بودند.[۲۱]

طبقه‌ی پایین‌شهری از رشد سریع اقتصادی و سیاستهای اجتماعی و فرهنگی دولت بسیار نفع اندکی برده بود. اعضای آن فقیر مانده از رشد آهسته‌ی مزدها، زوال صنایع سنتی، و دسترسپذیری محدود خدمات اجتماعی رنج میبردند. در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها که سیل مهاجران روستایی به شهرها ریخت فلاکت آنان بدتر شد، قیمت خوراک و مسکن سر به آسمان برد، و اقدامهای صرفه‌جویانه‌ی دولت و فرار سرمایه‌های خصوصی فرصتهای اشتغال را کاست. بسیاری از اعضای طبقه‌ی پایین‌شهری از افتراقهای وسیعی هم که در ایران وجود داشت به خوبی آگاه بودند و عمیقاً از آنها، و همچنین از رشد دنیوی شدن و غربی شدن و فساد مالی در رنج بودند. به علاوه، رشد سریع طبقه‌ی پایین‌شهری در اثر مهاجرت از روستا به شهر، قدرت سیاسی بالقوه‌ی آنرا افزایش بسیار میبخشید.[۲۲]

روحانیت شیعه پیوندهای نزدیک خود با طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی پایین‌شهری را حفظ کرده بود و در آزردگی این طبقات از رشد دنیوی شدن و غربی شدن، فساد اخلاقی طبقه‌ی بالا و خانواده‌ی سلطنتی، و پیوندهای نزدیک ایران با آمریکا، اسراییل و دیگر کشورهای غربی سهیم بود. افزون بر این، با تباهی طبقه‌ی زمیندار در نتیجه‌ی

۲۱. برای بحث خوبی درباره‌ی ناآرامیهای بازار تهران نگاه کنید به شماره‌های ۲۲-۲۱ مه ۱۹۷۸ و ۲۴ نوامبر ۱۹۷۸ لوموند.

۲۲. درباره‌ی ناآرامی طبقه‌ی پایین‌شهری ایران نگاه کنید به:
Farhad Kazemi, «Urban Migrants and the Revolution,» *Iranian Studies* 13 (1980), 257-77.

برنامه‌ی اصلاحات ارضی، طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی پایین‌شهری متحدان عمده‌ی روحانیت شیعه شدند که در نتیجه بیش از پیش با دیدگاههای این طبقات همدلی نشان میداد و آن‌را بیان میکرد. روحانیت از برنامه‌ی اصلاحات ارضی شاه، تلاشهای شاه برای تغییر موقعیت زنان، و از تلاشهای منظم او برای سرکوب روحانیان فعال و کسب کنترل امور مالی و نهادهای روحانیت بسیار خشمگین بودند. بسیاری از اعضای روحانیت مخالفت با رژیم شاه را در ۱۹۶۰ ها شروع کرده بودند و گروه کوچک اما رشدیابنده‌ای از آنان با شبکه‌ی [امام] خمینی یا دیگر گروههای تندروی اسلامی همراه شدند. بنابراین اتحاد طبقه‌ی متوسط سنتی، طبقه‌ی پایین‌شهری، و روحانیت شیعه جزءِ کلیدی مهم دیگری در ائتلاف انقلابی شد.[۲۳]

بر رغم نقش مسلط دولت در اقتصاد، بورژوازی از رشد سریع اقتصادی ایران نفع فراوان میبرد. بسیاری از اعضای آن از رواج فساد مالی نیز سود میبردند و پیشبرد غربی شدن به وسیله‌ی شاه را میپسندیدند. در نتیجه، در حالی که برخی از اعضای بورژوازی بدون تردید از سرکوب و نبود نهادهای دمکراتیک ناخشنود بودند و دیگران شاید از رشد غربی شدن و دنیوی شدن نگرانی داشتند، این طبقه به طور کلی در ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ ها قویاً رژیم شاه را تایید میکرد. با وجود این رشد تورم و دیگر مسائل اقتصادی که در نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها پیش آمد باعث نگرانی فزاینده‌ی بورژوازی شد و همچنین بود مبارزه‌های علیه فساد مالی و گرانفروشی، برنامه‌ی سهیم کردن کارگران در سود، برنامه‌ی کنترل قیمتها، و اقدامهای صرفه‌جویانه‌ی دولت و سیاست پولی انقباضی. در اواخر ۱۹۷۰ ها بسیاری از اعضای بورژوازی نسبت به شاه موضع انتقادی یافته

۲۳. درباره‌ی ناآرامی روحانیان و اتحاد آنان با طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی پایین‌شهری نگاه کنید به:

Nikki R. Keddie, *Roots of Revolution* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1981), 239-47.

بودند.[۲۴] هر چند این طبقه هنوز به طور کلی از رژیم شاه پشتیبانی میکرد، در این دوره دوپهلوتر شد. به هر صورت بورژوازی به قدر کافی قدرتمند نبود که پایگاه قدرت کارآمدی برای دولت باشد.

سرانجام، طبقه‌ی پایین روستایی ایران، غرق در فقر ماند، از رشد سریع اقتصادی و از برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی دولت نفعی اندک برد. اما طبقه‌ی پایین روستایی ایران بر رغم فقر ستوه‌آور و وسعت آن، از حیث سیاسی سازمان‌نیافته‌تر و جدامانده‌تر از آن بود که در ائتلاف انقلابی که شاه را پایین آورد مشارکت قابل اهمیتی داشته باشد.

بنابراین پایگاه اجتماعی جنبش مخالف چهار جزءِ سازنده‌ی اصلی داشت: طبقه‌ی متوسط امروزی، دانشجویان، طبقه‌ی کارگر صنعتی، و اتحاد محکم بافتی از طبقه‌ی متوسط سنتی، طبقه‌ی پایین‌شهری، و روحانیت شیعه. جنبشهای مخالف اوایل ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها اساساً بر همین چهار گروه استوار بودند، اما دگرگونیهای ساختار جامعه، تاثیر متفاوت سیاستهای اجتماعی و اقتصادی دولت و تلاشهای آن برای سرکوب و یارگیری و ایدئولوژی و تاکتیکهایی که سازمانهای عمده‌ی مخالف اتخاذ کردند به جنبش مخالف نوین خصلتی اساساً متفاوت بخشید. مهمترین تفاوت این بود که روحانیت شیعه، و نه مصدقیها بر این جنبش مسلط شدند.

یک دلیل مهم تسلط روحانیت تندرو رشد سریع طبقه‌ی پایین‌شهری و سرخوردگی فزاینده‌ی آن از ناتوانی خویش در نفع بردن از تغییرات عظیمی بود که در ۱۹۷۰ ها رخ میداد. پیوندهای دیرپای روحانیت با طبقه‌ی پایین‌شهری، سرخوردگی رشدیابنده‌ی خود آن، و خصلت فرهومند و فعال روحانیت شیعه بود که آنرا قادر ساخت بسیاری از طبقه‌ی پایین‌شهری را بسیج کند و به عنوان پایگاه اصلی پشتیبانی خود بر این طبقه اتکا کند.

24. See, e.g., *Iran Trade and Industry,* May 1977, 5-7, October 1977, 8-10, and November 1977, 6-8.

دلیل دیگر، شکست مصدقیها در بسیج بسندهی طبقهی متوسط امروزی، دانشجویان و طبقهی کارگر صنعتی بود که همراه هم در ۱۹۵۰ ها و ۱۹۶۰ ها پایههای اصلی پشتیبانی آنان بودند و آنان نیز به سرعت رشد میکردند و در ۱۹۷۰ ها پیوسته ناراضیتر میشدند. این شکست دلایل متعددی داشت. نخست، تلاشهای گستردهی دولت برای سرکوب مصدقیها از ۱۹۵۳، عمل کردن را برای آنان دشوار کرده بود. در اواخر ۱۹۷۰ ها آنان بیش از یک دهه بود که راکد بودند و پشتیبانی از آنان در میان دانشجویان، کارگران و طبقهی متوسط سنتی به تدریج زائل شده بود. با اینکه روحانیت شیعه نیز سرکوب شده بود، خصلت پنهانکاری و ظاهر کمتر تهدیدکنندهی آن باعث شد از بسیاری از لطماتی که به مصدقیها رسید جان به در برد. دوم، طبقهی متوسط امروزی به شدت به همکاری جلب شده بود، سطح تحرک اجتماعی خود را کاسته و بنابراین پایگاه عمدهی پشتیبانی مصدقیها را تضعیف کرده بود. دانشجویان، کارگران، و طبقهی متوسط سنتی نیز به درجات مختلف به همکاری جلب شده بودند و نتیجهی آن تضعیف بیشتر مصدقیها بود. سوم، دستهبندی شدیدی که در اوایل ۱۹۶۰ ها در جنبش مصدقی پدید آمده بود و زدوده شدن تدریجی خصلت مردمی آن، محبوبیت آنرا در میان دانشجویان، کارگران و طبقهی متوسط سنتی کاسته بود.

ملیگرایان مستقل و گروههای چریکی نیز در اثر سرکوب، در اثر کشیده شدن پایگاه پشتیبانی آنان به همکاری، و در اثر سرشت خاص ایدئولوژی و تاکتیکهای خود به شدت تضعیف شده بودند. ملیگرایان مستقل هرگز از جاذبهای بیش از جناح تکنوکرات طبقهی متوسط امروزی برخوردار نبودند، و اهمیت آنان در سیاست ایران در نتیجهی ارعاب نیروهای امنیتی و به همکاری جلب شدن طبقهی متوسط امروزی تنزل قابل ملاحظهای یافته بود. به همین نحو، جاذبهی گروههای چریکی عمدتاً محدود به دانشجویان تندرو و معدودی از کارگران بود و تلاشهای آنان برای راه انداختن قیامهای مردمی بیآنکه نخست پایگاههای

وسیعتری برای پشتیبانی از آن پرورده باشند تضعیف آنان به وسیله‌ی نیروهای امنیتی را نسبتاً آسان ساخت. در نتیجه نه ناسیونالیستهای مستقل و نه چریکها در اواخر ۱۹۷۰ ها قادر به سلطه بر جنبش مخالف نبودند.

با این‌که بدین‌ترتیب روحانیت تندرو نیرومندترین عضو ائتلاف انقلابی بود، تفاوتهای قابل ملاحظه‌ی آن با دیگر اعضا آن‌را از همکاری نزدیک با آنها برای پایین آوردن شاه باز نمیداشت. روحانیت تندرو، مصدقیها، و چریکها نفرت مشترکی نسبت به رژیم شاه داشتند و میخواستند یا آن‌را از بنیاد دگرگون و یا به کلی نابود کنند؛ بنابراین هدفهای بلافصل آنها کاملاً همانند بود. این سه دسته‌ی مخالف با یکدیگر نیز، به ویژه از طریق نهضت آزادی ایران و نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) پیوندهای نزدیکی داشتند چرا که رهبران این‌دو با رهبران همه‌ی بخشهای مخالفان پیوندهای شخصی نزدیک یافته بودند و نظریاتی سیاسی داشتند که با نظرهای هر بخش وجوه مشترک قابل توجهی داشت.به‌علاوه نیات درازمدت‌روحانیت‌تندرو برهمگان‌کاملاًروشن نبود. نبود و در نتیجه مصدقیها و چریکها را واداشت تفاوتهای ایدئولوژیک خود با روحانیت تندرو را دست‌کم بگیرند و سرانجام به طور غیررسمی رهبری روحانیت را بپذیرند. با این‌که این اوضاع به سه جناح اجازه داد برای پایین آوردن رژیم شاه با هم کار کنند، قدرت روحانیت تندرو به آن امکان داد در نخستین سالهای پس از سقوط شاه کنترل دولت را به دست آورد* و مصدقیها و گروههای چریکی را زیرزمینی کند یا به تبعید بفرستد.

با تباهی ظاهری گروههای عمده‌ی چریکی و نبود فعالیت آشکار سیاسی از سوی روحانیت تندرو شیعه و مصدقیها، و رودرروی رشد

* البته روحانیت پس از سقوط شاه کنترل دولت را به دست نیاورد بلکه پیش از آن کنترل نهضت را به دست آورده بود (م).

انتقاد از خارج کشور درباره‌ی شرایط حقوق بشر در ایران، شاه در اواخر ۱۹۷۶ اشاره‌هایی به این‌که حاضر است میزان محدودی از آزادی سیاسی را اجازه دهد کرد. در پاسخ این اشاره‌ها، مخالفان مصدقی و برخی چهره‌های دیگر شروع به پخش جزوه‌ها و نامه‌های سرگشاده‌ای کردند که انتقادهایی ملایم از رژیم شاه را بیان میکرد. نخستین اینها یک نامه‌ی سرگشاده‌ی طولانی از علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی بود که در فوریه‌ی ۱۹۷۷ [اسفند ۱۳۵۵] بی‌سر و صدا پخش شد و از خط‌مشیهای اجتماعی و اقتصادی و نبود نهادهای دمکراتیک انتقاد میکرد. به دنبال این نامه نامه‌های دیگری با مضمونهای مشابه به قلم مظفر بقایی، خلیل آذر، و امیر رحیمی پخش شد. در ماه مه ۱۹۷۷ پنجاه و سه وکیل دادگستری نامه‌ی سرگشاده‌ای به شاه منتشر کردند که از نظام قضایی ایران انتقاد میکرد و تشکیل یک کمیسیون ویژه برای نظارت بر مسائل قضایی را اعلام میکرد. در ژوئن ۱۹۷۷ [۱۳۵۶] فعالان کهنه‌کار جبهه‌ی ملی کریم سنجابی، شاهپور بختیار، و داریوش فروهر نامه‌ی سرگشاده‌ی دیگری به شاه منتشر کردند که از سیاستهای اجتماعی و اقتصادی دولت انتقاد میکرد و خواهان اجرای کامل قانون اساسی ۱۹۰۶ میشد. اندکی پس از آن چهل نویسنده‌ی برجسته نامه‌ی سرگشاده‌ای به نخست‌وزیر هویدا نوشتند و پایان سانسور و بازگشت به حکومت قانون اساسی را خواستار شدند.[۲۵]

شاه تلاشی برای سرکوب این اظهار نظرهای مخالف نکرد؛ حتا به یک مجله‌ی تهران اجازه داد خلاصه‌ای از آنها را منتشر کند. همچنین به تدریج به سازمانهایی رسمی همچون حزب رستاخیز و سازمانی موسوم به گروه بررسی مسائل ایران اجازه داد درباره‌ی مسایل اجتماعی و

25. U.S. Embassy, Tehran, «Straws in the Wind: Intellectual and Religious Opposition in Iran,» July 25, 1977; Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982), 501-2.

سیاسی بیپرده‌تر بحث کنند. در ژوئن ۱۹۷۷ شاه به جای هویدا جمشید آموزگار، تکنوکرات قابلی را که اکثراً او را برای حل مسائل رشدیابنده‌ی اقتصادی ایران صلاحیتدار میدانستند، به نخست‌وزیری منصوب کرد. آمادگی بیشتر شاه برای تحمل ناراضیان، مصدقیها را واداشت طی تابستان و پاییز ۱۹۷۷ [۱۳۵۶] پیوسته فعالتر شوند. سازمانهایی چون کانون نویسندگان، گروه کتاب آزاد و اندیشه‌ی آزاد، کمیته‌ی ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، سازمان ملی استادان دانشگاه، و جامعه‌ی بازرگانان، تجار و پیشه‌وران تشکیل شدند و شروع به تبلیغ برای اصلاحات سیاسی کردند. مهمتر آن‌که سنجابی، بختیار، فروهر، و برخی از دیگر کهنه‌کاران جبهه‌ی ملی در تابستان ۱۹۷۷ سازمانی به نام اتحاد نیروهای جبهه‌ی ملی تاسیس کردند؛ بازرگان و یارانش نهضت آزادی را احیا کردند؛ و گروهی از روشنفکران جوان به رهبری رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای یک سازمان مصدقی جدید به نام جنبش رادیکال تاسیس کردند. این گروهها در پاییز ۱۹۷۷ پیوسته فعالتر میشدند، گردهمایی و راهپیمایی ترتیب میدادند و اعلامیه صادر میکردند. آنگاه در نیمه‌ی نوامبر ظاهراً شاه به این نتیجه رسید که روند به سوی آزادسازی زیاد جلو رفته است. واحدهای پلیس و گروههای چماقدار در اواخر نوامبر و اوایل دسامبر یک‌رشته برنامه‌های شعرخوانی و راهپیمایی در دانشگاه آریامهر را در هم شکستند و عده‌ای از شرکت‌کنندگان را مجروح و بازداشت کردند.[۲۶]

طی نیمه‌ی ۱۹۷۰ ها روحانیت تندرو از طریق نوارهای سخنرانی که [امام] خمینی در عراق ایراد میکرد و به طور مخفیانه به وسیله‌ی پیکهای مخصوص به ایران وارد میشد در مساجد و مدارس دینی سراسر کشور مشغول تبلیغ علیه رژیم شاه بود. چون ناآرامی بالاگرفت و در پاییز ۱۹۷۷ پیوسته مشهودتر شد، روحانیت تندرو شروع به بازی کردن نقشی فعالتر و

26.Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 503-5; U.S. Embassy, Tehran, «Straws in the Wind»; *F.Y.I.* (Tehran), July 10, 1977, 2-9; *New York Times,* November 26, 1977, 24:1.

آشکـارتر در آن کـردند. دو رویـداد، در اواخـر ۱۹۷۷ و اوایـل ۱۹۷۸ روحانیت تندرو را به موضع رهبری در جنبش مخالف رساند. نـخست، پسر ارشد [امام] خمینی در ۲۱ اکتبر ناگهان [در تبعید] ذرگذشت. یاران [امام] خمینی یک‌رشته مراسم یادبود در تهران و دیگر شهرها برای وی برگزار کردند که، تا حدی به خاطر شایعات گسترده‌ای حاکی از قتل وی به وسیله‌ی ساواک، شرکت‌کنندگان فراوانی داشت. حضور گسترده‌ی مردم در این مراسم نشان داد که نام خمینی بر رغم سالهای بسیاری که از تبعید او میگذرد هنوز در یـادهاست و مـحترم شـمرده مـیشود، و ایـن [امـام] خمینی و روحانیت را واداشت انتقاد خود از رژیم شاه را تشدید کنند. دوم در پاسخ به این تبلیغ رشدیابنده از سوی روحانیت شـیعه، در ۷ ژانـویه روزنامه‌ی نیمه‌رسمی اطلاعات مقاله‌ای علیه [امام] خمینی منتشر کرد که به دنبال آن یاران [امام] خمینی در پاسخ تظاهرات بزرگی در شهر مقدس قم سازمان دادند. نیروهای امنیتی به تظاهرکنندگان حمله کردند، دست‌کم هفت نفر را کشتند و بیش از صد نفر را بازداشت کردند.[۲۷]

طی زمستان و بهار ۱۹۷۸ [زمستان ۵۶ و بهار ۵۷] طَبق سنت شیعی عزاداری برای درگذشتگان، در فواصل منظم چهل‌روزه تظـاهرات‌هـای بزرگ دیگری در شهرهای مختلف برگزار شد. نخستین آنهـا در نـیمه‌ی فـوریه، چـهل روز پس از شورشهـای قـم در پـاسخ بـه دعـوت مشـترک روحانیت تندرو و جبهه‌ی ملی برای برگزاری تظاهرات رخ داد. تظاهرات در سراسر کشور انجام شد اما در تبریز شدیدتر بود و در آن ساختمانهای دولتی، سالنهای سینما، بانکها و مغازه‌های مشروب‌فروشی مورد حمله‌ی جمعیتهای زیر رهبری روحانیت قرار گرفتند. واحدهای ارتشی تـبریز را چند روز اشغال کردند تا ناآرامی را فرو بنشانند، و دست‌کم نُه تظاهرکننده را کشتند و حدود ۶۵۰ تن را دستگیر کردند. چرخه‌ی چـهل‌روزه‌ی دوم

27. Amir Taheri, *The Spirit of Allah* (London: Hutchinson, 1985), chap. 11.

تظاهرات در اواخر مارس بود که در تبریز اعتصاب عمومی برای یادبود شورشهای فوریه انجام شد و در تهران، قم، اصفهان، مشهد و دیگر شهرها تظاهراتهای خشونت‌آمیزی برگزار شد. چهل روز بعد، در نیمه‌ی ماه مه، در شهرهای متعددی اعتصاب عمومی درگرفت و در سراسر کشور تظاهراتهای خشونت‌آمیزی برگزار شد که دست‌کم ۱۵ نفر کشته داشت. فعالیت مخالفان در این دوره را ائتلافی از رهبری مصدقیها، اعضای شبکه‌ی [امام] خمینی، روحانیان میانه‌روی از قبیل آیت‌اله سیدمحمدکاظم شریعتمداری رهبری میکرد. شرکت‌کنندگان این رویدادها اغلب دانش‌آموزان دبیرستان و دانشجویان، روحانیان، طلبه‌ها، و اعضای طبقه‌ی پایین‌شهری بودند.[۲۸]

دولت با آمیزه‌ای از سرکوب و ژستهای سازش‌جویانه پاسخ میداد. نیروهای مسلح، پلیس، اوباش حکومتی راهپیماییها و تظاهراتها را سرکوب میکردند، و ماموران ساواک دو مصدقی برجسته را ربودند و در چندین دفتر مخالفان بمبگذاری کردند. رهبران مخالفان به عنوان «مارکسیستهای اسلامی» و «ارتجاع سرخ و سیاه» محکوم میشدند و برخی از چهره‌های روحانی به تبعید درونکشوری فرستاده شدند. اما دولت به مخالفان اجازه داد نسبتاً آزادانه عمل کنند و ظاهراً اقدامهای سرکوبگرانه‌ای از قبیل شکنجه، بازداشت بدون حکم، و استفاده از دادگاههای نظامی برای جرایم سیاسی را کم یا به کلی قطع کرد. شاه نیز مبارزه با گرانفروشی و دیگر برنامه‌های اقتصادی نامردمپسند را پایان داد؛ ارتشبد نصیری، سرپرست ساواک، و چندین مقام مهم دیگر امنیتی را برکنار کرد؛ و سعی کرد با ممنوع کردن فیلمهای سکسی، زیارت حرم امام

28. Jerrold D. Green, *Revolution in Iran: The Politics of Countermobilization* (New York: Praeger, 1982), 92-94; *New York Times,* February 24, 1978, 10:5, May 13, 1978, 1:4; U.S. Embassy, Tehran, «The Internal Scene,» June 1, 1978.

رضا(ع) در مشهد، و اقدامات سازش‌جویانه‌ی دیگر روحانیت را راضی کند.[۲۹]

پس از تظاهراتهای خونین نیمه‌ی ماه مه مخالفان فعال ماندند، در اوایل ژوئن اعتصابی سراسری و در نیمه‌ی ژوئن یک‌رشته تظاهرات برای بزرگداشت چهلمین روز تظاهرات ماه مه سازمان دادند. ناآرامیهای کارگری هم با اعتصابهای پراکنده‌ای در تهران و دیگر شهرها کم‌کم آغاز شد. سرشت مسالمت‌آمیز این فعالیتها بسیاری از ناظران را به این نتیجه رسانده بود که ناآرامی شروع به فروکش کرده و رژیم شاه از این بحران جان به در خواهد برد. این خوش‌بینی مشروط تا نیمه‌ی ژوییه بر رغم مبارزه‌ی پیوسته صریح‌تر مصدقیها برای اصلاحات سیاسی دوام یافت.[۳۰]

اما به زودی روشن شد که آرامی ظاهری ژوئن و اوایل ژوییه صرفاً تنفس موقتی است که طی آن روحانیت تندرو و دیگر گروههای مخالف در حال دوباره سازمان دادن نیروها و شکل دادن استراتژی‌یی برای نابود کردن رژیم شاه هستند. نخستین شاهد آن در ۲۳ ژوییه دیده شد که در مشهد پس از آنکه یک روحانی برجسته در یک تصادف معمولی رانندگی کشته شد دو روز شورش خونین درگرفت. در هفته‌های پس از آن ناآرامیهای خشونت‌آمیز در سراسر کشور گسترش یافت و دهها کشته به جاگذاشت. این ناآرامی از آنکه پیشتر رخ داده بود از دو حیث مهم تفاوت داشت: عمدتاً به وسیله‌ی روحانیت تندرو رهبری میشد و مصدقیها در آن دخالت آشکاری نداشتند؛ و سازمان‌یافته‌تر و خیلی پیش‌بینی‌شده‌تر بود، فعالان روحانی و چریکهای اسلامی قیامها را در شهرهای مختلف هماهنگ میکردند و با تیراندازی به نیروهای امنیتی و انجام مبارزه و

29.U.S. Embassy, Tehran, «Internal Scene»; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 508-9.

30.Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 512; John D. Stempel, *Inside the Iranian Revolution* (Bloomington: Indiana University Press, 1981), 104-8.

انجام‌مبارزه آتش‌زنی‌و بمبگذاری درگیریها را تشدید میکردند. چریکهای اسلامی که در این دوره فعال شدند ظاهراً شامل فداییان اسلام و حزب ملل اسلامی بودند که هر دو دوباره تشکیل شده و زیر رهبری یاران [امام] خمینی بودند و نه مجاهدین خلق، که تا اکتبر ۱۹۷۸ [مهر ۱۳۵۷] بیشتر غیرفعال ماندند. روحانیت تندرو مبارزه‌ای برای پیشبرد ناآرامی در درون نیروهای مسلح نیز انجام داد، که تضعیف کارایی این ستون حساس رژیم شاه را آغاز نهاد. این دوره‌ی رشد ناآرامی در ۱۹ اوت که عوامل ناشناس سینما رکس آبادان را به آتش کشیده بیش از چهار صد نفر را به قتل رساندند به اوج رسید. با این‌که هویت آتش‌زنندگان هرگز معین نشد، به سرعت شایعاتی در سراسر کشور پخش شد که آتش‌سوزی کار ماموران ساواک بوده است.[۳۱]

به دنبال آتش‌سوزی سینما رکس ناآرامی در سراسر کشور گسترش یافت. شاه در تلاش برای مهار کردن آشوبهای فزاینده جعفر شریف‌امامی، مشاور مورد اعتماد خود را که با برخی روحانیان میانه‌رو پیوندهای خانوادگی و شخصی داشت به جای جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب کرد. شریف‌امامی به سرعت برخی از مقامهای بالای دولتی (از جمله عده‌ای منتسب به بهایی بودن) را برکنار کرد، صدها زندانی سیاسی را آزاد کرد، وزارت امور زنان را از کابینه حذف کرد، سازمان اوقاف را به سطح وزارت رساند، تقویم اسلامی را دوباره برقرار کرد و قمارخانه‌ها را بست. شاه نیز اعلام کرد که انتخابات به زودی برگزار خواهد شد، احزاب سیاسی مستقل میتوانند تاسیس شوند، و تضمین آزادی بیان و اجتماعات اعمال خواهد شد؛ به شریف‌امامی نیز اختیار مذاکره با مخالفان را داد. شریف‌امامی به مصدقیها اجازه داد در اوایل سپتامبر تظاهرات بزرگی ترتیب دهند به شرط آنکه تعهد کنند تظاهرات

31. Stempel, *Inside the Iranian Revolution,* 109-10; *Keesing's Contemporary Archives,* January 5, 1979, 29384-29385; Taheri, *Spirit of Allah,* 189-91.
و اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴.

آرام و منظم باشد. در همین زمان آیت‌اله شریعتمداری از مخالفان خواست سه ماه به شریف‌امامی مهلت بدهند تا رژیم مشروطه را برقرار کند. این اقدامها رشد ناآرامی را متوقف نکردند. روز ۴ سپتامبر [۱۳ شهریور] بیش از یکصد هزار تظاهرکننده به مسالمت در تهران راهپیمایی کردند و به دنبال آن تظاهراتهای دیگری، بر رغم درخواست مخالفان معتدل به خودداری از آنها، اجرا شدند. روز ۷ سپتامبر تعداد جمعیت تظاهرکننده در تهران به بیش از یک میلیون رسید. غروب حکومت نظامی اعلام شد و شاه دستور بازداشت تعدادی از رهبران مصدقی را صادر کرد. روز بعد واحدهای تکاور با پشتیبانی تانکها و هلیکوپترهای مسلح جمعیت نسبتاً کوچکی را که در میدان ژاله‌ی [هفده شهریور] تهران جمع آمده بودند متفرق کردند. در آنچه بعدها به کشتار میدان ژاله معروف شد این واحدها مستقیماً به جمعیت آتش گشودند، دست‌کم هشتاد و هفت نفر از تظاهرکنندگان را کشتند و صدها نفر دیگر را زخمی کردند.[۳۲]

دوره‌ی ناآرامی که در کشتار میدان ژاله به اوج رسید نماینده‌ی دو روند مهم بود. نخست آنکه جمعیتی که در تهران در روزهای پیش از این رویداد هولناک دست به تظاهرات میزد نه‌تنها بسیار بیشتر از جمعیتهای قبلی بود، بلکه بخش بسیار بزرگتری از آن‌را طبقه‌ی پایین‌شهری تهران تشکیل میداد. دوم، و در ارتباط تنگاتنگ با روند نخست، شکست مصدقیها و روحانیت معتدل به رهبری شریعتمداری برای حفظ کنترل جمعیتی که در آغاز سپتامبر در تهران راهپیمایی میکرد نشانه‌ی صعود [امام] خمینی و روحانیت تندرو به موضع رهبری بدون همتا در ائتلاف انقلابی بود. طی دو ماه بعدی روحانیت تندرو رهبری خود را تحکیم کرد و بدین‌ترتیب توانست موضع سازش‌ناپذیر [امام] خمینی را بر دیگر اعضای ائتلاف تحمیل کند.

اعلام حکومت نظامی در بیشتر نقاط ایران مخالفان را در دوره‌ی

32. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 513-16.

کوتاهی بلافاصله پس از کشتار، از ترتیب دادن تظاهرات بزرگ بازداشت. به جای آن تظاهراتها و رویاروییهای کوچکتر با نیروهای امنیتی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ حالت روزمره یافت. به علاوه، دو شکل دیگر فعالیت مخالف نیز گسترش پیدا کرد. نخست، ناآرامیهای کارگری که در تابستان آفتابی شده بود به سرعت بسط پیدا کرد و طبقه‌ی کارگر صنعتی را یکی از شرکت‌کنندگان کلیدی انقلاب ساخت. مهمترین مورد این ناآرامی کارگری اعتصاب کارگران نفت بود که در نیمه‌ی سپتامبر شروع شد و به تدریج منبع عمده‌ی ارز خارجی ایران را خشک کرد و به این ترتیب باز هم اقتصاد را ضعیفتر کرد. به زودی کارگران بسیاری از صنایع عمده‌ی دیگر به کارگران نفت پیوستند، و در بازارهای سراسر کشور و همچنین از جانب کارمندان دولت و کارگران بخشهای حساس اقتصاد از قبیل ارتباط و مخابرات، بانکها، و حمل و نقل توقفهای کوتاهتری در کار به اجرا درآمد. دوم، در ماه سپتامبر فداییان خلق یک‌رشته حملات خونین به مراکز پلیس و ژاندارمری در سراسر ایران را آغاز کردند که تا زمانی که شاه سرانجام سقوط کرد ادامه یافت. مجاهدین خلق نیز فعالیت خود را افزودند اما ظاهراً از خشونت اجتناب میکردند و خود را در درجه‌ی اول به سازماندهی سیاسی در همکاری نه‌چندان محکمی با مصدقیها محدود میکردند.[۳۳] ناآرامی کارگری و حمله‌های فداییان دامنه‌ی فعالیت ضد رژیم را وسعت داد و به آشوبی که به سرعت ایران را در خود فرو میبرد شدت بسیار بخشید.

شاه همچنان با آمیزه‌ای از سرکوب و سازش به رشد بحران پاسخ میداد. طبق مقررات حکومت نظامی که در اوایل سپتامبر به اجرا درآمد نیروهای امنیتی بسیاری از رهبران رده‌های بالای مخالفان را بازداشت کردند و اعتصابها و تظاهراتها را اغلب با شدت قابل توجهی فروکوبیدند. شاه ظاهراً با این فرض که [امام] خمینی هر چه از ایران دورتر باشد کارایی

۳۳. اسناد لانه‌ی جاسوسی، ۲۴؛
Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 517-18.

کمتری خواهد داشت حکومت عراق را نیز واداشت در اوایل اکتبر وی را تبعید کند. [امام] خمینی در شهر کوچکی در حومه‌ی پاریس [نوفل‌لوشاتو] مستقر شد و در آنجا ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده از نهضت آزادی ایران (خارج ازکشور)، و ابوالحسن بنی‌صدر، نویسنده و از فعالان تبعیدی مستقر در پاریس که دیدگاههایش نسبتاً همانند نهضت آزادی بود، به او پیوستند. شاه همچنین زندانیان سیاسی را آزاد کرد، عفو مخالفان تبعیدی را اعلام کرد، حزب رستاخیز را منحل کرد، و انواع ژستهای سازش‌طلبانه‌ی دیگر. همچنین شروع به نزدیکی با چهره‌های مصدقی و غیرمصدقی مخالف از قبیل علی امینی درباره‌ی امکان تشکیل یک حکومت ائتلافی که مقام سلطنت او در آن حفظ شود کرد. با این‌که این اقدامات شاید در تابستان ۱۹۷۸ [۱۳۵۷] میتوانست رژیم شاه را نجات دهد، در اکتبر [مهر و آبان] به سادگی از جانب بیشتر مخالفان پس زده شد.[۳۴]

در اوائل نوامبر دو رویداد اتفاق افتاد که، در نگاه به گذشته، به نظر میرسد سرنوشت رژیم شاه را مسجّل کرده باشند. نخست، رهبران مصدقی، سنجابی، بازرگان، و ناصر میناچی به پاریس سفر کردند تا بکوشند [امام] خمینی را ترغیب کنند همکاری با شاه برای استقرار حکومتی به رهبری جناح مخالف در چارچوب قانون اساسی را تجویز کند. [امام] خمینی صریحاً این فکر را رد کرد و رهبران مصدقی را واداشت در ۶ نوامبر اعلامیه‌ی مشترکی با وی امضا کنند که هرگونه سازش با رژیم شاه را رد کند. این اعلامیه هرگونه امیدی به یک حکومت ائتلافی را پایان بخشید. دوم امواج توده‌ها به رهبری روحانیان و چریکها در نخستین هفته‌ی نوامبر خیابانهای تهران را پوشاندند، مدت کوتاهی سفارت انگلیس را متصرف شدند، و به پاسگاههای پلیس، ساختمانهای دولتی، بانکها، و مغازه‌هایی که مشروب و کالاهای ساخت خارج

34. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions,* 519; Stempel, *Inside the Iranian Revolution,* 124.

میفروختند حمله کردند. خشونت این توده‌ها قدرت روحانیت تندرو و ناتوانی حکومت نظامی و اقدامهای سازش‌جویانه‌ی شاه برای کاهش ناآرامی را نشان داد. در پاسخ به این رویدادها شاه یک حکومت نظامی به ریاست ارتشبد غلامرضا ازهاری را جانشین شریف‌امامی کرد.[۳۵]

در نیمه‌ی نوامبر، پس از آنکه ازهاری رهبران جبهه‌ی ملی سنجابی و فروهر را بازداشت کرد و بیشتر کارگران اعتصابی نفت را وادار به بازگشت به کار کرد، مدت کوتاهی آرامش نسبی برقرار شد. ازهاری صدها زندانی سیاسی را نیز آزاد کرد و دستور بازداشت بیش از شصت مقام بالای دولت از جمله هویدا نخست‌وزیر سابق و نصیری سرپرست سابق ساواک را صادر کرد. شاه به مذاکره‌ی مخفی و از طریق واسطه با غیرمصدقیهایی از قبیل محسن پزشکپور و علی امینی، با مصدقیها از طریق نهضت آزادی و کمیته‌ی دفاع از آزادی و حقوق بشر، و حتا با سنجابی ادامه داد. شاه پیشنهاد کرد که بگذارد مخالفان معتدل حکومتی تشکیل دهند اما تاکید کرد که او به عنوان پادشاه مشروطه با حفظ فرماندهی نیروهای مسلح در قدرت خواهد ماند. مصدقیها این پیشنهاد را رد کردند و اصرار کردند که شاه کشور را ترک کند و یک شورای نیابت سلطنت از چهره‌های برجسته و غیروابسته به هیأت حاکمه تشکیل شود. چون این مذاکرات به جایی نرسید، مخالفان دور تازه‌ای از تظاهرات را فرا خواندند. خشونت سراسری در آخرین ده روز ماه نوامبر بیش از ششصد کشته به جا گذاشت کارگران نفت و کارگران بسیاری از صنایع دیگر دوباره وارد اعتصاب شدند و اقتصاد را به توقف کشاندند. چریکهای اسلامی و غیراسلامی در خیابانهای تهران و دیگر شهرها فعال بودند، به نیروهای امنیتی حمله میکردند و به ناآرامی دامن میزدند. فعالان اسلامی کنترل شهرهای مقدس قم و مشهد را در دست گرفتند و

35. Stempel, *Inside the Iranian Revolution*, 130-32.

فرستادگان شریعتمداری نیز در نیمه‌ی نوامبر به پاریس سفر کردند تا [امام] خمینی را به سازش ترغیب کنند اما آنان نیز جواب رد شنیدند. همان، ۱۴۷.

در قم تشکیل یک جمهوری اسلامی را اعلام کردند. در اوایل دسامبر نیز ناآرامی همچنان بالا گرفت و تا ۹ دسامبر هفتصد تن دیگر نیز کشته شدند. در روزهای ۱۰ و ۱۱ دسامبر، که مصادف با تاسوعا و عاشورا، مراسم بزرگداشت شهادت امام حسین(ع)، بود جمعیتهایی با شمارهای میلیونی در خیابانهای تهران و دیگر شهرها راهپیمایی کردند. خشونت در روزهای آینده ادامه یافت، و نیروهای مسلح آغاز به از هم پاشیدن کردند.[۳۶]

در روزهای پس از تظاهرات عاشورا شاه در تلاش برای تشکیل یک حکومت ائتلافی شروع به ملاقات مستقیم با چهره‌هایی چون سنجابی و امینی کرد. به زودی غلامحسین صدیقی، یکی از وزرای کابینه‌ی مصدق، را که از اوائل ۱۹۶۰ ها غیرفعال بود برای تشکیل حکومت دعوت کرد. وقتی این تلاش شکست خورد، شاه به شاهپور بختیار از چهره‌های رهبری‌کننده‌ی جبهه‌ی ملی روی آورد که بر سر قضیه‌ی اتحاد با [امام] خمینی از همقطاران خود بریده بود. بختیار قبول کرد که اگر شاه از کشور خارج شود، ساواک را منحل کند، همه‌ی زندانیان سیاسی باقی‌مانده را آزاد سازد و چندین شرط دیگر را برآوَرَد، دولتی تشکیل دهد. شاه که هر راه‌حل دیگری را آزموده بود، در حالی که کشور در انقلاب روز به روز خشونت‌آمیزتری فرو میرفت، ناچار به موافقت شد. بختیار در ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ به نخست‌وزیری منصوب شد و در نتیجه جبهه‌ی ملی بیدرنگ وی را اخراج کرد. او چندین روز دیگر را به جور کردن کابینه و شورای نیابت سلطنت برای تحویل وظایف شاه گذراند. روز ۱۱ ژانویه کابینه‌ی بختیار رسماً به مجلس معرفی و بلافاصله از سوی [امام] خمینی محکوم شد. در روز ۱۶ ژانویه شاه و اطرافیانش برای «تعطیلات نامحدود» به مصر پرواز کردند، و پایان سلسله‌ی پهلوی و نابودی دولت دست‌نشانده‌ی آمریکا در ایران را رقم زدند.[۳۷]

36. Ibid., 139-51; *Keesing's Contemporary Archives,* July 27, 1979, 29737-29738.

← 37

نتیجه

در این کتاب استدلال شد که رابطه‌ی دست‌نشاندگی بین ایران و آمریکا که در ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] برقرار شد با تقویت دولت و قادر ساختن آن به این‌که در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها ــ بر رغم دگرگونیهای شیوه‌ی تولید در ایران که یک طبقه‌ی متوسط امروزی و طبقه‌ی کارگر صنعتی بزرگ در این زمان آفریده بود ــ بسیار خودمختار شود، همچون یک تعیین‌کننده‌ی ساختاری برونزاد مهم عمل کرد. طبقه‌ی متوسط امروزی در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم برجسته‌ترین عامل در سیاست ایران بود و از طریق سازمانهایی چون جنبش مشروطه، حزب توده، و جبهه‌ی ملی با طبقه‌ی کارگر صنعتی و دیگر گروهها کار میکرد تا تاثیر خود بر دولت را بیفزاید. هنگامی که مصدق در ۱۹۵۱ به نخست‌وزیری رسید به نظر میرسید طبقه‌ی متوسط سنتی موفق به تثبیت چیرگی خود بر دولت شده است. از این گذشته در دهه‌های پس از آن نیز همچنان رشد کرد و احتمالاً اگر عوامل ساختاری برونزاد دخالت نکرده بودند موفق شده بود. ایجاد یک دولت بسیار خودمختار نه‌تنها این فرایند را قطع کرد بلکه عملاً آن‌را وارونه ساخت، یارگیری بخش عمده‌ای از طبقه‌ی متوسط سنتی و در واقع نابودی سازمانهایی راکه نماینده‌ی آن بودند تسهیل کرد.

درجه‌ی بالای خودمختاری دولت آن‌را قادر ساخت سیاستهایی را اجرا کند که پیوسته بیشتر از منافع جامعه دور میشدند، و ناآرامی سیاسی فزاینده‌ای میافریدند. افزایش عظیم قیمتهای نفت و تغییرات دیگر در اوایل ۱۹۷۰ ها موقتاً کمبود سرمایه و برخی عوامل دیگر راکه سیاستگذاری دولت را محدود میکردند حذف کرد. از این‌رو واگرایی بین سیاستهای دولت باز هم بیشتر شد و بحرانهای اقتصادی و اجتماعی

37. Ibid., 29740-29741; Chapour Bakhtiar, *Ma Fidélité* (Paris: Albin, 1982), 119-31; *New York Times*, January 17, 1979, 1:8.

شدید آفرید. طبقه‌ی متوسط امروزی ایران، طبقه‌ی کارگر صنعتی، طبقه‌ی پایین‌شهری، و جمعیت دانشجویی هم به سرعت رشد کردند و پیوسته در مقابل این بحرانها بیقرارتر شدند و پایه‌ی اجتماعی یک جنبش انقلابی را آفریدند. بدینسان رابطه‌ی دست‌نشاندگی آمریکا و ایران با قادر ساختن دولت به این که بسیار خودمختار شود به شکل گرفتن انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ کمک کرد.

با این‌که این کتاب بیشتر بر آثار سیاسی داخلی دست‌نشاندگی تمرکز داشته، رشد سریع درآمد نفتی ایران نیز به خودمختاری دولت کمک کرد (به بخش ۵ نگاه کنید). اما به دلایلی چند میتوان باور کرد که دست‌نشاندگی تعیین‌کننده‌ی مهمتری برای خودمختاری دولت بود تا درآمد نفت. نخست آنکه دست‌نشاندگی عمدتاً در دهه‌ای که با کودتای ۱۹۵۳ آغاز شد، دوره‌ای که شاه در فرایند ساختن یک دولت بسیار خودمختار بود، بر خودمختاری دولت تاثیر گذارد. بر خلاف آن، فقط در نیمه‌ی ۱۹۶۰ ها بعد از استقرار چنین دولتی، بود که درآمد نفتی ایران آن‌قدر زیاد شد که با توسعه‌ی پایه‌ی درآمدی دولت و نیرو دادن به رشد سریع اقتصادی بر خودمختاری دولت اثر بگذارد. دوم آنکه درآمد نفت با پیشبرد رشد سریع اقتصادی به افزایش تندی در اندازه و بنابراین قدرت سیاسی طبقه‌ی متوسط امروزی، طبقه‌ی کارگر صنعتی، طبقه‌ی پایین‌شهری و جمعیت دانشجویی، یعنی گروههای عمده‌ای که انقلاب را عملی میکردند، کمک کرد. در نتیجه گو این‌که درآمد نفت در کوتاه‌مدت به افزایش خودمختاری دولت کمک کرد، با تقویت این گروهها آن‌را در درازمدت تضعیف هم کرد.

بالاخره، دست‌نشاندگی تاثیری بسیار مستقیمتر از درآمد نفت بر خصلتها و تواناییهای دولت و جامعه نیز داشت که بر خودمختاری دولت اثر گذاردند. کودتای مورد پشتیبانی آمریکا و کمک اضطراری آمریکا به حکومت پس از کودتا جبهه‌ی ملی و حزب توده را بسیار تضعیف کرد و بدین‌ترتیب قدرت سیاسی طبقه‌ی متوسط امروزی و دیگر گروههای

جامعه را به شدت کاست. پس از آن برنامه‌ی کمک اقتصادی آمریکا رشد سریع اقتصادی و اصلاحات اجتماعی بسیاری را تسهیل کرد که چون مکانیزمهایی برای یارگیری خدمت کردند. برنامه‌های دستیاری امنیتی آمریکا تواناییهای سرکوب دولت را وسیعاً بهبود بخشیدند. در مقابل، با این‌که درآمد نفتی با افزایش پایه‌ی درآمدی دولت و ایجاد رشد سریع اقتصادی توانایی جلب همکاری دولت را افزود، مستقیماً بر خصلتهای خود دستگاه دولت تاثیر نگذارد.

اینجا بر دو نکته‌ی دیگر باید تاکید کرد. نخست، باید روشن باشد که تاخیری در حدود یک دهه بین تثبیت رابطه‌ی دست‌نشاندگی و پیدایی دولت بسیار خودمختار پیش آمد. این تأخیر ناشی از دشواریهای گریزناپذیری بود که شاه در بی‌اثر کردن جبهه‌ی ملی، طبقه‌ی بالای سنتی، و دیگر سرچشمه‌های مخالفت با آنها مواجه بود و نیز ناشی از کندی نسبی آهنگ امروزی شدن نهادهای دولت از قبیل نیروهای امنیتی و وزارتخانه‌های اقتصاد و برنامه‌ریزی به وسیله‌ی کمک آمریکا. به همین نحو، بین تثبیت دولت بسیار خودمختار و فروپاشی آن در اوایل ۱۹۷۹ تقریباً ۱۵ سال فاصله افتاد. این فاصله ناشی از شکل‌گیری آهسته‌ی نارضایی مردمی و آهنگ کند تبدیل این نارضایی به فعالیت موثر سیاسی مخالف بود.

دوم آن‌که انقلاب ۷۹ - ۱۹۷۸ پیامد گریزناپذیر درجه‌ی بالای خودمختاری دولت نبود. یک دلیل آن این‌که اگر قیمت نفت در اوایل ۱۹۷۰ ها افزایش تندی نیافته بود، چه‌بسا کمبودهای سرمایه‌ای شاه را از اجرای برخی سیاستهای نامناسب و نامردمپسند که انقلاب را تسریع کردند باز میداشت. افزون بر این، با این‌که درجه‌ی بالای خودمختاری دولت شاه را قادر به اجرای این سیاستها ساخت، به یقین او را مجبور به این کار نکرد، و همینکه برخی از پیامدهای منفی این سیاستها آشکار شدند، خودمختاری دولت او را از این‌که برای گریز از بحرانهای در حال پیدایش سریعتر عمل کند باز نداشت. بالاخره تاکتیکهایی که شاه، رهبران

مخالف، و حتا سیاستگذاران آمریکا هنگام رشد ناآرامیها در ۱۹۷۸ پیش گرفتند به تعیین نتیجه‌ی این ناآرامی کمک کرد. بیماری شاه، شخصیت فرهمند امام خمینی، و مشغولیت سیاستگذاران آمریکا به مذاکرات کمپ‌دیوید بر تاکتیکهایی که این عاملان پیش گرفتند تاثیر شدید نهاد و بنابراین به موفقیت انقلاب کمک کرد. بدینسان درجه‌ی بالای خودمختاری دولت مستقیماً باعث انقلاب نشد؛ بلکه شرایطی را آفرید که به انقلاب راه میبردند.

اندیشه‌هایی که در این کتاب پرورانده شده‌اند دلالتهای مهمی برای مطالعه‌ی سیاست جهان‌سوم و برای هدایت سیاست خارجی آمریکا دارند. از آنجا که روابط دست‌نشاندگی در مناطق دارای اهمیت استراتژیک از قبیل آمریکای مرکزی، اروپای شرقی، خط شمالی خاورمیانه، آسیای شرقی و جنوب‌شرقی آسیا بیشترین رواج را دارند این اندیشه‌ها باید در مورد کشورهای این مناطق بیشترین کاربرد را داشته باشند. با این‌که انجام یک تحلیل تفصیلی مقایسه‌ای اینجا میسر نیست، به ویژه در مورد دست‌نشانده‌های شدید و برخی از دست‌نشانده‌های معتدل و ضعیف جدول ۲ این اندیشه‌ها باید کاربردپذیرتر باشند. در واقع توضیح سیاست داخلی کشورهایی نظیر نیکاراگوئه، پاناما، کوبا، چکسلواکی، لهستان، مغولستان، کره‌ی شمالی و جنوبی، ویتنام‌ها، و فیلیپین، در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم بدون در نظر گرفتن روابط دست‌نشاندگی آنها با ابرقدرتها بسیار دشوار خواهد بود. این کشورها هم دولتهایی بسیار نیرومند و بیشترین میزان ناآرامی داخلی را در حالی که در روابط دست‌نشاندگی درگیرند دارند.

به طور عمومی‌تر، مضمون زیرساز این کتاب این بوده که روابط سیاسی بین کشورها میتواند تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر سیاست داخلی داشته باشد. علاوه بر روابط دست‌نشاندگی پدیده‌های سیاسی بین‌المللی دیگر از قبیل جنگ[1]، خطر جنگ[2]، براندازی خارجی[3]، و سلطه‌ی سیاسی

1.See esp. Charles Tilly, *Coercion, Capital, and European States,* ←

و نظامی بیگانه[۴] میتوانند پیامدهای سیاسی داخلی مهمی داشته باشند. این تمرکز روی آثار داخلی پدیده‌های سیاسی بین‌المللی با برجسته‌ترین نظریه‌های پایه‌ای مطالعه‌ی سیاست جهان‌سوم ـ نظریه‌ی امروزی شدن و نظریه‌ی وابستگی ـ که بر آثار عوامل اقتصادی داخلی و بین‌المللی تاکید دارند، تفاوت اساسی دارد. به نظر میرسد تمرکز روی پدیده‌های سیاسی بین‌المللی به ویژه برای مطالعه‌ی سیاست داخلی کشورهایی که در مناطق مهم از حیث استراتژیک جهان قرار دارند مناسب باشد. با این‌همه، عوامل اقتصادی هنوز در این‌گونه کشورها پیامدهای سیاسی داخلی مهمی دارند. بنابراین بررسیهایی که روی تاثیر داخلی پدیده‌های سیاسی بین‌المللی تمرکز مینهند باید در نظر داشته باشند که این پدیده‌ها چگونه با عوامل اقتصادی در تاثیر روی سیاست داخلی یک کشور کنش متقابل دارند.

پیداست که انقلاب ایران پیامدهای بسیار زیانباری برای امنیت ملی آمریکا دارد. فوریترین پیامد آن حذف یک متحد مهم آمریکا بود که چون ضربه‌گیری بین شوروی و خلیج‌فارس خدمت میکرد، چون نماینده‌ای برای آمریکا در خاورمیانه و دیگر جاها عمل میکرد و برای آمریکا پایگاههایی برای ایستگاههای فوق‌العاده مهم استراق سمع الکترونیک متوجه شوروی تامین میکرد. پیامد فوری دیگر آن افزایش عظیمی در

AD 990-1990 (Cambridge, Mass.: Basil Blackwell, 1990); and the studies reviewed in Peter Gourevitch, «The International System and Regime Formation,» *Comparative Politics* 10 (April 1978), 419-38.

2.Ellen Kay Trimberger, *Revolution from Above* (New Brunswick, N.J.: Transaction Books, 1978).

3. Andrew M. Scott, *The Revolution is Statecraft: Informal Penetration* (New York: Random House, 1965).

4.Christopher D. Jones, *Soviet Influence in Eastern Europe* (New York: Praeger, 1981); Hamza Alavi, «The State in Post-Colonial Societies: Pakistan and Bangladesh,» *New Left Review* 74 (July - August 1972), 59-82.

قیمتهای جهانی نفت بود، که رکود جهانی شدیدی را باعث شد. همینکه رژیم پس از انقلاب تثبیت شد، جنبشهای تندرو اسلامی الهام گرفته و اغلب مورد پشتیبانی رژیم جدید در سراسر جهان اسلام سر بلند کردند و شروع به تهدید رژیمهای طرفدار آمریکا در تونس، مصر، سرزمینهای اشغالی اسراییل، لبنان، عربستان سعودی، کویت، بحرین، پاکستان، مالزیا و دیگر جاها کردند. سرانجام، سقوط رژیم شاه و بحران گروگانگیری به دنبال آن به طور جدی حیثیت و نفوذ آمریکا در خاورمیانه را زیر سوال برد و آمریکا را در دنبال کردن منافع خود در منطقه با دشواریهای بیشتری مواجه کرد.

این پیامدهای زیانبار انقلاب ایران معمای بنیانی روابط دست‌نشاندگی را که در نخستین فصل کتاب توضیح داده شد روشن میکند: اگرچه روابط دست‌نشاندگی عموماً به قصد پیشبرد ثبات سیاسی در کشورهای دست‌نشانده برقرار میشوند چون دولت دست‌نشانده را قادر میسازند آن‌قدر خودمختار شود که ناآرامی مردمی بیافرینند در بلندمدت موجب بی‌ثباتی میشوند. در واقع در روشنای مسائل عظیمی که انقلاب ایران و بحرانهای مشابه در کشورهای دست‌نشانده‌ای از قبیل ویتنام جنوبی و نیکاراگوئه آفرید میتوان استدلال کرد مسأله‌ی اداره‌ی روابط دست‌نشاندگی به صورت یکی از بزرگترین چالشهایی که امنیت ملی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد با آن روبرو است درآمده است.

به نظر میرسد آمریکا برای مقابله با ناآرامی مردمی در کشورهای دست‌نشانده چهار راه در برابر خویش داشته باشد. نخست آن‌که در آنچه در نهایت بازگشت به انزواگرایی خواهد بود میتواند به سادگی از روابط دست‌نشاندگی موجود خود دست بردارد و از استقرار دست‌نشاندگیهای جدید پرهیز کند. این رویکرد مسلماً مسأله را منتفی خواهد کرد اما ممکن است موجب فروپاشی سریع دولتهای دست‌نشانده‌ی دارای اهمیت حیاتی از قبیل مصر، ترکیه و فیلیپین شود و نفوذ آمریکا بر دیگر دست‌نشانده‌های قبلی را شدیداً تضعیف خواهد کرد. به علاوه، از آنجا

که روابط دست‌نشاندگی دارای نقشی حیاتی در استراتژی جهانی آمریکا شده‌اند، این رویکرد مستلزم بازسازی اساسی کل سیاست امنیت ملی آمریکا خواهد بود: ایالات متحد ناچار خواهد بود بدیلهایی برای شبکه‌ی وسیع اتحادها، پایگاههای نظامی، و تجهیزات گردآوری اطلاعات خود که با روابط دست‌نشاندگی امکانپذیر شدند پیدا کند که دست‌بالا چشم‌اندازی دلچسب نخواهد بود. در حالی که این‌گونه بازسازی را بسیاری از منتقدان سیاست خارجی آمریکا خوشامد خواهند گفت سیاستگذاران آمریکا به وضوح با آن مخالفت خواهند کرد.

دوم، ایالات متحد میتواند تلاش کند با تقویت بیشتر تواناییهای سرکوب کشورهای دست‌نشانده یا در حالتهای فوق‌العاده با مداخله‌ی آشکار یا پنهان به نفع این دولتها با ناآرامی مردمی در کشورهای دست‌نشانده مقابله کند. این رویکرد البته استراتژی بنیادینی بود که آمریکا در ۱۹۵۰ ها و ۱۹۶۰ ها پیش گرفت. اگرچه این رویکرد اغلب در کوتاه‌مدت موفق بوده است، در درازمدت شکستهایی تماشایی پدید آورده که قابل ذکرترین آنها ویتنام است. مسأله‌ی این رویکرد فقط آن نیست که نمیتواند با علل زیرساز ناآرامی مردمی مقابله کند بل این‌که در واقع ممکن است با افزایش خودمختاری دولت دست‌نشانده این ناآرامی را بیشتر کند. به علاوه، با توجه روزافزونی که امروزه در آمریکا درباره‌ی حقوق بشر و دمکراتیک شدن جهان‌سوم هست، فشارهای سیاسی از جاذبه‌ی این رویکرد برای سیاستگذاران آمریکا خیلی کاسته‌اند، چنان‌که در نیمه‌ی ۱۹۸۰ ها در موارد فیلیپین و کره‌ی جنوبی نشان داده شد.

راه سوم آن است که کوشش شود با دست زدن به مذاکراتی با اتحاد شوروی به قصد توافق برای عدم درگیری در مناطق معینی از جهان، شدت روابط دست‌نشاندگی کاسته شود یا به کلی حذف شوند. مذاکراتی از این نوع اگر با امتیازهای مناسبی از سوی شوروی همراه باشند آثار خودمختاری‌افزای دست‌نشاندگی را خواهند کاست یا از میان خواهند برد و بنابراین به تدریج بدون این‌که تاثیری منفی بر منافع امنیت آمریکا

داشته باشند این سرچشمه‌ی بخصوص ناآرامی مردمی را خواهند کاست. جوّ روابط آمریکا و شوروی در اوایل ۱۹۹۰ ها حاکی از آن است که به این رویکرد میتوان امیدوار بود.

چهارم، آمریکا میتواند روابط دست‌نشاندگی خویش را به روشهایی هدایت کند که سطوح بالایی از خودمختاری دولت را ایجاد نکنند. این کار را دست‌کم به دو طریق میتوان انجام داد. نخست، با استفاده از ابزار دست‌نشاندگی چون کمک اقتصادی و دستیاری امنیتی گشاده‌دستانه‌تر میتوان دستگاه نظامی یک دولت دست‌نشانده را تقویت کرد و ثبات سیاسی آن‌را افزود بدون آنکه خودمختاری دولت افزایش یابد. مثلاً میتوان دستیاری امنیتی را به صورتی درآورد که تواناییهای جنگی دولت دست‌نشانده و نه توانایی آن برای سرکوب ناآرامی داخلی را بیفزاید؛ و برنامه‌های آموزشی برای پرسنل نظامی، پلیس، و اطلاعاتی را میتوان طوری طرح ریخت که بر اهمیت نهادهای دمکراتیک، حقوق بشر، حکومت غیرنظامی، و روشهای متمدن تاکید شود. به همین نحو، با تاکید بیشتر روی کمکهای پروژه‌ای و نه کمک به بودجه میتوان برنامه‌ی کمک اقتصادی را در جهت بیشتر کردن منافعی که عاید مردم میشود و کم کردن توانایی دولت برای استفاده از این کمکها به عنوان وسیله‌ی جلب همکاری به کار برد. دوم، بسته به پویایی یک رابطه‌ی دست‌نشاندگی خاص، حامی ممکن است در موقعیتی باشد که نفوذ قابل ملاحظه‌ای روی دولت دست‌نشانده اعمال کند. اگر چنین باشد، حامی میتواند با تشویق دولت دست‌نشانده به افزایش فرصتهای مشارکت سیاسی برای مردم، از این نفوذ برای کاستن خودمختاری دولت استفاده کند، چنان‌که آمریکا تا حدی در اواخر ۱۹۵۰ ها و اوایل ۱۹۶۰ ها در ایران کرد.

راههای سوم و چهارم ظاهراً امیدبخش مینمایند، اما به وضوح دارای محدودیتهای عملی هستند. حتا اگر آمریکا و شوروی بتوانند برای بیرون رفتن از مناطق معینی به توافق برسند، احتمالاً حق روابط دست‌نشاندگی را با کشورهایی که نزدیک مرزهاشان قرار دارند و با کشورهایی که اهمیت

خاصی برای آنها دارند، از قبیل اسراییل برای آمریکا، حفظ خواهند کرد. از این گذشته، چون آمریکا دشمنان دیگری نیز در جهان امروز دارد (مانند کوبا، لیبی، سوریه، ویتنام، کره‌ی شمالی و بالقوه حتی چین) استراتژی جهانی آمریکا احتمالاً مستلزم ادامه‌ی اتکا بر روابط دست‌نشاندگی خواهد بود. و در حالی که آمریکا ممکن است در برخی موارد آمادگی تغییراتی در روابط دست‌نشاندگی به صورتی که آثار خودمختاری‌افزای آن‌را کاهش دهد و دولت دست‌نشانده را برای گسترش فرصتهای مشارکت سیاسی زیر فشار بگذارد، خواهد داشت، ناگزیر موقعیتهایی هم هست که در آن چنین کاری ممکن نیست. بنابراین اجتناب‌ناپذیر مینماید که آمریکا، و شاید دیگر قدرتهای عمده نیز همچنین، اتکا به روابط دست‌نشاندگی را برای پیشبرد منافع ملی خود ادامه خواهند داد. اگر چنین باشد، پس دست‌نشاندگی باز هم بر سیاست داخلی کشورهایی که اهمیت استراتژیک دارند اثر خواهد داشت و بنابراین دشواریهای آزارنده‌ای برای سیاستگذاران کشورهای حامی خواهد آفرید.

کتابشناسی گزیده

Abrahamian, Ervand. "Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran." *International Journal of Middle East Studies* 5 (January 1974), 3–31.

——. *Iran between Two Revolutions*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982.

Acheson, Dean. *Present at the Creation*. New York: Norton, 1969.

Akhavi, Shahrough. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period*. Albany: State University of New York Press, 1980.

Alavi, Hamza. "The State in Post-Colonial Societies: Pakistan and Bangladesh." *New Left Review* 74 (July–August 1972), 59–82.

Alexander, Yonah, and Allan Nanes, eds., *The United States and Iran: A Documentary History*. Washington: University Publications of America, 1980.

Amnesty International. *Annual Report, 1974–1975*. London, 1975.

——. *Amnesty International Briefing: Iran*. London, 1976.

Amuzegar, Jahangir. *Technical Assistance in Theory and Practice: The Case of Iran*. New York: Praeger, 1966.

——. *Iran: An Economic Profile*. Washington: Middle East Institute, 1977.

Arjomand, Said Amir. *The Shadow of God and the Hidden Imam*. Chicago: University of Chicago Press, 1984.

Ashraf, Ahmad. "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran." In M. A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East*, 308–32. London: Oxford University Press, 1970.

——. "Iran: Imperialism, Class, and Modernization from Above." Ph.D. diss., New School for Social Research, 1971.

Ashraf, Ahmad, and H. Hekmat. "Merchants and Artisans and the Development Processes of Ninteenth-Century Iran." In A. L. Udovitch, ed., *The Islamic Middle East, 700–1900: Studies in Economic and Social History*, 725–50. Princeton, N.J.: Darwin, 1981.

Azimi, Fakhreddin. "The Reconciliation of Politics and Ethics, Nationalism and Democracy: An Overview of the Political Career of Dr. Muhammad Musaddiq." In James A. Bill and William Roger Louis, eds., *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*, 47–68. Austin: University of Texas Press, 1988.

Bakhtiar, Chapour *Ma fidélité*. Paris: Albin, 1982.
Baldwin, George B. *Planning and Development in Iran*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1967.
Bamford, James. *The Puzzle Palace*. Boston: Houghton Mifflin, 1982.
Banani, Amin. *The Modernization of Iran, 1921–1941*. Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1961.
Bank Markazi Iran. *Annual Report and Balance Sheet*. Tehran, various years.
Baraheni, Reza. *The Crowned Cannibals*. New York: Random House, Vintage, 1977.
——. "The Perils of Publishing." *Index on Censorship* 7, (September–October 1978), 12–17.
Beck, Lois. *The Qashqa'i of Iran*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1986.
Behnam, Djamchid, and Mehdi Amani. *La population de L'Iran*. Paris: CICRED, 1974.
Benedick, Richard Elliot. *Industrial Finance in Iran*. Boston: Harvard University, Graduate School of Business Administration, 1964.
Bharier, Julian. *Economic Development in Iran, 1900–1970*. London: Oxford University Press, 1971.
Bill, James Alban. *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization*. Columbus, Ohio: Charles E. Merrill, 1972.
——. *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1988.
Binder, Leonard. *Iran: Political Development in a Changing Society*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1962.
Block, Fred. "The Ruling Class Does Not Rule: Notes on the Marxist Theory of the State." *Socialist Revolution* 7 (May–June 1977), 6–28.
Browne, Edward G. *The Persian Revolution of 1905–1909*. London: Cass, 1966.
Brzezinski, Zbigniew. *The Soviet Bloc*. Cambridge: Harvard University Press, 1976.
Butler, William J., and Georges Levasseur. *Human Rights and the Legal System in Iran*. Geneva: International Commission of Jurists, 1976.
Campbell, John C. *Defense of the Middle East: Problems of American Policy*. Rev. ed. New York: Praeger, 1960.
Carnoy, Martin. *The State and Political Theory*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1984.
Chehabi, Houchang Esfandiar. "Modernist Shi'ism and Politics: Liberation Movement of Iran." Ph.D. diss., Yale University, 1986.
Chubin, Shahram, and Sepehr Zabih. *The Foreign Relations of Iran*. (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1974).
Citibank. *Investment Guide to Iran*. New York, n.d.
Clawson, Patrick, and Cyrus Sassanpour. "Adjustment to a Foreign Exchange Shock: Iran, 1951–1953." *International Journal of Middle East Studies* 19 (May 1987), 1–22.
Committee against Repression in Iran. *Iran: The Shah's Empire of Repression*. London, 1976.
Confederation of Iranian Students. *Documents on the Pahlavi Reign of Terror*. 3 vols. Frankfurt, 1971.
Confederation of Iranian Students (National Union). *Documents on Iranian Secret Police, SAVAK*. N.p., 1976.
Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979.

Croziat, Victor J. "Imperial Iranian Gendarmerie." *Marine Corps Gazette*, October 1975, 28–31.
Cumming-Bruce, Nicholas. *Iran: A MEED Special Report*. London: Middle East Economic Digest, 1977.
Curzon, George N. *Persia and the Persian Question*. London: Cass, 1966.
Dahl, Robert A. *Who Governs?* New Haven, Conn.: Yale University Press, 1961.
Diba, Farhad. *Mohammad Mossadegh: A Political Biography*. London: Croom Helm, 1986.
Dix, Robert H. "Populism: Authoritarian and Democratic." *Latin American Research Review* 20 (1985), 29–52.
Editors. "How the CIA Turns Foreign Students into Traitors." *Ramparts*, April 1967.
Eisenstadt, S. N., and Rene Lemarchand, eds., *Political Clientelism, Patronage, and Development*. Beverly Hills, Calif.: Sage, 1981.
Elwell-Sutton, L. P. "Political Parties in Iran, 1941–1948." *Middle East Journal* 3 (January 1949), 45–62.
——. *Persian Oil: A Study in Power Politics*. London: Lawrence and Wishart, 1955.
Etzold, Thomas H., and John Lewis Gaddis, eds., *Containment: Documents on American Policy and Strategy, 1945–1950*. New York: Columbia University Press, 1980.
Faroughy, Ahmad, and Jean-Loup Reverier. *L'Iran contre le chah*. Paris: Simoen, 1979.
Fesharaki, Fereidun. *Development of the Iranian Oil Industy: International and Domestic Aspects*. New York: Praeger, 1976.
Gaddis, John Lewis. *Strategies of Containment*. New York: Oxford University Press, 1982.
Gage, Nicholas. "Iran: Making of a Revolution." *New York Times Magazine*, December 17, 1978.
Garthwaite, Gene R. *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran*. Cambridge: Cambridge University Press, 1983.
Gasiorowski, Mark J. "Dependency and Cliency in Latin America." *Journal of Inter-American Studies and World Affairs* 28 (Fall 1986), 47–65.
——. "The 1953 *Coup d'Etat* in Iran." *International Journal of Middle East Studies* 19 (August 1987), 261–86.
Gasiorowski, Mark J., and Seung-hyun Baek. "International Cliency Relationships and Client States in East Asia." *Pacific Focus* 2 (Fall 1987), 113–43.
Ghareeb, Edmund. *The Kurdish Question in Iraq*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1981.
Godson Roy. ed., *Intelligence Requirements for the 1980's. No. 4, Covert Action*. Washington: National Strategic Information Center, 1981.
Graham, Robert. *Iran: The Illusion of Power*. New York: St. Martin's, 1980.
Green, Jerrold D. *Revolution in Iran: The Politics of Countermobilization*. New York: Praeger, 1982.
Hale, W. M. and Julian Bharier. "CENTO, R.C.D. and the Northern Tier: A Political and Economic Appraisal." *Middle Eastern Studies* 8 (May 1972), 217–26.
Halliday, Fred. *Arabia without Sultans*. New York: Random House, Vintage, 1975.
Hamilton, Nora. *The Limits of State Autonomy: Post-revolutionary Mexico*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982.

Hammond, Paul Y. "NSC-68: Prologue to Rearmament." In Warner R. Schilling, Paul Y. Hammond, and Glen H. Snyder, eds., *Strategy, Politics, and Defense Budgets*, 267–378. New York: Columbia University Press, 1962.

Hanson, Brad. "The 'Westoxication' of Iran: Depictions and Reactions of Behrangi, Al-e Ahmad, and Shariati." *International Journal of Middle East Studies* 15 (February 1983), 1–23.

Harkness, Richard, and Gladys Harkness. "The Mysterious Doings of CIA." *Saturday Evening Post*, November 6, 1954, 66–68.

Heikel, Mohamed. *Iran: The Untold Story*. New York: Pantheon, 1981.

Herz Martin F., ed. *Contacts with the Opposition*. Washington: Georgetown University Institute for the Study of Diplomacy, 1979.

Hooglund, Eric. *Land and Revolution in Iran, 1960–1980*. (Austin: University of Texas Press, 1982.

Hoveyda, Fereydoun. *The Fall of the Shah*. New York: Wyndham, 1979.

Hulbert, Mark. *Interlock*. New York: Richardson and Snyder, 1982.

Huntington, Samuel P., and Joan M. Nelson. *No Easy Choice: Political Participation in Developing Countries*. Cambridge: Harvard University Press, 1976.

Imperial Government of Iran, Plan and Budget Organization. *Economic Statistics and Trends of Iran. 3d ed.* Tehran, 1976.

International Labor Office. *Employment and Income Policies for Iran*. Geneva, 1973.

International Monetary Fund. *International Financial Statistics, 1983 Yearbook*. Washington, 1983.

Iran Committee. *Torture and Resistance in Iran*. London, 1978.

Issawi, Charles, ed. *The Economic History of Iran, 1800–1914* Chicago: Univerity of Chicago Press, 1971.

Johnson, Gail Cook. *High-Level Manpower in Iran: From Hidden Conflict to Crisis*. New York: Praeger, 1980.

Johnson, Hubert Otis III. "Recent Opposition Movements in Iran." M.A. thesis, University of Utah, 1975.

Katouzian, Homa. *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism, 1926–1979*, New York: New York University Press, 1981.

——. "Oil Boycott and the Political Economy: Musaddiq and the Strategy of Non-oil Economics." In James A. Bill and William Roger Louis, eds., *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*, 203–27. Austin: University of Texas Press, 1988.

Katzenstein, Peter J. "International Relations and Domestic Structures: Foreign Economic Policies of Advanced Industrial States." *International Organization* 30 (Winter 1976), 1–46.

——. "Conclusion: Domestic Structures and Strategies of Foreign Economic Policy." In Peter J. Katzenstein, ed., *Between Power and Plenty: Foreign Economic Policies of Advanced Industrial States*, 323–32. Madison: University of Wisconsin Press, 1978).

Kaufman, Burton I. *The Oil Cartel Case: A Documentary Study of Antitrust Activity in the Cold War Era*. Westport, Conn: Greenwood, 1978.

Kazemi, Farhad. *Poverty and Revolution in Iran*. New York: New York University Press, 1980.

——. "The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis." In Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, eds., *Toward a Modern Iran*, 217–40. London: Cass, 1980.

——. "Urban Migrants and the Revolution." *Iranian Studies* 13 (1980), 257–77.

——. "The Feda'iyan-e Islam: Fanaticism, Politics, and Terror." In Said Amir

Arjomand, ed., *From Nationalism to Revolutionary Islam*, 158–76. Albany: State University of New York Press, 1984.
Kazemi, Farhad, and Ervand Abrahamian. "The Nonrevolutionary Peasantry of Modern Iran." *Iranian Studies* 11 (1978), 259–304.
Kazemzadeh, Firuz. *Russia and Britain in Persia, 1864–1914*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1968.
Keddie, Nikki R. *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1981.
——, "The Origins of the Religious-Radical Alliance in Iran." In Nikki R. Keddie ed. *Iran: Religion, Politics, and Society*, 53–65. London: Cass, 1980.
Keddie, Nikki, and Mark J. Gasiorowski, eds. *Neither East nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1990.
Keohane, Robert O. "The Big Influence of Small Allies." *Foreign Policy* 2 (Spring 1971), 161–82.
Klare, Michael T. *Supplying Repression*. New York: Field Foundation, 1977.
Knorr, Klaus. *The Power of Nations*. New York: Basic Books, 1975.
Krasner, Stephen D. *Defending the National Interest*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1978.
Kuniholm, Bruce Robellet. *The Origins of the Cold War in the Near East*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1980.
Ladjevardi, Habib. *Labor Unions and Autocracy in Iran*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1985.
——. "Constitutional Government and Reform under Musaddiq." In James A. Bill and William Roger Louis, eds., *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*, 69–90. Austin: University of Texas Press, 1988.
Lambton, Ann K. S. *Landlord and Peasant in Persia*. London: Oxford University Press, 1953.
Lenczowski, George. *Russia and the West in Iran, 1918–1948: A Study in Big-Power Rivalry*. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1949.
Linz, Juan J. "Totalitarian and Authoritarian Regimes." In Fred I. Greenstein and Nelson W. Polsby, eds., *Handbook of Political Science*, Vol. 3, 175–411. Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1975.
Looney, Robert E. *A Development Strategy for Iran through the 1980s*. New York: Praeger, 1977.
——. *Economic Origins of the Iranian Revolution*. New York: Pergamon, 1982.
Louis, William Roger. *The British Empire in the Middle East, 1945–1951*. Oxford: Clarendon, 1984.
Love, Kennett. "The American Role in the Pahlavi Restoration on 19 August 1953." Allen Dulles Papers, Princeton University Library, 1960.
Lowi, Theodore J. *The End of Liberalism: Ideology, Policy, and the Crisis of Public Authority*. New York: Norton, 1969.
Lytle, Mark Hamilton. *The Origins of the Iranian-American Alliance, 1941–1953*. New York: Holmes and Meier, 1987.
Macridis, Roy C. *Modern Political Regimes*. Boston: Little, Brown, 1986.
Mahdavy, Hossein. "Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran." in M. A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East*, 428–67. London: Oxford University Press, 1970.
Miliband, Ralph. *The State in Capitalist Society*. New York: Basic Books, 1969.
Mills, C. Wright. *The Power Elite*. New York: Oxford University Press, 1957.

Moghadam, Val. "Oil, the State, and Limits to Autonomy: The Iranian Case." *Arab Studies Quarterly* 10 (1987), 225–38.
Mohammadi-Nejad, Hassan. "Elite-Counterelite Conflict and the Development of a Revolutionary Movement." Ph.D. diss., Southern Illinois University, 1970.
Moore, Barrington. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World.* Boston: Beacon, 1966.
Motter, T. Vail. *United States Army in World War II: The Middle East Theater, the Persian Corridor, and Aid to Russia* (Washington: Department of the Army, Office of the Chief of Military History, 1952.
Muslim Students Following the Line of the Imam. *Documents from the U.S. Espionage Den.* Tehran: N.p., n.d.
National Front of Iran (operating abroad). "A Portion of the Secrets of the Security Organization (SAVAK)," May 1971.
Nelson, Joan M. *Aid, Influence, and Foreign Policy.* New York: Macmillan, 1968.
Nobari, Ali-Reza. *Iran Erupts.* (Stanford, Calif.: Iran-America Documentation Group, 1978.
Nordlinger, Eric. *On the Autonomy of the Democratic State.* Cambridge: Harvard University Press, 1981.
Oney, Earnest R. "The Eyes and Ears of the Shah." *Intelligence Quarterly* 1 (February 1986), 1–3.
Pahlavi, Ashraf (Princess). *Faces in a Mirror.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1980.
Pahlavi, Mohammed Reza. *Mission for My Country.* New York: McGraw-Hill, 1961.
——. *Answer to History.* New York: Stein and Day, 1980.
Parsons, Anthony. *The Pride and the Fall.* London: Cape, 1984.
Parvin, Manoucher, and Amir N. Zamani. "Political Economy of Growth and Destruction: A Statistical Interpretation of the Iranian Case." *Iranian Studies* 12 (Winter–Spring 1979), 43–78.
Pesaran, M. H. "Income Distribution in Iran." In Jane W. Jacqz, ed., *Iran: Past, Present, and Future,* New York: Aspen Institute, 1976.
Plan Organization, Iranian Statistical Centre. *National Census of Population and Housing.* Vol. 168. Tehran, 1968.
Plan and Budget Organization, Statistical Centre of Iran. *National Census of Population and Housing, Total Country.* Tehran, 1976.
Plate, Thomas, and Andrea Darvi. *Secret Police: The Inside Story of a Network of Terror.* New York: Doubleday, 1981.
Poulantzas, Nicos *Political Power and Social Classes.* London: New Left, 1973.
——. *Fascism and Dictatorship.* London: New Left, 1974.
Rafizadeh, Mansur. *Witness: From the Shah to the Secret Arms Deal.* New York: Morrow, 1987.
Ramazani, Rouhollah K. *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500–1941.* Charlottesville: University Press of Virginia, 1966.
——. *Iran's Foreign Policy, 1941–1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations.* Charlottesville: University Press of Virginia, 1975.
Razavi, Hossein, and Firouz Vakil. *The Political Environment of Economic Planning in Iran, 1971–1983.* Boulder, Colo.: Westview, 1984.
Razi, Gholam Hossein "The Press and Political Institutions in Iran: A Content Analysis of Ettela'at and Keyhan." *Middle East Journal,* Vol. 22 (Autumn 1968), 463–74.

Richard, Yann. "Ayatollah Kashani: Precursor of the Islamic Republic?" In Nikki R. Keddie, ed., *Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution*, 101–24. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1983.
Ricks, Thomas M. "U.S. Military Missions to Iran, 1943–1978: The Political Economy of Military Assistance." *Iranian Studies* 12 (Summer–Autumn 1979), 168–77.
Roosevelt, Archie Jr. "The Kurdish Republic of Mahabad." *Middle East Journal* 1 (July 1947), 247–69.
Roosevelt, Kermit. *Countercoup*. New York: McGraw-Hill, 1979.
Rossow, Robert Jr. "The Battle of Azerbaijan." *Middle East Journal* 10 (Winter 1956), 17–32.
Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions*. New York: Oxford University Press, 1980.
Saleh, Ali Pasha. *Cultural Ties between Iran and the United States*. Tehran: N.p., 1976.
Schmitter, Phillippe C. "Still the Century of Corporatism?" *Review of Politics* 36 (1974), 85–131.
Scott, Andrew M. "Nonintervention and Conditional Intervention." *Journal of International Affairs* 22 (1968), 208–16.
Sheikholeslami, A. Reza. "The Patrimonial Structure of Iranian Bureaucracy in the Late Nineteenth Century." *Iranian Studies* 11, (1978), 199–258.
Shoemaker, Christopher C., and John Spanier. *Patron-Client State Relationships: Multilateral Crises in the Nuclear Age*. New York: Praeger, 1984.
Shuster, W. Morgan. *The Strangling of Persia*. London: T. Fisher Unwin, 1912.
Sick, Gary. *All Fall Down: America's Tragic Encounter with Iran*. (New York: Random House, 1985.
Singer, Marshall R. *Weak States in a World of Powers: The Dynamics of International Relationships*. New York: Free Press, 1972.
Skocpol, Theda. *States and Social Revolutions*. Cambridge: Cambridge University Press, 1979.
——. "Political Response to Capitalist Crisis: Neo-Marxist Theories of the State and the Case of the New Deal." *Politics and Society* 10 (1980), 155–201.
——. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society* 11 (May 1982), 265–83.
——. "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research." In Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds., *Bringing the State Back In*, 3–37. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
Snyder, Glen H. "The 'New Look' of 1953." In Warner R. Schilling, Paul Y. Hammond, and Glen H. Snyder, eds., *Strategy, Politics, and Defense Budgets*, 379–524. New York: Columbia University Press, 1962.
Stempel, John D. *Inside the Iranian Revolution*. Bloomington: Indiana University Press, 1981.
Stepan, Alfred *The State and Society: Peru in Comparative Perspective*. Princeton N.J.: Princeton University Press, 1978.
Sullivan, William H. *Mission to Iran*. New York: Norton, 1981.
Taheri, Amir. *The Spirit of Allah*. London: Hutchinson, 1985.
Tahir-Kheli, Shirin. "Proxies and Allies: The Case of Iran and Pakistan." *Orbis* 24 (Summer 1980), 339–52.
Trimberger, Ellen Kay, *Revolution from Above*. New Brunswick, N.J.: Transaction Books, 1978.

Triska, Jan F. ed., *Dominant Powers and Subordiante States: The United States in Latin America and the Soviet Union in Eastern Europe*. Durham, N.C.: Duke University Press, 1986.

Truman, David B. *The Governmental Process*. New York: Knopf, 1951.

United Nations. *Statistical Yearbook*. New York, various years.

U.S. Agency for International Development. *U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data*. Vols. 1–5. Washington, 1985.

U.S. Department of Defense, Defense Security Assistance Agency. *Fiscal Year Series, 1980*. Washington, 1980.

De Villiers, Gérard. *S.A.S. contre C.I.A.*. Paris: Plon, 1965.

Walton, Thomas. "Economic Development and Revolutionary Upheavals in Iran." *Cambridge Journal of Economics* 4 (September 1980), 271–302.

Warne, William E. *Mission for Peace: Point 4 in Iran*. Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1956.

Weber, Max. *Economy and Society*. New York: Bedminster, 1968.

Whitehead, Laurence. "International Aspects of Democratization." In Guillermo A. O'Donnell, Phillippe C. Schmitter, and Laurence Whitehead, eds., *Transitions from Authoritarian Rule: Comparative Perspectives*, 3–46. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986.

Wilber, Donald N. *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran*. Hicksville, N.Y.: Exposition, 1975.

——. *Adventures in the Middle East: Excursions and Incursions*. Princetion, N.J.: Darwin, 1986.

Woodhouse, Christopher Montague. *Something Ventured*. St. Albans, Hert. Granada, 1982.

World Bank. *World Tables. 3d ed. Vol. 2*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1983.

Yaniv, Avner. *Deterrence without the Bomb: The Politics of Israeli Strategy*. Lexington, Mass.: Lexington Books, 1987.

Yeselson, Abraham. *United States–Persian Diplomatic Relations, 1883–1921*. New Brunswick, N.J.: Rutgers University Press, 1956.

Young, T. Cuyler. "The Social Support of Current Iranian Policy." *Middle East Journal* 6 (Spring 1952), 125–43.

Zabih, Sepehr. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966.

Zonis, Marvin. *The Political Elite of Iran*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1971.

فهرست راهنما

ساختار و تأویل متن
بابک احمدی

● جلد نخست: نشانه‌شناسی و ساختارگرایی

۳۸۴ ص، ۳۲۰۰ ریال

● جلد دوم: شالوده‌شکنی و هرمنوتیک

۳۹۲ ص، ۳۲۰۰ ریال

تحقیقی جامع و متکی بر منابع دست‌اول درباره‌ی تحولات و مکاتب نظریه‌ی ادبی در سده‌ی بیستم.

تاریخ تحلیلی شعر نو
شمس لنگرودی

جلد نخست، ۱۳۳۲ - ۱۲۸۴ هـ. ش.

۶۷۲ ص، ۶۲۰۰ ریال

جلد نخست این اثر به تاریخ شعر نو از اوان مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد میپردازد و جلدهای دوم و سوم نیز که به ترتیب تا انقلاب ۵۷ و تا امروز را در بر میگیرند در دست تدوین هستند.

تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم
و. ف. کانل

ترجمه حسن افشار

۹۷۶ ص، ۴۷۰۰ ریال

پژوهشی بنیادین در تاریخ نظری و عملی آموزش و پرورش، از نویسنده‌ای که در این زمینه چهره‌ای جهانی است.

ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب
آنتونی آربلاستر

ترجمه عباس مخبر

۶۰۸ ص، ۱۵۰۰ ریال

مبانی نظری، فلسفی، اجتماعی، و اقتصادی لیبرالیسم، تاریخچه و نمایندگان برجسته‌ی آن.

سفرنامه گروته
هوگو گروته

ترجمه مجید جلیلوند

۳۴۴ ص، ۱۹۰۰ ریال

سفرنامه جهانگردی آلمانی در ایران مقارن مشروطیت.

رشد و شخصیت کودک
پ. هـ. ماسن و دیگران

ترجمه مهشید یاسایی

۶۷۲ ص، ۲۴۰۰ ریال

بررسی مسائل گوناگون رشد از پیش از تولد تا جوانی، از دیدگاهی که بین جنبه‌ی روزمره و عملی و جنبه‌ی نظری و علمی پیوندی ملموس برقرار میکند.

بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار
ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری

ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزّازی

۳۸۴ ص، ۱۸۰۰ ریال

متنی از سده‌ی نهم هجری درباره‌ی بدیع، که از پرمایه‌ترین کتب فارسی در زمینه‌ی آرایه‌های سخن است.

تلماک
فنلون
ترجمه میرجلال‌الدین کزّازی
۶۰۸ ص، ۱۴۰۰ ریال
فنلون نویسنده‌ی نامور فرانسوی، در قالب بازگویی داستانی دلکش از اساطیر یونان، شاهزاده‌ای جوان را که تربیتش بر عهده‌ی اوست اندرز میگوید.

انه‌اید
(برنده جایزه بهترین کتاب سال ۱۳۶۹)
ویرژیل
ترجمه میرجلال‌الدین کزّازی
۵۷۶ ص، ۳۸۰۰ ریال
انه‌اید حماسه‌ی ملی رومیان است و همتای ادیسه و ایلیاد برای یونانیان. ماجراهای آن نیز در واقع دنباله‌ی ماجراهای ایلیاد است.

خاندان سونگ
استرلینگ سیگریو
ترجمهٔ صمد مقدم
۶۵۶ ص، ۳۱۰۰ ریال
سرگذشت یکی از خانواده‌های پر نفوذ و توانگر چینی که در سیاست و اقتصاد این کشور در سده‌ی بیستم نقشی مؤثر و پشت پرده بازی کردند.

پیرانه و پسینه
(شعرهای منثور)
ایوان تورگنیف
ترجمه محمود حدادی
۱۵۲ ص، ۹۵۰ ریال
نویسنده‌ی بزرگ روس در این قلم اندازهای عاطفه‌انگیز غنایی با فرزانگی پیری به زندگی خود واپس مینگرد و استادانه از نثر شعر میافریند.

نورپردازی تکچهره
والتر نرنبرگ
ترجمهٔ حمید شاهرخ
۲۰۸ ص، ۲۵۰۰ ریال
کتابی جامع و معتبر درباره‌ی اصول و شیوه‌های نورپردازی برای عکسبرداری از تکچهره با نمودارها و عکسهای متعدد نمونه و تحلیل فنی و هنری ۶۱ عکس.

اروپائی‌ها
هنری جیمز
ترجمه عباس خلیلی ـ فرشته داوران
۲۷۲ ص، ۷۵۰ ریال
محور داستان برخورد فرهنگ و روحیه‌ی اروپایی و آمریکایی است که در آثار جیمز مضمونی آشنا است.

تاریخ خط
(مورد تقدیر در مراسم کتاب سال ۱۳۶۸)
آلبرتین گاور
ترجمه عباس مخبر ـ کورش صفوی
۲۸۸ ص، ۳۲۰۰ ریال
تاریخچه‌ی پیدایش و تکامل خطوط گوناگون در سراسر جهان از سپیده‌دم تمدن تا امروز.

تاریخ مختصر زبانشناسی
آر. اچ. روبینز
ترجمه علی‌محمد حق‌شناس
۶۰۸ ص، ۳۱۰۰ ریال
یکی از معدود کتابهای معتبر در زمینه‌ی خود که تاریخ علم زبانشناسی را به عنوان اندامواره‌ای در حال تحول از آغاز تاکنون دنبال میکند.

فرهنگ گویشی خراسان بزرگ
امیر شالچی
۳۱۲ ص، ۲۱۰۰ ریال
فرهنگی از واژه‌ها و عبارات رایج در زبان گفتاری کنونی خراسان بزرگ (استان خراسان و نیز افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان).

تاریخ علم کمبریج
کالین. ا. رنان
ترجمه حسن افشار
۷۵۲ ص، ۳۴۰۰ ریال
گزارشی جامع از پیدایش و تکامل علم از سپیده‌دم تمدن تا امروز.

رویدادنگاری تاریخ جهان
کالین مک‌ایودی
ترجمه حسن افشار
۳۵۲ ص، قطع رحلی، ۸۸۰۰ ریال
اهم رویدادهای تاریخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جهان با توالی زمانی و شرحی روشنگر برای هر دوره، همراه با تصاویر و نقشه‌هایی پرارزش.

اطلس تاریخی جمعیت جهان
کالین مک‌ایودی
ترجمه فریدون فاطمی
۴۹۶ ص، ۳۳۰۰ ریال
تحول جمعیتی یک‌یک کشورها و قاره‌ها در طول تاریخ در ارتباط با تحولات تاریخی آنها و به یاری نقشه‌ها و نمودارهای متعدد.

جامعه‌شناسی تاریخی خانواده
مارتین سگالن
ترجمه حمید الیاسی
۳۵۲ ص، ۱۹۰۰ ریال
ویژگیها و مسائل کنونی زندگی خانواده‌ها با توجه به پیشینه و شکلهای تاریخی گوناگون این نهاد اجتماعی در جوامع مختلف.

رویدادهای شهر سنگی
اسماعیل کاداره
ترجمه میرجلال‌الدین کَزّازی
۲۹۶ ص، ۱۹۰۰ ریال
نخستین اثری است که از برجسته‌ترین نویسنده‌ی امروز آلبانی، که شهرت و اعتباری جهانی یافته، به فارسی در میاید.

مرد دهم
گراهام گرین
ترجمه صمد مقدم
۱۶۸ ص، ۷۰۰ ریال
سی زندانی، باید سه تن را از میان خود برای اعدام برگزینند...

وانهاده
سیمون دو بُووآر
ترجمه ناهید فروغان
۱۵۲ ص، ۴۰۰ ریال
رخنه در ژرفای ذهن و اندیشهٔ یک زن، در بحران فرو ریختن رابطه‌ای که تنها اتکای او است.

«آتالا» و «رنه»
فرانسوا رنه شاتوبریان
ترجمه میرجلال‌الدین کَزّازی
۲۵۶ ص، ۵۵۰ ریال
این دو داستان رمانتیک آغازگر جنبش رمانتیسیسم در ادبیات فرانسه شمرده میشوند.

سه داستان
گوستاو فلوبر
ترجمه میرجلال‌الدین کَزّازی
۲۰۰ ص، ۶۵۰ ریال
سه داستان کوتاه ساده‌دل، ژولین، و هرودیا که از آخرین نوشته‌های فلوبر هستند.

گاوخونی
جعفر مدرس صادقی
۹۶ ص، ۶۰۰ ریال
منطق داستان، مرز میان خواب و بیداری را به تدریج از میان بر میدارد و به این هر دو واقعیت، اعتباری یکسان میدهد.

کلهٔ اسب
جعفر مدرس صادقی
۲۴۰ ص، ۱۳۰۰ ریال
جدالی میان دو جهان، جهانِ زندگی روزمره‌ی کسرا در تهران و جهانِ دختری کرد که دل در هوای ماجراهای کردستان دارد.

مثل همهٔ عصرها
زویا پیرزاد
۸۰ ص، ۶۰۰ ریال
این نُه داستان کوتاه، برای آنکه داستانهایی قوی باشند نیازمند ماجراهایی پیچیده یا ساختی بغرنج نبوده‌اند.